
بسم الله الرحمن الرحيم



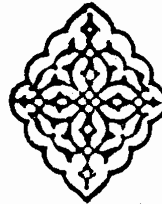
شرح احوال و آثار

عبدالرّحیم خانخانان

وخدمات او برای پیشرفت ادبیّاتِ فارسی

تألیف

دکترسیّد حسین جعفر حلیم



مرکزِ تحقیقاتِ فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد - پاکستان

۱۳۷۱ هجری شمسی/۱۹۹۲ میلادی

شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب : شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان و خدمات او برای پیشرفت ادبیّات فارسی در پاکستان و هند .

تألیف : دکتر سیّد حسین جعفر حلیم

سخن مدیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد.

ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد .

شمارهٔ ردیف : ۱۲۸

تعداد : ۵۰۰ نسخه

قطع : ۲۰ × ۱٤ سانتیمتر

چاپ : امپریشن پرنتنگ شاپ ، اسلام آباد . تلفن : ۲۵۲۹۵۱

تاریخ پخش : ۱۳۷۱ خ/۱٤۱۳ هـ ق/۱۹۹۲ م .

بها : ۲۲۰ روپیه

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

شماره ردیف
۱۲۸

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فهرست مطالب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سخن مدیر

"خدمات خان خانان به زبان و ادبیّات فارسی"

در سرزمین وسیع شبه قارهٔ پاك و هند و بنگلادش ، که قریب هزار سال مهد گسترش زبان و ادب فارسی و پرورش علاقه مندان به فرهنگ و هنرهای ایرانی بوده است ، تعداد کسانی چون میرزا عبدالرحیم خان خانان که به تشویق شاعران و ترویج ادب معروفند از شمار بیرون است .چه از عهد استقرار غزنویان به بعد ،نه تنها جم غفیری از پادشاهان و سرداران طراز اول این خطهٔ شریف ، از ایران برخاسته اند و به تبع در کنار دیگر خصوصیات قومی و محلی خویش ، به تمجید و تربیت شعرا و فضلا و علمای پرمایه اقبال کرده اند که بل ، وزیران و ملکداران متعددی نیز بوده اند که به همراه همان نام آوران سیاسی - نظامی حاکم ، دیار دوست را برای عرضه خلاقیتهای هنری و اقامهٔ زندگی دائم برگزیده اند. اینان همه با بهره مندی از اخوت اسلامی و نزدیکیهای بیشمار فرهنگی و اجتماعی و انسانی هر دو جامعه، در سر زمینی که آرامش محیطی و بی تعصبی عمومی و صفوت مردمی آن ضرب المثل است ، بساط امن زندگی و فراغت روح و جمعیت خاطر گسترده اند و همچنان نسلی بعد نسل مراودات قدیم و مؤاخات قویم را درمیان یکدیگر محکم نگاه داشته اند.

در باب نفوذ و اهمیت کسانی چون میرزا عبدالرحیم خان خانان اشاره به سابقه فرهنگی - سیاسی دیگری نیز ضرورت دارد که از یك سومبین رابطه هسته مرکزی قدرت با عوامل زیر دست و به حقیقت ابزارهای عمده کار بوده و از سوی دیگر نشاندهنده حاکمیت ارزشهائی است که به وسیله همان نیروی مرکزی و عوامل اجرائی تابع ، به جامعه معرفی می شده و به مرور جا می افتاده است . تاریخ حکایت از آن دارد که تا همین اواخر ، در کشورهای خاوری حکم حاکم دستور العملی تخلف ناپذیر بود و خلاف رأی سلطان رأی جستن حکایت به خون خویش دست شستن را به ذهن ها می آورد . گاه نیز چه بسا که ، اتباع از وجوه خوب و مستحسن برخی از دستورها ، تأثیرات ثمر بخش و نکوئی را ظاهر می ساخت . چون ساختارهای سیاسی و اجتماعی و نظامی مرکزی در مقیاس های کوچکتر و جمع و جورتری در ولایات مورد تقلید قرار می گرفت و به همان ترتیب ، روال های فکری و عقیدتی و ارزشی فرمانروای اصلی ملك و دربار و سلسله مراتب سازمانی از پایتخت تا مراکز استانها و شهرها به یك صورت سیلان پیدا می کرد. بی شبهه تأثیر این نفوذها با اتکاء به دوری و نزدیکی هر قلمرو فرعی از هستهٔ اصلی اقتدار ، به نوعی نظم می پذیرفت که توازن سیاسی حاکمیت را حفظ کند و در همان حال به مدلول « الناس علی دین ملوکهم » شبکه های مراودات اجتماعی را در نفاذ قواعد یکسانی نگاه دارد.

با این ملاحظات عجبی نیست که ببینیم در روزگار سلطنت پادشاهان گورکانی که خود از اساس ایرانی شمرده می شدند و با تکیه بر مشروعیت برخاسته از شمشیر جد کلانشان تیمور به شبه قارّه آمدند و دوام و قوامشان نیز با استعانت سیاسی - نظامی دولت صفوی انجام پذیرفت ، زبان فارسی شکوفاترین روزگاران اعتلا را بپیماید و در هر گوشه ای از سرزمین وسیع الفضای هند دوستداران و خواستاران حقیقی و صادقی بیابد.

بررسی زندگی و شرح حال میرزا عبدالرحیم خان خانان که در کتاب حاضر آمده است نشان می دهد که از مصادیق بارز حکمرانانی است که اقتفای کامل به مقتدایان گذشته و همزمان داشته اند. وی در همان حال که درباری کوچکتر از فرمانروای نیرومند وقت ، محمّد اکبر شاه داشت و علی القاعده در جزء و کل امور قلمرو زیر فرمان نیز تابع نظر و عقیده و مرام او بود ، به همان سبك شاه ، از ادیبان زمان و فارسی سرایان بزرگ و کوچك عصر اعم از ایرانی و هندی نیز تشویق به عمل می آورد و باعث درخشندگی کار و رونق بازارشان می شد.

آن گونه که از متن کتاب بر می آید ، پدر میرزا عبدالرحیم خود از بزرگان ایرانی تباری بود که به همراه ظهیر الدّین محمد بابر (۸۸۸ هـ/۱٤۸۳ م-۹۳۷ هـ/ ۱۵۳۰ م) از ایران به برصغیر عزیمت کرد و همراه با رشد و جلای دولت گورکانی، عزت و اعتبار و حیثیت معتنی بهی به هم رسانید . روابط خوب و مناسبات حسنه و بلکه ارتباطات عالی و فوق العاده ای که بین دو خاندان سلطنتی ایران و هند وجود داشت ، به خصوص پس از به قدرت رسیدن نصیر الدّین محمّد همایون

(٩١٤ هـ/١٥٠٨ م- ٩٦٤ هـ/١٥٥٦ م) و تقویتی که شاه تهماسب صفوی (٩٣٠هـ/١٥٢٤ م -٩٨٤ هـ/١٥٧٦ م) برای بازپس گیری تخت و تاج از دست رفته او به عمل آورد، به اوج اهمیت رسید. این پیوستگیهای ضروری و مفید باعث شد که انبوه مهاجران ایرانی از نقاط مختلف توران و خراسان و اصفهان و فارس و آذربایجان و دیگر نقاط کشور به سوی خطهٔ مهماننواز و مهربان شبه قارهٔ سرا زیر شوند و صاحبان استعدادهای لشکری و کشوری و هنری و علمی وغیره به تناسب ذوق و توان، جائی زی خویش دست و پا کنند.

تعداد کثیری از آنها که نام گرامیشان در همین کتاب ذکر شده و وجه انتسابشان به تبریز و قزوین و کاشان و گیلان و .... نشان از مسقط الرأس و سوابق اجدادیشان می دهد، باید گواه آن باشند که این مهاجرت های ملایم به نقطهٔ خاصی از ایران مخصوص نبود و ظاهراً به شرائط معدودی نیز محدود نمی شد. برخی به طمع کسب ثروت به هند می آمدند و پس از جمع مال و مکنت کافی به خاك وطن باز می گشتند. عده ای نیز بالمره محیط تازه را برای رشد و شکوفائی لیاقت ها و ایجاد و بسط مناسبات جدید مناسبتر می دیدند و در همان هنگام که پای به این سر زمین زرخیز می نهادند، قصد قربت می کردند و النهایه رحل اقامت دائم می افکندند.

این نکته هم تا یك اندازه صراحت دارد که باوجود روابط دیرپای مشترکی که درمیان ایرانیان و ساکنان دیار دوست وجود داشت و به عمر تاریخی چند هزارسالهٔ هر دو عنصر آریائی کهنسال باز می گشت باز نفوذ صریح زبان و ادب و هنرها و فرهنگ فارسی عمدةً از عصر سلطان محمود غزنوی (٣٦١ هـ/٩٧١ م- ٤٢١ هـ/١٠٣٠ م) قوت گرفت و تا به زمان اکبر پادشاه (٩٦٣ هـ/١٥٥٦م -١٠١٤ هـ/١٦٠٥م) قریب ششصد سال حرکت و فعالیت مداوم و زنده را پشت سر نهاد. عصر گورکانیان خود طلیعهٔ دیگری از گشایش ابواب بیشتر ارتباطی است که به حقیقت زمینه های بس سازگارتری را برای فارسیگویان و فارسی خوانان ایجاد کرده است. تا آنجا که به مدلول مندرجات کتاب، قریب یکصد و پنجاه شاعر عالی مقدار در دربار اکبری تجمع داشته اند و نزدیك به نیمی از آنان در همین دوره از ایران به هند عزیمت کرده اند.

کاری که مؤلف فاضل کرده است، تحقیقی بالنسبه مفصل دربارهٔ عصر و زمان فقط یك فرد از حکمرانان محلی است. حکمرانی که به یك نظر حلقهٔ اتصال از زنجیرهٔ طولانی کسانی است که در مقامات مختلف اداری و اجتماعی و لشکری و کشوری به زبان و ادب فارسی عنایت داشته اند، خان خانان میرزا عبدالرحیم خان نه تنها مشوق دانشمندان و بزرگان علم و ادب است که گاه و بیگاه خود نیز طبع آزمائی می کند و از نثر و نظم آثاری برجای می گذارد. نمونه هائی از منشآت و تصانیف وی را در همین دفتر می بینیم که بیراه هم نیست و باری نشان از فضائل ویژه ارباب قوت و معرفت دارد.

در ملاحظه جامع مسوده ای که شاید از بیست سال باز به کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی واصل

شده بود، ضرورت تجدید نظر کامل در متن و محتوی محسوس می نمود ولی اشتغالات تام درسی مؤلف محترم و نبودن امکانات کافی ویرایشی در محیط نیز باعث آمد که با دستکاریهای اندکی چاپ شود و احیاناً به دلیل نقائص کوچکی که مشهود است از خیر کثیری که متصور جامعهٔ اهل تحقیق تواند باشد جلوگیری به عمل نیاید.

ارباب ذوق و حوصله به یقین مواردی از دوباره گوئی و تکرار مطلب و مطلع را می یابند که لاجرم حسب همان فصل بندی های اولیه ای که در تدوین رساله ، ملحوظ بوده ظاهر شده است ولی چون همه جا سخن از شعر و شاعران و ادب و ادیبان است امید که ممد ملال نباشد و جهات تشویقی امر نیز ملحوظ شود. خدمتگزاران مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان فی الجمله بدان سرافرازی دارند که مهما امکن برخی از رساله های فراغت یافتگان از تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاههای ایران و شبه قارهٔ را به چاپ رسانند و از این راه نه تنها موجب ترغیب فرهیختگان منطقه گردند که بل حاصل زحمات طولانی و خالصانهٔ آنها را نیز به نحوی در اختیار فارسی دوستان و ادب پروران جهان قرار دهند . بی شك اگر هم نقائصی در کارها به چشم آید، سزاوار است که به عین الرضا در آنها نظر شود و در همان حال ، از یادآوری های عالمانه نیز دریغ نگردد تا به لطف خداوند منان ، در چاپهای بعدی همین آثار ، مورد استفاده و تصحیح و تجدید نظر واقع شود.

رضا شعبانی

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

پیش گفتار

زبان فارسی کہ تقریباً از اواخر قرن اول ہجری (قرن ہفتم میلادی) وارد شبہ قارہ ھند و پاکستان شدہ سیر تکامل و تعالی را پیمودہ تااینکہ در عصرپادشاھان بزرگ تیموری ' بہ ویژہ در عہد جلال الدین محمد اکبر شاہ بزرگ (۹۶۳ - ۱۰۱۴ ھ/ ۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ م) بہ اوج پیشرفت خود نایل آمدہ است . اکبر شاہ سمت ملک الشعرائی فارسی را در دربار خود بہ وجود آوردہ و برای نخستین بار غزالی مشہدی (م ۹۸۰ ھ) را بہ این سمت منصوب ساخت .

دومین ملک الشعرای درباروی پس از غزالی شاعرونو یسندہ معروف ابوالفیض فیضی فیاضی اکبر آبادی (م ۱۰۰۴ ھ) بود . درآن عصربسیاری از شاعران و نو یسند گان ردیف اول ایران بہ شبہ قارہ شتافتند و دوشادوش بومیان آن سامان' بہ کوشش درغنی ساختن انواع علوم و فنون بہ زبان فارسی پرداختند . اسامی عرفی شیرازی' نظیری نیشاپوری' نوعی خبوشانی' انیسی شاملو' سید فتح اللہ شیرازی' حکیم ابوالفتح گیلانی وغیرہ وجود عصرطلائی ادب فارسی را در دربار اکبر شاہ مبرھن می سازد .

درمنتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی عدہ شعرای دربار اکبر شاہ یک صد و ھفتاد نفر آمدہ است . وابوالفضل علامی در آیین اکبری از آن جملہ پنجاہ و یک شاعر را ایرانی محسوب می دارد .

در پیشرفت زبان و ادب فارسی وجود پادشاھان وامرای ادب دوست و معارف پرور بسیار مہم و مؤثر بودہ اند . ترقی بی سابقہ ادب فارسی در عہد پادشاھان تیموری (مغول ھند) ھم تحت حمایت مستقیم پادشاھان و امرای ایشان عملی گردیدہ است .

میرزا عبدالرحیم خان خانان از امرای برجستہ عہد ھمین پادشاہ است کہ پس از اکبر شاہ چندی ہم درعصرفرزند و جانشین وی نورالدین محمد جہانگیر (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ ھ) بسربردہ و خدمات گوناگون ادب دوستی خود

را ادامه داده است.

میرزا عبدالرحیم خان خانان خود نیز شاعر و نویسنده بود. شماری از اشعار وی را در دست داریم. دیوان شعری هم داشته است. چنانکه مؤلف مآثر رحیمی نویسنده کتاب دربار اکبری و دیگر تذکره نگاران به این مطلب اشاره نموده اند. امامع الاسف چنین دیوانی اکنون در دسترس نیست و می توان گفت مفقود الاثر است و بنده هرچه کوشش کردم، اطلاعی از آن را در هیچ یک از کتابخانه های عمومی و شخصی دنیا بدست نیاوردم. مایهٔ تأسف است که مرد معارف پروری که بادائر کردن کتابخانه بسیار بزرگ، باعث حفظ دواوین وهزار ها نوشته و تألیفات دیگران شده دیوان خود وی ازبین رفته باشد. البته بنده دراین مورد هنوز هم مشغول پژوهش هستم و شاید هم روزی به مدد بخت مساعد سراغی از دیوان اشعار خان خانان بدست بیاورم.

میرزا عبدالرحیم خانخانان مردی خلیق و مهربان و دست باز و غریب نواز بود. نظر به الطاف عظیم و اخلاق کریم وی، بسیاری از مردم ادب دوست، به دربار وی توسل می جستند و بعضی هم به وسیله وی به دربار پادشاه معرفی می شدند.

اگر دواوین شعرای بزرگ آن عصر را ورق بزنیم، خواهیم دید که ممدوح بیشتر آنان بعد از شخص پادشاه یعنی اکبر شاه و جهانگیر، عبدالرحیم خانخانان است.

بسیاری از شعرا که در خارج از هند زندگی می کردند، با ارسال اشعاری به خان خانان ازوی جوایز و صلات ارزنده ای دریافت می نمودند.

ازشعرای معاصر ایران کوثری اصفهانی درخصوص توجه خود به خانخانان چنین می سراید:

در ایران تلخ گشته کام جانم   بباید شد سوی هندوستانم
که نبود در سخن دانان دوران   خریدار سخن جز خانخانان(۱)

عبدالرحیم خان خانان باوجود اینکه جزو امرای سرشناس عصر بود و در میدان جنگ هم داد شجاعت می داد، ولی توجه بیشتری به نوشتن مطالب و خواندن کتاب و استماع اشعار فضلای عصر مبذول می داشت. وجای شگفتی است که در عرصه جنگ ها هم خود را طالب کتاب و شعر نشان می داد.

کتابخانه مجهزی در احمد آباد گجرات، برای سایر دانشمندان معاصر قابل مراجعه بود و آنان از ضیافت و مهمان نوازی جوانمردانه وی نیز بهره مند بوده اند.

گذشته از سخن سرائی به فارسی و ترجمه فارسی بابرنامه سرسلسله تیموریان هند و نگارش های با ارزش، خان خانان در نوازش اهل فضل و کمال و معرفت از مهم ترین امرای عصر اکبر و جهانگیر شاه محسوب می گردد. آقای محمد عبدالغنی مؤلف کتاب "تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغول" او را بزرگ ترین مربی اهل هنر و پرورش ادب و ادیبان ایران در مشرق زمین می نامد.

او بزبان هندی هم اشعار و آثاری دارد که ذکر آنها فی الحال بیرون از موضوع این کتاب است.

نظربه جنبه های گوناگون شخصیتی خانخانان این جانب موضوع مورد بحث را برگزیده و تاحد امکان تحقیقی دراین باب نموده ام.

موضوع این تحقیق که تحت عنوان "احوال و آثار عبدالرحیم خان خانان و خدمات وی به ادب فارسی" تهیه و تنظیم گردیده، شامل چهار بخش و به تبع فصل هائی به قرار ذیل است:

بخش اول ـ رشد فرهنگ و توجه به زبان فارسی در دوران اکبر شاه.

بخش دوم ـ معرفی خان خانان و دودمان او. و این بخش خود به سه فصل منقسم شده است:

فصل اول ـ طائفه بهارلو و نیاکان خان خانان.

فصل دوم ـ مهاجرت اجداد و اسلاف خان خانان از ایران به شبه قاره هند.

فصل سوم ـ تولد عبدالرحیم خان و پرورش او.

فصل چهارم ـ خان خانان درملازمت اکبر شاه.

بخش اول

پرورش فرهنگ و توجه به زبان فارسی در دوران اکبر شاه

حرف آغاز

حمد و ستایش بی پایان خدای یکتای توانا یی را سزاست که جهان و جهانیان را به قدرت کامل خود آفرید و انسان را به زیور حیات آراسته گردانید و او رابر دیگر مخلوقات برتری عطا کرد. خدای بخشندهٔ مهربان انسان را به نعمت های متنوع و مختلفه ای بهره مند گردانید که زبان یارای بیان آنها را ندارد. برای بیان مطالب و ابراز احساسات و خیالات درونی زبان عطا کرد و نیروی تکلم و گویائی را به ما ارزانی داشت و شایسته است ماهم بحث خود را از اشاره به این زبان آغاز کنیم.

مردم جهان به زبانهای مختلف حرف می زنند. درجهان کنونی متجاوز از سه هزار زبان وجود دارد که از آنهایکی زبان فارسی است که به شیرینی و سلاست بیان مقرون است و یکی از زبانهای بسیار قدیم به شمار می رود که بامرور زمان بسط و توسعه پیدا کرده است. امروزه نزدیک به ۸۰ میلیون نفرازمردم جهان به زبان فارسی سخن می گویند. (۱)

ادبیات کنونی فارسی چه از لحاظ نثرو چه از لحاظ نظم بسیار شیواست و سابقه ای هزار ساله بلکه بیشتر دارد. فارسی نه فقط زبان رسمی و زبان مردم ایران بوده و هست بلکه درکشورهای همجوار مانند شبه قاره هند و پاکستان و بنگلادش و افغانستان و آسیای میانه و ترکیه چنان رواج پیدا کرد و رونقی به سزایافت که مردم علاوه برتکلم و خواندن و نوشتن به این زبان' به فارسی شعرهم می سرودند حتی پادشاهان عثمانی که زبان مادری آنها ترکی بوده به فارسی تکلم می کروند وشعرمی گفتند.

درشبه قاره هند و پاکستان و بنگلادش زبان فارسی آنقدر رواج پیدا کرد که زبان رسمی سرزمین های پهناور شبه قاره شد و چندین قرن مقام خود را حفظ نمود. اما انگلیسها که براین سامان تسلط و غلبه پیدا کردند و حاکم و

فرمانروای آن کشورها شدند بتدریج از اهمیت و رواج فارسی کاستند و سرانجام به رسمیت این زبان خاتمه دادند و زبان انگلیسی را به جای آن، زبان رسمی مملکت گردانیدند.

در سال ۱۹۴۷ میلادی که هند آزادی گرفت، قسمتی از آن به نام پاکستان به صورت کشوری مستقل در آمد، و این کشور که علاقه آن به زبان و فرهنگ فارسی و حفظ دوستی نسبت به همسایه محبوب خود ایران بیش از آن است که من بتوانم وصف کنم برای ترویج و احیای زبان فارسی درمیان ملت خود کوشش عاشقانه ای مبذول داشت و هم اکنون در راه این مقصد عزیز می کوشد و روزبروز هم بیشتر خواهد کوشید چنانکه میتوان گفت از آغاز آزادی پاکستان تا حال در ظرف ۴۵ سال پیشرفت زبان فارسی در این سرزمین اسلامی کاملا" چشم گیر است.

سوابق ورود و توسعه زبان فارسی در شبه قاره

الف : دوران غزنویان و غوریان

رواج زبان فارسی در شبه قاره درنتیجه حمله های متواتر و پیاپی ناصرالدین سبکتگین و پسرش یمین الدوله محمود غزنوی، و به دست آوردن حکومت قسمتی از نواحی صورت گرفته است. سبکتگین چون به امیری غزنه رسید به زودی چنان مقتدر شد که امیر نوح دوم سامانی (م. ۳۸۷ ھ) برضد بعضی از سرداران باغی خویش از و یاری خواست. (۲)

او مردی دلیر داد گرو کاردان بود. فتح و نصرت در انتظار چنین شخص شجاعی بود، چنانکه دیری نگذشت که از غرب ناحیه، بست و از جنوب ناحیه قصدار (یا قزدار، شهرستانی در قسمت بلوچستان پاکستان) به تصرف او در آمد. (۳)

بعد از فتح بست و قصدار، سبکتگین در سال ۳۶۶ به طرف کابل عزیمت کرد و آن شهر را هم به آسانی گرفت. (۴)

پس از آن به عنوان جهاد و ترویج دین اسلام عازم هندوستان شده با جیپال پادشاه قسمت شمال غربی هندوستان و پنجاب جنگ کرد و بعد از شکست دادن وی، شهر پیشاور و قسمتی از پنجاب را هم بر متصرفات خود افزود. (۵)

در سال ۳۸۷ که سبکتگین پنجاه و شش سال داشت از بلخ پایتخت خود به غزنین می رفت که در راه بیمار شد و درگذشت.

چون محمود جانشین پدر گردید، قلمرو اقتدار پدر را توسعه داد و علاوه برفتح خراسان و خوارزم و به

تصرف در آوردن سیستان، در مدت پادشاهی خود هفده بار به نواحی مختلف هندوستان به عنوان جهاد و غزا لشکر کشید که از آن جمله دوازده غزوه وی مهم تراست، و تا ۴۲۱ ھجری از جهان فانی به عالم جاودانی رخت سفر بربست، قسمت اعظم ایران و شمال غربی هندوستان را در تحت استیلای خویش در آورده بود. (۶)

از حمله هائی که محمود غزنوی به ایالات غربی هندوستان نمود، دو نتیجه معنوی بدست آمد: یکی اسلام آوردن قسمتی از هندوستان، و دیگر رواج یافتن فارسی در آن سرزمینها و بقول استاد دکتر عیسی صدیق:

"ازین پس نفوذ ادبی و معنوی ایران در هندوستان روبه تزاید گذاشت و در قرون بعد، شعرا و سخن سرایان و نویسنده گان بسیار به زبان فارسی مکنونات خاطر خود را بیان کردند و هزاران جلد کتاب و رساله به زبان فارسی منتشر ساختند." (۷)

سلطان محمود غزنوی، دانشمندان و شاعران را گرامی می شمرد و در حق ایشان عطاهای بسیار می کرد، او اهل فضل و دانش را جستجو می کرد و هرجا که نشانی از شاعری یاعالمی می یافت اورابدرگاه خود می طلبید. شهرغزنین در آن زمان یکی از مهم ترین مراکز علم وادب به شمار می رفت و به عنوان کانون فرهنگ ایران در آمده بود.

پس از در گذشت سلطان محمود، چون سلطان مسعود جای پدر را گرفت، اوهم مانند پدر خود، دانشمندان و شاعران را عزیز می داشت. شعردوست و ادب پرور بود و شعرا و علماء دربار وی را ملجاء خود می دانستند. (۸)

پادشاهان غزنوی پس از سلطان مسعود اول نیز همگی دانش دوست و شاعرنواز و هوا خواه علم و معرفت بودند. (۹)

در اواخر عهد غزنویان، در زمان خسرو شاه پسر بهرام شاه، گروهی از ترکان غزنه که در خراسان بر سلطان سنجر سلجوقی غلبه کرده بودند در سال ۵۵۵ ھجری به غزنین تاختند و خسرو شاه چون تاب مقاومت نداشت، به هندوستان گریخت و شهرلاهور را پایتخت خود ساخت. از این تاریخ به بعد ممالک غزنوی به

هندوستان غربی منحصر گردید.

بعد از مرگ خسرو شاه که در شهر لاهور واقع شد، پسرش خسرو ملک یا ملک شاه برجای پدر در همان شهر به امارت نشست.

لاهور غزنین ثانی

در اواخر دورهٔ پادشاهان غزنوی، لاهور غزنین ثانی خوانده می شد، چون در آن زمان این شهر تاریخی یکی از بزرگ ترین مراکز علم و ادب به شمار می رفت.

خسرو شاه تا سال ۵۷۷ بر متصرفات پدران خود در هندوستان حکومت کرد، ولی سلطان معزالدین غوری که در آن زمان بر غزنین پادشاهی می کرد، همه ساله از پایتخت خود به هندوستان می تاخت و قسمتی از متصرفات آن پادشاه را می گرفت تا این که در سال ۵۷۷ لاهور را نیز محاصره کرد و خسرو ملک ناچار پسر خود بهرام شاه را نزد او فرستاد و صلح نمود، ولی معزالدین باز در سال ۵۸۲ (۱۱۸۶م) به محاصره لاهور رفت و خسرو ملک ناگزیر تسلیم شد. معزالدین او را به زندان افگند و لاهور را گرفت، و از این تاریخ سلسلهٔ پادشاهان غزنوی در هندوستان منقرض گردید و سلسله پادشاهان غوری فقط تا سال ۶۰۲ هجری باقی ماند. (۱۰)

سلاطین دهلی و زبان فارسی

بعد از انقراض حکومت غوریان و پیش از آغاز حکومت سلسله مغول کبیر یا گورکانیان، در شبه قارهٔ هند و پاکستان، پادشاهان پنج سلسله معروف دیگر حکومت کردند که به لقب سلاطین دهلی معروفند و شرح ادوار حکومت آنان باین قرار است:

۱ـ ممالیک	(۶۰۲	تا	۶۸۹ھ)
	۱۲۰۶	تا	۱۲۹۰م
۲ـ سلاطین خلجی	(۶۸۹	تا	۷۲۱ھ)
	۱۲۹۰	تا	۱۳۲۰م
۳ـ سلاطین تغلقه	(۷۲۱	تا	۸۱۷ھ)
	۱۳۲۰	تا	۱۴۱۴م
۴ـ سلاطین سادات	(۸۱۷	تا	۸۵۲ھ)
	۱۴۱۴	تا	۱۴۵۱م
۵ـ سلاطین لودهی	(۸۵۲	تا	۹۳۲ھ)
	۱۴۵۱		۱۵۲۶م (۱۱)

در دوران حکومت پادشاهان این سلسله ها نیز از علما و فضلاء و صاحبان دانش و هنر تشویق و تجلیل به عمل می آمده پادشاهان به شعرا و نویسنده گان جوایز و صلات گران بها می دادند. چندین کتاب مهم فارسی در دوران حکومت پادشاهان این سلسله ها نوشته شد که بعضی از آنها شهرت جهانی دارد و جای آن دارد که ذیلاً" به نام برخی از آنها اشاره کینم.

ج ـ کتب مهم فارسی دوره پیش از مغول کبیر

کشف المحجوب

کشف المحجوب، قدیم ترین متنی است که در شرح اصول تصوف به زبان فارسی نوشته شده است. این کتاب مهم است که در شهرلاهور در دورهٔ غزنویان به رشتهٔ تحریر در آمده و مآخذ تذکره های بعد از آن مخصوصاً" تذکرة الاولیای شیخ فریدالدین عطار نیشا پوری قرار گرفته است.

مؤلف این کتاب ابوالحسن سید علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی از مریدان شیخ ابوالفضل محمد بن الحسن ختلی است.

علی هجویری از نویسند گان معروف قرن پنجم هجری است. او این کتاب را در اواخر ایام زندگانی خود تألیف نموده است. نثر آن بسیار شیوا و زیباست. وفات او بعد از سال ۴۸۱ ھ در لاهور اتفاق افتاد. (۱۲)

علی هجویری در پاکستان به لقب دا تا گنج بخش معروف و مورد احترام مردم است. کتاب وی چندین بار چاپ شده و به زبان های مهم دنیا ترجمه گردیده است.

لباب الالباب

این کتاب در شرح احوال شاعران پارسی گوی از آغاز شعرفارسی تا اوایل قرن هفتم است و در دو مجلد است، نثر آن مصنوع و متکلف است. این کتاب اولین تذکره ایست که به فارسی نوشته شده است.

مؤلف آن نورالدین (یا سدیدالدین یا جمال الدین) محمد عوفی از کسانی است که خود را از آتش بیداد مغول رهائی داده و اواخر عمر را در دستگاه ممالک غوریه در ولایت سند گذرانیده است. او تا سال ۶۲۵ هجری در "اچه" (در بهاولپور پاکستان) مقر ناصرالدین قباچه بسر برد، و در این مدت لباب الالباب را بنام وزیر او عین الملک فخرالدین حسین بن شرف الملک تصنیف نمود. (۱۳)

جوامع الحکایات ولوامع الروایات

این کتاب معروف هم که شامل حکایات ادبی و تاریخی و حاوی اطلاعات ذی قیمت و مهمی است، از تألیفات عوفی است که آنرا به نثر ساده وروان و بسیار فصیح نگاشته است. این کتاب را به فرمان سلطان ناصرالدین قباچه آغاز کرده بود اما چون شمس الدین التتمش که وی هم از ممالک غوریه بود. به قصد محاربه با ناصرالدین قباچه به "سند" لشکر کشید، ناصرالدین قباچه خود را در رود سند انداخت و غرق شد. (۶۲۵ هجری) (۱۴) مؤلف سپس بدربار التتمش رفت و این کتاب را همانجا تمام کرد.

کتاب در چهار باب است و هر باب ۲۵ فصل دارد. قسمتی از این کتاب چاپ و به زبانهای اردو و انگلیسی ترجمه شده است. (۱۵)

تاج المآثر

تاج المآثر کتاب تاریخی است که وقایع از سال ۵۸۷ هـ (۱۲۰۵م) تا سال ۶۳۶ (۱۲۴۴م) را در بردارد، و بیشتر در آن شرح حال سلطان شهاب الدین محمد غوری، قطب الدین ایبک و شمس الدین التتمش درج شده است. ازلحاظ وقایع تاریخی اگر این کتاب را تاریخ فتوحات محمد غوری بنامیم، مناسب تر خواهد

بود. در این کتاب شرح حال سلطان شمس الدین التتمش هم نسبتاً به تفصیل نوشته شده است اما در ذکر وقایع عهد قطب الدین ایبک مؤلف ایجازو اختصار غیرلازم را بکار برده است.

مؤلف این کتاب چون در دوران پادشاهان مزبور بسری برد و برای بدست آوردن اطلاعات وقایع حقیقی وسائل کافی و خوبی داشت به این علت این کتاب تاریخی در ردیف کتابهای معتبر به شمار می رود ولی متأسفانه به نثر متکلف و فنی نوشته شده است.

مؤلف این کتاب تاج الدین محمد بن الحسن النظامی در نیشا پور متولد شد' اما ازفتنه و فساد چنگیزیان در خراسان بتنگ آمد و در زمان سلطان شمس الدین التتمش وارد هندوستان شد. چون به دهلی رسید آنجا به ملاقات قاضی القضاة شریف الملک نایل آمد. شریف الملک به عزت و احترام تمام اورا نگاه داشت.(۱۶) به مشورت همین مرد بزرگ شریف الملک بتألیف این کتاب مشغول شد او نخستین کسی است که به نوشتن تاریخ سلطنت هند اسلامی همت گماشت و بنا بر نوشتۂ ملک الشعراء بهار:

"این کتاب از کتب قدیم است و زمان تألیف آن از جهان گشای جوینی و وصاف دورتر است لیکن شیوه و طرز تحریرش از آن دو تازه تر و از حیث تکلف نیز دست کمی از وصاف نداشت".(۱۷)

طبقات ناصری

طبقات ناصری تألیف معروف منهاج سراج است. ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین الجوز جانی در سال ۵۸۹ متولد شد و در خدمت ملوک غور و غرجستان می زیست، مرد فاضلی بود که در علوم دین و حدیث و ادب تخصص داشت. (۱۸) او در عهد سلطان ناصرالدین قباچه به هند رفته و دراچه امور تدریس و ریاست مدرسه فیروزی آنجا به او محول گشت. سال ها بعد که سلطان شمس الدین التتمش حمله کرده سلطان ناصرالدین قباچه را شکست داد و کشورش را بدست آورد، و وقتی که خود سلطان التتمش بدهلی به مقر خود برمی گشت مانند علما و فضلای دیگر قاضی منهاج سراج هم با التتمش به دهلی رفت و مدتی در خدمت آن سلطان و پسرش ناصرالدین محمود شاه بسر برد و کتاب نفیس خود "طبقات ناصری" را در تاریخ عمومی به نام این پادشاه تألیف نمود. این کتاب در ۲۳ بخش به نام "طبقه" است و بدین مناسبت مؤلف آنرا طبقات ناصری نامیده است.

تاریخ فیروز شاهی (ضیاء برنی)

این کتاب تکمله طبقات ناصری است. طبقات ناصری در سال ۶۸۵ ھ ترتیب و تألیف یافته، واز وقایع تاریخی که منهاج سراج طبقات ناصری را به آن خاتمه داده، ضیاء الدین برنی تاریخ خود را از آنجا آغاز کرده است این تاریخ از دورهٔ غیاث الدین بلبن (۶۶۴ - ۶۸۵ ھ) شروع شده و به وقایع سال ششم عهد حکومت فیروزشاه تغلق خاتمه پیدا می کند.

مؤلف این کتاب مولوی ضیاء الدین ازاهالی موضع " برن " واقع در بخش بلند شهر هند است . او در سال ۶۸۴ هجری (۱۲۸۲ میلادی) متولد شد و در سال ۷۸۵ هجری دیده از جهان بربست . و در دهلی در جنب مزار معروف حضرت نظام الدین اولیای دهلوی مدفون شد . (۱۹)

تاریخ فیروز شاهی (شمس سراج عفیف)

این کتاب' تاریخ مخصوص زمان حکومت فیروز شاه تغلق (۷۵۲ تا ۷۹۰ ھ) است' و مؤلف کتاب' از وقت جلوس تا زمان وفات این پادشاه نامور جمله وقایع را برشته تحریر در آورده . در آخر کتاب' احوال قبل از جلوس و زمان کودکی این پادشاه راهم به طور اضافه الحاق کرده است .

مؤلف کتاب شمس سراج عفیف است' پدر جد شمس سراج' ملک سعد الملک عفیف از ارکان معتمد دربار سلطان غیاث الدین محمد تغلق بود . جد مؤلف این کتاب' شمس شهاب عفیف و سلطان فیروز شاه تغلق دریک روز متولد شده و باهم برادران رضاعی بودند .

مؤلف در این کتاب ذکری از حمله امیر تیمور هم کرده است (۸۰۱ ھ / ۱۳۹۵ میلادی) واز این جا معلوم می شود که او بعد از حمله امیر تیمور زنده بود .

سیرت فیروز شاهی

در این کتاب وقایع تاریخی اوائل حکومت فیروز شاه تغلق نوشته شده و در آن مشروحا" از کارها و اقداماتی سخن رفته که پادشاه مذکور برای رفاه و فلاح عموم مردم انجام داده است .

این کتاب از تاریخ فیروز شاهی شمس سراج عفیف قدیم تر است . چون سراج عفیف کتاب خود

را ۱۸ سال پس از تألیف سیرت فیروز شاهی نوشته است. اسم مؤلف این کتاب معلوم نشد. (۲۰)

تاریخ مبارک شاهی

تاریخ مبارک شاهی از وقایع دوران حکومت معزالدین محمد بن سام غوری شروع شده و به وقایع تاریخی مبارک شاه تمام می شود. این کتاب تاریخ مفصل عهد حکومت مبارک شاه است. وقایع تاریخی سلاطین دهلی در این کتاب مستند و معتبر است. مؤلف این کتاب محمد یحییٰ بن احمد بن عبدالله سرهندی است. این کتاب در سال ۸۲۸ هجری (۱۴۳۷ میلادی) تألیف شده است. (۲۱)

فتوحات فیروز شاهی

فتوحات فیروز شاهی، اگرچه کتابی است خیلی مختصر و زیاد شهرت هم ندارد. اما از لحاظ موضوع و محتویات خود، خیلی مفید و جالب بنظر می آید و می توان گفت اهمیت زیادی دارد. این کتاب مجموعه احکام و قوانینی است که سلطان فیروز شاه تغلق برای منع بعضی رسوم و چیزهای مکروه و ناپسندیده وضع کرده بود.
در این کتاب از مساجد و مزارات و ساختمانهائی ذکر شده که در زمان فیروز شاه تغلق ساخته شده.
مؤلف این کتاب خود فیروز شاه تغلق است. (۲۲)
علاوه بر این ها در دوران مذکور یعنی از عهد غزنویان تا آغاز دوران مغول کبیر کتابهائی دیگر هم برشته تحریر در آمده، اما چون شهرت و اهمیتی ندارد از ذکر آنها صرف نظر شد.

د- شعرای معروف دوره پیش از مغول کبیر

شعر فارسی از دورهٔ پیش از غزنویان تا آغاز سلطنت شاهان مغول کبیر لایق توجه ارباب ذوق و علاقه مندان به شعر و ادب است.

معروف ترین شعرای فارسی در شبه قاره هند و پاکستان در دوران مزبور بدین قرار بوده اند:

(۱) رابعه بنت کعب قزداری

او اولین زنی است که به فارسی شعر سروده است. اسمش رابعه و اسم پدرش کعب بود، در اوایل قرن چهارم هجری در منطقه قزدار که در بلوچستان پاکستان واقع است، دیده به جهان گشود. در آن زمان بلوچستان جزو حکومت سامانیان بوده و مرکز حکومت ایشان بخارا بود. رابعه را از ملک زادگان و پدرش کعب را از امرای عرب پنداشته اند. (۲۳)

از زندگی رابعه اطلاعات زیادی در دست نیست، اما او را به حسن و جمال و فضل و کمال و معرفت و حال وحیدهٔ روزگار و فریدهٔ دهرواداوار نوشته اند. جامی در بهارستان نام او را در شمار زنان زاهد و صوفی آورده است.

این شاعرهٔ نابغه از معاصرین رودکی بوده است. از اشعار او در حدود شصت بیت در دست داریم و از همین مقدار کم، عشق و شیفته حالی او بخوبی ظاهر است، سوز اشعار او خوانندگان و شنوندگان را در تحت تأثیر خود قرار می گیرد. از اوست:

عشق او بازاندر آوردم به بند
کوشش بسیار نامد سود مند
توسنی کردم ندانستم همی
کز کشیدن سخت تر گردد کند

دعوت من برتوآن شد کا یزدت عاشق کناد
بریکی سنگین دلی نا مهربان چون خویشتن
تابدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری
تابه هجر اندر به پیچی و بدانی قدر من

(۲) نکتی لاهوری

یکی دیگر از قدیم ترین شعرای شبه قاره که به لاهور نسبت دارد، ابو عبدالله روزبه بن عبدالله نکتی لاهوری است. او تا نیمه اول قرن پنجم هجری در عهد غزنویان می زیسته و از مداحان سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱ - ۴۳۲ هـ) بوده است. (۲۴)

انتخابی از قصیده وی که در مدح سلطان مسعود است و عوفی در لباب الالباب نقل کرده است به قرار ذیل است.

روی آن ترک نه رویست و براونه برست
که برین نار بپارست و بران گل ببرست

بطرازی قد و خرخیزی زلفین دراز
رستخیز همه خوبان طراز و خزر است
گر بجای مه و خورشید بود یاد مرا
اندر این معنی هم جای حدیث و نظر است
ما هکی سروقد وسیم تن و لاله رخست
ماه کی نوش لب و ناز برو جعد سرست؟
مهر او را دل ما مستقرست ، این نه عجب
آن شگفتست کجا مستقر او سقرست
وان طلسمی که هوا زو بدل اندر می سوخت
دوستی خسرو شیراوژن پیروزگرست
ملک عادل مسعود، خداوند ملوک
که بفضل از ملکان بیشتر و پیشتر است

منظومه ای در وصف منجنیق دارد که از لحاظ موضوع خود جالب است ولی به منظور اختصار از نقل آن صرف نظر شد. دو بیت دیگر شاعر در زیر نقل می گردد که خالی از لطف و مزه نیست :

به نرگس بنگری چون جام زرین
بزیر جام زرین چشمه چشمه
تو گویی چشم معشوقست مخمور
ز ناز و نیکویی گشته کرشمه(۲۵)

(۳) ابوالفرج رونی

ابوالفرج رونی، اولین شاعر صاحب دیوان شبه قاره به شمار می رود دیوان شعرفارسی اوبچاپ رسیده والان دردسترس عموم مردم قرار دارد. دربارهٔ تاریخ تولد ابوالفرج اطلاع صحیحی در دست نیست، اما مولد و منشاء او را از خطه لاهور دانسته اند، صاحب تذکرهٔ هفت اقلیم همین عقیده را داشته است. (۲۶)

ابوالفرج رونی در دورهٔ دوم غزنویان می زیسته و از استادان مسلم شعرفارسی آن دوره است. (۲۷)

از شعرای معاصر ابوالفرج، مسعود سعد سلمان، معروف ترین شاعر آن دوره خود را شاگرد او خوانده و در اشعار خود باین مطلب چنین اشاره می نماید:

ای خواجه بوالفرج نکنی یاد من
ناشاد گردد این دل ناشاد من
نازم بدانکه هستم شاگرد تو
شادم بدانکه هستی استاد من
ای رونی ای که طرفه بغدادی
دارد نشست گاه تو بغداد من(۲۸)

ابوالفرج رونی علاوه بر معاصران درمیان شعرای بعد از زمان خود هم به استادی شهرت داشته و دیوان او مورد علاقه انوری و فیضی قرار گرفته است. متانت و استحکام شعراو درنزد ایشان مسلم بوده است. انوری می فرماید:

از متانت خیل اقبالت چو شعر بوالفرج
وز عذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی

و فیضی می گوید:

ذوقی که توان گرفت از شعر
از شعر ابوالفرج گرفتم

ابوالفرج به دو کردن سبک شعر هم شهرت دارد. (۲۹)
تاریخ وفات ابوالفرج را مؤلف "ارمغان پاک" در سال ۴۸۴ و دکتر صفا بعد از سال ۴۹۲ هجری نوشته است.

از اشعار آبدار ابوالفرج رونی است:

تا یک نفس از حیات باقیست مرا
در سر هوس شراب و ساقیست مرا
کاریکه من اختیار کردم این بود
باقی همه کار اتفاقیست مرا(۳۰)

رباعی

ازهر که بود بند شنودن دارد
با هر که بود رفق نمودن دارد
بد کاستن و نیک فزودن باید
زیرا که همه کشته درودن دارد(۳۱)

(۴) مسعود سعد سلمان:

از شعرای بزرگی که در سرزمین هند پرورده شده اند و ظهور ایشان سبب پرورش زبان فارسی در هندوستان و پیش آمدن عصر درخشان اکبر شاه شده است یکی مسعود سعد سلمان است. بزرگ ترین شعرای دورهٔ غزنویان که امروزه هم شعراو مورد توجه اهل علم و دانش است علاقه مندان شعرو ادب را تحت تأثیر خود قرار می دهد.

او در اواخر نیمه اول قرن پنجم هجری در لاهور پا به عرصه وجود گذاشت، چنانکه در شعری به این امر اشاره کرده است:

به هیچ نوع گناهی دگر نمی دانم
مراجز اینکه در این شهر مولد و منشاست

نام پدر مسعود، سعد و اسم جدش سلمان بود.

اصل مسعود سعد سلمان از همدان ایران است، چنانکه در این شعر گفته است:

گر دل به طمع بستم شعر است صناعت
وراحمقی کردم اصل از همدانست

نیاکان مسعود در زمان شهرت و شوکت و عظمت دولت غزنویان، به غزنین آمده داخل عمال آن دولت گشتند. پدرش سعد مدت شصت سال جزو عمال دیوان بوده است. مسعود هم به منصب عاملی و ندیمی شاهزادگان غزنوی منصوب و فائز بوده است. باوجود این همه جاه وحشمت، در نتیجه سعایت حاسدان و دشمنان خود چندین مرتبه به زندان محبوس شد.

مسعود سعد سلمان، شاعری بود که در عهد خود هیچ رقیب نداشت او اگرچه بیشتر در قصیده سرائی مهارت و شهرت دارد، اما در دیگر اصناف سخن هم شعر سروده است که غزلیات و رباعیات و مثنوی می باشد.

چنانکه محققان ایران و پاکستان به ثبوت رسانده اند مسعود سعد مبتکر سه صنف شعر فارسی است بنام حبسیات و مستزاد و شهرآشوب. شعرهای زندانی (حبسیات) وی تاکنون بی نظیر تلقی می گردد.

مسعود علاوه بر دیوان شعر فارسی دیوان هائی گویا به زبان عربی و هندی (اردو) هم داشت ولی اینک تنها دیوان فارسی وی موجود است.

شعری چند از این شاعر نامدار ا-ینجا نقل می گردد:

یاد یار

نگار من توئی و یار غمگسار توئی
وگر بهار نباشد مرا بهار توئی
جدا شدی زکنار من و چنان دانم
که شب گرفته مرا تنگ در کنار توئی
مباد عمر من و روز گار من بی تو
که شادی و طرب و عمرو روز گار توئی
مرانه جان هست امروزنه جهان بی تو
از آنکه جان جهان من ای نگار توئی
زجان و دیده کنم مدح تو که مدح ترا
به جان و دیده خریدار و خواستار توئی(۳۲)

آمد آهسته با کرشمه و ناز
دوش نزد من آن نگار طراز
زلف پر پیچ بر شکسته بگل
چشم بر خواب سرمه کرده بناز

بر نهاده بر ابروان چوگان
تیر غمزه بچشم تیرانداز
گفتمش چون روی بنومیدی
چنگ مانند ناز کرد آغاز
ای نیازی مرا نیاز به تست
ورچه دارد به من زمانه نیاز
من چوپرداختم بمهر تو دل
تو زمانی بوصل من پرداز(۳۳)

درآرزوی بوی گل نو روزم
در حسرت آن نگار عالم سوزم
از شمع سه گونه کار می آموزم
می گریم و می گدازم و می سوزم

کوہی کہ بروبلا بیارند ، منم
تیغی کہ بدست غم سپارند منم
شیریکہ برون نمی گذارند منم
خواری کہ نکو نگاہدارند منم(۳۴)

---

(۵) امیر خسرو دهلوی

ابوالحسن امیر خسرو دهلوی یکی از بزرگ ترین و معروف ترین شاعران شبه قاره است. پدرش سیف الدین محمود که از ترکان ختائی ترکستان بود، در استیلای مغول از بلخ هجرت کردو درهند وارد خدمت سلطان شمس الدین التتمش گردید.

خسرو در ۶۵۱ هجری در مومن آباد معروف به پتیالی نزد آگرا درهند دیده به جهان گشود. او از پنج پادشاه دهلی، نوازشها دیده وبرای آنها مدح گفته که اولین آنها معزالدین کیقباد و آخرین سلطان محمد تغلق بوده است.

امیر خسرو، میر حسن دهلوی و ضیاء الدین برنی مؤرخ معروف مذکور فوق باهم دوستی و معاشرت داشتند و هرسه از مریدان عارف معروف شیخ نظام الدین اولیاء بودند. (۳۵)

خسرو به عمر ۷۴ سالگی درسنه ۷۲۵ هجری قمری دیده از جهان برگرفت. (۳۶) او هنرمندی بسیار دقیق بود، در شعر خمسه نظامی را جواب گفته و طوطی هندوستانی خوانده می شد. در غزل از پیروان شیخ شیراز بود، و نسبت به سعدی اظهار ارادت می کرد. (۳۷)

خسرو در نظم و نثر آثار زیادی از خود بیادگار گذاشته است. شعر او سوز و گداز عجیبی دارد. برای نمونه اشعاری چند از وی نقل می گردد:

جان زتن بردی و در جانی هنوز
دردها دادی و درمانی هنوز
آشکارا سینه ام شکافتی
همچنان در سینه پنهانی هنوز

ملک دل کردی خراب از تیر ناز
وندر این ویرانه سلطانی هنوز
هر دو عالم قیمت خود گفته ای
نرخ بالا کن که ارزانی هنوز(۳۸)

ای خوش آن شبها که من در دیده خوابی داشتم
گه چراغ روشن و گه ماهتابی داشتم
از شب تاریک من بگریز ای صبح امید
زانکه من هم روزی آخر آفتابی داشتم
بارها یاد آورم در خواب آن بیهوشیم
آنکه وقتی با خیال دوست خوابی داشتم(۳۹)

دلم در عاشقی آواره شد آواره تر بادا
تنم از بیدلی بیچاره شد بیچاره تر بادا
اگر زاهد دعای خیر میگوئی مرا این گو
که آن آوارهٔ کوی بتان آواره تر بادا

(٦) میرحسن دهلوی

نجم الدین حسن بن علی سنجری دهلوی که به میرحسن دهلوی شهرت دارد از جمله شعرائی است که قبل از دورهٔ مغول کبیر بوده اند.

میرحسن دهلوی از معروف ترین شعرای زمان خود بود بعضی از شعرای دوره های بعد از او تقلید و پیروی کرده اند، چنانکه مولانا جامی در بهارستان در ذکر احوال کمال نجندی به این مطلب اشاره کرده است:

"در ایراد امثال و اختیار بحرهای سبک باقافیه ها و ردیف های غریب که سهل و ممتنع نماست، تتبع حسن دهلوی می کند".

میر جسن دهلوی در مدح پادشاهان دهلی قصائدی سروده است، اشعار میر حسن بیشتر برقصائد و غزلیات و قطعات مشتمل است.

این شاعر برجسته بالاخره در سال ۷۳۷ در دولت آباد، پا-تخت جدید سلطان محمد تغلق دیده از جهان فانی فروبست.(۴۰) برای بهتر شناختن این شاعر شیرین سخن، اشعاری از غزلیات او درج می شود.

ماقصه نوشتیم به سلطان که رساند؟
جان ساخته کردیم بجانان که رساند؟
مرغان غریبیم و اسیر قفس هجر
مارا زقفس باز به بستان که رساند؟
حال من مسکین بدلارام که گوید؟
درد دل موران به سلیمان که رساند؟

بوی سرآن زلف درین کلبه که آرد؟
پیراهن یوسف سوی کنعان که رساند؟
گیرم چو سکندر همه جا میرسدم دوست
پایم بسر چشمهٔ حیوان که رساند؟
جان می طلبد یارو حسن منتظر آنک
این مژدهٔ جانبخش بجانان که رساند؟

ببرد از من روان من روانی
بتی، شوخی، لطیفی، دلستانی
مهی، مهری، گلی، مشکی، عبیری
خوشی، خوبی، حبیبی، مهربانی
حریفی، دلبری، شنگی، دلیری
ظریفی، نازکی، تیری، کمانی
طبیبی، داروئی، دردی، بلائی
قضائی، محنتی، رنجی، قرانی
کمندی، ناوکی، تیری، خدنگی
امیری، پادشاهی، پهلوانی
شریفی، شاهدی، خمری، خماری
لطیفی، سرکشی، جانی، جهانی
حسن مداح اوگشتی ازآن شد
زبانت در سخن گوهر فشانی(۴۱)

بررسی مختصر عهد بابر و همایون و پرورش فرهنگ و ادب فارسی به وسیله اکبر شاه

در تاریخ شبه قاره هند و پاکستان، عهد مغول کبیر، درخشان ترین دوران هند اسلامی محسوب می شود. این زمان چه از لحاظ سیاسی و چه از حیث پیشرفت های علوم و فنون و سرپرستی علما و فضلا و صاحبان هنر از طرف پادشاهان این سلسله و امرا و سرداران آنها، از زمانهای دیگر ممتاز و مشخص تر است.

بابر شاه

مؤسس و اولین پادشاه این سلسله ظهیرالدین محمد بابر شاه (۸۸۸ - ۹۳۷ ھ) بود، که سلسله نسبش به پنج واسطه به امیر تیمور گورکان می رسد و ترتیب آن، این طور است:

ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ میرزا بن ابو سعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میران شاه بن امیر تیمور گورکان (۴۲) وبه همین مناسبت سلسله مغولان هند را گورکانیان یا تیموریان هند هم می گویند.

بابر، مرد دلیر، صاحب اراده آهنین و ماهر در فنون جنگ و حرب بود. او هندوستان را به نیروی بازوان خود و بوسیله جنگ و لشکرکشی زیر فرمان حکومت خود در آورده بود. بابر با این همه شجاعت و دلیری به علم و دانش هم سخت علاقه مند بود. خود شاعر و سخن شناس بود به علما و صاحبان دانش و هنر احترام می گذاشت و از آنها بزرگداشت و تشویق بعمل می آورد، چنانکه در کتاب خود به زبان ترکی جغتائی به نام تزک بابری یا واقعات بابری یا بابر نامه که مجموعه خاطرات اوست. از بعضی از آنها به نیکی یاد کرده است.

تزک بابری هم مانند کتاب های دیگر بابر، به زبان ترکی نوشته شده اما بعداً" به زبان فارسی و بالا خره به زبانهای اروپائی چندین مرتبه ترجمه و چاپ شده است.

چنانکه قبلا" ذکر افتاد، بابر ذوق شعری هم داشت، دیوان اشعار ترکی و مقداری از اشعار فارسی ازو به یادگار مانده و مورد پسند صاحبان دانش و ادب قرار گرفته است.

میرزا حیدر دوغلت در تاریخ رشیدی خود بابر را بزرگ ترین شاعر زبان ترکی جغتائی بعد از امیر شیر علی نوایی (م ۹۰۶ ھ) قرار می دهد. (۴۴)

همایون شاه

بعد از وفات بابر شاه در سال ۹۳۷ هجری قمری، همایون شاه جای پدر را گرفت و پادشاه مقتدر کشور هندوستان شد. اما مثل پدر همایون هم در دوران حکومت و پادشاهی خود، بیشتر با دشمنان در گیر مانده و چون برادرانش که هریکی از آنان حاکم ناحیه ای از ناحیات بودند به کمک وی نشتافته و پادشاه را تنها گذاشته بودند. او از دشمنان سرسخت خود شیر شاه سوری شکست خورد برای مدتی مجبور به ترک وطن شد. او تخت و تاج خود را رها کرد (۹۴۷ ھ / ۱۵۴۰ م) وبه ایران پناهنده شد و از شاه ایران کمک خواست. شاه ایران، شاه طهماسب صفوی از همایون شاه استقبال گرمی بعمل آورد و شاهانه پذیرائی کرد، و هیچ نوع کمکی را از اودریغ نکرد، چنانکه همایون شاه موفق شد که پادشاهی از دست رفته را دوباره بیابد و سریرارای سلطنت هند شود(۴۵) اما بعد از فتح هندوستان و تصرف تاج و تخت پادشاه دهلی، هنوز بیشتر از شش ماه نگذشته بود که قابض ارواح در جسم و جان وی جدائی افگند ویک حادثه اتفاقی و ناگوار باعث شد که رخت از جهان فانی بربست.

همایون شاه هم شاعر و شعر دوست بود. اشعار فارسی او را اکثر تذکره نگاران و مؤرخین در کتاب های خود درج نموده اند که بر ذوق شعری و علم و فضل او شاهد است. (۴۶) مجموعه اشعار او به صورت دیوان هم بچاپ رسیده است. (۴۷)

همایون بر اثر جنگ با دشمنان و اختلافات برادران فرصت و مهلتی نیافت وگرنه شاید آثار گران بهای دیگری هم از خود بیادگار می گذاشت.

درباز گشت همایون از ایران عدهٔ کثیری از علما و شعرا و دیگر طبقات که از آن سرزمین همراه همایون به هند آمده بودند، سبب نشر و گسترش علوم و فنون و فرهنگ ایران در هند شد ند. و علاوه بر شاه، امرای همایون شاه نیز از علما و شعرا و صاحبان هنر و دانش حمایت و تشویق و سرپرستی می نمو دند. درمیان این امرا بیرم خان خانخانان، پدر عبدالرحیم خانخانان خیلی شهرت داشت. خود او شاعر خوبی بود، یک دیوان شعر فارسی و ترکی هم از او بیاد گار مانده است.

اکبر شاه

چون همایون شاه رخت از جهان فانی بربست، پسر چهارده ساله اش جلال الدین محمد اکبر، بر تخت حکومت و پادشاهی هند متمکن و جلوه افروز شد. همایون شاه درحیات خود فرصت نیافت که مبانی حکومت خود را مستحکم کند، از این رو مقام پسرش اکبر ست و متزلزل بود.

این پادشاه باوجود خرد سالی از انقلابات زمانه و دگرگونی روز گار چیزهای زیادی آموخته و تجربیات بسیاری یاد گرفته بود و به قضایا و امور در عمل به اندازه ای آشنا شده بود که بیش از تناسب و تقاضای سالهای عمرش، باریک بین و مدبر و دور اندیش بود. گذشته از این استقامت و ثبات و اتکا و اعتماد بنفس او کم نظیربود. (۴۸)

وقتی که اکبر براریکه سلطنت نشست، اولین اقدامی که کرد، بیرم خان را وزیر اعظم خود نمود و منصب نیابت سلطنت رانیز بد و تفویض داشت. انتخاب مزبور خود مبین این نظربوده که بهترولائق ترازاو کسی را برای این شغل و مقام سراغ نداشت زیرا بیرم خان داری ارادهٔ آهنین و مجرب و کار آزموده بود و

در سلوک و رفتارش بارعایای متمرد و سرکش اکبر و نیز برای هدایت و سوق دادن قوای او بطرف کشمکش و جنگی که ذر جلو داشتند شایسته و قابل بوده است.(۴۹)

بیرم خان باسیاست و رشادت، جمیع مدعیان و متمردین را سرکوب کرد (۵۰) و قلمرو حکومت که وسیع تر شد بتدریج استحکام و ثبات هم پیدا کرد.

اکبر، اگرچه تحصیلات عالی نداشت بلکه بعضی ها اورابی سواد هم نوشته اند، اما باوجود این شیفتهٔ علم وهنر بود و بنا بر خواهش او دیگران برایش کتاب می خواندند واوگوش می داد و برای اینکار برنامه مرتب و منظمی داشت. اکبر باین ترتیب بیسوادی خود را تا حدی جبران می کرد. انواع و اقسام کتاب هارا برای او می خواندند که شامل معروف ترین کتب اخلاق تاریخ و تصوف و ادب وغیره بود. (۵۱)

ابوالفضل علامی در کتاب آئین اکبری خود فهرست مفصلی از آن کتابها تهیه کرده است، من باب مثال: اخلاق ناصری، کیمیای سعادت، قابوس نامه، آثار شرف منیری، امیرخسرو، مولانا جامی، مثنوی معنوی، مثنویهای نظامی، گلستان وبوستان، شاهنامه، حدیقه حکیم سنائی، دیوان های خاقانی و انوری و بعضی از کتب تواریخ وغیره.(۵۲)

ابوالفضل نوشته است که مشکل بتوان گفت که از کتاب های معروف کتابی مانده باشد که پیش پادشاه نخوانده باشند.(۵۳)

علاوه بر این اکبر علما و صاحبان دانش و هنر و شعرا را تشویق نموده و از آنها سرپرستی می نمود و این امر باعث پیشرفت و ترقی علوم و ادبیات در آن زمان شد و آن دوران را در سرزمین او عصر طلائی نامیده اند.(۵۴)

اکبر بیشتراز نیم قرن (۱۰۱۴-۹۶۳ھ) بر سرزمین وسیعی از شبه قاره هند و پاکستان حکومت کرد و عهد او نسبتاً دوران صلح و آرامش بود و در این مدت طولانی توانست علاوه بر مسائل سیاسی ورفاه عمومی نسبت به پیشرفت علوم و فنون هم توجه خاصی مبذول کند. در دوران اکبر شاه آثار زیاد و قابل ملاحظه ای از نویسندگان

و مترجمین و شعرای آن وقت بوجود آمد که در تاریخ هند اسلامی تا آن زمان نظیر نداشت.

صد ها جلد کتاب در علوم و فنون مختلف در آن دوره به رشته تحریر در آمده که اکنون مورد استفاده و استناد دانشمندان و دانش پژوهان قرار می گیرد.

تعدادی از آن کتابها مستقیما" به زبان فارسی نوشته شده و تعدادی از آنها کتابهایست که از زبانهای دیگر مانند سانسکریت، هندی، عربی، ترکی، یونانی و لاتین وغیره به فارسی ترجمه گردیده است.

کتابهائیکه به فارسی نوشته شده اکثراً تاریخ است مانند:

اکبر نامه (در سه جلد) تألیف شیخ ابوالفضل علامی.

اکبر نامه (تاریخ اکبر شاهی)، تألیف شیخ الله داد فیضی سرهندی بن ملا علی شیر.

تاریخ اکبر شاهی، تألیف عطای قزوینی.

طبقات اکبری (در سه جلد)، تألیف خواجه نظام الدین احمد هروی.

منتخب التواریخ (سه جلد)، تألیف ملا عبدالقادر بدایونی.

تاریخ الفی (در سه جلد) مؤلفین ملا احمد تتوی، نقیب خان، جعفر بیگ، آصف خان و دیگران.

همایون نامه، تألیف گلبدن بیگم (دختر ظهیرالدین محمد بابر پادشاه).

تذکرة الواقعات، معروف به تاریخ همایون و همایون نامه، تألیف جوهر آفتابچی.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، تألیف میر محمد معصوم بهکری.

تاریخ حقی (تاریخ السلاطین)، تألیف شیخ عبدالحق محدث دهلوی، این کتاب را بعداً فرزندش شیخ نورالحق بااضافات دوباره ترتیب داده به زبدة التواریخ موسوم ساخت.

تذکره همایون و اکبر، تألیف بایزید بیات. (۵۵)

علاوه بر این کتابهائیکه مربوط به علوم دیگر نوشته شده به قرار ذیل است.

۱ـ منبع العلوم، تفسیر قرآن کریم، درچهار جلد، به عربی، نوشته شیخ مبارک ناگوری.

۲ـ سواطع الالهام، تفسیر بی نقطه قرآن مجید نوشته شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی.

۳ـ موارد الکلم (در اخلاق) تألیف، شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی.

۴ـ مثنوی مرکز ادوار (در تصوف) سرودهٔ شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی.

۵ـ مثنوی نل دمن (داستان) سرودهٔ شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی.

۶ـ لطیفه فیاضی، مجموعه نامه های فیضی فیاضی.

۷ـ آئین اکبری، تألیف، شیخ ابوالفضل علامی.

۸ـ جامع اللغات، تألیف، شیخ ابوالفضل علامی.

۹ـ مکاتیب علامی (منشآت ابوالفضل)، تألیف شیخ ابوالفضل علامی.

کتابهائیکه از زبانهای دیگر به فارسی ترجمه گردیده است:

۱ـ حیات الحیوان، ترجمه از عربی بفارسی، بوسیله شیخ مبارک ناگوری.

۲ـ معجم البلدان، ترجمه از عربی بفارسی بتوسط ملا احمد تتوی، قاسم بیگ، شیخ منور و دیگران.

۳ـ بابر نامه (توزک بابری)، ترجمه از ترکی به فارسی، بوسیله میرزا عبدالرحیم خانخانان.

۴ـ رزم نامه (ترجمه مهابهارت از سانسکیت به فارسی)، ترجمه نقیب خان، ملا عبدالقادر بدایونی، شیخ سلطان تهانیسری و دیگران.

۵ـ راماین، ترجمه از سانسکیت بفارسی توسط ملا عبدالقادر بدایونی نقیب خان و دیگران.

۶ـ گیتا، ترجمه منظوم بهگوت گیتا ترجمه شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی.

۷ـ سنگاسن بتیسی (نامه خرد افزا)، ترجمهٔ ملا عبدالقادر بدایونی با کمک یکی از برهمنان.

۸ـ هری بس که مولانا شیری آن را به فارسی برگرداند.

۹ـ شارق المعرفه (در دوازده لمعه)، در شرح فلسفه های هند (ودا) نوشتهٔ شیخ فیضی فیاضی.

۱۰ـ ترجمه لیلاوتی (در حساب)، ترجمهٔ فیضی فیاضی.

۱۱۔ تاریخ کشمیر معروف به راج ترنگینی (تاریخ چهار هزار ساله کشمیر) که از سانسکریت بفارسی نخست بوسیله مولانا شاه محمد شاه آبادی و سپس توسط ملا عبدالقادر بدایونی ترجمه شد.

۱۲۔ بحرالاثمار، داستان هندی که ملا عبدالقادر بدایونی آنرا باکمی تغییرات بفارسی برگرداند. (۵۶)

۱۳۔ عیار دانش (تهذیب و ترجمه کلیله و دمنه)، تألیف شیخ ابوالفضل علامی.

۱۴۔ فرهنگ جهانگیری نوشته سید جمال الدین حسین اینجو. (۵۷) غیر از این کتابهای دیگری هم در این عهد ترجمه یا نوشته شد، اما اینجا فقط معروف ترین کتابها را ذکر کرده ایم.

در دوران اکبر شاه شعرای برجسته و عالی قدری بر آسمان علم و ادب همچون ستاره درخشیدند که تابش فکر و معنی آفرینی آنها تا امروز علاقه مندان شعر و ادب را مستفید و مستفیض می نماید.

دربار اکبر شاه حقیقتاً یک مرکز علم و ادب بود که حکم مقناطیس را داشت چنانکه علما و شعرا و دیگر صاحبان هنر و فن از اطراف و اکناف و مقامات دور و دراز و مخصوصاً از ایران به آنجا جذب و کشیده می شدند. و حقیقتاً این همه در نتیجه علم دوستی و حمایت و تشویق و سرپرستی اکبر شاه بود.

قبل از اکبر شاه هم پادشاهان مسلمان در شبه قاره هند و پاکستان عموماً سرپرست و حامی علم و ادب بودند. اما اکبر شاه بطور اخص صاحبان علم و دانش را تشویق و سرپرستی می کرد و جوایز ارزنده به آنها می داد.

او ازیک طرف مسلمانهارا به سنن و روایات فرهنگ هندی نزدیک تر کرد و از طرف دیگر ادب و فکر هندی را به ادب و فرهنگ فارسی و عربی آشنا و نزدیک کرد.

در آن دوره تعدادی زیاد از علما و شعرا از ایران به شبه قاره رفته و در دربار اکبر شاه و امرای او بخدمات مختلف علمی و ملکی مأمور و منصوب شدند، و در نتیجه حسن خدمات جوایز گران بها و امارت وملک حاصل کردند مانند حکیم ابوالفتح گیلانی، حکیم علی گیلانی، میرفتح الله شیرازی، حکیم همام گیلانی، قاضی نورالله شوشتری، میر عبداللطیف قزوینی، غزالی مشهدی، عرفی شیرازی، نظیری نیشاپوری، ملک قمی، حیاتی گیلانی، شکیبی اصفهانی و غیرتی شیرازی و رفاعی کاشی وغیره که به عنوان حکما و علما و شعرا شهرت دارند.

واز علما و شعرای بومی شبه قاره ملا عبدالقادر بدایونی، شیخ مبارک ناگوری، ابوالفیض فیضی، ابوالفضل علامی، نقیب خان، سلطان تهانیسری ملاشاه احمد شاه آبادی، عبدالحق محدث دهلوی، سید احمد سرهندی، ملا احمد تتوی، میر محمد معصوم بهکری و غیره را باید اسم برد. همه آنان اشخاص محترم و برجسته ای بودند که بوسیله آنها و تحت سرپرستی اکبر شاه زبان و ادب فارسی در آن زمان پیشرفت چشم گیری داشت و غنی ترشد و آثار این چنین علما و شعرای بزرگ و نامور از آن وقت تا این زمان تشنگان علم و دانش را سیراب کرده است.

علاوه بر شاه، شاهزادگان و امرا هم از علما و شعرا تشویق و قدر دانی می کروند. چون اکثر از آنها سخن شناس وشاعربودند. چنانکه علامه شبلی نعمانی در شعر العجم در این باره می نویسد:

"در هندوستان علاوه برسلاطین و شاهزادگان اکثر امرا سخن شناس و قدردان شعرو سخن بودند. از میان آنها ابوالفتح گیلانی و عبدالرحیم خانخانان اکادیمی برای شاعری دایر کردند که از برکت آن شعرا در این فن پیشرفت نموده و ترقی شایانی کردند".

ابوالفتح در نامه ای برای خانخانان چنین می نویسد:

"قصایدی که یاران گرفته بودند به شعرای اینجا فرموده شد، بنام نامی شما هرگاه باتمام می رسد به ملازمت فرستاده خواهد شد، ملا عرفی و ملا حیاتی بسیار ترقی کرده اند".

ملا عبدالباقی نهاوندی درمآثر رحیمی می نویسد:

"اکثری از اعیان دولت و ارکان سلطنت پادشاه رحیم (اکبر) دست گرفته و تربیت کردهٔ وی (حکیم ابوالفتح) اند، و هرکه تازه از ولایت آمده بندگی و مصاحبت ایشان اختیار می نموده، چنانچه خواجه حسن ثنائی و میرزا قلی میلی و عرفی شیرازی و حیاتی گیلانی وسایر مستعدان در خدمت بوده اند".

در حیات تاریخی شعر باید ایزا در نظر داشت که شاعر فارسی زبان وقتی که به هندوستان آمد تازگی خاصی اختیار نمود و این تازگی ازاثر تعلیم ابوالفتح بوده است. در مآثر رحیمی نوشته شده است که :

"ومستعدان و شعر سنجان این زمان را اعتقاد آنست که تازه گوئی که در این زمان درمیان شعرا مستحسن است و شیخ فیضی و مولانا عرفی شیرازی وغیره به آن روش حرف زده اند، باشاره و تعلیم ایشان (حکیم ابوالفتح) بوده است. همین طور انعامات شاهانه، خانخانان و نکته سنجی های شاعرانه او در تربیت شعر و سخن عامل قوی و در حکم آب حیات بوده است." (۵۸)

زیرنویس های بخش اول

(۱) ذوالنور می نویسد: "زبانها و گویش هائی که اکنون در دنیا به آنها تکلم می شود در حدود سه تا چهار هزاراست".

دستور پارسی تألیف ذوالنور: ۹ و جمال زاده می نویسد: "رویهمرفته نوع بشر در حدود سه هزار زبان مختلف تکلم می کنند".

کشکول جمالی، تألیف جمال زاده: ۳۳ - ۲۳۲.

(۲) دکتر عیسیٰ صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، چاپ دانشگاه تهران، مهرماه ۱۳۳۶: ۱۱۳.

(۳) عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران، چاپ تهران، بخش اول: ۶۳.

(۴) ترجمه تاریخ یمینی، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی: ۲۲ - ۲۴ و ۲۶ - ۲۷.

ایضاً خواجه نظام الدین احمد، طبقات اکبری، ج ۱: ۶.

(۵) استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه از عباس اقبال، مطبعه مهر، تهران ۱۳۱۲ هـ: ۲۵۶.

ایضاً: ترجمه تاریخ یمینی: ۲۷ - ۳۳ و طبقات اکبری، ج ۱: ۶ - ۷.

(۶) تاریخ فرهنگ ایران: ۱۱۳.

ایضاً: طبقات سلاطین اسلام، ترجمه فارسی: ۲۵۷.

(۷) تاریخ فرهنگ ایران: ۱۱۳.

(۸) طبقات سلاطین اسلام، ترجمه فارسی: ۲۵۸.

(۹) عباس پرویز، تاریخ دیالمه و غزنویان: ۳۴۸.

ایضاً: نصرالله فلسفی و علی اصغر شمیم، تاریخ مفصل ایران: ۹۱.

(۱۰) نصرالله فلسفی، تاریخ مفصل ایران: ۹۱.

ایضاً: طبقات سلاطین اسلام: ۲۵۹.

ایضاً: طبقات اکبری، ج ۱: ۷ - ۳.

(۱۱) طبقات سلاطین اسلام: ۲۶۲ تا ۲۶۹.

(۱۲) دکتر ظهور الدین احمد، ادب فارسی در پاکستان (اردو)، چاپ لاهور: ۱۲۴.

ایضاً: دکتر غلام سرور، تاریخ زبان فارسی. دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲: ۸۹۲ - ۸۹۳.

ایضاً دکتر صفا، گنج سخن، ج ۱: ۲۹۳.

رحمان علی، تذکرهٔ علمای هند : ۵۹ .

(۱۳) جوامع الحکایات (مقدمه دکتر محمد معین)، از انتشارات دانشگاه تهران، ش ۵ ۱۳۳ .

(۱۴) ایضاً مؤلف دکتر محمد معین .

(۱۵) مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، پائیز ۱۳۵۲ : ۵۱۷ . مقاله دکتر محمد ریاض .

(۱۶) احمد علی سندیلوی، تذکرهٔ مؤرخین، چاپ کراچی (اردو) : ۳۴ .

(۱۷) سبک شناسی بهار، ج ۳ : ۱۰۶ .

(۱۸) تاریخ مغول، جلد ۱، تألیف عباس اقبال : ۴۸۳ .

(۱۹) عباس اقبال، تاریخ مغول، ج ۱ : ۵۳۰ .

رحمان علی، تذکرهٔ علمای هند : ۹۷ .

(۲۰) تذکرهٔ مؤرخین : ۴۶ .

(۲۱) تذکرهٔ مؤرخین : ۴۶ .

(۲۲) تذکرهٔ مؤرخین : ۴۶ .

(۲۳) مجمع الفصحا، ج ۱ : ۲۳۲ و تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا : ۴۵۰ .

(۲۴) علی اصغر حکمت، سرزمین هند : ۸۵ .

ایضاً امین احمد رازی، تذکرهٔ هفت اقلیم، ج ۱ : ۳۴۴ .

(۲۵) محمد عوفی، لباب الالباب، ج ۱ : ۲۹۱ و هفت اقلیم، ج ۱ : ۳۴۴ .

(۲۶) تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲ : ۴۷۰ و تذکرهٔ هفت اقلیم، ج ۱ : ۳۳۹ .

(۲۷) لطف علی بیگ آذر، آتشکده آذر، بتصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری،

انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۳۸، بخش دوم : ۶۶۷ ـ ۶۶۸ .

(۲۸) دکتر صفا، تاریخ ادبیات، ج ۲ : ۴۷۰ .

(۲۹) دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲ : ۴۷۰ و هفت اقلیم، ج ۱ : ۳۳۹ .

(۳۰) دکتر محمد اکرام، ارمغان پاک، چاپ ایران : ۱ .

(۳۱) چهار مقاله : ۴۴ ـ هفت اقلیم، ج ۱ : ۳۴۴ .

(۳۲) احمد گلچین معانی، شهر آشوب فارسی، چاپ تهران ۱۳۴۸ : ۱ ـ ۲ .

(۳۳) ارمغان پاک : ۱۵ ـ دوران مسعود سعد سلمان : ۲۰۸ .

(۳۴) بدیع الزمان فروز انفر، سخن و سخنوران: ۳۳۰.

(۳۵) هفت اقلیم، ج ۱: ۳۵۸ - ۳۶۶.

(۳۶) مولوی احمد علی احمد، تذکره هفت آسمان، چاپ کلکته: ۶۵.

(۳۷) عباس اقبال، تاریخ مغول، ج ۱: ۵۴۶.

(۳۸) ارمغان پاک: ۵۰ - دیوان امیر خسرو: ۳۴۱.

(۳۹) ارمغان پاک: ۵۹ - دیوان امیر خسرو: ۴۰۵.

(۴۰) عباس اقبال، تاریخ مفصل ایران، ج ۱: ۵۴۷ - هفت اقلیم، ج ۱: ۳۶۶ - ۳۶۹.

(۴۱) شیخ محمد اکرام، ارمغان پاک، چاپ سوم، ناشر کانون معرفت، تهران ۱۳۳۳ ش: ۶۱ - ۶۲.

ایضاً شیخ محمد اکرام، ارمغان پاک، چاپ سوم، ناشر کانون معرفت، تهران ۱۳۳۳: ۶۳.

(۴۲) آئین اکبری، ترجمه انگلیسی بلا خمن: ۱ (ضمیمه کتاب).

حیدر میرزا دوغلت، تاریخ رشیدی، ترجمه انگلیسی، راس و الیاس: ۵۱.

میر علی شیر قانع تتوی، مقالات الشعرا: ۸۲.

هفت اقلیم، امین احمد رازی، ج ۱: ۴۲۳.

داستان ترکتازان هند تألیف نصرالله خان فدائی، ج ۲: ۱۸۶.

(۴۳) از تألیفات دیگر بابر شاه: ۱ - رساله عروض (بترکی).

۲ - مبین، درباره بعضی مسائل فقه حنفی.

۳ - رساله والدیه که ترجمه ترکی رساله والدیه، تألیف خواجه عبدالله احراری است.

۴ - دیوان - که اغلب اشعار آن بترکی است، ولی شعر فارسی نیز دارد.

۵ - فخری هروی، تذکرهٔ روضة السلاطین، بتصحیح و تحشیه دکتر ع - خیامپور: ۱۵۲.

ایضاً: تذکره هفت اقلیم، ج ۱: ۴۲۶.

ایضاً: مقالات الشعرا: ۸۹.

(۴۴) تاریخ رشیدی، ترجمه انگلیسی، راس و الیاس، چاپ لندن ۱۹۷۲ میلادی: ۲۰۲.

(۴۵) مقالات الشعرا: ۸۶۳ - ۸۶۶.

(۴۶) تذکرهٔ هفت اقلیم، ج ۱: ۴۳۶.

(۴۷) مقالات مرحوم دکتر هادی حسن بامقدمه ای علی اصغر حکمت، چاپ حیدر آباد دکن ۱۹۵۶ میلادی.

(۴۸) تاریخ هند، تألیف دولا فوز، ترجمه فخر داعی گیلانی: ۱۲۷.

(۴۹) ایضاً.

(۵۰) ابوالقاسم حالت، شاهان شاعر: ۲۸۴.

(۵۱) دکتر شیخ محمد اکرام، رود کوثر، (اردو): ۸۳.

(۵۲) آئین اکبری، ترجمه انگلیسی بلاخمن: ۱۱۰ و دربار اکبری (خلاصه): ۱۰.

(۵۳) آئین اکبری، ترجمه انگلیسی بلاخمن: ۱۱۰ و رود کوثر: ۸۳.

(۵۴) علی اکبر شهابی، روابط ادبی ایران و هند: ۳۸.

(۵۵) رود کوثر: ۱۷۹، تذکرۂ مؤرخین، نبی احمد سندیلوی: ۵۳.

سبک شناسی ملک الشعرای بهار، ج ۳: ۲۵۷.

(۵۶) آئین اکبری، ترجمه انگلیسی بلاخمن: ۱۱۰-۱۱۲.

دربار اکبری، (خلاصه): ۵۹-۶۱.

کشمیر، تألیف ج. م صوفی (بانگلیسی)، ج ۱: ۱۶۳-۲۵۰.

خواجه نظام الدین احمد هروی، طبقات اکبری.

رحمان علی، تذکرۂ علمای هند: ۱۳۰. هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتر رضازاده شفق: ۲۷۴-۲۷۵.

(۵۷) سید جمال الدین حسین انجو بامر اکبر شاه بنوشتن این فرهنگ پرداخت اما چون دردوران جهانگیر شاه به تکمیل رسید باین مناسبت بفرهنگ جهانگیری موسوم ساخت.

(۵۸) علامه شبلی نعمانی، شعر العجم، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، چاپ ایران، جلد ۳: ۹ (۱۰).

بخش دوم

معرفی خان خانان و دودمان او

فصل اول

طایفه بهارلو ونیاکان خان خانان

طایفه بهارلو که خانخانان عبدالرحیم به آن تعلق دارد یکی از طایفه های بزرگ قراقویونلو است(۱) ولازم است قبل از نوشتن چیزی راجع به این طایفه درباره قراقویونلو هم توضیح مختصری داده می شود.

قراقویونلو

قبل از آغاز پادشاهی صفویان ' در ایران دو طایفه معروف ترکمانان حکمرانی می کردند که در تاریخ به نام قراقویونلو و آق قویونلو شهرت دارند ' و این اسم به مناسبت رنگ و خصوصیات پرچم و نشان آن ها بود ' چون به زبان ترکی قراقویونلو به معنی صاحبان گوسفندان سیاه است و آق قویونلو به معنی صاحبان گوسفندان سفید.

قراقویونلوها از سال ۸۰۷ تا ۸۷۴ هجری قمری بریک قسمت بزرگ ایران حکومت کرده اند و معروف ترین امیریا پادشاه این سلسله میرزا جهان شاه بود. (۲)

ترکان قرا قویونلو در آغاز کار منطقه حکومتشان تنها آذربایجان بود و تبریز را پایتخت قرار دادند. اما چندی بعد قرا یوسف پدر میرزا جهان شاه بعد از فتح سلطانیه ' قزوین و ساوه دائره حکومت خود را وسیع تر کرد. و علاوه بر آذربایجان و عراق ' دیار بکر را هم در قلمرو حکومت خود آورد.

بعد از درگذشت قرا یوسف ' پسرش جهانشاه نیز بتوسعه حکومت خود توجه خاصی کرد ' چنانچه در ۸۵۶ هجری قمری با فتح اصفهان ' فارس و کرمان مملکت و حکومت خود را وسعت بخشید.

در سال ۸۶۳ هجری قمری برای فتح هرات لشکر کشی کرد ' و میرزا علاء الدوله تیموری را شکست داد آنوقت برهرات هم مسلط سدااما این تسلط دیری نپائید بهر صورت در سال ۸۶۳ هجری غیراز خراسان و طبرستان تمام ایران زیر فرمان حکومت او بود .

در سال ۸۷۲ هجری میرزا جهانشاه برای سرکوبی حسن بیگ آق قویونلو به دیار بکر رفت اما در نتیجه غفلتی خود جهانشاه کشته شد .

بعد از جهانشاه نه فقط سلسله قراقویونلو رو به زوال نهاد بلکه در سال ۸۷۳ ھ مقارن سلطنت پسرش میرزا حسن علی حکومت قرا قویو نلو ها نیز خاتمه یافت .

میرزا جهانشاه ازهرحیث بین امراء یا پادشاهان قراقویو نلو ' بهترین و مشهور ترین پادشاه بوده است . اوهم خودش شاعربود و حقیقی تخلص می کرد و هم هنردوست بود . او سلطنت و حکومت قراقویو نلو هارا به اوج عظمت و شهرت رسانیده بود .

مسجد کبود

بهترین یاد گار دورۀ میرزا جهانشاه ' مسجد قشنگ و زیبای تبریز ' مسجد کبود است که به فیروزه اسلام نیز موسوم است و بزبان محلی گول مسجد نامیده می شود . (۳) این مسجد ' پس از صدمات زیادی که در اثر زلزله شدیدی به آن وارد آمده ' همانقدر که باقی مانده است ' یکی از بهترین نمونه های کاشی کاری و فن معماری اسلامی آن زمان است .

مؤلف کتاب ایران زمین در ذکر مسجد کبود می نویسد :

" سردر اصلی مسجد نمونه ممتازی از تزیین کاشی کاری می باشد . در این سر در معرق کتیبه ای به خط رقاع در متن لا جوردی و زمینه سفید نصب شده که از عالی ترین مظاهر زیبا و کامل

معرق کاری دورهٔ اسلامی به شمار می رود . از مفاد باقی مانده کتیبه معلوم می شود که ور مسجد درماه ربیع الاول سال ۸۷۰ هجری ساخته شده است ".(۴)

سیاحان و کسانی که به تبریز می روند ، چون از آثار تاریخی آن شهر بازدید می نمایند مسجد کبود را حتماً می بینند و از دیدن آن خیلی تحت تأثیر قرار می گیرند.

طایفه بهارلو

طایفه بهارلوی ترکمان که از طوایف بزرگ قراقویونلو است ، در این طایفه هم شخصیت های مهم و معروفی ظهور کرده اند که جوهر شجاعت و مردانگی خود را بارها نشان داده اند . این چنین اشخاص در قسمت های مختلف ایران به حکومت و امارت فائز بوده اند که معروف ترین آنها علی شکر بیگ بود. علی شکر بیگ شخصی بود خیلی دلیر و از آداب و رسوم سرداری و فن لشکر کشی کاملا" آشنا و باخبر.

مؤلف کتاب مآثرالامرا دربارهٔ علی شکر بیگ می نویسد:

"درزمان ارتفاع (قدرت) دولت سلسله قراقویونلو ، علی شکربیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت ، و تاحال آن ولایت به قلمرو علی شکر بیگ مشهور است ". (۵)

پیر علی بیگ ، پسر علی شکر بیگ در زمان حسن بیگ آق قراپونلو که قراقویونلو ها را شکست داد ، به حصار شادمان رفته مدتی در خدمت سلطان محمود میرزا ماند سپس به شیراز رفته با حاکم آنجا جنگ کرد اما پیروز شد. بعداً به استرآباد رفته در نواحی استرآباد در جنگی به دست امرای سلطان حسین میرزا کشته شد.

و به این طریق معنی این مصرع را به ثبوت رسانیده کسیکه کشته شد از قبیله ماست پسر پیر علی بیگ یار علی بیگ در زمان حکومت شاه اسماعیل صفوی ، از عراق عجم مهاجرت کرده به بدخشان رفت و در آنجا مقیم شد ، سپس به قندوز نزد امیر خسرو شاه رفت ، و دراواخر حکومت امیر خسرو شاه با پسر خود سیف علی بیگ (پدر

بیرم خان وجد عبدالرحیم خان خانان) به خدمت بابر شاه در آمد.

بنابر نوشته "تذکره ریاض الشعرا" و "مرات آفتاب نما" لشکری که شاه اسماعیل صفوی برای کمک بابر شاه مجهز کرده بود که در تسخیر ماوراء النهر مملکت موروثی بابر شاه به او کمک کند، در آن لشکر سیف علی بیگ هم شرکت داشته در آن جنگ اگرچه موفقیت حاصل شد، اما بابر شاه چون از آنجا برگشت، متوجه کابل شد و بعد از فتح کابل قصد لشکر کشی بر هندوستان کرد بعد از جنگ های مفصل فتح و پیروزی نصیب بابر شاه شد و او بالاخره سریرارای سلطنت هند گردید.

معرفی بیرم خان، خان خانان و واقعه همایون شاه

بیرم خان، پسر سیف علی بیگ و پدر عبدالرحیم خان خانان در بدخشان متولد شد و در آن وقت که هنوز سن زیاد نداشت همراه پدرش به خدمت بابر شاه رسید.

اتفاقاً در همان زمان خرد سالی پدرش سیف علی بیگ بدرود حیات گفت، آن وقت بیرم خان در بلخ توطن اختیار کرد و به تحصیل علوم پرداخت. و در شانزده سالگی به خدمت همایون شاه در آمد. بعد از وفات بابرشاه، در خدمت همایون شاه، خیلی پیشرفت کرد و بر مدارج عالیه دست یافت و از خواص درگاه همایون شاه شد و در چندین جنگ از همراهان همایونشاه بود. در جنگ قنوج کمال شجاعت و دلیری خود رانشان داد، اما چون در لشکر پراگندگی پیدا شد، آنوقت به طرف سنبهل شتافت و از راجه مترسین طالب کمک شد.

شیر شاه چون از این جریان آگاه شد، بیرم خان را نزد خود خواند. و چون در راه مالوه اتفاق ملاقات افتاد، شیر شاه از جای خود بلند شده با بیرم خان معانقه و احوال پرسی نمود، سخنان فریبنده ای گفت و در خلال آن سخنان چون به این جمله رسید: "هر که اخلاص دارد خطا نمی کند" بیرم خان فوراً جواب داد که:

"چنین است هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد." (٦)

و چون فرصتی به دست آورد در حالت یاس و اضطراب عجیبی در نزدیکی برهان پور به همراهی ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار کرده روانه گجرات شد.

دربین راه ' ایلچی شیر شاه سوری که از گجرات می آمد ' چون این اطلاع را پیدا کرد برای دستگیری بیرم خان کس فرستاد ' و آنها خواستند که ابوالقاسم را به جای بیرم خان همراه خود ببرند ' آنوقت بیرم خان کمال شجاعت و شهامت خود را نشان داده به اصرار گفت که بیرم خان من هستم ' اما ابوالقاسم هم حق دوستی واز خود گذشتگی رانشان داده گفت که "بیرم خان منم" و به بیرم خان اشاره کرده گفت که.

"این غلام من است و می خواهد قربانی من شود ' اورا رها کنید".

بالاخره بیرم خان رارها کردند واو ازآن مهلکه نجات پیدا کرده در خدمت سلطان محمود به گجرات رسید ' اما ابوالقاسم را اشتباها" به جای بیرم خان کشتند.

شیر شاه بار های گفت که من همان وقت پی برده بودم وقتی که بیرم خان گفته بود "هر که اخلاص دارد خطا نخواهد کرد" که اوبامانخواهد ساخت.

در گجرات ' سلطان محمود گجراتی نیز سعی بسیار کرد که بیرم خان در رفاقت اوبماند ' اما بیرم خان اصلا" قبول نکرد بلکه اجازهٔ سفر حجاز حاصل کرده به بندرسورت رسید و چون آنجا اطلاع یافت که مخدوم و ولی نعمت او همایون شاه در سند است ' از سورت روانه شده به خدمت همایون شاه رسید ' و در مسافرت ایران نه فقط با همایون شاه همراهی کرد بلکه به کار های شگرف دست زد که شرح آن در صفحات بعدی می آید.

در روز هفتم ماه محرم در سال ۹۵۰ هجری قمری ' وقتی که همایون از مالدیو گذشته کنار رود خانه سند در قصبه چون اقامت گزین بود بیرم خان ' در آنجا رسید و مورد عنایت و نوازش همایون واقع شد. (۷)

اتفاقا" روزیکه او وارد آن قصبه شد ' قبل از رسیدن به خدمت همایون شاه برایش اتفاق جنگ پیش آمد ' زیرا آنوقت سربازان و همراهان همایون شاه با ارغونیان مشغول جنگ بودند. بیرم خان هم آماده جنگ شد و بر دشمنان دلیرانه حمله کرد ' افراد لشکر همایون فکر کردند که حتما" این یک کمک غیبی است. و چون

معلوم شد که این بیرم خان است مردم از فرط مسرت دچار هیجان شده بودند . (۸)

همایون امرا و افراد لشکر را برای استقبال بیرم خان فرستاد و چون او نزدیک آمد خود همایون شاه از جای بلند شده با بیرم خان معانقه کرد و گفت که مونس و غمگسار من رسید . (۹) چون همایون از دشمن سرسخت خود شیر شاه پی در پی شکست خورده و از اختلافات برادران عاجز و رنجور بود بی سرو سامان متوجه ایران شد ' بیرم خان همراه او بود و در هر منزلی از منازل سفر مونس و مدد گار و بهترین مشیر همایون به حساب می آمد.

در مسافرت ایران' امرا و خواص ' نظامیان و حاجبان وغیره که همراه همایون بودند ' تعداد آنهارا از ۴۲ تا ۷۱ نفر بیان کرده اند که بین آنها برجسته ترین شخصیت همین بیرم خان بود . (۱۰)

چون همایون با همراهان خود و بااین کاروان کوچک به پوشنگ رسید از آنجا بیرم خان را بنا به اشاره شاه طهماسب به عنوان سفیر همراه ده سوار و یک پیک بخدمت شاه روانه ساخت .(۱۱)

آن نامه ای که همایون شاه ' به شاه طهماسب صفوی نوشته بود در آن چند شعر هم یافت می شود که از جمله این بیت بود :

آمد از هند همایون بدر حضرت شاه   طالع سعد ببین بخت همایون بنگر(۱۲)

همایون بنا بر دعوت شاه طهماسب برای قزوین ' به سوی منزل بعدی روانه شد' بعد از طی کردن راه طولانی چون به پایتخت خراسان یعنی هرات رسید فرزند شاه طهماسب آنجا بود و لله اش محمد خان حاکم هرات بود . اوبرای استقبال همایون شاه اهتمام و انتظام خاصی کرد . (۱۳) در تمام شهر به وسیله جارچیان اعلام کرد که تمام افرادی که سن آنها بین هفت و هفتاد سال است برای استقبال همایون شاه بیرون شهر جمع شوند و به این طریق حاکم هرات محمد خان و اهل شهر از همایون شاه استقبال گرم وبی نظیری بعمل آوردند .

باغ مراد یا بنا بر نوشته مؤلف شاهان شاعر "باغ جهان آرا" را به عنوان محل اقامت همایون

برگزیدند و مدت یک ماه از همایون شاه و همراهانش پذیرائی خوبی کردند. (۱۴)
در هرات جشنی به افتخار همایون برپا کردند که در آن خواننده معروف صابر قاق غزل امیرشاهی را به آواز خیلی مؤثر و حزینی خواند و چون به این دو شعر رسید که باحال همایون شاه مطابقت داشت:

مبارک، منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
همایون، کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
زرنج و راحت گیتی، مرنجان دل، مشو خرم(۱۵)
که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

همایون شاه خیلی متأثر شد و کمربند جواهرنشان خود را به آن خواننده جایزه داد. این مهمان گرامی از هرات باشاه طهماسب به طرف مشهد روانه گردید و چون وارد شهر شد شاه قلی سلطان حاکم مشهد، برای عرض خیرمقدم حضور داشت شاه قلی سلطان هم به مدت چهل روز حق میهمان نوازی بجای آورد. و بعد از دریافت دومین نامه شاه طهماسب، همایون شاه از مشهد به طرف قزوین روانه شد که آنوقت پا یتخت ایران بود.
همایون روز و شب سرگرم سفربود تا اینکه به نیشا پور رسید، واز آنجا سفرکرده پس از شش روز وارد سبزوار شد. حاکم سبزوار امیر شمس الدین که به امیر برکه که یکی از نزدیکان و دوستان شاه ایران خویشاوندی داشت، به همایون شاه خوش آمد گفت واوهم به مدت چهل روز لوازم میهمانی فراهم کرد. بعد ازان، همایون شاه برسر راه قزوین سه شبانه روز سفرکرده به دامغان و بعد از دو شب به بسطام و سپس به سمنان رسید و همین طور به طی منازل دیگر مشغول بود تا بالا خره چون به حدود شهر قزوین وارد شد حاکم شهر قزوین از او استقبال و در قصری از وی پذیرائی کرد.
همایون در آن قصر قدری به استراحت پرداخت و بعد از رفع خستگی سفر خود رابرای ملاقات شاه

ایران آماده ساخت.

بیرم خان که به عنوان سفیر همایون قبل از همایون شاه به خدمت شاه طهماسب رفته و شرفیاب شده بود، آمده به عرض همایون شاه رسانید که کسان شاه ایران برای استقبال می آیند. چنانکه از طبقات مختلف مردم مانند وکلای سلاطین، وکلای قوانین، افراد خانوادهٔ شاه و سادات عظام به نوبت می رسیدند.

چون همایون شاه به دربار شاه ایران وارد شد، آنوقت شاه ایران برای استقبال این میمان عزیز خود به جلو رفته باهمایون شاه معانقه کرد، پس هردو پادشاه نشسته باهم به گفتگو پرداختند.

همایون شاه وقت ملاقات با شاه طهماسب صفوی اشعار زیر را فی البدیهه برخواند:

خسروا عمریست تا عنقای عالی همتم
قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگار سفله گندم نمای جو فروش
طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است
دشمنم شیراست و عمری پشت برمن کرده بود
حالیا از روی خصمی روی برمن کرده است
دارم اکنون التماس از شه که تابا من کند
آنچه با سلمان علی در دشت ارزن کرده است(۱۶)

بعداً" به افتخار همایون شاه جشن و مهمانی خیلی مجللی ترتیب یافت و شاه طهماسب از همایون شاه پذیرائی گرمی بعمل آورد.

منظره ای از آن جشن بریکی از دیوار های کاخ چهل ستون اصفهان در همان زمان صفویه نقاشی شده و تا اکنون پا برجاست و خیلی قشنگ وزیبا به نظرمی آید.(۱۷)

بازمی پردازیم به ذکر همایون شاه، بعد ازآن جشن، بامرور ایام بعد از هرچندروز برنامه شکار یا گردش وغیره تنظیم و ترتیب می یافت، و با همین صورت همایون شاه در ایران مدتی زیاد گذراند تا اینکه روزی چون او باشاه طهماسب برای شکار رفته بود، دوران شکاربه تعاقب شکار تگ و دو زیادی که کرده بود بر اثر آن گردوغبار زیادی بر صورت همایون شاه جمع شده بود چون شاه طهماسب این وضع و صورت رامشاهده کرد با آستین عریض خود به پاک کردن آن گرد و غبار پرداخت همایون شاه از محبت و شفقت و این سلوک شاه خیلی تحت تأثیر قرار گرفت و هم از این فرصت و موقعیت استفاده نموده برجست و این شعررا خواند:

سرشک از رخم پاک کردن چه حاصل　　　علاجی بکن کزدلم خون نیاید

این شعرشاه طهماسب راخیلی تحت تأثیر قرارداد و تنهائی و بی سروسامانی همایون شاه را یاد آور شد. چنانکه برای دوباره بدست آوردن تخت و تاج و حکومت هندوستان، برای کمک همایون شاه به یک لشکر مجهز تحت رهبری چند نفراز بهترین سرداران خود فرمان صادر نمود چون همایون شاه قصد برگشت به هندوستان کرد آنموقع شاه طهماسب جشن تو دیعی برپا ساخت که در خاتمه آن جشن تحف و هدایای زیاد وارزنده ای به همایون شاه تقدیم نمود. درمیان آن هدایا علاوه بر نقود و جواهروابسه، لوازم جنگی از قسم تفنگ ها واسلحه و براق و زره و نقار خانه و طبل و علم و اسپ های تازی، استران و قطار اشتران و خیمه و خرگاه متعدد حرم و دیوان خانه و سایبانهای اطلس و مخمل و غیره به تعداد زیادی وجود داشت.(۱۸)

برای معرفی بیرم خان این تفصیل دربارۀ همایون شاه مناسب می نمود و اینک باز سخن متوجه شخص بیرم خان است که در این احوال مورد عنایت شاه طهماسب واقع شده بود.

بیرم خان اخلاق پسندیده و فراست و دانائی فوق العاده ای داشت بطوریکه شاه طهماسب خیلی تحت تأثیر آن قرار گرفت، چون از استعداد ولیاقت و نجابت و شرافت خانوادگی او مطلع شد، خواست که از بازگشتن او باهمایون شاه به هند جلوگیری کند و در ایران نگهداشته منصب امیرالا مرائی طائفه ترکمانان ایران رابه او تفویض نماید.

اما بیرم خان از ولینعمت خود همایون شاه جدائی و بیوفائی قبول نمی کرد از شاه طهماسب معذرت خواست شاه طهماسب را این روش بیرم خان خیلی خوش آمد و نزد همایون شاه از و تعریف و در حق او سفارش کرد و با مراسم خاصی بیرم خان را عنوان "خانخانان" و طبل و علم عطا کرد.

چون همایون شاه قصد مراجعت به هندوستان کرد، شاه طهماسب یک لشکر دوازده هزار نفری از سربازان شجاع و دلیر قزلباش، مجهز به تمام مهمات جنگی همراهش کرد. (۱۹) صاحب تذکره هفت اقلیم می نویسد که:

"(شاه طهماسب) مراد نام یکی از فرزندان خود را که طفل شیر خواره بود با ده هزار سوار برای آن حضرت (همایون) تعیین فرمود." (۲۰)

روزیکه قرار بود همایون شاه با همراهان خود و با این لشکر ظفراثر روانه هند شود بادیوان لسان الغیب حافظ شیرازی تفائل کرد این شعر بر آمد که به همایون نیرو بخشید و او را دل گرم کرد:

همت از مرغ همایون طلب وسایه او

زانکه با زاغ وزغن شهپر دولت نبود (۲۱)

باری شاه طهماسب با تشریفات خاصی باهمایون شاه خدا حافظی کرد و همایون شاه باامراء و جان نثاران و ملازمان خاص ' با این کمک نظامی ایران به طرف هندوستان روانه گردید. سرداری این لشکر ایرانی را شهزاده مراد پسر خرد سال شاه طهماسب بر عهده داشت و سرپرست او بوداغ خان اتالیق (لله ء) او بود. (۲۲)

چون به قندهار رسیدند ' شهر رامحاصره کردند' و این حالت محاصره و جنگ تا چهل روزا دامه داشت. (۲۳)

عسکری میرزا که آن موقع از طرف برا در خود کامران میرزا (که هردو برادران همایون بودند) حاکم و فرماندار قندهار بود. چون شکست و هزیمت لشکر خود را مشاهده کرد' عاجز شده فرار را برقرار ترجیح داد و همایون شاه باسربازان قزلباش که از ایران به کمک او آمده بودند در این جنگ پیروز شد. و چون بر قندهار کاملاً مسلط شده بنا بر قول و قراری که باشاه طهماسب کرده بود ' حکومت قندهار باسم شهزاده مراد "پسر شاه طهماسب" کرد و خود بطرف هند لشکر کشی نمود و به پیشرفت ادامه داد. (۲۴)

در همین هنگام اتفاقاً" شاهزاده مراد بعد از بیماری مختصری در گذشت. آنوقت همایون حکومت قندهار را به بیرم خان واگذار کرد که خیر خواه و معتمد هردو پادشاه بود. (۲۵)

بعد از فتح قندهار ' همایون به کابل رفت و آنجابرادر سرکش و نافرمان خود کامران میرزا راکه حکمران آنجابود ' مغلوب کرده برکابل نیز تسلط یافت و مدتی بعد چون خواست که به هندوستان لشکر کشی کند بیرم خان را از قندهار فراخوانده منصب سپه سالاری افواج را به او تفویض نمود. بدین ترتیب چون همایون شاه بر هندوستان تاخت ' بیرم خان همراه وی بود و در جنگ های مختلف هندوستان مخصوصاً" در جنگ ماچهی واره و سرهند کمال شجاعت و دلیری خود را نشان داد و از سعی و کوشش و حسن تدبیر او هندوستان دوباره فتح شد.

بعد از فتح هندوستان هنوز مدت زیادی نگذشته بود که همایون شاه در دهلی روزی چون ازبام قصر خود فرود می آمد ناگهان پایش لغزید و به پائین پرتاب شد. همین پیش آمد که آسیب شدیدی رابرای او دربرداشت سبب مرگ وی گشت.

تاریخ وفات همایون را از این مصرع یافته اند:

همایون پادشاه از بام افتاد.(۲۶)

و میر عبدالحی تاریخ آن واقعه را چنین یافت:

ای وای پادشاه من از بام او فتاد (۹۶۲). (۲۷)

این پادشاه نیکو سیرت و درویش منش جهان فانی را وداع گفت.

بیرم خان آن موقع باشاهزاده جلال الدین محمد اکبر در کلانور به فاصله چند میلی لاهور بود که این خبر غم انگیز به اورسید.

بعد از برگذاری ایام سوگواری و تألم زیاد در همان محل کلانور، بتاریخ ۱۱ ربیع الاول سنه ۹۶۳ هجری جشنی برپا کرده جلال الدین محمد اکبر را به پادشاهی و جانشینی همایون شاه برگزید. (۲۸)

برای انتظام کشور و امور سیاسی و دارائی منصب وزارت برای بیرم خان تخصیص یافت.

بعد از جلوس اکبرشاه، شخصی بنام هیمو که وزیر اعظم عادل شاه، از جانشینان شیرشاه سوری بود، با لشکر عظیم و قوای هولناکی به طرف مغرب حرکت و برمتصرفات و مملکت اکبرشاه نه فقط شروع به دست اندازی و حمله کرد بلکه شهر آگره و دهلی را در تصرف خود در آورد.

"و بعد بدون فوت وقت برای مبارزه با اکبر و بیرم خان به جلو شتافت وقتی که خبر دادند هیمو باسپاه غیر مغلوب در رسیده است اکثریت مشاورین اکبر رایشان موافق به جنگ نبود و مخصوصاً" به او نصیحت کردند که چون با وضعیت حاضره هرکوششی برای استرداد مستملکات هند پدرش بی نتیجه می باشد لذا مصلحت آنست که بطرف کابل برگردد، ولی

اکبر با این عقیده مخالفت نمود و مایل نبود که بدون جنگ جارا برای حریف خالی بگذارد.
بیرم خان هم این رای اکبر را تائید نمود و بالا خره تصمیم گرفتند که با حریف زبردست خود مصاف بدهند".

هردو لشکر در فصل پائیز ۱۵۵۶م در پانی پت تلاقی نمودند و یک بار دیگر در این میدان تاریخی تحت هدایت های عاقلانه و مدبرانه بیرم خان هرچند که از حیث عده هم خیلی زیاد نبودند، بر دشمن غالب آمده فتح قطعی حاصل نمودند، و هیمو بقتل رسید و در نتیجه شجاعت و دلیری بیرم خان که در این جنگ نشان داده بود شهرهای دهلی و آگره دوباره در تسلط اکبر شاه در آمد و پایه حکومت و مملکتش محکم شد.

بیرم خان، اقتدار و اعتبارش هم هر روز روبه فزونی بود. همایون شاه بیرم خان را به عنوانهای یار وفادار برادر نیکو سیر، فرزند سعادت مندو خانخانان نواخته بود. اکبر نیز علاوه بر عطا کردن منصب وکالت، اورا "خان بابا" خطاب می کرد.

اکبر شاه تا مدت پنج سال دوران عنفوان شباب خود را باراحت و آرامش فراوان و بی فکری بسربرد. بیشتر به شکار و سیرو گردش اشتغال داشت و دراین مدت تمام امور مملکت را بیرم خان به کمال نظم و ضبط اداره می کرد.

اما دیری نگذشت که حسودان که پیوسته دنبال فرصتی می گشتند واز اقتدار و اختیارات وسیع او خار حسد در دل آنها می خلید و شروع به بدگوئی و نمامی به حضور اکبر شاه کردند.

ماهم آنگه دایه اکبر شاه و پسرش ادهم خان و شهاب الدین احمد خان که در مزاج اکبر شاه خیلی نفوذ داشتند، علیه بیرم یک توطئه ترتیب دادند و نقشه ای کشیدند که پادشاه را از بیرم خان متنفر کرده و از مقام و منصب بردارند.

اتفاقاً درهمان دوران واقعاتی چند به ظهور پیوست که زیاد مهم هم نبود اما حسودان در پیش اکبر شاه آنهارا بزرگ نمودند و خیلی اهمیت دادند. و در نتیجه بین اکبر شاه و بیرم خان رنجش و اختلافاتی بروز کرد.

اکبر شاه در ابتداء به این حرفهای حسودان بیرم خان توجهی نمی کرد اما تاکی ' چنانکه گفته اند:

هر چند باغیار عنایت نظری هست
گوئیم بدیشان که سخن را اثری هست

اکبر شاه بالاخره به مفارقت او و ترک مدارا تصمیم گرفت. (۲۹)

بیرم خان' چون متوجه شد و باین قضیه پی برد خواست که به حضور اکبر شاه رفته این سوء تفاهم را برطرف سازد اما اهل عناد و فساد نگذاشتند که این ملاقات صورت بگیرد.

چون بیرم خان بملاقات اکبر شاه موفق شد علم و نقاره و تمام ادوات امارت را بوسیله خواهر زاده خود حسین قلی بیگ ذوالقدر بحضور اکبر شاه فرستاد و اجازه سفرحج خواست. (۳۰) اکبر شاه تقاضای او را پذیرفت و اجازهٔ سفرحج به او داد.

بیرم خان آنوقت بطرف ناگور روانه شد تا ازراه گجرات به مکه برود.

بیرم خان به این سفرمقدس روانه گردید' اما در راه چون اطلاع یافت که بعضی ازامرا به تعقیب او مأمور گشته اند' آنوقت به آنها نوشت که "من از همه چیز دست کشیده ام اکنون چرا مرا تعقیب می کنید؟ و اینکه " من ازدیر باز در آرزوی حج و زیارت بودم و اینک می بینم که این تمنای من بر آورده می شود.

امرای اکبر شاه آنوقت از تعقیب بیرم خان دست کشیده برگشتند' و بیرم خان منزل بمنزل سرگرم سفربود و در سرراه بعضی ازامرا و صاحبان املاک از اوپذیرائی و میهمانی هم به عمل آوردند.

اما درهمان دوران اطلاع یافت که ملا پیر محمد شیروانی از گجرات بتعقیب او مأمور گشته است بیرم خان از این خبرخیلی ناراحت شد چون پیر محمد شخصی بود که بیرم خان او را از مقام معمولی وادنی به منصب عالی رسانیده و بعدا" به سبب مشاهدهٔ حرکات ناشایسته از آن منصب محروم کرده بود درهمین حالت غصه و

ناراحتی فتنه انگیزان نیز کار خود را کردند بیرم خان را تحریک کردند و مزاج اورا پریشان ساختند.

لا جرم رفتن به حج را به وقت دیگر موکول کرده به جانب پنجاب روانه شد و در جمع سپاه کوشیده به امرای اطراف و جوانب نوشت که

"من اراده حج داشتم اما چون آگاه شدم که افرادی حسود و مغرض مزاج بادشاهی را منحرف ساخته و در هلاک من می کوشند لهذا به خاطر رسید که یک دفعه سزای بدکرداران را داده سپس متوجه آن سفر مبارک شوم' و ملا پیر محمد شروانی را که در این ولا علم و نقاره یافته متعهد اخراج من گشته' دریابم". (۳۱)

بیرم خان مغلوب غضب شده بود. (۳۲)

ناگزیر بین بیرم خان و سپاه اکبر شاه جنگ واقع شد و چون بیرم پیروز شد سوی کوه سوالک رفت و در محل تلواره (در پنجاب) نزد راجه انجا پناه گرفت. (۳۳)

در نواحی آن کوهستان چون خبر ورود اکبر شاه شایع شد' آنوقت دسته هراول سپاه بیرم خان از قلعه بیرون آورده به جنگ پرداخت. در آن جنگ افراد نا موری از سپاه اکبر شاه کشته شدند که از آن جمله سلطان حسین خان جلایر بودند و چون سر بریده اورا پیش بیرم خان آوردند اوخیلی متأثر شد و بی اختیار به گریه افتاد و گفت:

"این عمر و زندگی من گرای آن نمی کند که به تقریب من این طور مردم کشته شوند". (۳۴)

و در حالت تأسف و تألم جمال خان غلام خود را پیش اکبر شاه فرستاد و از تقصیرهای خود پوزش خواست. (۳۵) اکبر شاه یکی از معروف ترین امرای خود منعظم خان رابا امرای دیگر مانند خواجه جهان "اشرف خان" حاجی محمد سیستانی وغیره به کوهستان سوالک نزد بیرم خان فرستاد' و آنها بیرم خان را تسلی و تشفی دادند و خاطر جمع نموده همراه خود آوردند. چون بیرم خان نزدیک اردو گاه رسید به فرمان اکبر شاه تمام امراء و خوانین از او استقبال نمودند و با عزت و احترام تمام باردو به حضور اکبر شاه آوردند. (۳۶)

اکبر شاه مورد نوازش و محبتش قرار داد' با او معانقه کرد و بعد از احوال پرسی ' در پهلوی خود نشاند و با تشریف خلعت بنواخت. (۳۷)

بعد از دو روز بیرم خان برای حج و زیارات اجازه خواست ' اکبر شاه تقاضای اورا پذیرفت. (۳۸) بیرم خان با خانواده اش و افراد دیگر ' برای بر آوردن آرزوی دیرینه خود ' به سفرحج روانه شد چون به گجرات به محل پتن که پیش از آن به نام نهرواله معروف بود رسید ' برای استراحت و رفع خستگی سفر در آنجا چند روز اقامت گزید. (۳۹)

روزی' برای گردش به کولاب سهس لنگ (۴۰) معروف ترین گردشگاه آن شهر رفته بود. بعد از مدتی قایق رانی چون می خواست از قایق پیاده شود معلوم شد چند نفر به اشتیاق ملاقات او آمده اند و منتظر دیدار او یند. شخصی از آن گروه به نام مبارک خان لوحانی (نوحانی) که پدرش در جنگ ماجهی واره (بدست مغولان) (۴۱) کشته شده بود آن نا مبارک' مبارک خان از دیر زمان در فکر انتقام بود. چون دید که بیرم خان در حالت فرود آمدن از قایق است آنوقت به ظاهر برای مصافحه دست دراز کرد اما به جای مصافحه با خنجر به بیرم خان حمله نمود و جراحت شدیدی به بیرم خان وارد کرد چنانکه او بی حال شده روی زمین افتاد و در همان حال همراهان دیگر مبارک خان با شمشیرچنان ضرباتی به بیرم خان وارد کردند که نتوانست جان سالم بدر برد و طائر روحش از قفس جسم اوپرواز کرد. در آن دم آخر نام خدا ورد زبانش بود. (۴۲)

چون این حادثه رخ داد ' درمیان همراهان و نوکران بیرم خان پراگندگی پیدا شد (۴۳) و هردسته به راهی رفتند. آن گروه فتنه گر دست به چپاول و غارت گری هم دراز کرد. (۴۴) جسد خون آلود بیرم خان روی زمین افتاده بود' بالاخره گروهی از دراویش آن را از آنجا برداشتند و درکنار مقبرۀ شیخ حسام که از مشائخ آن محل بود دفن کردند. (۴۵)

این حادثه بروز جمعه ۱۴ جمادی الاول ۹۶۸ هجری قمری رخ داد. شاعر معروف آن زمان قاسم ارسلان مشهدی این ماده تاریخ راگفته است:

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام   در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش   گفتا که "شهید شد محمد بیرام" (۴۶)

۹۶۸ھ

شیخ عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب التواریخ' تاریخ شهادت بیرم خان را از این مصرع به طریق تسمیه استخراج کرده است:

گفت گل گلشن خوبی نماند

۹۶۸

بعد از مدتی نعش بیرم خان را از پتن (گجرات) به دهلی منتقل کردند' و بنابر وصیتش بعدا" به کوشش حسین قلی خان' خان جهان به مشهد مقدس انتقال داده در حوالی روضه اقدس (باغ در پائین پای) حضرت امام رضا علیه السلام به خاک سپردند و آنجا ایوان بزرگی تعمیر نمودند. (۴۷)

سید محمد رضوی این مادهٔ تاریخ راگفته که بر کتیبه آن مقبره تحریر شده است:

سال تاریخش قضا "ایوان بیرم خان" نوشت (۴۸)

۹۷۱ھ

بیرم خان نسبت به امام رضا علیه السلام عقیده و علاقه خاصی داشت و در زمان اقتدار خود یک علم و پرچم مرصع به زر و جواهر برای نذر کردن به مشهد رضویه تهیه کرده بود که قاسم ارسلان "ابو علم امام هشتم" تاریخ آن یافته است: وروی آن پرچم این غزل مولانا تحریر یافته بود.

سلام علیٰ آل طه و یٰسین

سلام علیٰ آل خیرالنبیین (۴۹)

بیرم خان یکی از برجسته ترین شخصیت های تاریخ شبه قارهٔ هند و پاکستان به شمار می رود . تاریخ نویسان و تذکره نگاران با ذکر اقتدار و بزرگی و شرافت و نجابت و دیگر صفات این راد مرد کتابهای خود رامزین کرده اند . هر تاریخ بزرگ و کوچک که دربارهٔ عهد مغول کبیر نوشته شده می توان گفت که خالی از ذکر بیرم خان نیست .

بیرم خان نه فقط یک سپسالار و سرباز دلیربود ، بلکه از دولت دانش و هنر و علم و معرفت هم بهرهٔ بسیار داشت . در شعرهم می توان اورا صاحب ذوق و قدرت دانست واو به فارسی و ترکی اشعار ارزنده ای سروده است . در بذله گوئی و بدیهه پردازی هم ممتاز بود و با مشایخ و اکابر انس داشت و به آنها احترام می گذاشت و معتقد به اقوال و گفته های آنهابود .

مؤلف تذکرهٔ علمای هند می نویسد که در بزم خان خانان بیرم خان همیشه مشغول ذکر خدا و پیغمبر می بود . روزی بیرم خان در سیکری (فتحپور سیکری ـ تقریبا" ۲۵ میلی شهر آگره) برای ملاقات یک درویش گوشه گیر رفته بود . اتفاقا" از درویش در معنی آیه کریمه " تعز من تشاء و تذل من تشاء" سوال کرد درویش چون تفسیر نخوانده بود در جواب سکوت کرد . آنوقت بیرم خان خود گفت "تعزمن تشاء بالقناعه و تذل من تشاء بالسوال" .

در بذله گویی و حاضرجوابی بیرم خان مؤرخین و تذکره نگاران واقعه زیر را مکرر نقل کرده اند که خیلی شهرت دارد و از لطف هم خالی نیست .

آن واقعه این طور است که شبی همایون شاه با بیرم خان مخاطبه داشت که ناگهان خواب بر بیرم خان غلبه کرد . همایون شاه به طریق انتباه به بیرم خان گفت :

" هان بیرم من به شما می گویم ."

بیرم خان خبردار شده فوراً جواب داد:

" بلی پادشاهم، من حاضرم. اما چون شنیده ام که در حضور پادشاهان محافظت چشم و در حضور درویشان نگهداری دل و درپیش علما حفظ زبان لازم است بنا بر آن دراین فکربودم که در حضور شما نگهداری و حفاظت کدام یکی ازآنهارا می توان کرد، چون شما هم پادشاهید و هم درویش و عالم."

همایون شاه از این گفتار و توجیه جالب بیرم خان بسیار خوشحال شد و او را تحسین و آفرین کرد. شجاعت و دلیری ارثاً" به بیرم خان رسیده بود و فتح های متعدد دلیل روشن بر آنست. واقعه کوچک اینجا نقل می گردد که از آن به شجاعت و شهامت و حسن تدبیرو هوش و ذکاوت بیرم خان می توان پی برد.

عبدالباقی نهاوندی مؤلف مآثر رحیمی، از عبدالرحیم خان خانان فرزند ارجمند بیرم خان در کتاب خود این واقعه را نقل کرده است که موقعی اکبر شاه یکی از قلاع هندوستان را محاصره کرده بود که ناگهان اهل قلعه بیرون آمدند و بر افواج اکبری حمله بردند. اکبر شاه این صحنه راتماشامی کرد، چون کثرت سپاه دشمن و غلبه آنها را مشاهده کرد به بیرم خان که در پهلوی او ایستاده بود خطاب کرد و گفت:

"خان بابا به کمک آنهاباید رفت."

بیرم خان باشنیدن این کلمات بدون تاخیر از همانجا سوار شده مستقیماً" به طرف دشمن شتافت و چون با دشمنان نزدیک و با پهلوانان و جنگجویان آن دسته روبرو شد، خواست که به سلاح دست بزند، آنوقت معلوم شد که از قسم سلاح چیزی همراه ندارد چون در حضور شاه بود و آنجانمی توانست سلاح داشته باشد و بدون سلاح به میدان جنگ آمده بود اما از برابر دشمن روگرداندن و برگشتن را هم خلاف شجاعت و غیرت خود پنداشت مخصوصاً" در حالی که پادشاه هم تماشامی کرد. لذا از تازیانه ای که در دست داشت استفاده کرد باهمان تازیانه برگروه دشمنان حمله ور شد، یک نفررا از اسب فرود آورد و این قدر فعالیت کرد که پادشاه و دیگران به حیرت افتادند.

هر دو گروه موافق و مخالف، صدای تحسین و آفرین بلند کردند و بیرم خان بعد از پیروزی بر دشمنان به خدمت شاه برگشت.

بیرم خان با این همه شجاعت و دلیری، در بخشش و عطا و جودوسخا هم خیلی شهرت داشت. او به طریق های گوناگون به طبقات مختلف مردم کمک و مساعدت می کرد و مردم به عطایای او غنی و ثروتمند می شدند، اما بیرم خان هیچ وقت نگذاشت که مال و ثروت نزد او ذخیره شود. چنانکه خودش می گفت که من یاد ندارم که هیچ وقت صاحب نصاب بوده ام.

واقعات سخاوت و فیاضی بیرم خان زیاد و ازحد شمار بیرون است، اینجا به نقل چند مورد از آنها اکتفا می شود.

میر حسن علی منشی در کتاب "اخلاق حکیمی" می نویسد که در آگره در یکی از روز های چهار شنبه مجلسی برپا بود که بیرم خان هم در آن شرکت داشت. در آن روز بیرم خان درمیان اهل مجلس صد هزار روپیه تقسیم کرد که من به چشم خود دیده بودم.

از این قبیل واقعات واقعه تاجری است که روزی آن تاجر پیش بیرم خان آمد و به عرض رسانید که:

> "من در ولایت یزد و کاشان قالیهای رنگا رنگ (ملون) و مصور و پارچه های نفیس برای شما تهیه کرده بودم، اما چون به هند آمدم و در یکی از سرایهای پرگنه تهانیسر اقامت گزیده بودم روزی ناگهان در آن سرای آتش سوزی رخ داد و آن همه متاع من سوخت، و زحمت چندین سالۀ من به هدر رفت".

این تاجر برای اثبات گفته خود مقداری از اشیای سوخته را به بیرم خان ارائه داد. بیرم خان از آن تاجر سؤال کرد که چه قدر پول در تهیه آن چیزها صرف کرده ای، تاجر جواب داد که چهار ده هزار روپیه، و بیرم خان همانقدر پول به آن تاجر داد و وی دعاگویان و فرحناک به جانب وطن خود روانه شد.

روزی ' شخصی پیش بیرم خان مقداری خربزه آورد ' بیرم خان بر حسب تعداد خربزه هابه همان اندازه اشرفی (سکه طلا) به او عطاکرد.

شخص دیگری که از بدخشان آمده بود یک هزار گلابی (ناشپاتی) همراه آورده بود و آن را به بیرم خان تقدیم نمود. بیرم خان برطبق تعداد گلابی ها همان اندازه سکه های طلا به آن شخص اعطا کرد.

این ها یادی بود از سخاوت و بخشندگی بیرم خان که گهگاه مشاهده می شد. اما غیراز این نیز به اشخاص مختلف به آن مقدار پول می داد که برای سراسر عمر آنها کفایت می کرد' مخصوصا" به دراویش و اهل الله چنان مخفیانه و پوشیده کمک هائی می کرد که کسی حتی باخبر هم نمی شد. چنانکه آن واقعه قبل بعد از درگذشت بیرم خان بین مردم مشهور شد.

این واقعه را مؤلف مآثر رحیمی در کتاب خود نقل کرده است و می نوسد که عبدالرحیم خان خانان فرزند ارجمند بیرم خان وقتی مأموریت دکن داشت و می خواست که به دکن برود اتفاقا گذرش به لاهور افتاد و چون به یکی از دهات لاهور رسید' خبردادند که در آن ده درویش پیری زندگی می کند که از جذبه و حال خالی نیست و اینکه او از هیچ کس هیچ توقع و امیدی ندارد (از لحاظ کمک و اعانت) و نه برای کمک و طلب اعانت پیش کسی می رود ' دریک گوشه نشسته با نان خود زندگانی می کند و در عبادت و اطاعت خدای بزرگ ایام خویش بسرمی برد.

عبدالرحیم خان خانان در فکر دیدار و ملاقات آن درویش افتاد' درویش را پیش خود فراخواند' اما آن درویش این دعوت را قبول نکرد' چون خواست که به خانه اش برود' درویش بازراضی شد' چون از و سبب پرسیدند جواب داد که غرض از دیدار و ملاقات اکابر دنیا غیراز این نیست که اگر درویشان حاجت و نیازی داشته باشند' از ایشان بخواهند که حاجت آنها برآورده شود. اما من شکر خدا بجای آورم که در خدمت نواب خان خانان (بیرم خان)' پدر شما باریاب شده ام و از خوان احسان ایشان آنقدر بهره اندوخته ام که دیگر احتیاج به ملاقات کسی را ندارم و تا آنوقت که زنده ام هیچ نیازی پیدا نخواهم کرد. پس چرا به دیدن شما بیایم

یا شمارا بخانه خودم دعوت کنم.

بیرم خان از علما و افاضل و هنرمندان خیلی قدردانی و آنان راتشویق و سرپرستی می کرد. خودش شاعربود و به شعرا ارادت خاصی داشت، او مربی شعرا بود. از نقاط نزدیک و دور، از هند و ایران و ترکستان وغیره عده ای زیاد به دیدار اوی شتافتند و ازوی بهره ای می اندوختند و جوایز و صلات ارزنده ای می یافتند. بعضی از هنرمندان دائما" در خدمت این امیرباتدبیرمی بودند، از آن جمله اند شاعرانی که نام می بریم:

۱- سهی بخارائی
۲- منظری سمرقندی
۳- مولانا محمد هاشم
۴- سیافی دهلوی
۵- محمد قاسم اسیری
۶- تذروی ابهری

که استاد فقید سعید نفیسی نیزاسم آنان را در تاریخ نظم و نثرفارسی خود درج نموده است. (۵۰)

منظری سمرقندی شاعربلند رتبه ماوراء النهرچون به هندوستان وارد شد (۵۱) و به خدمت بیرم خان رسید و ملازمتش اختیار کرد، به نظم شاهنامه ای مشتمل برفتوحات بیرم خان پرداخت و بعضی از داستانهایش را نیزبه پایان رسانید.

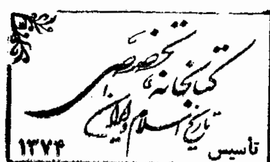
یکی از این داستانها در شرح جنگ با اسکندر سوری و در ذکر شجاعت و دلیری محمد حسین خان بود. (۵۲)

به محل پتیالی این بخش از اشعار را به خدمت بیرم خان تقدیم نمود. خان مذکور آن واقعه را از اول تا آخر کاملاً برای آن شاعر باز گفت و در آن اشعار اصلاحاتی هم به عمل آورد و در یک شب آن سیصد' چهار صد شعر را اصلاح نمود.

منظری سمرقندی روز بعد در جلسه ای آن اشعار را برخواند' و جایزه ارزنده ای یافت. (۵۳)

مولانا محمد هاشم' شاعر معروف آن دوره که برادر زاده مولانا شاه محمد انسی بود و در خدمت بیرم خان بسری برد از شعرای دربار اکبر شاه هم به شمار می رفت او گاهی سائی و گاهی وافی و در آخر عمر هاشم تخلص می کرد بیرم خان اشعارش را می پسندید و خیلی به آنها ارزش و اهمیت می داد. باری در برابر یک غزلش صد هزار تنگه به او جایزه داد. (۵۴)

یکی از غزلهای هاشمی قندهاری را چنان پسندید که صد هزار تنگه به این شاعر خوش قریحه داد و آن غزل را به خود منسوب کرد. (۵۵)



اینک چندبیت از آن غزل این جا نقل می گردد:

من کیستم عنان دل از دست داده ای
وزدست دل براه غم از پافتاده ای

دیوانه وار در کمر و کوه گشته ای
بی اختیار سر به بیابان فتاده ای

گاهی چو شمع ز آتش دل در گرفته ای
گه چون فتیله بادل آتش فتاده ای

بیرم ز فکراندک و بسیار فا غیم
هرگز نگفته ایم کی یا زیاده ای

غزل این شاعر را به خود منسوب کردن بهانه ای بود وگرنه منظور او (بیرم خان) از این راه قدر دانی آن شاعر و اعطای این جایزه ارزنده بود باید گفت تمام این صفات نیک و همه خوبیها به پسرش عبدالرحیم خان خانان به ارث رسید بلکه این فرزند برومند بیرم خان ' از پدرش هم بیشتر شهرت یافت که شرح آن در جای خود ذکر خواهد شد.

چنانکه پیش از این ذکر شد' بیرم خان با شجاعت و سخاوت و دیگر صفات پسندیدهٔ خود ذوق شعری هم داشت و به زبان فارسی و ترکی اشعاری نغز می سرود. دیوان اشعار فارسی و ترکی بیرم خان مرتب شده و مدتی قبل (در کلکته) به چاپ رسیده است.

بعضی از اشعار او را مردم حفظ کرده اند و زبانزد خاص و عام است.

بیرم خان سخنوری بود توانا و خوش قریحه. اشعارش در کمال سادگی وبا طرزی بدیع احساسات و جذبات انسانی را منعکس می نماید. اشعار شعرای معاصر خود را به شوق و رغبت تمام استماع می کرد و یا می خواند و از اشعاری که برای او دلپذیر می نمود انتخاب کرده دربیاض خود درج می کرد گاهی هم با سلیقه خود در آنها اصلاحاتی به عمل می آورد. چنین مجموعه اشعار را "ذخیله" نام داده بود.

بیرم خان در اصناف مختلف شعر' سخن سرائی کرده است. مجموعه اشعارش برقصاید ' غزلیات و رباعیات مشتمل است. قصایدی در مدح حضرت رسول اکرمؐ حضرت علی المرتضیٰؓ و حضرت علی بن موسیٰ الرضاؑ دارد. و علاوه بر این در مدح همایون شاه و اکبر شاه هم قصایدی سروده است.

قصیده ای در مدح حضرت رسول اکرمؐ سروده است که یک بیت از آن در تاریخ ذخیرة الخوانین ضبط شده و آن بیت این است:

محمد عربی کا بروی هر دوسراست

کسی که خاک درش نیست خاک بر سراو (۵۶)

قصیدهٔ مذکور آن قدر شهرت حاصل کرد و دل پسند افتاد که علاوه بر ذکر آن در یکی از نامه های حضرت مجدد الف ثانی سید احمد سرهندی (که به عبدالرحیم خان خانان نوشته بود) در یکی از معروف ترین مسجد های لاهور، مسجد وزیر خان بر کتیبه ای تحریر شده است.

بیرم خان در روز هائیکه حاکم قندهار بود همایون شاه این رباعی را سرود و برای او فرستاد:

ای آنکه انیس خاطر محزونی

چون طبع لطیف خویشتن موزونی

بی یاد تو من نیم زمانی، هرگز

آیا تو بیاد من محزون، چونی؟(۵۷)

بیرم خان در جواب، فی البدیهه این رباعی را گفته به همایون شاه بفرستاد:

ای آنکه بذات سایه بیچونی

از هر چه ترا وصف کنم افزونی

چون می دانی که بی تو چون می گذرد؟

چون می پرسی که در فراقم چونی؟(۵۸)

در منقبت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام قصیده ای سروده که خیلی شهرت دارد، چند بیت آن قصیده به قرار ذیل است:

شهی که بگذرد از نه سپهر افسر او

اگر غلام علی نیست خاک بر سر او

علی عالی اعلیٰ امیر عرش جناب
که هست خسرو خاور کمینه چاکر او
در مدینه علم آنکه از کمال شرف
فتاده اند سران همچو خاک بر در او
زقید خسروی هر دو کون آزاد است
کسی که از دل و جان شد غلام قنبر او(۵۹)

این هم قصیده ایست در منقبت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام:
جذبه عشق می کشد سوی توام زهر طرف
محنت هجر می کشد رحم کن ای شه نجف
در دل مقبلان بود مهر تو ورنه کی شود
نام تو نقش هر نگین عشق تو در هر صدف
اختر برج هل اتی گوهر درج لا فتی
شاهسوار لو کشف گنج نثار من عرف
گلبن گلشن صفا سرو حدیقه وفا
راه نمای انما مژده رسان لا تخف
منتظران صبح را مهر رخ تو منتظر
معتکفان شام را خاک در تو معتکف(۶۰)
پیر فلک به عمر خود جسته ولی نیافته
مادر امهات را مثل تو دیگری خلف

از ره اعتقاد کن صرف ره سگان او

بیرم اگر نمیکنی عمر عزیز را تلف(۶۱)

قصیده ای در مدح همایون شاه سروده که چند بیت اولی آن در باب اصطرلاب گفته است:

آن چرخ چیست کامده بر محورش مدار

آن بدر کزمیانه شهابش کند گذار

با آنکه می کند به مه و خور برابری

آمد بجان ز حلقه بگوشان شهر یار

نادر بچشم کوکبه آفتاب را

چون مهچه لوای شهنشاه نامدار

پیوسته آسمان و زمین زیر حکم او ست

همچون نگین خاتم شاه جم اقتدار

بر کف نهاده خوان زری پرز اشرفی

تابر قدوم اشرف شاهان کند نثار

شاه بلند قدر همایون که از شرف

بر در گهش سپهر نهد روی افتقار(۶۲)

در مدح اکبر شاه قصیده ای سروده است که در آن اگرچه قافیه های مشکل بکار برده است اما زبان آن باز سلیس وروان است. در این قصیده تبق اندازی و مهارت تیراندازی او را این طور بیان می کند:

عقد تبق ربود خدنگ تواز کجک

کرد از هلال صورت پروین شهاب حک

بهر تو گوی مهر نماید کدوی زر

بدرو هلال هم کدوی نقره هم کجک

تیرت به هر کدو که مثال تفک رسید

گردید چون نشانه زده مهرهٔ تفک

همچون نشانه ای که بود برسر شهاب

تیرت کدوی نقره بدر برد برفلک

یک یک بتان بپای تبق جلوه گر شدند

اما بخوبی تو نبودند هیچ یک

ایشان اگر صبیح توکان ملا حتی

در خوان حسن چاشنی نیست چون نمک

در چابکی یک چو تو نبود ز صد هزار

نی صد هزار بلکه هزاران هزار یک

از دلبران شریک نداری به نیکوئی

گفتن توان بحسن ترا لا شریک لک

آن دلبری که در صفت حسن و مردمی

نی در پری نظیر تو باشد' نه در ملک

جانا' مرا به سنگ جفا امتحان مکن

زیرا که نیست نقد مرا حاجت محک(۶۳)

این اشعار که در دیوان چاپی بیرم خان و در مآثر رحیمی تحت عنوان "غزل" چاپ شده است'

حقیقتاً" حمد باری تعالی است یا می توان آن را غزل حمدیه گفت. شعرهای خوبی است:

ذات تو که در کنه کمالش نرسد کس
از وصف مبرا ست تعالی و تقدس
ذکر همه تعظیم تو و اسم تو اعظم
فکر همه تقدیس تو و ذات تو اقدس
نی واقف اسرار تو اشباح مطهر
نی کاشف اسرار تو ارواح مقدس
لطف و کرمت داده به درویش و توانگر
گه خرقهٔ پشمین و گهی جبهٔ اطلس
صنعت بسر خامه تقدیر بیار است
رخسار دلارای به ابروی مقوس
گه نشأهٔ آثار تو در سبزهٔ نو خیز
گه پر تو رخسار تو در لالهٔ نورس
چون بیرم دلسوخته را جز توکسی نیست
رحمی به من سوخته بیدل بیکس(۶۴)

در دوران حکومت قندهار این غزل را به خدمت همایون شاه به کابل فرستاده بود:

پیک صبا پیام مرا پیش یار بر
شرح غمی زمن به سوی غمگسار بر

این جسم همچو کاه مرا ازره کرم

بردار ازین دیار وسوی آن دیار بر

حلوای خوان چرب زبانان هند را

این قند پارسی زسوی قندهار بر

ازروی درد شرح غمی کرده ام رقم

حرفی دوسه زخامهٔ من یاد گار بر

بیرم' زباغ چرخ مجومیوهٔ مراد

چون' کس نخورد از فلک بیمدار بر(۶۵)

چون از دیر باز هیچ نامه ای از همایون شاه دریافت نکرده بود' آنوقت این غزل گله آمیز را برایش سرود:

حرفی ننوشتی دل ماشاد نکردی

مارا بزبان قلمی یاد نکردی

با یاد تو صد بار کنم ناله و فریاد

فریاد که یک بار مرا یاد نکردی

آباد شد از لطف تو صد خانه ویران

ویرانه مابود که آباد نکردی

آن روز که بختم به وصال تو رساند

فریاد بر آرم که چه بیداد نکر دی(۶۶)

تاریخ غلبه بر سوریان :

همایون شاه چون در محل سهرند بر سوریان فتح یافت (بتاریخ ۲ شعبان ۹۶۲/ ۴ فوریه ۱۵۵۵م).

بیرم خان به آن مناسبت این تاریخ فتح راگفته است :

منشی خرد طالع میمون طلبید
انشای سخن ز طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را
تاریخ ز "شمشیر همایون" طلبید(۶۷)

۹۶۲ھ

تعداد اشعار بیرم خان بسیار است و این ابیات منتخبی از آنهاست :

بروی او گناهی جز نگاه خود نمی دانم
نمی دانم چه بد کردم گناه خود نمی دانم
چه می سوزی بتاب قهرم ، ای خورشید مهرویان؟
که غیر از سایهٔ لطفت ، پناه خود نمی دانم
گنهگارم به پیش یار بیرم لیک بر رویش
گناهی جزنگاه گاه گاه خود نمی دانم(۶۸)

کیم من از غم زلف نگاری
سیه روزی پریشان روز گاری
اسیری ، دردمندی، بی نصیبی
فقیری، بی کسی، بی اعتباری

به بازار ملامت در میانی
ز ارباب سلامت بر کناری
عنان اختیار از دست داده
زدست عاشق بی اختیاری
برین در ، چند گویی کیست بیرم؟
غریبی ، نامرادی ، خاکساری(۶۹)

داغی که برآن لعل زتبخاله نشسته
زخمی است که بر برگ گل از ژاله نشسته
از سوز غم عشق، سویدای غم من
چون داغ سیاهی است که بر لاله نشسته
آن خال سیه بر طرف آهوی چشمش
چون هندوی صیاد به دنباله نشسته
بیرم که خموش ست جدا ز آن گل و رخسار
چون بلبل زاریست که از ناله نشسته(۷۰)

اگر با دردمندان یار باشی
زباغ عمر، برخوردار باشی
ترا او تازه گل نمود مناسب
که دیگر ، همنشین خار باشی

بیاران موافق باش ' همدم
چرا باید که با اغیار باشی
ز حسن لطف و احسانت عجب نیست
که مارا مونس و غمخوار باشی
دوای سینه مجروح گردی
انیس خاطر افگار باشی
از این خوشتر خیالی نیست بیرم
که دایم در خیال یار باشی(۷۱)

هر لحظه روی پهلوی اغیار نشینی
یکدم چه شود پیش من زار نشینی؟
صد گل شگفد ای گل نو خاسته هر سو
یکدم که بهم صحبتی خار نشینی
صد بار روی جانب اغیار چه باشد
گر پیش من سوخته ' یک بار نشینی
آلوده نخواهم که شود دامن پاکت
حیف است که در دیدهٔ خونبار نشینی
برخیز وبرون آی از این تفرقه بیرم
تا چند میان غم و آزار نشینی(۷۲)

ابیاتی پراکنده که شاید مطلع هائی از غزلیاتی باشد:

در عشق نکویان دم بیغم نتوان زد

خونابه توان خورد ولی دم نتوان زد(۷۳)

شیوهٔ فتنه ز چشم سیهش معلوم است

گوشه فتنه گری از نگهش معلوم است(۷۴)

گشته در صحرای رسوائی علم، چون گرد باد

عاقبت سر در بیابان عدم خواهد نهاد (۷۵)

هست ذرات جهان آینهٔ طلعت دوست

هر کجا می نگرم در نظرم طلعت اوست(۷۶)

در دیده بجز نقش خیال تو نبینم

آن روز مبادا که جمال تو نبینم(۷۷)

فصل سوم

تولد عبدالرحیم خان و پرورش او

یکی از معروف ترین سپسالاران و برجسته ترین امرای عهد حکومت اکبر شاه و پسرش جهانگیر شاه یعنی میرزا عبدالرحیم بن بیرم خان، خانخانان به روز پنج شنبه چهاردهم ماه صفر ۹۶۴ ھ. ق در شهر لاهور دیده به جهان گشود (۷۸) مولانا فریدالدین دهلوی تاریخ تولد او را چنین گفته "در دریای سعادت آمد". (۷۹)

مادرش دختر امیر جمال خان میواتی و جمال خان عم زاده حسین خان یا حسن خان میواتی از ملاکان معتبر هندوستان به شمار می رفت.

همایون شاه چون دوباره سریر آرای سلطنت هندوستان شد برای استمالت و تألیف قلوب ملاک اطراف و جوانب می کوشید تا اولیای دولت را با فرزندان آن طبقه منسوب کند.

جمال خان را دو دختر بود چون به ملازمت همایون شاه رسید. این پادشاه دختر بزرگ تر را به عقد خود در آورد و کوچکتر را به همسری بیرم خان پدر عبدالرحیم انتخاب کرد.

بدین ترتیب اگر میواتیان را از راجپوتهائی حساب کنیم که مسلمان شده بودند عبدالرحیم خان خانان از طرف مادر به راجپوتها می پیوند دکه از شجاع ترین اقوام هندوستانند.

دربارهٔ پدر عبدالرحیم، قبل از این مفصلاً بیان شد که از طایفه بهارلو بود و بهارلو از بزرگترین قبائل ترکمانان قراقویونلو به شمار می رود که در شجاعت و مردانگی در سراسر ایران شهرت داشته اند. پس به این طریق شجاعت و مردانگی از هر دو طرف (هم از سوی مادر و هم از پدر) به ارث به عبدالرحیم خانخانان رسید. کتابهای تاریخ پراست از نمونه های بارز و شگفت آوری که در اثر شمشیر زنی و شجاعت او به وجود آمد و در جهان به یادگار ماند. ما نیز بجای خود از آنها ذکری خواهیم کرد.

باری ' چون عبدالرحیم پا به عرصه وجود گذاشت ' بیرم خان قدم در سرحد عالم پیری نهاده بود. در آن پیرانه سر از دیدن چنین فرزند دلبند و میوهٔ باغ آرزوی خود خیلی خوشحال شد این تولد به زمان اکبرشاه بود در حالیکه پادشاه از شکار به لاهور مراجعت می نمود خبر تولد این مولود مسعود را به او دادند.

اکبر شاه به این مناسبت در لاهور جشنی برپا کرد. بیرم خان نیز در آنموقع در بخشیدن جوائزوصلات امتیازی درمیان بیگانه و خویش نگذاشت. به صدقات و خیرات گروهی از فقرا و مساکین راغنی کرد.

در ایام پیری وی در باغ زندگی او گل زیبا و خوشبوئی شگفته بود که بوی آن مشام جانها را معطری کرد. علما چون مآثر برگزیده اش بخوانند برروان پاکش هدیه های دعای رحمت نثار خواهند کرد و شجاعان و قهرمانان جهان نیز بر حمله های شیرانه و کارهای رستمانه اش آفرین و تحسین خواهند کرد.

اکبر شاه این مولود مسعود را به اسم عبدالرحیم موسوم کرد وا و ازجهت زیبائی و زیبندگی جلب توجه می نمود. هر وقت که بیرون می آمد مردم تفحص می کردند و می پرسیدند "این کدام خانزاده است"؟ و مصوران از او تصاویری می ساختند.(۸۰)

عبدالرحیم تا چهار سال در پرتو محبت و عاطفت پدر گذرانید اما در سال پنجم از عمر خود از سایه وجود پدر محروم گشت و حادثهٔ بیرام خام قبلاً" مذکور افتاد در وقتیکه او به قتل رسید. محمد امین دیوانه و بابا زنبور و یادگار حسین و عده ای دیگر از دوستان و ملازمان و خادمان بیرم خان ' حق دوستی و نمک شناسی ادا کرده میرزا عبدالرحیم و مادرش را که با او همراه بودند از آن ورطه نجات داده به طرف شهراحمد آباد روانه شدند و در حالی که با افغانان یعنی همان دشمنان بیرم خان مبارزه می کردند خود را به شهر رسانیدند.

بنا بر نوشته مآثرالامرا پس از چهار ماه محمد امین دیوانه و برخی پرستاران میرزا (عبدالرحیم) رابرداشته عازم حضور (خدمت اکبرشاه) گشتند.(۸۱)

اکبرشاه از واقعه شهادت بیرم خان آگاه شده و در جالور بافرمانی خاص عبدالرحیم خان را به حضور طلبیده بود.

او در آغاز سال ششم (جلوس اکبر شاه) نهصدو شصت و نه هجری (۹۶۹ھ) در آگره به حضور اکبر شاه راه یافت ' پادشاه با وجود هجوم بدگویان و بداندیشان آثار نجابت و حقیقت از ناصیه او دریافته مشغول تربیت و پرورش خاص گردانید .(۸۲)

این اقدام اکبر شاه جبران مختصری بود در برابر آنهمه خدمت که پدر طفل نسبت به این شاه و اصولاً خاندان تیموری انجام داده بود.

در روز هائی که اکبر شاه با مشکلات بسیار روبرو شده بود و در بی پناهی بسری برد بیرم خان او را یاری کرد و به سوی عزت و اقتدار پیش برد.

باید گفت که او (بیرم خان) یکی از مؤسسان سلطنت تیموری در هند بود چون خود شاه (اکبر) تعلیم و تربیت و پرورش عبدالرحیم رابه عهده گرفت.

معروف ترین و بهترین علما و معلمین آن زمان برای تعلیم و تربیتش گمارده شدند' بسبب این عطوفت و سرپرستی و توجه آن پادشاه عبدالرحیم در مدت کوتاهی به مدارج عالی علوم و اخلاق نائل شد ' و علاوه بر علوم و فنون به رموز سیاست نیز آشنائی یافت.

دربارهٔ تربیت عبدالرحیم مؤلف ذخیرة الخوانین می نویسد: "میر ابوالفتح و راجه مان سینگ درپی تربیت او شد ند". (۸۳)

صاحب مآثر رحیمی در این مورد به تفصیل پرداخته می نویسد:

"شان نزول اکثر آیت ها و سوره هارا در اوایل حال در خدمت مولانا محمد امین اندجانی کسب نموده اند و چندی معلم و مدرس ایشان علامه زمان و دانشمند دوران جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول غازی خان بدخشی که از اجله اعیان هندوستان است ' و بعضی اوقات در احمد آباد گجرات با میان وجیه الدین که شاگرد بی واسطه ملاعماد طارمی است و ملاعماد در علوم عربیه بغایت اشتهار داشته . و شاگرد مولانای اعظم

مولانا جلال الدین دوانی است که از غایت اشتهار احتیاج به تعرف و توصیف ندارد به مباحثه مشغولی هستند. و بعضی سخنان را بر علامه زمان و اعلم علمای دوران شاه فتح الله شیرازی گذرانیده و شعار اشارات و بعضی کتب مبسوطه دیگر را می فرمایند که با افلاطون زمان و جالینوس الدوران حکیم علی گیلانی که از مقربان خلیفه الهی (اکبر شاه) بود، مباحثه نموده اند، و هیچ یک از علمای هندوستان و ایران به ملازمت ایشان نرسیده که با ایشان در مقام افاده و استفاده در نیامده باشند".

و بادیگر استادان و علمای ایران و هندوستان صحبت داشته افاده و استفاده نمودند (که) تفصیل آنها به طول می انجامد". (۸۴)

مؤلف "نزهته الخواطر" هم در ذکر استادان عبدالرحیم خان خانان همین اسامی را ذکر کرده و می نویسد که بعضی کتب درسی را پیش مولانا محمد امین اندجانی و بعضی ها راپیش قاضی نظام الدین بدخشی خوانده و از محضر حکیم علی گیلانی و شیخ العلامه فتح الله شیرازی هم استفادهٔ زیاد کرده است و چون به گجرات رفت آنجا از محضر شیخ وجیه الدین نصرالله علوی گجراتی استفادهٔ علمی نموده است. (۸۵)

استادان میرزا عبدالرحیم خانخانان

ازبیانات مزبور معلوم می شود که استادان میرزا عبدالرحیم عبارت بوده اند از:
مولانا محمد امین اندجانی ' قاضی نظام الدین بدخشی ' حکیم علی گیلانی' علامه فتح الله شیرازی '
میان وجیه الدین گجراتی' شیخ العلامه حکیم ابوالفتح گیلانی و اسور راجه مان سینگ را نیز در
ذیل تربیت کنندگان میرزا عبدالرحیم نوشته اند. (۸۶)

این علمای بزرگ و فضلای معروف به علم و فضل و هنر دانش مشهور و کم نظیربوده اند عهد اکبر شاه به وجود چنین مردان بزرگ هر قدر نازد روا است و به هر درجه ای که فخر و مباهات کند به جاست.

معرفی این چنین رجال بزرگ اگرچه لازم نیست اما اگر دربارهٔ هریکی از آنها اشارتی برود شاید بی سودهم نباشد. لذا باکمال اختصار درباره هریک از ایشان مطالب سود مندی نقل می گردد:

۱۔ مولانا محمد امین اندجانی

دربارهٔ مولانا محمد امین اندجانی اطلاعات مفصل بدست نیامده' فقط این قدر معلوم شد که از علمای معروف زمان خود بود. (۸۷)

۲۔ میان وجیه الدین گجراتی

در ماه محرم سال نهصد و یازده (۹۱۱ ھ) در چاپانیراز مضافات گجرات پا به عرصه وجود گذاشت. در خدمت ملا عماد طارمی کسب علم کرد و در حلقه مریدان او در آمد و جامع کمالات ظاهر و باطن گردید.

به تدریس و تصنیف و تألیف کتب اشتغال داشت. لباس خیلی ساده و معمولی می پوشید' چنانکه به

ظاهر با عامه مردم هیچ فرق و امتیازی نداشت. (۸۸)

به بذل و ایثار عادت کرده بود. سلطان محمود گجراتی به میان وجیه الدین گجراتی ارادت خاصی داشت و به او خیلی احترام می گذاشت چنانکه شیخ محمد غوث گوالیاری مصنف جواهر خمسه چون به گجرات وارد شد، شیخ علی متقی یکی از مشایخ کبار و علمای بزرگوار آن دیار به قتل شیخ محمد غوث گوالیاری فتوی نوشت سلطان محمود گجراتی نفاذ آن فتوی را موقوف بر امضای وجیه الدین فرمودو شیخ (وجیه الدین) گفت تا او را نبینم، نمی توانم درباره این فتوی حرفی بزنم یا آنرا تائید کنم وقتی که وجیه الدین با شیخ روبرو شد دفعتاً" شیفته جمال و کمالش گردید، و استفتارا پاره کرد شیخ محمد غوث گوالیاری از آن مهلکه نجات یافت و مردم آن دیار معتقدش گشتند.

وجیه الدین روز یک شنبه نهم صفر در سال نهصد و نود و هشت (۹۹۸) هجری بدرود حیات گفت و در شهر احمد آباد گجرات به خاک سپرده شد. تاریخ وفات او را از این آیه قرآن کریم:

" **ولهم جنات الفردوس نزلا** " یافته اند.

میان وجیه الدین مؤلفات و تصانیف زیاده دارد که معروف ترین آنها به قرار ذیل است:

حاشیه تفسیر بیضاوی، شرح النخبه در اصول حدیث، حاشیه وقایه، حاشیه مطول، حاشیه مختصر، حاشیه تجرید، حاشیه اصفهانی، حاشیه شرح عقاید تفتازانی، حاشیه بر حاشیه قدیمه محقق دوانی، شرح رساله ملا علی قوشچی، شرح جام جهان نما (در تصوف) شرح کلید مخازن، رساله حقیقت محمدیه وغیره. (۸۹)

۳ـ قاضی نظام الدین بدخشی

اصلاً" بدخشانی بود، از ملا عصام الدین و ملا سعید کسب علم نمود. اعلم علمای بدخشان و ماوراء النهر بود. از تصوف هم بهرهٔ وافی و کافی داشت. با خدمت شیخ حسین خوارزمی بیعت نموده و از مریدان طریقه

میرسیدعلی همدانی (م ۷۸۶ ھ) بود. در بدخشان از امرا به شمار می رفت، پس به هند رفته در نهم جمادالثانی سال نهصد و هشتاد هجری به مقام خانپور از مضافات جونپور در خدمت جلال الدین محمد اکبر شاه باریاب شده مورد توجه قرار گرفت و مراعات بی اندازه یافت. نخست قاضی خان و پس غازی خان لقب یافت. بنا بر نوشته مؤلف تذکرهٔ علمای هند:

"فصیح زبان و خوش بیان بود، تصانیف معتبر دارد، از آن جمله رساله در علم کلام و بیان ایمان تحقیقی و تصدیقی است، و بر شرح عقاید حاشیه نوشته و در تصوف رسائل متعدده تصنیف و تألیف کرده است." (۹۰)

اما با این همه علم و معرفت، او اول کسی است که سجدهٔ تحیت پیش اکبر شاه در فتح پور بجای آورد. (۹۱) او در هفتاد سالگی در نهصد و نود و دو هجری (۹۹۲) در اوده دیده از جهان ناپایدار فروبست. (۹۲)

۴- حکیم علی گیلانی

حکیم علی از معروف ترین حکمای هند و خواهر زاده حکیم الملک بود. (۹۳) در بدایت حال از گیلان (ایران) به هند وارد شده و به یاری بخت بیدار خود در سلک ملازمان خاص اکبر شاه انتظام یافت. از انواع علوم و فنون بهره مند بود مخصوصا" در طب و ریاضی مهارت کامل داشت. مؤلف مآثرالا مرانوشته است "که از حذاق اطبای وقت بود". (۹۴)

شیخ فرید بهکری در ذخیرة الخوانین می نویسد که:

"اتفاقا" عرش آشیانی (اکبر شاه) از سبب امتحان بصارت و نضارت و حکمت او در بعضی قار وره بول مریض و بعضی بول مردم تندرست و در برخی بول دواب متعدده و در چندی بول مخلوط کرده به نظر حکیم آوردند، حکیم این همه را قرار واقعی نشان داد". (۹۵)

از آنوقت رتبه و اعتبارش افزود و قرب دولت و مصاحبت و ندیمی پادشاه به او (حکیم) حاصل

شد. (۹۶) در چهل سالگی منصب هفتصدی داشت. (۹۷) صاحب ذخیرة الخوانین نوشته است که تا منصب سه هزاری ارتقا یافته بود. (۹۸) به خطاب جالینوس الزمانی مفتخر بود و این قدر صاحب ثروت و مکنت شده بود که با عمدهٔ امرا همسری و برابری می کرد. (۹۹)

در سال ۹۸۸ هجری از رف اکبر شاه به سفارت به خدمت علی عادل شاه والی بیجاپور دکن ماموریت یافته به بیجا پور رفت. علی عادل شاه از او به گرمی استقبال نمود. (۱۰۰)

حکیم علی در خانه خود حوض شگفت آوری ساخته بود که اکثر مؤرخین عهد مغول از آن سخن رانده اند. آن حوض راطوری ساخته بود که راهی از درون آن به کاشانه ای می رفت که دارای روشنائی کافی، و از هر جهت مزین بود. وجای ده دوازده نفر را داشت، و فرش خواب و لباس مهیا و طعامی از نوع حاضری موجود بود د در طاقها چند جلد کتاب نفیس هم گذاشته بودند، و هوا نمی گذاشت که یک قطره آب هم به داخل آن اطاق در آید. چون اکبر شاه قصد باز دید از آن کرد، حکیم علی به همراهی پادشاه در آن حوض غوطه زده پادشاه را در آن محل برد. پادشاه چون در آن خانه وارد شد، لباس را عوض کرد و پس از مالیدن عطر و خوردن طعام حاضر از کتابهای نفیس باز دید و مطالعه به عمل آورد و بعد از کمی استراحت باز به همراهی حکیم علی از راه همان حوض بیرون آمد.

این امر باعث تعجب مردم گردید و نزد شاه حکیم علی را قرب و نزدیکی بیشتر حاصل شد. (۱۰۱)

در سال (۱۰۱۸ هـ) جهانگیر شاه هم برای باز دید از آن حوض به منزل حکیم رفت. به آب در آمد و بعد از باز دید و تفرج آن محل بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت و به منصب دو هزاری سرافراز فرمود. (۱۰۲) حکیم بعد از چندی در ماه محرم سال ۱۰۱۸ هـ جهان فانی راوداع گفت. (۱۰۳)

در ذکر مقام علمی حکیم، جهانگیر شاه در تزک خود (صفحه ۷۴) می نویسد که حکیم در عربی ماهر بود و بر "قانون" حاشیه نوشته بود. (۱۰۴)

حکیم به فقرا و مستمندان عنایت خاصی داشت، چنانکه می گویند که شش هزار روپیه سالانه برای

داروهای فقرا و محتاجان صرف می کرد. (۱۰۵)

۵ـ حکیم ابوالفتح گیلانی
۶ـ میرفتح الله شیرازی
۷ـ راجه مان سینگ

درباره این هر سه بزرگ در ذیل " معاصران نامی خان خانان " در فصل چهارم بخش دوم به تفصیل ذکر شده است.

عبدالرحیم در کسب علوم و حصول هنر و دانش توجه و علاقه خاصی مبذول می داشت و وقت خود را بیشتر به تحصیلات و به ملازمت پادشاه صرف می کرد. و این کار را بر هر چیز ترجیح می داد. در همان ایام کودکی کارهای بزرگان از او بروز می کرد. و روز بروز آثار دانش و نیکو خدمتی ظاهر می ساخت. پیشرفت او این قدر سریع بود که پادشاه (اکبر شاه) و اعیان مملکت به تعجب افتادند.

هر قدر که از عمرش می گذشت بر علم و فضل و سخن سنجی و نکته دانی او می افزود و رایش وزین و سخنانش اصابت قرین می شد.

اکبر شاه این همه چیز را در نظر گرفته از راه جوهر شناسی ، عبدالرحیم را به خطاب میرزا خان مفتخر ساخت و در آن آوان او را اکثرا" به همین خطاب میرزا خان خطاب می کرد. بعضی از تذکره نگاران و تاریخ نویسان به همین علت دچار اشتباه شده ، اسمش را میرزا خان نوشته اند. (۱۰۶)

ازدواج

میرزا عبدالرحیم درزمانی که به سن بلوغ رسیده بود 'اکبر شاه ' ماه بانو خواهر خان اعظم میرزا عزیز کوکه یعنی دختر شمس الدین محمد اتکه خان را به همسری او انتخاب نمودو عقد ازدواج به عمل آمد.

خان خانان در ملازمت اکبر شاه

میرزا عبدالرحیم هنوز خیلی جوان و فقط شانزده ساله بود که در سفر گجرات با اکبر شاه همراهی کرد و در دوران این مسافرت بود که حکومت شهرستان پتن (Patan) که پدرش بیرم خان در آنجا به قتل رسیده بود به او تفویض گشت.

در ماه ربیع الثانی سال ۹۸۱ ھ (اوت ۱۵۷۳ م) سفر تاریخی اکبر شاه به گجرات که با عجله و به سرعت به عمل آمده بود (۱۰۷) بالشکر مختصری که آن موقع شاه را همراهی کرد و در جنگ سرنال بغی میرزایان بائقرا (ابراهیم حسین میرزا' محمد حسین میرزا) را درهم کوبید' میرزا عبدالرحیم را دراین حادثه در قلب لشکر جای داده بودند که مقام بس بزرگ و مهم و مخصوص امرای بزرگ و با تجربه بود. (۱۰۸)

در ۱۵۷۶ م منصب استانداری گجرات به میرزا عبدالرحیم محول گردید (۱۰۹) و درهمان سال به میوار مأموریت یافته و در فتح گوگند و کمبهال میر در سال ۱۵۷۸ م کمکی شایسته کرد. (۱۱۰). در سال ۱۵۸۱ میلادی برای ابراز اعتماد زیاد نسبت به او اکبر شاه اورا به منصب میر عرض (عرض بیگی) منصوب کرد. واین منصب چنان مهم و بزرگ بود که پیش از آن هفت افسر به اشتراک هم انجام وظیفه می کردند. (۱۱۱)

نیز در آن زمان رن تهمبور به عنوان تیول به او داده شد و مقرر گشت در آن منطقه امنیت و آرامش برقرار کند. (۱۱۲)

در سال ۱۵۸۲ م اتابکی شاهزاده سلیم (جهانگیر شاه) که آنوقت سیزده ساله بود به میرزا عبدالرحیم اختصاص یافت (۱۱۳) درحالی که میرزا عبدالرحیم آنوقت جوان بیست و شش ساله بود' و در دربار اکبر شاه

امرای مسن و با تجربه و فعال زیاد بودند' اما اکبر شاه از میان آن همه امرای بزرگ و با تجربه میرزا عبدالرحیم رابرای این منصب مهم انتخاب کرد و این اتفاق عجیبی است که اتالیق (لله) اکبر شاه ' بیرم خان پدر میرزا عبدالرحیم بود ' و پسر برومند وبا استعداد او میرزا عبدالرحیم به اتالیقی (اتابکی) شاهزاده سلیم (جهانگیر شاه پسر اکبر شاه) منتخب و منصوب گردید و این افتخار بزرگی بود. (۱۱۴)

میرزا عبدالرحیم غیراز کار های علمی و خدمات ادبی سه کار بزرگ و مهم انجام داده که عبارتست از فتوحات گجرات ' سند و دکن. (۱۱۵)

اولین جنگ بزرگ و مهم که میرزا عبدالرحیم در آن نهایت شجاعت و دلیری را نشان داد و به حسن تدبیر و کوشش ' فتح و ظفر نصیب او شد ' جنگ گجرات است که سپسالاری افواج را عهده دار بود.

اهمیت جغرافیائی و تاریخی گجرات

دربارهٔ گجرات مطالب زیاد در کتب تاریخ نوشته شده است به علاوه چندین کتاب به زبانهای فارسی، عربي و اردو وغیره در تاریخ گجرات وجود دارد که به تفصیل درباره آنجا به بسط سخن پرداخته اند. علاقه مندان و دانش پژوهان می توانند به آن مراجعه نموده اطلاعات بیشتری حاصل نمایند.

در این جا متناسب با حوصله این دفتر مختصری درباب گجرات می نگاریم.

گجرات در گوشه شمال غربي و از متمدن ترین مناطق هند است منطقه ایست که تقریبا" به مساحت جزیره بریتانیای کبیر وسعت دارد. در بندرهای شبه جزیره کاتیاوار کشتی های بازرگانی تمام جهان رفت و آمد می کنند در ساحل آن خلیج کچه واقع است و رود خانه های نربدا و تاپتی به آن می ریزند. ساختمان های گجرات و مخصوصا" عمارات احمد آباد سبک خاصی دارد. در اکثر ساختمانها امتزاج سبک معماری اسلامی و جینی یعني یک نوع سبک ویژهٔ هندی کاملا" مشهود است.

شهر احمد آباد در قرن یازدهم میلادی بنا شده و این شهر تقریبا" یک قرن و نیم مرکز گجرات بوده است. مردم گجرات از اقوام مختلف و مختلط هستند و در آن همیشه نوعی عجیب از حکومت مستقل برقرار بوده است.(۱۱۶)

ناحیه بزرگ گجرات مخصوصا" سرزمینی که احمد آباد در آنجا بنا شده از ازمنه قدیم شهرت داشته است و از قرنها پیش عربستان و مصر و نقاط دیگر مشرق با این سرزمین روابط بازرگانی داشتند.

درساختمان های این شهرچنانکه قبلا" نیز اشاره شد سبک جیني ها که فرقه خاصی از هندوان اند کاملا" محسوس است. البته معماری اسلامی هم در آن اثر گذاشته است.

از آغاز قرن اول هجری اعراب بر گجرات به حمله و لشکر کشی پرداختند، اما آنجانماندند. بعداً سلطان محمود غزنوی هم اگرچه به آن مناطق لشکر کشی کرد و فتح نمایان وی در جنگ معروف سومنات شهرتی عجیب دارد

اما این منطقه در تصرف شاه غزنوی قرار نگرفت تازمان فیروز شاه تغلق (۷۵۲ - ۷۹۰ ھ) گجرات مستقل و آزاد ماند.

در آن دوران یک نفر هندوی راجپوت که به اسلام گرویده و مسلمان شده بود به اسم مظفر شهرت یافت و حاکم آنجا شد. در سنهٔ ۱۴۱۲م نوهٔ مظفر یعنی سلطان احمد، احمد آباد را به اسم خود موسوم کرده پایتخت گجرات ساخت. بیشتر ساختمان های گجرات به سبک معماری جینی ساخته شده حتیٰ مسجد ها که بنای آنها قدیم نیست و قاعد تا باید به سبک معابد اسلامی باشد به استثنای مناره ها و کتیبه های عربی بقیه عمارت کاملاً دارای روش و اسلوب بنا های جینی است.

در سال ۱۵۷۲م اکبر شاه احمد آباد را فتح نمود و از آنوقت این منطقه جزو امپراتوری حوزه سلطنت مغول گردید. در زمان مغولان هند احمد آباد پیشرفت شایانی کرد و به اعلیٰ درجه ترقی رسید. این شهر در ردیف پر شکوه ترین و مجلل ترین شهر های هندوستان به شمار می رفت حتیٰ می گفتند که مثل و نظیر آن شهر در دنیا وجود ندارد. احمد آباد ۲ میلیون جمیعت داشت بازرگانان و بسیاری از اهالی آنجا با عربستان و کشور های افریقا و دیگر ممالک شرقی و به اتمام هند روابط داشتند. مصنوعات گجرات و مخصوصاً" احمد آباد، مانند پارچه های زربفت، مخمل، پارچه ابریشمی و ساتن و غیره همه جا شهرت یافته بود.

صنعتگران گجرات در صنعت چوب و طلا و عاج کامل و ماهر و کم نظیر بودند بیشتر مصنوعات مانند جعبه های صندل منبت کاری شده را که به نام بمبئ شهرت دارد، در گجرات می ساختند و هم اکنون نیز می سازند.

بنا برنوشته مرآت احمدی (۱۱۷) گجرات از بزرگ ترین استانهای هندوستان به شمار می رفت هوایش تقریباً" معتدل است و در سواحل اقیانوس هند با تحولات دریا تغییر می کند. در این ایالت انواع و اقسام غله بدست می آید. سر زمین سر سبز و شاداب مخصوصاً" از پتن تا برودہ که صد گروه (کروه = دو میل) مسافت دارد، درختهای میوه دار بکثرت مشاهده می شود. جانوران اهلی و وحشی هم فراوان دارد. دربارهٔ اسپ و خوبی

آن می نویسد که:

"اسپان پکهی هامون نورد بادپیا که در جلدی و چابکی و جسامت و قامت و حسن ظاهری با اسپان عربی و عراقی دعوی همسری و همعنانی و مشابهت تمام دارند".

گاوهای گجراتی چنان سفید و خوش منظرند که مصداق "لونها تسرالناظرین اند". (۱۱۸)

و همین مؤلف چون به تعریف و توصیف مردم گجرات می پردازد، چنین می نویسد:

" از ذکور و اناث همه نمکین و نازنین که در دیدن جان می ستانند و به تکلم جان می بخشند".

بیت

کسی چه گوید از این گلرخان گجراتی
که روی خوب به این مهوشان خدا داداست

فیضی هم دربارهٔ خوبان گجرات با پیرایه خاصی در اشعار زیر اظهار نظر می کند:

منم که کشتهٔ گجراتیان بیدادم
خراب عشوه خوبان احمد آبادم
سهی قدی ز سر ناز جلوهٔ ننمود
که همچو سایه بدنبال او نیفتادم
به هر طرف که خرامید سرو آزادی
غلام او شدم و خط بندگی دادم

در رشک گلشن فردوس احمد آباد است
ازو مباد برونم کشند چون آدم (۱۱۹)

از لحاظ ثروت و مکنت و کثرت افواج و خزاین سلاطین و امراهم این ایالت ممتاز بود.

در بارهٔ پتن (Patan) که قبل از احمد آباد مرکز و پایتخت گجرات بود نوشته اند که در زمان قدیم بن راج نام چون به حکومت گجرات رسید، شهرجدید را به نام پتن آباد کرده تخت گاه خویش ساخت. (۱۲۰)

واز آن زمان تخت گاه ملک گجرات تا بنای معظم احمد آباد "پتن بود".

در نزد اکبر شاه چون همواره دربارهٔ ولایت گجرات سخن می رفت و از آن سرزمین توصیف و تعریف زیاد به میان می آمد و از ظلم حکام و خود سری آن طایفه که ملوک الطوائف شده و بهم در افتاده بودند در خرابی بلاد و عباد می کوشیدند.

"از گوشه و کنار به عرض می رسید. و در آن ایام (۹۷۹ھ) که خاطراقدس (اکبر شاه) از فتنه اهل بغی و تسخیر قلاع رفیع الشان بالکلیه جمع شده بود عزیمت تسخیر گجرات مصمم ساخته، فرمان جهان مطاع به احضار لشکرها صادر فرمودند. (۱۲۱)

در اوائل سنهٔ ۹۸۰ھ مطابق هفدهم سال الهی از راه اجمیر و ناگور با سپاه خود اکبر شاه رهسپار گجرات شد. (۱۲۲) و چون به گجرات وارد شد بنا بر نوشته مؤلف "داستان ترکتازان هند" (۱۲۳) پیش از همه گردنکشان آن کشور مظفر شاه گجراتی بخدمت رسید و نوازش یافت. و همراه اردو بود تا اینکه به دهلی رسید و بعد از آن تیول و املاک بسیار یافته تا هشت سال در دربار (اکبر شاه) در آگره بسر برد. و رفتارش چنان خوب بود که درباره اش هیچ بدگمانی را راه نماند. تا اینکه رفتن و ماندن را در تیول خود تقاضا نمود که پذیرفته شد و در تیول خود بود تا اینکه شیر خان بولادی (که سالها حکومت پتن داشت) (۱۲۴) تخم شورشهای تازه به سرزمین گجرات بکاشت و چگونگی برای افوای مظفر شاه به اونگاشت، و مظفر شاه به گجرات گریخته سرمایه ی بزرگ آشوبهای تازه شد و احمد آباد و برودہ و بیشتر آن استان را تسخیر کرد و سرداران شاهی به پتن گریختند. (۱۲۵)

اما بنا بر نوشته مآثرالامرا ' سلطان مظفر در اولین لشکرکشی چون به دست ملازمان پادشاهی افتاد او را اسیر کرده نزد منعم خان خانخانان فرستادند' و بعد از درگذشت منعم خان چون به حضور (اکبر شاه) آوردند به خواجه شاه منصور دیوان سپرده شد (۱۲۶) و این مدت در زندان بود.

اما در سال بیست و سوم از حبس فرار کرده به گجرات رسید و در حواشی جوناگره در حمایت کاتهی راجه آنجا آرامش و پناه گرفت. (۱۲۷)

امرا سهل انگاری نموده بدو نپرداختند واو بتدریج بسیار سپاه و لشکر جمع کرد' و چنان نیرو مند شد که آمادهٔ فتنه و فساد گشت و بالاخره سربه شورش برداشت و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان را که از امرای اکبر شاه و به حکومت گجرات منصوب بودند' در جنگی شکست داد و احمد آباد مرکز گجرات رامتصرف شد. (۱۲۸)

بنا بر تحریر "ذخیرة الخوانین" "در این جنگ" عالمی تلف شده اهل و عیال سپاه به اسیری برده اکثر ملک گجرات را به تصرف خود در آورد و دربروده که قطب الدین خان برادر خان اعظم بود' مظفر در آنجا رفته' قلعه را به ضرب توپ انداخت' قطب الدین خان قول گرفته اول زین الدین کنبو را نزد مظفر فرستاد (۱۲۹) اما مظفر عهد شکنی نموده زین الدین را به قتل رسانید و غدر و نقض عهد مظفر اگرچه به قطب الدین ظاهر بوداما چون اجل موعود دیدهٔ بصیرت اور اکور ساخته بود اعتماد بر عهد و قول مظفر نموده پیش او رفت و کشته شد".
(۱۳۰)

بنا بر نوشته فرید خان بهکری (۱۳۱) سی هزار و مطابق تحریر صاحب مآثرالامرا چهل هزار سوار مغول و راجپوت پیش مظفر شاه گرد آمده بودند. (۱۳۲)

فتح گجرات به همت خان خانان

چون اکبر شاه از بغی و شورش سلطان مظفر با خبر شد میرزا عبدالرحیم پسر بیرم خان' خانخانان را به حکومت و استانداری گجرات نامزد کرده به همراهی سید قاسم بارهه و سید هاشم بارهه پسران سید محمود بارهه و

شیرویہ خان ، رای درگا ، میدنی راو ، درویش خان، شیخ رفیع و شجاعت خان و نصیب خان وغیرہ از سرداران دلیر و معروف و باتجربہ را بہ گجرات فرستاد . این ھمہ جان نثاران طبق فرمان اکبر شاہ مستقیماً متوجہ گجرات شدند .(۱۳۳) و قلیچ خان و نورنگ خان دستور یافتند کہ ازراہ مالوہ بروند، تا سرداران و سپاہ مالوہ را ھمراہ گرفتہ با میرزا عبدالرحیم خان ملحق شوند .(۱۳۴)

میرزا خان (میرزا عبدالرحیم) چون بالشکر ظفراثر خود بہ پتن رسید ، از طرف اکبر شاہ فرمان دریافت کرد کہ خبر "کثرت جمعیت و لشکر سلطان مظفر بہ سمع رسید ، ھرگز در جنگ شتاب نکنید و منتظر باشید تا اینکہ قلیچ محمد خان و نیرنگ خان بالشکر مالوہ در رسند" .(۱۳۵)

میرزا عبدالرحیم می خواست توقف کند و منتظر ورود لشکر مالوہ باشد ، اما دولت خان لودی کہ "میر شمشیر" یا سردار لشکر و مصاحب میرزا خان و در شجاعت و دلیری کم نظیر بود، (۱۳۶) بہ میرزا عبدالرحیم اظہار داشت کہ : "اگر قلیچ خان و نیرنگ خان وغیرہ شریک شدہ جنگ کنند، در فتح نیز شریک غالب آنھا خواھند بود و اگر می خواھی کہ خان خانان شوی ھرچہ زود جنگ را شروع کن ، اگر بر سلطان مظفر پیروز شدی بہ منصب و لقب پدر می رسی (۱۳۷) واگر ھزیمت شد، کشتہ باشد کہ کشتہ شدن بہ از گمنام بودن است" . (۱۳۸)

میرزا عبدالرحیم بہ سہ کروھی احمد آباد رسیدہ مستقر شد .

سلطان مظفر چون از ورود میرزا عبدالرحیم و لشکرش اطلاع یافت اوھم با سپاہ کثیر خود بہ تاریخ نہم محرم ۹۹۲ ھ محاذی سپاہ میرزا عبدالرحیم بہ فاصلہ دو کروہ رسیدہ کنار رود خانہ سابرمتی فرود آمد و در آن محل لشکرگاہ ساخت . (۱۳۹)

چون خبر ورود اکبر شاہ و سپاہ مالوہ شایع بود لذا مظفر ھم صلاح در این دید کہ جنگ ھرچہ زود تر آغاز و تمام شود . بدین سبب سلطان مظفر از رود خانہ سا برمتی عبور نمود و اعلام جنگ کرد . میرزا عبدالرحیم نیز صفوف سپاہ خود را آمادہ و مجہز ساختہ حکم جنگ داد . (۱۴۰)

چنانکہ قبل از این ذکر افتاد سلطان مظفر از سی تا چھل ھزار سوار در این جنگ ھمراہ داشت، (۱۴۱)

در حالی که میرزا عبدالرحیم در آن وقت بیشتر از هشت هزار سوار نداشت.

بدین ترتیب عدهٔ دشمنانش تقریباً چهار برابر یارانش بود اما میرزا عبدالرحیم هیچ گونه هراس به خود راه نداد وبا حزم و حوصله ای عجیب چنین تدبیر کرد یعنی سیصد سوار و صد زنجیر فیل همراه خود گرفته در حاشیه ای از میدان نبرد در انتظار موقعیتی توقف کرد. (۱۴۲)

خواجه نظام الدین احمد را با میرزا ابوالمظفر و میر محمد معصوم بهکری و میر حبیب الله و بیگ محمد توقبائی تعیین نمود که شهر سر کیج را دست راست قرار گرفته از عقب غنیم یعنی سپاه و تجهیزات خصم در آید جنگ شروع شد، افواج طرفین در هم آمیخته کار زار نمودند، و جنگ سختی رخ داد. اتفاقاً چون میرزا عبدالرحیم در سپاه شاهی آثار ضعف و شکست ملاحظه نمود، بی درنگ با سواران و فیلان خود بر دشمن حمله برد و چنان بر جمعیت دشمنان مانند بلای بی امان و سیل خروشان هجوم آورد که برای سپاه دشمن تاب مقاومت وایستادگی باقی نماند و همه پراگنده و متفرق شدند. جمعی کثیر از آشوب طلبان در آن جنگ کشته شدند. مظفرشاه هزیمت خورده، سراسیمه راه فرار اختیار کرد.

در این جنگ از سپاه میرزا عبدالرحیم، خضر آقا وکیل میرزا خان و سید هاشم بارهه که از امرای کبار بودند، مقتول شدند. افرادی بسیار نیز زخم های شدید برداشتند از آن جمله سید قاسم بارهه برادر سید هاشم بارهه و فرزند سید محمود خان بارهه بود. چون سپاه سلطان مظفر هزیمت یافت و مظفر فرار کرد آنوقت شب در رسیده بود به این علت میرزا عبدالرحیم به تعاقب دشمن نپرداخت.

روز بعد لشکر مالوه هم که برای جنگ گجرات مأموریت یافته بود به گجرات وارد شد و افراد این لشکر چون به شهر برودہ رسیدند خبر فتح را دریافتند.

قلیج خان، شریف خان، نورنگ خان و دیگر سرداران لشکر مالوه صلاح درماندن دربروده دیدند و همانجا ماندند.

سلطان مظفر که در جنگ شکست خورده و فرار کرده بود به کمبهایت رسید و آنجا به گرد آوری سپاه

پرداخت. ازبازرگانان هموطن خود پول زیاد جمع کرد و به کمک و خرج آن پول تقریباً ده دوازده هزار سرباز فراهم کرد و مجدداً برای جنگ آماده شد. چون این خبر در احمد آباد به میرزا عبدالرحیم رسید ' او سید قاسم بارهه راکه زخمی بود با چند نفر دیگر از سرداران و افسران برای حراست و مراقبت شهر احمد آباد گذاشته به منظور دفع این شورش تازه و سرکوبی سلطان مظفر راه پیش گرفت و به سرداران لشکر مالوه که در برده مستقرشده و به محاصره بهروچ پرداخته بودند ' نوشت که محاصره شهر بهروچ را رها کنند و به طرف ما بیایند ' چون دشمن باز در کهمبایت جمعیت نموده و آماده پیکار شده است.

سپاه مالوه از برده کوچ نمود و در موضع باریچه (هفت کروهی احمد آباد) به لشکر میرزا عبدالرحیم پیوست.

مظفر شاه چون از پیوستن هر دو لشکر آگاهی یافت از کهمبایت بر آمده به جانب برده روانه شد. میرزا خان نیز تعقیب کنان با لشکر ظفر اثر خود به برده رسید. چون هر دو لشکر مقابل هم قرار گرفتند جنگی سخت روی داد و بالاخره فتح و ظفر باز نصیب میرزا عبدالرحیم خان گردید و مظفرشاه که شکست خورده بود این مرتبه نیز راه فرار در پیش گرفت و از آب نربده گذشته به کوه جهانیه به فاصله شصت کروه به احمد آباد پناه برد.

میرزا عبدالرحیم بازیک مرتبه به دفع و ریشه کن ساختن شورش مظفرشاه و در هم شکستن قوای او پرداخت. و به کمک سپاه خود در مقام نادوت بعد از پیکار شدید ' مظفرشاه را شکست فاحش داد. در این جنگ تقریباً دو هزار نفر از سپاه مظفرشاه کشته شدند و پانصد نفر به اسارت افتادند. چون خبر این فتوحات بزرگ به سمع اکبر شاه رسید و از تمام جریان و تفصیلات جنگ و پیروزی سترگ کاملاً" مطلع شد به پاداش حسن خدمات و اظهار قدر دانی میرزا عبدالرحیم میرزا خان را به عنوان عظیم الشان "خانخانان" سرافراز و مفتخر ساخت که عنوان پدرش "بیرم خان بود". و به اعطای عالی ترین منصب پنج هزاری بلند پایه گردانید ' که در آن زمان بزرگتر از آن منصب نبود. و به دیگر امراهم در خور مقام و رتبه و مطابق استعداد و لیاقتشان عنوان و

خلعت بخشید.

ملک گجرات که از دست رفته بود به سعی جمیل میرزا عبدالرحیم خانخانان دوباره به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد (۱۴۳). خانخانان در جشن این فتح عظیم مال و مکنت بسیار و آنچه داشت بین سربازان و افراد سپاه خود تقسیم کرد. در آخر روز سربازی' پیش میرزا عبدالرحیم آمد و عرض کرد که تمام مردم از عطایای شما فیض بردند' به جز من که هنوز محروم مانده ام. خانخانان آنوقت قلمدانی در پیش داشت که هزارها روپیه قیمت آن بود' آن قلمدان را برداشت و به آن شخص بخشید. بعد از این فتوحات' خانخانان به احمد آباد آمد' و به آبادانی کشور و رفاه و بهبود مردم پرداخت و در محلی که در نخستین جنگ سلطان مظفر را شکست داده بود در آن محل یعنی نزدیک سرکهچ به یاد آن فتح باغی به نام باغ فتح احداث کرد و آثاری از ساختمان های آن باغ هنوز وجود دارد. (۱۴۴)

تحقیق درباره خان و خانخانان

بی مورد نیست اگر در این جا راجع به کلمه "خان" و "خانخانان" تحقیق و بحثی به عمل آید.

"خان"

کلمه خان بر وزن کان که امروزه هم در بعضی از کشورهای مسلمان مشرق زمین مانند 'افغانستان' پاکستان و هندوستان نسبتاً زیاد و در ایران و ترکیه کمتر مستعمل است' و یک جزو نام بعضی از افراد مسلمان را تشکیل می دهد' دربارهٔ آن عقاید و آرای مختلف وجود دارد. دانشمندان و نویسندگان در این مورد بسیار سخن رانده اند. فرهنگ نویسان معنی های گوناگونی در این باب به رشتهٔ تحریر در آورده اند که بعضی از آنها به طور خلاصه نقل می گردد:

مؤلف فرهنگ نفیسی می نویسد که کلمه خان ماخوذ از ترکی و از القاب پادشاهان خطا و تاتارستان و امیر و رئیس و بزرگ و نجیب است.(۱۴۵)

صاحب فرهنگ نوراللغات نوشته است که این کلمه ترکی و بر وزن کان است و فارسیان عربی دان جمع آن خوانین ساخته اند' بازمی نویسد که در ازمنهٔ قدیم لقب پادشاهان ترکستان بود. اما در زمان حاضر لقبی مخصوص برای رؤسا و امراء معمول شد. (۱۴۶)

در برهان قاطع' مرقوم شده است که خان بر وزن کان پادشاه ختا و ترکستان را گویند' چنانکه پادشاه روم را قیصر و شاه چین را فغفور خوانند (۱۴۷) و این کلمه به معنی خانه و سراهم است. کاروانسرا را نیز گویند و شان عسل یعنی جائیکه زنبور در آن خانه کند و عسل بسته شود آن راهم گفته اند. (۱۴۸)

بنابر تحریر فرهنگ رشیدی "خان" لقب پادشاهان ترکستان و هم به معنی کاروانسرا است و بعضی گفته اند که خان لغتی است در خانه و از اینجاست که لانهٔ زنبوران و سرای کاروان را خان گویند. (۱۴۹)

در "فرهنگ آنند راج" تحریر یافته است : "خان بروزن کان لقب پادشاهان ترکستان است ' چنانکه لقب پادشاهان هندوستان رای و جیپال و لقب سلاطین روم قیصرو خواندگار بوده است".

در هر حال این لقب ترکی است و به معنی کاروانسرا نیز عربی است و خان در فارسی لغتی است در خانه مثل خانمان و از اینجاست که لانهٔ زنبوران و سرای کاروان را خان گویند و به معنی حوض کوچک و چاه خرد آمده و آن را خانی نیز گویند.

حکیم قطران گفته :

دخانی پدید آید اندر دو چشم

از آن روی ناری و زلف دوخانی

حکیم خاقانی درزم حاسد خود گفته :

گوید این خاقانی اند یامثابت خود منم

خوانمش خاقانی اما ازمیان افتاده "قا"(۱۵۰)

مؤلف "فرهنگ نظام" بر خلاف ترتیب دیگر فرهنگ ها در معنی کلمه خان اولا" کاروانسرا' را معنی ثانوی آن نوشته و توضیح داده که به این معنی در عربی هم هست که از فارسی گرفته شده است. باز در معنی خانهٔ زنبوران نوشته این شعر خاقانی را به طور شاهد و دلیل نقل کرده است :

بر آرم زین دل چون خان زنبور

چو زنبوران خاک آلود غوغا

و در معنی خانه این شعر سوزنی را به عنوان مثال آورده است :

قوت و غذای باب تو و عم و خال تو
مال قمار خان و خرابات و مقفه؟

و در آخر در معنی پادشاه ترک شعر انوری را نقل کرده است :

آن خواجه که بس دیر نه تدبیر صوابش
در بندگی شاه کشد قیصر و خان را

و بعداً" توضیح می دهد که این لفظ (خان) در این معنی ترکی است و اکنون در فارسی یک لقب معمولی است که به آخر اسم ادنی مستخدمین دولت هم ملحق می شود' و اینجا این محاوره یا مثل رامی نویسد :

"آن قدر شور بود که خان هم فهمید". (۱۵۱)

در دایرة المعارف آمریکانا خان بر وزن کان اولاً" در معنی کاروانسرا نوشته شده که بدون لوازم برای مسافرین در ترکیه و دیگر کشور های مشرق زمین ' این نوع کاروانسرا بالعموم یافت می شود. بعداً" می نویسد که "خان" لقب یک حاکم مشرق زمینی و آسیائی هم هست ' مانند : "خان خیوه" - و این نوع حکومت را خانات می گویند. (۱۵۲)

دایرة المعارف بریتانیکا می نویسد که "خان" در کشور های اسلامی لقب محترمی است و این کلمه شکل مختصر شدهٔ خاقان فارسی و خاقان عربی است . بلکه باید گفت که این کلمه ترکی مغولی و مترادف کلمه شاه است که برای آن محل و جای معین و مشخص نیست .

در زمان چنگیز اگرچه فرقی درمیان قاآن که برای حاکم اعلی به کاربرده می شد و عنوان "خان" که از آن کمتر بود برقرار بود . اما باگذشت زمان به تدریج دومی' اولی را ازبین برد و جانشینان چنگیز خانان بزرگ شهرت یافتند.

عنوان "خان" احیاناً در بعضی کشور های مسلمان و یا برای بعضی قسمت های آن کشورها به حکام نیمه مستقل اطلاق شده است (مانند خان خیوه در ماوراء النهر و خان قلات در بلوچستان) و معنی این اصطلاح این قدر تعمیم و تنزل پیدا کرد که ضمیمه نام هر مسلمان شد که صاحب املاکی بود مخصوصاً در افغانستان، پاکستان و هندوستان. (۱۵۳)

به رؤسای ایلات و عشایر و اقوام خان گفته می شد و دربرخی سر زمین ها خان براقوام یا ایلات و عشایر حکومت می کرد و این حکومت را خان خانی گفته اند.

دایرة المعارف اسلامی در معنای خان می نویسد: امرا و رؤسای قبائل ترک و تتار امرای بزرگ ترک لقب خان داشته اند. به قول تاریخ جهان گشای، جلال الدین منکبرنی به بعضی امرای خود لقب خانی و به بعضی لقب ملکی داد. تموچین فاتح معروف مغول، عنوان "چنگیز خان" یافت، وا وگتای قا آن و اخلاف اوهم عنوان خان را برای خود به کار می بردند. همچنین ایلخانان مغول عنوان "خانی" می داشته اند و غازان خان را مؤلف تاریخ وصاف "خان خانان جهان" خوانده است. نزد ترکان تیموری کلمه خان از سلطان مهتر به شمار می آمده است و اختصاص به امرای مهم داشته است. حتی در عهد صفویه لقب "خانی" میان از بکیه به منزله پادشاه بوده و صفویه عنوان "خانی" را مهم می شمرده و فقط به امرای بزرگ می داده اند و درایران در دورهٔ صفویه این عنوان غالباً اختصاص به والی و حکمران ولایت داشت.

درنزد گورکانیان هند منصب خانی به صورت های مختلف امتیاز داشته و در ضمن القاب مطنطن می آمده است مانند خان زمان، آصف خان، خان عالم، خان دوران، اشرف خان، مظفر خان، لشکر خان، میرزا خان، نجابت خان، لیاقت خان، غیرت خان، دیانت خان ولی بدل خان و جزاین ها.

عالی ترین این القاب " خطاب خان خانان یا خانلر خان یعنی خان خانان بود. و در دربار اکبر شاه این عنوان به بیرام خان (پدر میرزا عبدالرحیم خانخانان) اختصاص داشت. (۱۵۴)

در دائرة المعارف اسلامی که به زبان عربی چاپ شده است، درمعنی "خان" می نویسد که این لقب

ترکی است و کلمه "خان" دراصل مختصر شده' قا آن و خاقان عربی است' و این هردو کلمه (قاآن و خاقان) از زمانهای قدیم در این معنی استعمال شده است در عهد اسلامی کلمه خان اولین مرتبه در اواخر قرن چهارم هجری بر سکه های ایلک خانیان ظاهر شده است .

در قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) به ویژه در اسنادی که به این سلسله مربوط بوده است هیچ فرقی بین کلمه قاغان یا قا آن که به معنی حاکم اعلی بوده و خان که به معنی حاکم ناحیه ای بوده است نمودار شده و این شیوه تا عهد مغول در مملکت پا برجا بوده است . اما با گذشت زمان کلمات قاغان و خاقان از زبان عامه خارج شد و کلمه خان جای آن را گرفت .

در قرن های اخیر قبل از فتح مغول کلمه خان ' ترکی را مانند کلمه ملک عربی و کلمه شاه فارسی در مقابل لقب سلطان سامی ' برای امراء به کارمی بردند . سلطان لقبی است که معنی خود را جز در آسیای صغیر و مصر حفظ نکرده است و کلمه خان در کشور های مختلف و متعددی که بعد از قسمت شدن امپراتوری مغول در آسیای مرکزی به وجود آمده . اما سلطان لقبی بود که به هر فرد از خانواده که از صلب چنگیز خان بود تعلق داشت.

لکن لقب سلطان دراصطلاح اداری در مملکت ایران که صفویها بنیان گذار آن هستند برای حاکم ناحیه کوچکی استعمال می شد که تحت فرمان خان حاکم یک ایالت یا استان بزرگ می بود. (۱۵۵)

اینجا لازم به یاد آوری است که سرزمین های چنگیزی بین پسرانش تقسیم شد و هر قسمت را اولوس یعنی قلمرو حکومت می گفتند مثلاً اولوس جوجی اولوس جغتائی اولوس اوگتائی واولوس تولی و حکمران یا صاحب یا شاه هراولوس را خان می گفتند و خان بزرگ مغول را که برهمه اولوس ها و خانان حکومت یا سرپرستی داشت قا آن می گفتند' مانند اگتای قا آن ' منگو قا آن ' قوبیلای قا آن و دریا سای چنگیزی و مقررات بعد از چنگیز اگراین القاب را شخص دیگری برخود می گذاشت محکوم به اعدام بود .

خانخانان

دربارهٔ خانخانان در اکثر فرهنگها نوشته شده است که در از منهٔ قدیم پادشاه چین و ترکستان را می گفته اند همانطور که خان این معنی را داشته است، چنانکه در بحث کلمه خان قبل از این ذکر شد.

نظامی گنجوی نیز خانخانان را به معنی پادشاه چین به کاربرده است چنانکه در این شعر می گوید:

خانخانان روانه گشت زچین
تاشود خانه گیر شاه زمین

و جای دیگر گفته است:

چو عقد سپه برهم آسوده شد
دل خانخانان بر آسوده شد
همان خانخانان به خدمتگری
جریده به همراهی و رهبری

ناظم الاطبا در فرهنگ خود نوشته است که خانخانان پادشاه ترکستان را می گویند. در لغت نامه دهخدا از رودکی تألیف استاد فقید سعید نفیسی نقل شده است که هریک از قبایل ترک را سرو پیشوائی جدا بود ولی همه آنها فرمانبری ازیک رئیس می کردند به اسم خانخانان، و از جهان گشای جوینی نقل کرده که مقدم و امیرایشان را گورخان خوانند یعنی خان خانان.

در ایران این عنوان در زمان صفویه به امرای بزرگ داده می شد در هندوستان قبل از مغولان هم این عنوان در مناطق مختلف هند رواج داشت و پادشاهان مسلمان آن مناطق به بعضی از امرای خود لقب خان خانان می دادند، چنانکه مؤسس و سر سلسله پادشاهان مغول در هند ظهیرالدین محمد بابر شاه در کتاب

معروف خود "بابر نامه" از آن ذکر می کند و چنین می نویسد:

"در هندوستان به امرائی که رعایت کلان می کنند مقرری خطابهاست که می دهند از آن جمله یکی اعظم همایون است یکی دیگر خان جهان است یکی دیگر خانخانان است". (۱۵۶)

در هندوستان این لقب (عنوان) دولتی بود و به شخص خیلی بزرگ داده می شد. (۱۵۷)

چنانکه همایون شاه، بیرم خان (پدر میرزا عبدالرحیم) را این لقب داده بود و در زمان اکبر شاه هم این عنوان به بیرم خان اختصاص داشت، و بعد از او این لقب به منعم خان داده شد.

بعد از منعم خان موقع فتح گجرات این عنوان از طرف اکبر شاه امپراطور معروف هند در سنه ۹۹۲ هجری به میرزا عبدالرحیم پسر بیرم خان اعطا شد.

بعد از فتح گجرات

میرزا عبدالرحیم خان خانان چون از نظم و نسق ملک برهم خوردهٔ گجرات فرصت و فراغت یافت قلیج خان را در گجرات گماشته خود به دربار رسید و با احترام زیاد و با استقبال گرمی که از او شد به دربار اکبر شاه شرف حضور یافت. (۱۵۸)

ترجمه بابر نامه

در سال سی و چهارم (۹۹۸ هـ) کتاب بابر نامه را که به تزک بابری و واقعات بابری هم شهرت دارد و از ترکی چغتائی به فارسی ترجمه کرده بود به خدمت اکبر شاه تقدیم نمود و مورد تحسین و آفرین زیاد قرار گرفت.

منصب وکالت

در اواخر همین سال یعنی در ۹۹۸ھ به منصب عالی وکالت نائل شد و جونپور با اقطاع آن به تیول او مقرر گردید. (۱۵۹)

مأموریت برای فتح سند

در سال سی و ششم (۹۹۹ھ) ملتان و بهکر به جای جونپور در تیول او قرار یافت و به تسخیر تته و ولایت سند مأمور شد. (۱۶۰)خان خانان طبق مأموریت تازه چون عازم سند گردید، شیخ فیضی تاریخ این عزیمتش را از "قصد تته" (۹۹۹ھ) یافت. (۱۶۱)

موقع این عزیمت از دارالسلطنت لاهور، اکبر شاه و تمام ارکان دولت و اعیان سلطنت برای بدرقه سپه سالار (یعنی میرزا عبدالرحیم خان خانان) تا بیرون شهر آمدند.

تعدادی از کشتی ها و غرابها (۱۶۲) تهیه شده بود، و در آب راوی (رود خانه راوی) که از لاهور به سند می رود به این سفرجنگی و تاریخی روانه شدند. (۱۶۳)

یو یقلی بیگ شاملو که از مداحان و ندیمان خان خانان بود به مناسبت این سفردر قصیده این می گوید:

تاسمند رایش از لاهور عزم سند کرد
همچو موسی برکفش از لطف شد چوب شبان
چون سحاب اندر لب دریای راوی خیمه زد
آن نهنگ هفت دریا دیوبند هفت خوان
همچو دریا شد روان بهر وداعش هر که بود
از خدیو هفت کشور تا امیر و پاسبان
با مقیمان دیار از بس هوای خدمتش
گفتی این ساحل به همراهیش خواهد شد روان

شد مرتب کشتی از بهر نشستن کز شرف

تیر آن کشتی نزیبد جز درفش کاویان(۱۶۴)

در یک قصیده دیگر که در فتح ولایت سند به مدح خان خانان می پردازد، در خاتمه تاریخ فتح سند را چنین گفته است:

به فتح تته و تاریخ این قصیده قضا

نوشت تسعمائه بعد تسع و تسعین(۱۶۵)

مؤلف ذخیرة الخوانین چون به ذکر این عزیمت می پردازد، از همراهان نامی این سفر خان خانان هم اسم می برد و می نویسد: "میان محمد خان نیازی" فریدون خان برلاس شاه بیگ خان کابلی، سید بهاء الدین بخاری و شیر خان و جانش خان بهادر و میر محمد معصوم بکری نامی بختیار بیگ، قرابیگ ترکمان ودهارو ولد راجه تودرمل وغیره همراه خان خانان رخصت شد ند. (۱۶۶)

باری، خانخانان سفر خود را آغاز کرد، به بهکر رسید و جنگ کنان پیش قدمی خود را ادامه داد تا اینکه گذرش به قلعه سهوان افتاد و قلعه لاکهی رافتح نمود دربارهٔ اهمیت این قلعه گفته اند که آن مانند کلید این مملکت است، همانطور که گرهی در بنگال و باره مولا در کشمیر این اهمیت را دارد. (۱۶۷)

بعد از محاصرهٔ قلعه سهوان چندین قلاع و مناطق دیگر از آن کشور را فتح کرد.

میرزا جانی بیگ ترخان که حکمران تته و سند بود، او نیز به جمع آوری سپاه و تجهیز لشکر خود پرداخت وبا کشتی ها و غرابهای خود آماده جنگ و پیکار شد.

میرزا عبدالرحیم خان خانان که به محاصره قلعه ای پرداخته بود محاصره آن را ترک گفته چون به نواحی نصیرپور رسید و فاصله زیاد بین دو لشکر متخاصم باقی نماند، آنوقت میرزا جانی بیگ غرابهای خود را که تعداد آنها از صد بیشتر بود، وبا دویست کشتی که حامل تیر اندازان و توپچیان و جهزبه توپخانه و تفنگ یا توپهای بزرگ بود

برای جنگ به جلوتر حرکت داد. میرزا عبدالرحیم خان خانان که آنوقت بیشتر از بیست و پنج غراب نداشت برای مقابله حریف خود آماده شد. و جنگ در زمین و آبهای رود خانه شروع گشت.

خان خانان که بر کنار رود خانه ایستاده بود توپی را به جانب کشتی بزرگی که مردم ترخانی در آن جمع بودند نشانه گرفت، نشانه بر هدف نشست و تعداد زیادی از لشکریان ترخانی کشته شدند. (۱۶۸)

میرزا عبدالرحیم خان خانان که با بیست وپنج غراب به مقابله میرزا جانی بیگ شتافته بود با تدبیر و مهارت جنگی موفق شد که هفت غراب دشمن را به تصرف خود در آورد و ودویست نفراز سپاه حریف نیز در این معرکه به قتل رسیدند. (۱۶۹)

جنگ یک شبانه روز ادامه داشت و بالاخره روز بیست و ششم محرم یک هزار هجری شکست بر لشکر مخالف افتاد، میرزا جانی بیگ در کنار رود خانه سند در گل ولای فرود آمد و در قلعه گلین ساخته متحصن گشت. (۱۷۰)

خان خانان نیز در همان نزدیکی فرود آمد. اردو گاه ساخته شد و بین دو لشکر، جنگ دوباره آغاز گردید و مدت دو ماه ادامه یافت. (۱۷۱) در آن میان سندیان اطراف راه حمل غله و آذوقه را بر لشکر خان خانان مسدود و موقوف ساختند. (۱۷۲)

کمی غله و آذوقه در سپاه پادشاهی (لشکر خان خانان) درماندگی و پریشانی ایجاد کرد. بنا برنوشته طبقات اکبری: "غله به حدی نایاب گشت که نانی به جانی ارزان بود".

گشته زان تنگی جهانی تنگ دل
گرسنه نالان، و سیران سنگ دل
هر کرا دیدار نان بودی هوس
قرص خور، در آسمان دیدی و بس(۱۷۳)

این اوضاع و احوال راچون مشروحا" به خدمت اکبر شاه معروض داشتند ' به حسب امر ملوکانه کشتی های پراز غله و خوردنی برای لشکریان خان خانان از لاهور به ملتان رسانیدند (۱۷۴) و علاوه برکمک چندین لک روپیه توپهای بزرگ و توپچیان بسیار و لشکر تازه نفس هم رسیدند. رای را یسینگ که از امرای چهار هزاری بود' به همراهی امرای دیگر از راه جیسلمیر به کمک خان خانان در رسید خان خانان به دریافت کمک دل گرم شد و دسته ای از سپاه خود بر سرتته و به اطراف مأمور و متعین کرد و خود در قصبه جام لشکر گاه ساخت.

اما مؤلف ذخیرة الخوانین می نویسد که خان خانان به طرف جون که نزدیک تته است روانه شد و سید بهاء الدین بخاری ' و بختیار بیگ و قرا بیگ ترکمان و میر محمد معصوم بکری نامی و حسن علی عرب و جمعی از نوکران او به جانب سهوان رفتند. (۱۷۵) چون (خان خانان) اطلاع یافت که میرزا جانی بیگ به طرف سهوان شتافته است آنوقت بانهایت سرعت سپه سالار لشکر خود میان دولت خان لودی را با دو هزار سوار که از آن جمله خواجه محمد مقیم بخشی و میان محمد خان نیازی و دهارو پسر راجه تودرمل و دلپت رای سینگ بهرتیه و بهادر خان ترین وغیره بودند به کمک و یاری لشکر به سهوان فرستاد (چون قبلا" لشکر مختصری به محاصره قلعه سهوان گذاشته بود). (۱۷۶)

افراد این لشکر در دو شبانه روز پنجاه فرسنگ و به نقل ذخیرة الخوانین هشتاد کروه (۱۷۷) راه راطی کرده موقعی به سهوان رسیدند که میرزا جانی بیگ نیز با پنج هزار سوار رسیده و آماده جنگ بود.

دولت خان لودی آن شب استراحت کرد ' روز بعد هر دو لشکر صفهای خود را درست کردند و با تجهیزات کامل جنگ را آغاز کردند.

جنگ شدیدی روی داد. سرداران شجاعت پیشه و سربازان دلیر داد شجاعت دادند' میان دولت خان لودی ' میان محمد خان نیازی میر معصوم بکری و شاه بیگ خان بیباکانه و مردانه جنگیدند' در همین جنگ بود که دهارو پسر راجه تودرمل منتهای جانبازی را به خرج داد و سرانجام کشته گردید.

دربارهٔ لشکر مخالف، شیخ فرید خان بهکری در کتاب ذخیرة الخوانین می نویسد که:

"میرزا جانی بیگ به حدی تلاش کرد که خود باشاه قاسم ارغون در (جنگ گاه) ایستاده ماند و شاه قاسم جلواسب میرزا را گرفته برآورد که اگر حیات است، باز جنگ می کنیم، هردو سوار جانب نواره رفتند و خواستند که برزورقچه سوار شوند، سقای سندی که از نوکران میان دولت خان لودی بود میرزا را شناخته فریاد کرد که اینک میرزا جانی می رود شاه قاسم حلق او را فشرده غوطه ای چند در دریا (رود خانه) داد و لختی از گل در دهن او انداخته بدر رفتند، و در انور پور مرتبه دوم برای خود قلعه ساخته و در آنجا نشست". (۱۷۸)

در همین دوران اکبر شاه یک دسته دیگر از لشکریان را از راه امرکوت برای کمک در این جنگ فرستاد و این لشکر تازه وارد، با خان خانان و دولت خان لودی از سه طرف راه رسیدن آذوقه را بر میرزا جانی بیگ بستند. میرزا جانی بیگ از تنگی به ستوه آمد. (۱۷۹) خان خانان این محاصره را ادامه داد و هر روز بین دو فریق متخاصم جنگ اتفاق می افتاد. کار بر اهل قلعه و سپاه میرزا جانی بیگ چنان تنگ شد که آنان گوشت اسب و شتر را می خوردند. (۱۸۰)

اتفاقاً" در همان زمان در آن نواحی وبای شدیدی شایع شد و بنا برنوشته سیرالمتاخرین، بعضی از افراد که صفای باطن داشتند، در خواب دیدند که این همه مصیبت و بلا که به آن مبتلاء شده اند به علت زشتی و بدی نیت اعمال عمال و حکام آنجاست. و اینکه هروقت عمل و سکه اکبر شاه در آنجا جاری شود تمام مصیبت و بلاهم دور خواهد شد. چون این نوع اخبار درمیان مردم شایع شد، مردم برای پیروزی اکبر شاه دعامی کردند، و نذر و عهد بستند که بعد از پیروزی لشکر شاهی به عهد خود وفا خواهند نمود. (۱۸۱)

خان خانان با امرا و سربازان خود در این جنگ شدت عمل به خرج داد و حمله های سخت و متواترش میرزا جانی بیگ را این قدر عاجز و ناتوان کرد که تاب مقاومت نیاورد و آمادهٔ صلح شد. (۱۸۲)

خان خانان چون دید که میرزا جانی بیگ تاجان دارد از عرض و ناموس نخواهد گذشت صلاح در آن

دید که او را به صلح دلالت کند. لذا ایلچی صاحب هوش به جانب میرزا جانی بیگ روانه ساخت. (۱۸۳)

بنا برنوشته تحفته الکرام:

" در لشکر میرزا جانی بیگ که قلیلی مانده بود ' در این وقت عسرت و تنگی اقصی غایت بوده و همه در ماتم مردگان جامه در نیل زده به لباس سوگواری آماده جان سپاری بودند و خود میرزا هم به داغ پدر و پسر و تلف لشکر و کشور چه گویم به چه روز نشسته ' چون ایلچی آمد نمود را تکلفات چندی بروی کار آورده که خان خانان از شنیدن آن تعجب کرد. " (۱۸۴)

باری میرزا جانی بیگ به صلح حاضر شده محمد علی کابلی را همراه ایلچی نزد خان خانان فرستاد' و بعد از بحث و مذاکره شرایط صلح تعیین شد که از آن جمله بود ازدواج دختر میرزا جانی بیگ با میرزا ایرج ' پسر خان خانان و اینکه سهوان و تته و سند را داخل ممالک محروسه یعنی در قلمرو حکومت اکبر شاه گرداند ' و بعد از فصل باران (برسات یا رشگال) حاضر دربار شود. (۱۸۵)

هردو امیر یعنی میرزا جانی بیگ و میرزا عبدالرحیم خان خانان باهم ملاقات کردند ' و مهلت سه ماه که میرزا جانی بیگ گرفته بود در آن مدت مشغول تهیه سفر شد. و میرزا عبدالرحیم خان خانان در تته به استمالت رعایا نشست. (۱۸۶)

چون از نظم و نسق آن ولایت و دلجوئی و استمالت مردم فارغ و مطمئن گشت ' و دید که میرزا جانی بیگ سامان سفر حاضر کرده آماده سفر شده است (۱۸۷) آنوقت حسب الامر اکبر شاه ' دولت خان لودی را به حکومت تته گذاشته همراه میرزا جانی بیگ روانه خدمت اکبر شاه شد.

صحبت میرزا جانی بیگ با خان خانان هرچند به دلخواه او بود ' اما دا ئما" در این فکرو اندیشه بود که به دربار و به حضور شاه چه پیش می آید ؟ (۱۸۸) چون به خدمت اکبر شاه رسید ' به مراحم خسروانی سرافراز گشته در سلک امرای کبار در آمد و تته به تیول او مقرر شد. (۱۸۹)

مؤلف تحفته الکرام می نویسد که غیراز سوستان (سهوان) و ضرابخانه و بندر لاهری بقیه همه را به

وی مسترد فرمود. (۱۹۰)

میرزا عبدالرحیم خان خانان که در این جنگ کمال شجاعت و مهارت جنگی را نشان داده بود و متحمل انواع و اقسام صدمات گردیده بود، مورد الطاف شایان و بی پایان شاهی و ممدوح اکابر و اصاغر شد. (۱۹۱)

ملا شکیبی شاعر معروف آن زمان و از مداحان و ندیمان خان خانان مثنوی مفصلی از فتح تته به نام خان خانان سروده که یک بیت آن این بود:

همایی که بر چرخ کردی خرام
گرفتی و آزاد کردی زدام

خان خانان هزار مهر (سکه طلا) در صله این مثنوی به شکیبی داد میرزا جانی بیگ نیز هزار اشرفی (سکه طلا) به شاعر مذکور داده گفت:

"رحمت خدا (برتوباد) که مرا هما گفتی اگر شغال می گفتی جلوی زبانت را که می گرفت؟" (۱۹۲)

دکن و فتح آن به همت خان خانان

کلمه ی دکن از ازمنهٔ قدیم بر قسمت جنوبی هند در مقابل قسمت شمالی آن اطلاق شده است. (۱۹۳)

دین اسلام اگرچه در همان قرون اولیه اسلام به وسیله تجار و افراد دیگر مسلمان در ساحل غربی شبه قاره هندوستان وارد شده و در بنادر دکن و احمد آباد انتشار و استحکام یافته بود، اما سلطان محمود غزنوی چون در اطراف هندوستان تاخت و تاز کردو تا جوناگره که آنرا سوته نیز گویند، رسید بت شکنی نمود، و به این وسیله در نشر دین اسلام کوشید و آنوقت دین اسلام در این ناحیه رونق دیگری یافت. (۱۹۴)

چون سلسله غزنویان منقرض شد، سلطان معزالدین که به سلطان شهاب الدین غوری غازی ملقب

گشته است علاوه بر دهلی برخی نقاط دیگر هند را تسخیر کرد و روز بروز بر قدرت مسلمانان می افزود. (١٩٥)

اما در دکن دین اسلام هنوز علناً بین مردم گسترش پیدا نکرده بود، تا اینکه به سال (٦٩١ ھ) شش صد و نود و یک هجری علاء الدین برادر زاده سلطان جلال الدین پادشاه دهلی در دوران شاهزادگی با سپاه بسیار تا دولت آباد که در آن زمان به قلعه دیوگیر اشتهار داشت، رفت و قلعه را محاصره کرد، و بعد از محاصرهٔ چند ماهه، خراج و باج زیاد از راجه آن محل دریافت نمود، و مسجدی در آنجا ساخت تا وسیله نشر و تبلیغ دین مبین اسلام گردد.

علاء الدین بعد از این فعالیت ها به دهلی برگشت، و چون بعد از عمویش (سلطان جلال الدین پادشاه دهلی) بر تخت حکومت این ناحیه جلوس نمود و به جاه و جلالش افزوده گشت آنوقت بار دیگر به کشور های دکن لشکر فرستاد و خود هم با لشکر و سپاه زیاد به آنجا رسیده به گوشمالی هندوان و ملاکان و امرای آن مناطق دست زد و در اکثر جاها مساجد ساخت و بر بعضی از مناطق دکن که تسخیر کرده بود حکام مسلمان برگماشت و خود به دهلی باز گشت. (١٩٦)

اما متأسفانه بعد از این پادشاه دلیر و دین پرور در دوران پادشاهی فرزندان و اخلاف او ممالک مذکور از تصرف آنها خارج شد.

چون نوبت پادشاهی هندوستان به محمد تغلق رسید در سال (٧١٩ هجری) که تمام ممالک محروسه هندوستان را متصرف شده بود، متوجه دکن گردید و به نابود ساختن کفار و گمراهان و به تسخیر و تصرف دیوگیر که بعداً قسمت هائی از آن بنام کرناتک و بیجاپور شهرت یافت و آنوقت راجه مستقل داشت، کوشش کرد. مسجد های ساخته علاء الدین را تجدید بنا کرد و مدتی سواد قلعه دیوگیر را پا تخت خود ساخته به دولت آباد موسوم ساخت. این پادشاه عدهٔ زیادی از ساکنان دهلی را به ترک آن شهر مجبور کرده به دولت آباد (دکن) برد و آنجارا آباد ساخت.

در جهان گشائی و کشور ستانی اگرچه از ابتدای اسلام هیچ یک از پادشاهان دهلی به پای این پادشاه نمی

رسند ' اما بالا خره در نتیجه سخت گیری ها و بعضی ناهنجاریهای او بیشتر ممالک و مناطق تسخیر شده از دست تصرف وی خارج گشت و ملوک الطوائفی آغاز گردید . آنوقت در دکن علاء الدین حسن بهمنی در ۷۴۸ھ (۱۳۴۷م) به لقب بهمن شاه حکمران مستقل گردید و هیجده نفر از خانواده اش به نوبت به حکومت و سلطنت نایل شدند . (۱۹۷)

اما بعد از مدتی چون سلطنت بهمنی قدرت و نیروی خود را از دست داد در نتیجه ضعف آن ' مملکت بهمنی در پنج قسمت که هر یکی از آنها یک استان این مملکت بود تقسیم شد و عمال همه آن استانها مستقل گشتند.

چنانکه یوسف عادل شاه در ۱۴۸۶م مستقل شده پایتخت خود را بیجاپور قرارداد . و یک سال بعد احمد نظام شاه هم این کار را کرد و پایتخت او احمد نگر قرار یافت . و عماد شاهیان برار را گرفتند.

در سال ۱۵۱۲م قطب شاهیان در گولکنده مستقل گردیدند و سلطنت بهمنی که اکنون کم قدرت و ضعیف شده بود فقط به بیدر محدود ماند که پایتخت بهمنی از وقت احمد اول تا ۱۵۲۷م بود ' و آنجا تا ۱۶۱۹م به دست برید شاهیان ادامه داشت . و این پنج مملکت مستقل که سرزمین هائی کوچک و بزرگ بوجود آمدند قبل از آن تحت حکومت پادشاهان بهمنی بود.

کوچک ترین این مملکت ها مملکت عماد شاهی بود که در حدود سال ۱۵۷۴م به مملکت نظام شاهی ضمیمه شد ' و به همین ترتیب در سال ۱۶۱۹م مملکت برید شاهی به مملکت عادل شاهیان پیوست.

بدین ترتیب بالاخره در دکن فقط سه مملکت به نام عادل شاهی ' نظام شاهی و قطب شاهی باقی ماند. این هر سه مملکت به استقلال و موجودیت خود ادامه دادند تا اینکه مغولان (گورکانیان) در جنوب هند استقرار یافتند و توانستند توجه خود را به جانب دکن مبذول کنند و آنها در زمانهای مختلف سرزمین های دکن را یکی پس از دیگری در قلمرو حکومت خود در آوردند.

اکبر و فکر فتح دکن

نصرالله خان فدائی در کتاب خود می نویسد چون میرزا عبدالرحیم مظفرشاه گجراتی را شکست فاحش داد و درپاداش این فتح نمایان از طرف اکبر شاه عنوان خان خانان و منصب پنج هزاری دریافت نمود در همان سال (۹۹۲ ھ) برهان نظام شاه از برادر خود مرتضیٰ نظام شاه پادشاه مملکت نظام شاهی که پایتخت آن احمدنگر بود رنجیده و ترسیده از دکن به گجرات گریخت و از آنجا پیش اکبر شاه رفته پناه یافت. در همین موقع بود که اکبر به فکر گرفتن ممالک دکن افتاد.

در سال بعد هم چون بعضی از سرداران دکن از صلابت خان ترک که وکیل نظام الملک بود (۱۹۸) گریخته نزد اکبر شاه پناه جستند. اکبر شاه آن سرداران را پیش خان اعظم میرزا عزیز کوکه که آنوقت فرمانده مالوه بوده فرستاد و نیز او را بگرفتن دکن فرمان داد. خان اعظم از محل مأموریت اولی خود مالو' به جانب دکن لشکر کشید ' اما چون دشمن را از خود نیرومند تر دید به جانب براز رفته شهر ایچپور (EICHPOR) را تاراج و غارت کرد و به مقر فرماندهی خود باز گشت. (۱۹۹)

بعد از این واقعه اکبر شاه در این فکر بود که لشکر آراسته و مجهزی برای فتح دکن بفرستد که درست در آن آوان شاهرخ میرزا نبیره ی سلیمانؒ میرزا از بدخشان در رسید و اکبر شاه را از مسلط شدن عبدالله خان اوزبک به آن سامان آگاه کرد. (۲۰۰)

اکبر شاه آن وقت مجبور شد که توجهات خود را به بدخشان معطوف نماید.

علاوه بر این گرفتاریهای دیگری هم پیش آمد که نتوانست فکر فتح دکن را در سر بپروراند تا اینکه در روزهائیکه لشکر بر سر کشمیر و افغانان سوات فرستاد' اندیشه ی گرفتن سند را از دست نداده میرزا عبدالرحیم خان خانان را با چند تن از سرداران و سپاه فراوان از لاهور به گرفتن سند نامزد فرمود (۲۰۱) در همان زمان (سال سی و ششم الهی (۹۹۹ هجری) چهار ایلچی به چهار بخش یا کشور های دکن فرستاد که از آن جمله ملک الشعرای شیخ فیضی را نزد راجه علی خان' حاکم آسیر و برهانپور و خواجه امین الدین را نزد برهان الملک

نظام شاه احمد نگر و میر محمد امین رانزد عادل شاه فرمانروای بیجا پور و میر منیر را نزد قطب الملک (قطب شاه) حاکم گولکنده فرستاد. و حکم شد که شیخ فیضی رسالت راجه علی خان (حاکم آسیر و برهانپور) را بجا آورده نزد برهان الملک حکمران احمد نگر هم خواهد رفت. (۲۰۲)

در سال ۹۹۹ هجری، شهاب الدین احمد خان که از طرف اکبرشاه فرمانده مالوه بود، فوت کرد، آن وقت اکبر شاه شاهزاده مراد را به فرماندهی مالوه منصوب نمود.

اما خان اعظم که فرمان فرمای گجرات بود چون بازن و فرزند خود برای زیارت خانه خدا به سفر مکه روانه شد، آن وقت اکبر شاهزاده مراد را از مالوه فراخوانده به فرمانفرمائی گجرات و شاهرخ میرزا را به فرمانفرمائی مالوه برگماشت. (۲۰۳)

بعد چون اکبر از فتح بعضی مناطق دیگر و از فرونشاندن چندین شورش فارغ گشت، آنگاه باز در فکر فتح دکن افتاد.

دربارهٔ کشور های مختلف دکن که در نتیجه توسعه مملکت بهمنی و نیز ایجاد ضعف و فتور در آن به وجود آمده بودند، قبل از این مطالبی مذکور شد. (۲۰۴) ازبین این مملکت ها که بعد از بر افتادن سلسله بهمنی در دکن دم از استقلال می زدند، سه مملکت بود به نام:

۱- نظام شاهی در احمد نگر

۲- قطب شاهی در گولکنده

۳- عادل شاهی در بیجا پور

که از دیگر سرزمین های دکن بزرگ تر و مهم تر بودند، در تاریخ شهرت زیاد دارند و به دکن ثلاثه (ممالک سه گانه دکن) نیز یاد شده اند و مهم ترین آنها مملکت نظام شاهی احمد نگر بود.

قبل از این نوشته شد که برهان نظام شاه از برادر خود که پادشاه احمد نگر بود رنجیده و فرار اختیار کرده به اکبر شاه پناه برد. اکبر برهان نظام شاه را به ملک و منصب نواخت و در این فکر بود که مملکت احمد نگر را از

دست برادرش مرتضیٰ نظام شاه گرفته و برهان نظام شاه را پادشاه احمد نگر گرداند. اتفاقاً در همین دوران چون خبر رسید که پسرش (پسر برهان نظام شاه) حکومت احمد نگر را به دست آورده است، آنگاه برهان نظام شاه را روانه دکن کرد تا به پادشاهی احمد نگر نایل آید و به این صورت شاید مملکت احمد نگر در تحت حمایت او (اکبر شاه) قرار گیرد.

برهان نظام شاه چون به دکن رسید، مردم آن سامان از او استقبال گرم و شایانی کردند و با آغوش باز به پادشاهی او را پذیرفتند.

اما بر خلاف توقع اکبر شاه، برهان نظام شاه چون بر تخت پادشاهی نشست به اطاعت و فرمانبری اکبر شاه سرفرود نیاوردر. چون او درگذشت، پسرش ابراهیم نظام شاه جانشین پدر گشت، لکن مدت زیادی نگذشته بود که ابراهیم نظام شاه در جنگی که بین او و ابراهیم عادل شاه درگرفت کشته شد. (۲۰۵)

سپس چون غیر از یک بچه شیرخواره کسی از اولاد ذکور آن پادشاه باقی نمانده بود لذا، چاند بی بی دختر برهان نظام شاه و خواهر ابراهیم نظام شاه که بعداً به ملکه احمد نگر و چاند سلطانه شهرت یافته است، همان بچه خرد سال و برادر زاده خود به نام بهادر نظام شاه را که بعد از درگذشت پدر وارث مملکت قرار می گرفت، بر تخت حکومت و پادشاهی نشانده، انتظام امور مملکت و حکومت را در دست گرفت و به استحکام مملکت و رفاه و بهبود مردم آن سامان پرداخت.

اکبر شاه از دیر باز در فکر فتح دکن بود. چون سفرای اکبر شاه که به بخش های مختلف دکن رفته بودند، مراجعت کردند، از آن جمله سفیری که پیش برهان نظام شاه احمد نگر رفته بود از آنجا پاسخهای ناگواری آورد، تحف و هدایا نیز ارزنده و حسب توقع اکبر شاه هم نبود. (۲۰۶) این امر مزاج اکبر شاه را بیشتر برانگیخت و اراده اش را به لشکرکشی و تسخیر دکن مصمم ساخت.

چنانکه مؤلف طبقات اکبری در این موردمی نویسد:

"ملک الشعرای شیخ فیضی، که به رسالت نزد راجه علی خان، و برهان الملک دکهنی (دکنی)

رفته بود ، آمده مورد امراحم خسروانه شد و میر محمد امین و میر منیر و امین الدین که هر یک نزد حکام دکن رفته بودند نیز آمده ملازمت نمودند و چون برهان الملک که نوازش یافته و برداشته این درگاه بود ، پیشکش لایق این درگاه نفرستاد و در سلوک روش اخلاص و دولت خواهی ،که ازولائق باشد، به فعل نیامد ، بنا بر آن بندگان حضرت خلیفته الهی (اکبر شاه) توجه عالی به تسخیر ولایت دکن گماشته شاهزاده دانیال را به تاریخ بیست و پنجم مهرماه سنه سی و هشت الهی موافق بیست و یکم محرم این سال (۱۰۰۲هـ) جهت تسخیر آن ولایت تعیین فرمودند. و خان خانان و رای سنگه و رای دهلی و حکیم عین الملک و امرای مالوه و جاگیرداران صوبه اجمیر و دهلی نیز به ملازمت شاهزاده رخصت شدند. بالجمله هفتاد هزار سوار به این خدمت نامزد شدند. و خود به دولت و اقبال به عزیمت شکار ، بیرون آمده تا کنار آب دریای سلطان پور که سی و پنج کروهی ولایت لاهور است ، رسیدند و خان خانان را که در ملازمت شاهزاده دانیال به سرهند رسیده بود به جهت بعضی کنگاش به حضور طلبیدند. و خان خانان در نواحی شیخ پور به ملازمت رسید. و مجدداً در باب تسخیر دکن سخن گذشت. و خانخانان بی آنکه شاهزاده دانیال تصدیع کشند ، تنها تعهد آن خدمت نمود". (۲۰۷)

بنا بر این تصمیمات اکبر شاه حکم فرمود که لشکری که به خدمت دکن مأمور شده است ، همراه خان خانان برود. و شاهزادهٔ دانیال را به حضور طلب نمود. و خان خانان به انواع مراحم خسروانه سر افرازی یافته از راه آگره متوجه تسخیر دکن شد. اکبر شاه ، به شاهزاده مراد نیز که آنموقع در گجرات بود ، فرمان فرستاد که به رفتن دکن آماده شود تا لشکری که او همراه دارد و لشکری که به سرداری میرزا عبدالرحیم خانخانان به تسخیر دکن گمارده شده است ، هر دو لشکر به کمک هم کار فتح دکن را یکسره کنند.

شاهزاده مراد سپاه خود را در بهروچ برای جنگ دکن جمع و آماده کرد. و خان خانان که از راه آگره

روانه دکن شده بود ' چون به بهیلسا که در تیول او قرار داده بودند ' رسید ' مدتی در آنجاماند بعد به او جین رفت. و قبل از این که به دکن برسد به راجه علی خان فرمانروای خاندیس' نامه ای با پند ها و نصائح زیاد و مشحون به این مطلب نوشت که اگر به اطاعت اکبر شاه سرفرود نیاورد کار فتح دکن از خاندیس شروع خواهد شد.

لیکن اگر در اطاعت اکبر شاه آمده خطبه و سکه خاندیس بنام این پادشاه بنماید و در فتح دکن به ارسال لشکر و کمک مالی مساعدت کند آنگاه از عساکر شاهی در امان خواهد بود. و در غیراین صورت برای جنگ آماده شود.

خان خانان این نامه را به دست یکی از معتمدان خود فرستاد و بعداً خود هم به آن طرف روانه شد. حکمران خاندیس (راجه علی خان) که از انجام مظفر گجراتی و میرزا جانی بیگ ترخان حاکم سند آگاهی داشت ' خوب می دانست که اگر راه خلاف اختیار کند مآل کارش چه خواهد بود ؟ از اینجاست که او در جواب نامه ای با پیشکش و هدایای مناسب و ارزنده به خان خانان فرستاد و معروض داشت که :

" بغیر از فرمانبرداری و اطاعت ظل الهی و خلافت پناهی (اکبر شاه) و ملازمت و خدمت خانخانانی و سپردن ملک خاندیس و قلعه آسیرو مطمح نظر عنایات و نوازشات بودن چیزی دیگر منظور نیست. " (۲۰۸)

و خود راجه علی خان نیز با خدم و حشم متعاقب ایلچی خود به قصد استقبال روانه شد و به ملاقات خانخانان نایل شد.

خواجه علی خان چون با خانخانان رو برو شد ' مؤلف مآثر رحیمی آن منظره را در عبارات کتاب خود چنین منعکس می نماید:

"ملکی دید صورت انسانی و درویشی در لباس سلطانی. سپه سالار دل رام کن خاطر شکار به نوعی ازروی اشفاق و مهربانی در تراضی خاطر ایشان کوشید و قدوم به جهت لزوم آن

عدالت شعار را گرامی داشتند که زنگ و غباری که از گردش روزگار بر آئینه خاطرش نشسته بود مصفی شد.

و از جانب راجه نیز توضعات و تکلفات و پیشکشهای لایق و تحف خاطر خواه شایسته معمول گشت. و از جانب سپه سالار نیز آنچه موافق حال و شایسته احوال راجه بود به عمل آمد.»(۲۰۸)

بعد از رفع اختلافات چون سکه و خطبه به نام اکبر شاه شد و از طرف راجه و خاندیس وی خاطر جمع شد آن وقت خان خانان گزارشی دربارهٔ این فتح و فرمانبرداری و اخلاص راجه تهیه نمود و با تحف و هدایای مناسب و شایسته از جانب خود و راجه به حضور اکبر شاه فرستاد.

عبدالباقی نهاوندی در ضمن بیان این واقعه شعر جالبی نوشته است:

کارها راست کند عاقل کامل به سخن

که به صد لشکر جرار میسر نشود(۲۰۹)

بعد از حل شدن مسئله خاندیس، توجه خود را به دکن معطوف نمود، و از قصد خود اکبر شاه را مطلع نمود. پادشاه از یکسو شدن قضیه خاندیس بسیار خوشحال شد و سپسالار خان خانان مورد تفقد و نوازشات شاهانه قرار گرفت، و حسب پیشنهاد او، خاندیس را به راجه (به عنوان تیول) ارزانی داشت و خان خانان را در رفتن به دکن تأکید نموده به خلاع فاخره و اسپان توپچاق عراقی و فیلان جنگی نوازش نمود. و اکثری از ملازمان خاص و منصبداران را به ملازمت خانخانان فرستاد تا در فتح دکن بکوشند و از هیچ گونه کمک و مساعدت به او دریغ نکنند.

خانخانان با این همه خدم و حشم و به اقبال و پیروزی روانه دکن گردید.

شاهزاده مراد که از احمد آباد گجرات برآمده به طرف دکن می رفت، چنانکه پیش از این مذکور شد،

در این راه چون به بهروچ رسید ' مدتی آنجا در انتظار خان خانان توقف کرد' بعد راه پیش اختیار کرد و هنوز به دکن نرسیده بود بلکه به قلعه جاندور سی کروهی احمد نگر (دکن) رسیده توقف نموده بود که خان خانان به سرعت تمام در رسیده به شاهزاده ملحق شد. خان خانان راجه علی خان حکمران خاندیس را نیز باخود آورده بود که پنج شش هزار سوار همراه داشت.(۲۱۰)

شاهزاده مراد و خان خانان با این لشکر گران به احمد نگر (دکن) رسیدند' قلعه احمد نگر را از هر چهار طرف محاصره کردند و به مور چال بستن و نقب زنی پرداختند. بزیر باره آهو نها کنده و به باروت پر کردند.(۲۱۱)

در صفحات پیش چنانکه مذکور شد ' بعد از در گذشت برهان نظام شاه و کشته شدن ابراهیم نظام شاه (پسر برهان نظام شاه) پسر سه چهار ساله ابراهیم را بر تخت پادشاهی نشانده ' چاند بی بی خواهر برهان نظام شاه ' به جمله امور پادشاهی متصدی و متکفل شده بود و به حل و عقد تمام مهام سلطنت او می پرداخت . (۲۱۲)

قلعه احمد نگر که یکی از محکم ترین قلاع آن سامان بود چاند بی بی در استحکام آن حصن حصین و فصیل آهنین بسیار کوشید . و تمام ملازمین و ملاکان و سرداران مغول و حبشی و برکی وغیره که در آن مملکت بودند همه آنها رابرای جنگ و هرپیش آمدی آمده و حاضر کرده در انتظار نشسته بود. بعضی از سرداران وغیره که به محل مأموریت یا جاگیر (تیول) خود دوراز احمد نگر بودند' چون از لشکر اکبر شاهی آگاهی یافتند به کمک چاند بی بی شتافتند. از آن جمله آهنگ خان و سعادت خان باسه هزار سوار حبشی و برکی از جاگیر خود روانه شدند و چون نزدیک احمد نگر رسیدند' خواستند که براردوی شاهزاده مراد' و خانخانان سپسالار شبیخون زنند و فرصت به دست آورده اندرون قلعه نزد چاند بی بی خود را برسانند. چون معلوم کردند که در فتح احمد نگر خان خانان ساعی است در شب فرصت یافته بالشکر مجهز به اردوی خان خانان شبیخون زدند. (۲۱۳)

اما سپاهیان و ملازمان خان خانان هم غافل نبودند ' در دفع آن مخاذیل کوشیدند ' تعداد زیادی از حمله آوران به هلاکت رسیدند و شکست به آن گروه افتاد.

چاند بی بی که زنی بود زیرک و باهوش و ملکه ای بود باخبر از امور مملکت داری و شایسته جهانبانی و

سلسله نسبش از جانب مادر به جهانشاه، پادشاه معروف سلسله قراقویونلوی پیوندد. این ملکه دلیر و با تدبیر برای حفظ و بقای مملکت خود از جان کوشید. به همه امور شخصاً رسیدگی می کرد و جاسوسان مأمور کرده بود که دربارهٔ لشکر شاهزاده مراد و خان خانان هر خبر مهم و معلومات لازم که به دست می آوردند، به چاند بی بی می رساندند. چنانکه نقب هائی که لشکریان اکبر شاهی زیر باره قلعه کنده و به باروت پر کرده بودند، جاسوسان و مخبران این خبر را هم به چاند بی بی رساندند. و برطبق اطلاع به امر چاند بی بی دو آهون (نقب) را از داخل قلعه شگافته و باروت رابیرون کشیدند و به جای کیسه های باروت، مشکهای پر از آب در آن جای خالی شده گذاشتند.

اما دربارهٔ یکی از این آهونها مأموران چاند بی بی اطلاع نداشتند. روز یکه برای حمله بر این قلعه معین کرده بودند، آن روز لشکریان صفوف خود را درست کرده نزد حصار آن قلعه ایستادند و با تمام آمادگی در این انتظار بودند که دیوار قلعه هروقت که بر اثر آتش گرفتن باروت بپرد و خراب شود آن وقت از راه آن رخنه به قلعه داخل شوند و به مقصود خود برسند.

شاهزاده مراد حکم داد که به آهونها آتش بزنند. اتفاقاً پیش از همه به آهونی که آتش زدند، همان آهون بود که مأموران چاند بی بی از آن اطلاع نداشتند. و براثر آتش دیوار قلعه چنان برید که رخنه ای بزرگ و فراخ در آن پیدا شد که تمام لشکر به آسانی می توانست از آن راه به داخل قلعه برود. (۲۱۴)

اما بقیه دیگر آهون ها (که از آن آگاهی یافته به امر چاند بی بی از باروت خالی کرده بودند و لشکریان شاهزاده مراد و خان خانان از این امرا اطلاع نداشتند لذا در انتظار انفجار آنها ماندند و از آن رخنه به دژ داخل نمی شدند که مبادا در آن موقع دیگر آهون ها نیز آتش بگیرد و براثر انفجار جان آنها به خطرافتد و خودشان به هلاکت برسند.

هنوز در همین شک و تردید بودند که چاند بی بی در آن محل ظاهر شد و به محافظین قلعه که به آن قسمت مأمور بودند امر کرد که کسی از جای خود حرکت و فرار نکند، و سربازان و نظامیان خود را با تهدید و

تشویق وا دار کرد که به هرصورت که باشد ازوارد شدن لشکر مغول در قلعه جلوگیری کنند.

خود چاند بی بی هم لباس جنگ پوشیدو سلاح به دست درمیان سربازان قرار گرفت و کمال شجاعت و شهامت را نشان داد و نگذاشت که دشمن داخل دژ شود.

روز تمام شد و شب در رسید. لشکر مغول که به سرکردگی شاهزاده مراد و خان خانان به محاصره قلعه پرداخته بود و منتظر منفجر شدن دیگر آهونها بود که براثر انفجاریکی از دیگر آهونها نیز منفجر شدند و شب هم فرارسید آن وقت این لشکر و سربازان شاهزاده مراد و خانخانان از محل رخنه حصار به مقر خود باز گشتندو به استراحت پرداختند. اما چاند بی بی تا آن شب هیچ استراحت نکرد و شمع به دست به محل رخنه قلعه وارد شد در حالی که علاوه بر سربازان عدۀ کثیری از ساکنان قلعه اعم از زن و مرد و کوچک و بزرگ به او همراهی می کردند. چاند بی بی همه ی مردان را به تعمیر آن رخنه گماشت. مردم هم به تعمیر آن از جان کوشیدند و در صورت کمبود مصالح ساختمانی علاوه برسنگ از گل و خاک و اجساد کشتگان ولاشه های جانوران و چوب و توپهای شکسته و هرچه به دست آن مردم فعال و چابک دست می آمد از آن استفاده نموده شباشب آن دیوار خراب شده را تعمیر کردند و بالای آن توپها نصب نمودند. صبح بعد چون لشکر مغول به آن طرف متوجه شد همه به حیرت افتادند. دوباره چون به محاصره پرداختند زیر باران گلوله های توپ دژبانان قرار گرفتند.

در آنموقع که در افواج چاند بی بی کمبود مهمات جنگی افتاد، حتیٰ گلوله های توپ تمام شد و آهن هم برای ساختن گلوله ها وجود نداشت، آن وقت چاند بی بی فرمان داد که از نقره گلوله های توپ بسازند و هر طور باشد در محافظت و دفاع قلعه بکوشند. و به این صورت فتح قلعه احمد نگر را برای لشکر مغول مشکل ساختند. (۲۱۵)

در همین دوران از مملکت های همجوار دیگر دکن، مانند بیجاپور و گولکنده کمک خواست. هنوز هیچ کمکی نرسیده بود و در آن قلعه علاوه برکمی مهمات جنگی کمبود مواد غذائی هم ظاهر شد که چاند بی بی رابیشتر نگران کرد. از طرف دیگر محاصره لشکر مغول گرد قلعه تنگ تر و شدید تر می شد. در این وضع چاند بی بی

صلاح در آن دید که صلح نماید. شاهزاده مراد و خان خانان هم که از این محاصره خسته شده به تنگ آمده بودند اطلاع یافتند که ابراهیم عادل شاه ثانی پادشاه بیجاپور و محمد قلی قطب شاه پادشاه گولکنده لشکر هائیکه برای کمک به ملکه احمد نگر فرستاده اند، نزدیک است که برسد و وارد جنگ بشود. مؤلف تاریخ گولکنده در کتاب خود عبارت "حدیقة العالم" رادر مورد کمک محمد قلی قطب شاه این طور نقل نموده است: "چون مراد فرزند ارجمند اکبر پادشاه و خانخانان به جهت تسخیر ولایت احمد نگر بالشکر بیحد وعد توجه نمود، فتنه و شور در آن بلاد انداخته خسرو زمان مهدی قلی سلطان را با امرا و خوانین و لشکر فراوان به جهت امداد سلسله نظام شاهیه نامزد فرمود". (حدیقة العالم مقاله اول ص ۲۳۴) (۲۱۶). درباره تعداد لشکریان همین مؤلف نوشته است که مجموعاً" در حدود شصت تا هفتاد هزار سوار و پیاده بودند که برای کمک چاند بی بی از گولکنده و بیجاپور تعیین شده بودند. (۲۱۷) و در صورت فرارسیدن این لشکر خطر آن بود که شاهزاده مراد و خان خانان بالشکریان خود در محاصره قرار بگیرند. لذا چاند بی بی چون پیشنهاد صلح کرد از طرف شاهزاده مراد و خان خانان پذیرفته شد و در شرائط صلح قرار یافت که ایالت برار که مدت زیادی یک مملکت مستقل بود و تازه به مملکت احمد نگر افزوده شده بود، به عنوان تاوان جنگ به اکبر شاه واگذار شود و بقیه تمام مملکت احمد نگر بها در نظام شاه را به جا بماند(۲۱۸). به این شرایط هردو فریق راضی شدند و دست از جنگ باز کشیدند.

پس شاهزاده مراد و خان خانان متوجه برار شدند و آن ولایت را که به صلح گرفته بودند، متصرف شدند و در نزدیکی بالا پور شهر جدیدی به نام شاهپور بنا کردندو همانجا اقامت گزیدند (۲۱۹)

وقتی خبر این صلح و دادن ولایت برار به پادشاهان بیجاپور، گولکنده و بیدر رسید، به این صلح اصلاً راضی نشدند. و چون آباو اجداد ایشان باهم عهد و پیمان بسته بودند که هرگاه پادشاهی متوجه تسخیر یکی از آن ممالک شود، دیگر صاحبان مملکت به کمکش بشتابند و به دفع عدو بکوشند. لذا بعد از غور و فکر به این نتیجه رسیدند که خاموشی و سکوت اختیار کردن خوب نیست چه در این صورت مملکتهایشان نیز به خطری افتد، و علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. با توجه به این قبیل امور صلاح در آن دیدند که هریک از ایشان لشکری

گران و پول نقد به مقدار زیاد به مدد چاند بی بی بفرستند.(۲۲۰)

بنا بر این تصمیمات از طرف ابراهیم عادل شاه بیجا پور، معتمد الدوله سهیل خان با بیست هزار سوار و فیلان جنگی و خزانه بیشمار مقرر گشت، و از طرف قطب شاه گولکنده مهدی قلی سلطان باده هزار سوار و خزانه و فیل وغیره به این منظور تعیین شد و از جانب ملک برید حکمران بیدر نیز جمعی به موافقت شتافتند. (۲۲۱) این لشکر مجهز بامهمات جنگی چون به احمد نگر رسید، برای جنگ، صفوف لشکر را بدین ترتیب درست کردند که سهیل خان با افواج بیجا پور در میمنه و لشکر گولکنده در میسره و سپاه نظام شاهی احمد نگر طبق رسم قدیم در قول یعنی در قلب قرار گرفت. بعد از ترتیب و تجهیز این لشکر به فرماندهی و سپه سالاری سهیل خان رو به برار نهاد.

خان خانان چون از این امر اطلاع یافت، شاهزاده مراد را باالله اش محمد صادق خان در شاهپور برار گذاشته خود بامیرزا شاهرخ و راجه علی خان فرماندار برهان پور (خاندیس) و هشت هزار سوار، برای دفع لشکر های دکن به جانب احمد نگر توجه نمود. و نیز مقرر گشت که شاهزاده مراد به دنبال این لشکر آهسته آهسته بیاید. (۲۲۲)

اما بنا بر نوشته مؤلف مآثر رحیمی لشکرهای سه گانه دکن هنوز در احمد نگر مجتمع بودند که خبر حرکت خانخانان از برار با امرا و لشکریان اکبر شاهی به جانب احمد نگر شایع شد، آن وقت سهیل حبشی ملقب به معتمدالدوله که به سهیل خان شهرت داشت بالشکر های طوایف مختلف دکن که از آن جمله برگی و حبشی وغیره بودند به سپهسالاری این لشکر ها برگزیده شد و مأموریت یافت که به استقبال خانخانان و لشکریانش بشتابد و درهر جا که روبروشود به جنگ بپردازد. در این حال به استحکام قلاع دولت آباد و احمد نگر کوشیدند و علاوه برگرد آوردن دلاوران و جنگجویان، از همه نوع خوار بارولوازم دیگر در آن قلاع ذخیره کردند. در قلعه احمد نگر که مقرشاهان آن جا بود چاند بی بی خواهرپادشاه به همه امور شخصاً رسیدگی و سرپرستی می کرد.

سهیل خان که با لشکر های دکن برای پیشباز خان خانان به جانب برار حرکت نموده بود، به تازگی در نزدیکی قصبه آشتی دوازده کروهی پتهری رسیده بود که خان خانان بالشکریانش در رسید. خان خانان آن

وقت بیش از بیست هزار سوار نداشت در حالی که سهیل خان تقریباً هشتاد هزار سوار و پیاده با مهمات و تجهیزات جنگی مانند بندوقهای کرناتکی و توپخانه بزرگ و فیلان بسیار همراه داشت . چون هر دو لشکر نزدیک شدند ، برای جنگ صفوف خود را درست کردند . میمنه لشکر خانخانان به شیر خواجه سید قاسم بارهه و دیگر سرداران و دلاوران به نام سپرده شد و میسره بر عهده میرزا شاهرخ و راجه علی خان فاروقی حکمران خاندیس و میرزا علی اکبر شاهی و غیره قرار گرفت . (۲۲۳)

راجه کلسباد و سورج سینگ و راجه رام چند و دیگر دلیران مغول نیز به عنوان هراولی لشکر مقرر گشتند خان خانان در قلب لشکر قرار یافت .

در لشکر دکن ، سهیل خان در قلب افواج نظام شاهی در میمنه و سپاه قطب شاهی و بیدر در میسره قرار گرفتند . (۲۲۴) با این نظم و ترتیب دو لشکر درمیدان نبرد وارد شدند و جنگی سخت در گرفت . مدتی به این جنگ و در گیری گذشت و هیچ معلوم نمی شد که غالب و مغلوب کد امند ؟

بعضی از دلاوران لشکر خان خانان ، در اولین حمله چنان بر سهیل خان تاختند که عده ی زیادی از همراهیانش را پراگنده کردند ، سهیل خان در پناه توپخانه قرار گرفته چنان لشکر مخالف خود را باد گلوله های توپ گرفت که راجه علی خان و راجه راجچند باسه هزار تن کشته به خاک افتادند .(۲۲۵) اما بنا بر نوشته ذخیرة الخوانین و مآثر رحیمی ، راجه علی خان باپنج هزار یا پانصد نفر از سربازان خود و پنج سردار درآتش باروت سوختند و این سوختن در باروت دشمن چنان بود که اثری از سوختگان برجای نگذاشت و خان خانان چنان پنداشت که ارتش او باسپاه خصم در هم ریخته و یکی شده است . (۲۲۶)

باری ، به علت کشته شدن افراد زیاد و این قبیل سرداران نامی در آن لشکر چنان ضعف و اضطراب پدیدار گشت که مردم مستاصل شدند و نزدیک بود که روی از میدان جنگ برتابند . اما خان خانان آن وقت به دلداری و تهییج احساسات سپاهیان پرداخت و آنان را با تشویق و مواعید بسیار برای دفع و شکست دشمنان آماده ساخت . در حالی که عده ی کثیری از سربازان در جستجوی پناهگاه و جای امن پراگنده شده بودند .

مؤلف مآثر رحیمی در کتاب خود می نو یسد که حافظ تاج شیرازی که رساله ای به نام سپه سالار (خانخانان) نوشته است نقل می نماید که باوجود استماع سخنان خان خانان ' بعضی از گریختگان این جنگ تا شاهپور که در سی کروهی جنگ گاه قرار داشت ' فرار نمودند. (۲۲۷) سهیل خان گریختگان لشکر مغول را دنبال کرد و خانخانان که با تعداد مختصری از سربازان دلیر در میدان کار زار ثابت قدم بود' چون متوجه شد که سهیل خان در دنبال فرار کنندگان روان است ' به دنبال سهیل خان افتاد. شب فرا رسیده بود' سهیل خان و همراهیانش مجبور شدند که جائی فرود آیند ' خان خانان هم که از کشته شدن راجه علی خان و همراهیانش بی خبربود ' به جای فرود آمد که زیر آتش خانه سهیل خان بود اما هردو گروه از یک دیگر بی اطلاع بودند.(۲۲۸)

بعد از گذشتن قسمتی از شب ' در اردوی سهیل خان چراغ افروختند خان خانان بلا فاصله پژوهنده ای به آن جانب فرستاد و چون آگاهی یافت که سهیل خان فرود آمده است ' حکم کرد تاتوپهائیکه از لشکر دکن به دست آورده بود به جانب خصم حمله ور شدند و بدین ترتیب دوباره جنگ آغاز شد. هردو فریق در گرد آوری سپاه می کوشیدند.(۲۲۹)

خان خانان آن وقت تدبیر عجیبی بکاربرد. به امراو طبل فتح نواختند و چون صدای آن به گوش سربازان مغول که در گود الها و بالای درختها پناه گرفته بودند' رسید هرچه زود تر خود را نزد خان خانان رساندند. در آن شب تاریک و پر ماجرا یازده مرتبه طبل نواخته شد و هرمرتبه عده ای از سربازان که در پناه گاهها مخفی یا از خانخانان جدا شده و سرگردان بودند' خود رابه آن محل رسانده و به خانخانان ملحق می شدند' و بدین ترتیب تا صبح سه چهار هزار سرباز آنجاگرد آمدند. (۲۳۰)

بنا بر نوشته آئین اکبری ' شب این درگیری را پایان داده بود اما هردو لشکر خود را فاتح می پنداشتند و تا صبح به حال آماده باش ماندند. (۲۳۱) شیخ فرید بهکری (BHAKKARI) در کتاب خود ذخیرة الخوانین می نویسد:

"آن شب که جنگ در ترازوبود (و) عالمی به قتل رسید' خانخانان برحوضه فیل خواب به فراغت کرد واصلا" متردد و متوهم و متفکر نگردید ' اتفاقا" فیل مست غنیم (دشمن) سرتاپا

غرق آهن ' افواج شاهی رابرهم زده بر سراده فیل خانخانان آمد' خان خانان اضطرار نکرد و همچنان بر حوضه فیل بماند' میان دولت خان لودی به ضرب برچی (نیزه) و تیر آن فیل را روگردانید' و میان سهیل دانست که خان خانان کشته شد و تمامی لشکر هزیمت یافت". (۲۳۲)

وقتی ازین معنی خان خانان آگاهی یافت ' باوجود کمی سپاه به حکم اونقاره نواختند تا دشمن از زنده و ثابت قدم بودنش باخبر شود. (۲۳۳) چون صبح شد و خورشید جهانتاب درخشان گشت تمام دشت و کوه روشن شد' در روشنائی روز وقتی که نگاه میان سهیل خان سپه سالار افواج سه گانه دکن بر خان خانان افتاد با شگفتی گفت: "او هنوز زنده است ؟" (۲۳۴)

و در فرصت خیلی کم لشکر خود را مجهز و آماده کرد و با فیلان مست مانند سیل خروشان به طرف خان خانان تاخت. میان دولت خان لودی که فرمانده دسته پیشرو لشکر خان خانان بود' به نزد خان خانان آمده گفت که دشمن با این تعداد کثیر سربازان همراه فیلان مست و توپخانه بزرگ باغرور و نخوت می آید و مافقط ششصد سواریم. در این صورت پیشروی کردن جان خود را بهدر دادن است' در کمر دشمن در می آئیم. (۲۳۵) خان خانان در جواب گفت: "دهلی را برباد می دهی". دولت خان آنگاه جواب داد: "حریف را اگر برداشتیم صد دهلی ایجاد کرده باشیم' و اگر مردیم کار باخدا است." (۲۳۶)

سید قاسم بارهه که با سادات همراه بود به دولت خان گفت که "ما و شما از اهل هندیم و هراول (پیشرو) شده ایم ' غیر از کشته شدن راه گریز و چاره نیست' ارادهٔ خان باید دریافت که چیست ؟" (۲۳۷) دولت خان لودی به خدمت خان خانان رفته گفت که "میان سهیل با این لشکر گران و فیلان و توپخانه آمده است در این وضع فتح آسمانی است ' و باز گفت که اگر شکست روی دهد' جایی رانشان دهید که ماشما را آنجا دریابیم ؟" (۲۳۸)

خان خانان آن وقت چنان پاسخ داد: "زیر لاشه های کشتگان". (۲۳۹) دولت خان چون از این

گفتگو سید قاسم و دیگر سادات را مطلع کرد، همه بر همت و شجاعت خان خانان تحسین و آفرین کردند، و همه چنان فعالیت کردند و آنقدر شجاعت و دلیری نمودند که دشمن را باوجود کثرت عدد و تجهیزات شگرف از پای در آوردند. سهیل خان چنان زخمی شد که از اسپ افتاد، اما همراهیان و محافظانش به تردستی او را بر اسپ دیگری سوار کرده از میدان جنگ بردند.

دراین جنگ مال و متاع و غنائم زیاد به دست لشکر پیروزمند افتاد. خان خانان بر این فتح بزرگ به درگاه باری تعالی سجده شکر بجا آورد و هرچه از نقد و جنس و مال و متاع همراه داشت که هفتاد و پنج لک (۲۴۰) روپیه (۲۴۱) بر آورد کرده اند، همه رابین سپاه خود توزیع کرد. (۲۴۲) و به فراخور سعی و کوشش و خدمات هرکس جوایز و صلات اعطا نمود. پس در شرح این فتح به اکبر شاه و شاهزاده مراد نامه برنگاشت (۲۴۳). در آن نامه نوشته بود که اگر شاهزاده توجه بفرماید، ولایت های عادل شاهی و قطب شاهی نیز در این وقت به آسانی مفتوح گردد. (۲۴۴) شاهزاده مراد ازین معنی خوشحال گردید. اما به سبب نفاق بعضی امرانتوانست به کمک خانخانان بشتابد. خانخانان بعد از این فتح روانه شاهپور (برار) گردید که آن وقت مقر شاهزاده مراد بود.

اکبر شاه چون از این فتح سترگ مطلع شد اسپ و خلعت برای خان خانان فرستاد. اما این امر اختلافات بین شاهزاده مراد (فرزند اکبر شاه) و خان خانان را شدید ترکرد. و بنا برنوشته نصرالله خان فدائی: "آتش کینه میان ایشان چنان زبانه کشید که دودش به مغز اکبر رسید". (۲۴۵) اکبر شاه آنگاه شاهزاده مراد و خانخانان را به پیشگاه فراخواند. خانخانان به دربارا حضار شد و به حضور شاه شرفیاب گردید اما شاهزاده مراد نیامد. اکبر شاه، سید یوسف خان مشهدی و شیخ ابوالفضل علامی را (به دکن) فرستاد که شاهزاده را همراه خود بیاورند. شاهزاده بیمار شد و نتوانست که متحمل زحمات سفر بشود، و اتفاقاً در همان حالت مرض در ماه شوال ۱۰۰۷ هـ دیده از جهان بر تافت. (۲۴۶) اختلافات بین امرای اکبر شاه، به ویژه اختلافاتی که بین شاهزاده مراد و خان خانان بروز کرده بود، و مرگ شاهزاده مراد عواملی بودند که برنامه فتح دکن را موقتاً متوقف داشتند

و باوجود آنکه بعد از شکست سهیل خان که فرمانده افواج سه گانه دکن بود راه پیشروی به جانب احمد نگر دکن بازو آسانتر شده بود ' اما به عللی که مذکور شد ' مملکت نظام شاهی برای چندین سال (دو سال) از لشکر کشی افواج اکبر شاهی محفوظ و مصون ماند. (۲۴۷) تا اینکه در سال ۱۰۰۸ھ اکبر شاه ' فرزند دیگر خود شاهزاده دانیال رابه حکومت دکن منصوب و به فتح احمد نگر تعیین نمود و دختر خان خانان ' جانان بیگم را به حباله نکاح شاهزاده مذکور در آورد و خانخانان را صاحب صوبه (استان) و در عین حال اتالیق (لله) شاهزاده دانیال ساخته در سنه مزبور روانه دکن کرد. (۲۴۸)

خانخانان به همراهی شاهزاده دانیال بعد از قطع منازل چون وارد دکن شد در احمد نگر قلعه آن شهر را محاصره نمود' و به گفته مآثر رحیمی: "از هر چهار طرف آن حصن حصین را چون نگین انگشتری درمیان گرفتند". (۲۴۹)

در همان زمان خود اکبر شاه هم وارد دکن گردید ' از یک طرف شاهزاده دانیال و خان خانان را برای فتح احمد نگر مأمور کرد از طرف دیگر خود با قسمت دیگری از سپاهیانش به فتح خاندیس و به محاصره قلعه آسیر پرداخت ' چون بعد از درگذشت راجه علی خان ' فرزندش بهادر شاه از اطاعت و فرمان پادشاه مغول سربر تافته بود (۲۵۰) چاند بی بی که عملاً حکومت احمد نگر را در دست داشت ' از مملکت خود غافل نبود و در دفاع آن از جان می کوشید. در جنگ اولی که افواج دکن به فرماندهی سهیل خان ' باخانخانان جنگیده و شکست خورده بودند' عده ای از آن شکست خوردگان که جان سالم بدر برده بودند به احمد نگر رسیدند. در این موقع خبر شکست آن جماعت و فتح خانخانان را به چاند بی بی رسانیدند و او از شکست خوردگان دلجوئی نمود و همه سربازان باقی مانده را در درون قلعه جمع آوری کرده در استحکام برج و باره کوشید و تا آنجاکه می توانست در جمع آوری سلاح و تجهیزات جنگی سعی نمود و از همان زمان در انتظار خان خانان و افواج اکبر شاهی نشست. (۲۵۱)

اما چون خان خانان و شاهزاده دانیال بالشکریان خود آمده به محاصره احمد نگر پرداختند' اوضاع داخلی

احمد نگر عوض شده بود. کشمکش های طبقات مختلف مردم و اختلافات امرا و سرداران چاند بی بی را نگران و بیچاره کرده بود.

چون او متوجه شد که دیگر قادر دفاع و مقاومت با دشمن نیست، آن وقت به صلح متوسل گشت. چون در غیر این صورت وقتی که قلعه به جنگ مفتوح می شد خطر کشته شدن بسیاری از مردم بی گناه پیش می آمد. اما جنید خان (۲۵۲) یا به نوشته مآثرالامرا (۲۵۳) چیته خان، خواجه سرای حبشی چون از ارادهٔ چاند بی بی آگاهی یافت به مخالفت بر خاست، و چند نفر دیگر از حبشیان خونخوار وغیره را متفق ساخته برای قتل چاند بی بی آماده گردید.

عبارت مآثر رحیمی چنین است:

"وقتی که آن معصومه (چاند بی بی) برروی سجاده نشسته به عبادت مشغول بود و توجه به درگاه الهی نموده عجزوزاری و شفاعت می نمود کار اوراساختند". (۲۵۴)

اما بعضی از مؤرخان نوشته اند که چاند بی بی چون یقین کرد که وقت آن رسیده است که قلعه به دست دشمنان مسخربشود، تاب دیدن آن منظره را نیاورد وغیرت و حمیت او نپسندید که در زندگی او قلعه و مملکت نیا کانش در تسلط و اختیار بیگانگان و دشمنانش قرار گیرد. لذا خود را در چاه عمیقی انداخته و بدین وسیله خود کشی کرد. (۲۵۵)

باری، بعد از وقوع فاجعه مذکور، جنید خان و همراهانش که حاکم و سردار آن قلعه شده بودند، به حفظ و نگهداری آن قلعه موفق شدند.

برجهای قلعه را که از باروت پر کرده بودند، چون به امرخان خانان آتش زدند، آن بنای محکم از جای خود چنان کنده شد که سنگ ها و آجر های آن دورا دور پرید و راه برای رفتن به داخل قلعه بازشد. لشکریان مغول که منتظر چنین فرصت و موقعی بودند، بی باکانه داخل قلعه شد ند و آن را تسخیر کردند. با فتح این حصن حصین حکومت نظام شاهیان در سنه ۱۰۰۹ هجری پایان یافت و بهادر شاه نام طفل خرد سالی که او را به

پادشاهی برداشته بودند ' اسیرگشت و خان خانان او را همراه خود آورده در برهان پور به حضور اکبر شاه رسانید.
(۲۵۶) بعد از درگذشت اکبر شاه که در سنه ۱۰۱۴ هـ اتفاق افتاد در دکن فتوری بزرگ راه یافت . نورالدین محمد جهانگیر شاه (م ۱۰۳۷ هـ) که بعد از فوت پدر جانشین و پادشاه هند شد او نیز توجه خود را به دکن مبذول داشت .

در احترام و رعایت جانب خان خانان نیز که استاد و لله شاه بود' خود داری نکرد و برای فرو نشاندن شورش و مخالفت حکام محلی خانخانان را مأمور نمود . او نیز وظیفه خود را بخوبی انجام داد . این نوع مأموریت چندین بار برای خان خانان پیش آمد ' زیرا که امرای دیگر چون به دکن مأموریت می یافتند کاری پیش نمی بردند و بی نیل مرام از دکن بری گشتند . اما برخلاف دیگران خان خانان تقریباً" هر مرتبه با پیروزی و فتح روبرومی شد . او تقریباً" مدت سی سال از عمرعزیز خود را در جنگ یا به حکومت استانداری بعضی از ایالات در دکن صرف کرد. (۲۵۷) در دکن او مقردائمی خود را شهر برهان پور قرارداده بود که مرکز ایالت خاندیس (KHANDES) بود .

هما نطور که ذکر شد در زمان اکبر شاه علاوه بر سپه سالاران معروف و کار دیده ' یکی از شاهزادگان نیز با یک دسته از افواج در جنگ ها شرکت می کرد و بدین طریق آن شاهزاده ' هروقت شاه شخصاً" در جنگ حضوریا شرکت نداشت' در آن جنگ نماینده شاه محسوب می شد در این احوال شاهزاده و سرداران به کمک یک دیگر فعالیت می کردند. چنانکه در زمان اکبر شاه ' شاهزاده مراد و دانیال در اردوکشی دکن این قبیل مأموریت یافتند ' هما نطور در زمان جهانگیر شاه (م ۱۰۳۷ هـ)' شاهزاده پرویز باالله خود آصف خان (میرزا جعفر) همچنین ما نسینگ ' خان جهان لودی و دیگران در سنه ۱۰۱۷ هـ به کمک خان خانان مأمور شدند . (۲۵۸) اما در این جنگ به علت آغاز گشتن فصل باران ' اختلاف سران سپاه ' کمبود خواربارو مرگ و میردواب ' سپاه شاهی چنان آزرده و خسته شده بود که در آن او ضاع خانخانان به صلح مجبور شد (۲۵۹) .
مؤلف کتاب دربار اکبری می نویسد که خان خانان در زندگانی خود اولین بار بود که شکست خورد ' و

احمد نگر از دست و تسلط عمال و گماشتگان جهانگیر شاهی بیرون رفت و سال بعد (۱۰۱۸ھ) بنا برشکایت شاهز اده پرویز خان خانان احضار شد. (۲۶۰) در سال ۱۰۲۱ھ قنوج (KHANOJ) وکالپی (KALPI) در تیول خان خانان و فرزندانش قرار یافت. (۲۶۱)

در سنه۱۰۲۱ھ چون شاهزاده مزبور در دکن نگرانی پیدا کرد و دچار اشکالاتی شد جهانگیر شاه ' خان خانان را به دربار خواند و به منصب شش هزاری سرافراز کرد و به اعطای خلعت و شمشیر مرصع و فیل و اسپ ایرانی نوازش کرد و فرزندانش شاهنواز خان و داراب خان را نیز به ترتیب به اعطای منصب سه هز اری و دو هزاری' و خلعت و اسپ مفتخر ساخت و همراهانش به دریافت خلعت و اسپ سرافراز گشتند. (۲۶۲) در لشکرکشی های دکن فرزندان خان خانان نیز کارهای مهی انجام دادند.

در سال ۱۰۲۵ھ جهانگیر شاه ' شاهزاده خرم را به لقب شاجهانی سرافراز کرد و روانه دکن نمود. در این جنگ فرزندان خان خانان ' شاهنواز خان و داراب خان نیز شرکت داشتند و مانند پدر و جد خود دلیرانه جنگیدند.

در سال هفدهم جهانگیری (۱۰۳۱ھ) چون لشکر برگماشته شاه عباس صفوی (شاه عباس اول درگذشته ۱۰۳۸ھ) به قندهار لشکرکشی نموده آن شهرستان را متصرف شد ' آن وقت شاجهان (شاهزاده خرم) و عبدالرحیم خان خانان به دربار (جهانگیر شاه) احضار شدند تا سرکردگی آن هیئت اعزامی را عهده دارشوند که برای بازگرفتن قندهار تعیین شده بود.

شاهزاده خرم و خان خانان از مقر خود حرکت نمودند اما قبل از اینکه به حضور شاه برسند ' شاهز اده پرویز به ولیعهدی برگزیده شد و مهابت خان یکی از امرا و سرداران معروف آن زمان عنوان خان خانان یافت.(۲۶۳) شاهزاده خرم به شنیدن این خبرچنان ناراحت و آزرده خاطر شد که چاره ای جز عصیان نداشت. (۲۶۴) بنا براین از رفتن به دربار و پیشگاه پدر خود جهانگیر شاه خود داری کرد و به همراهی خانخانان (میرزا عبدالرحیم) روبه ماندو (MANDU) نهاد و بعد از آنجا به برهان پور رهسپار گردید. (۲۶۵)

خان خانان اگرچه در این تمرد و عصیان شاجهان (شاهزاده خرم) دخالتی نداشت و همراهی او باشاجهان شاید به این علت بوده باشد که دختر میرزا ایرج شاهنواز خان (پسر بزرگ تر خان خانخانان) در عقد نکاح شاجهان بود(۲۶۶) و به این تقریب و مناسبت، دلسوزی و همراهی او باشاجهان یک امر طبیعی بود به ویژه که در آن احوال شاجهان حرف زن و اطفال وی را درمیان آورده از او چنان خواهشی کرده بود. اما خان خانان در جنگ هائی که بالشکر پادشاهی واقع می شد، شرکت نداشت، و برعکس وقتی که لشکر پادشاهی به سرکردگی شاهزاده پرویز و مهابت خان در ماه جمادی الاولی ۱۰۳۲ھ به تعقیب شاهزاده خرم (شاجهان) مأموریت یافت و وارد دکن گردید (۲۶۷) در آنجا هردو لشکر آماده جنگ بودند، آن وقت خان خانان به صلح و آشتی طرفین کوشید. و بنا بر نوشته مؤلف کتاب مآثرالامرا:

"خان خانان به شاهزاده (شاجهان) عرضی نمود که فلک بر نسر ناسازی است، اگر روزی چند طرح آشتی اندازند هر آئینه سبب امنیت بندها خواهد بود". (۲۶۸)

شاهزاده خرم چون از دربدری و شکست های خود به تنگ آمده بود صلاح کار در همین دید و به مهابت خان پیشنهاد صلح نمود. مهابت خان در جواب پیغام فرستاد که گفت و شنود صلح در آن وقت امکان پذیر است که خان خانان بیاید و شرایط صلح درمیان نهد و بدین ترتیب نقشه ای کشید که بدان وسیله خان خانان را رسوا ولی آبرو گرداند. توضیح اینکه هردو لشکر در دو طرف رود خانه قرار داشتند و مقرر بود که صبح روز بعد خان خانان تنها خود به کنار رود خانه رفته در این طرف آب توقف گزیند و به وسیله مراسلات به ترتیب مقدمات صلح اقدام نماید. (۲۶۹) اما در تاریکی آن شب افرادی چند را مأمور کردند تا مهابت خان از رود خانه عبور کند و خود را به این طرف رود خانه برساند. خانخانان چون صبح به محل تعیین شده رسید مأموران مهابت خان از مخفی گاه ظاهر شده خانخانان را در محاصره خود گرفتند. (۲۷۰) خانخانان چون خود را در محاصره سپاهیان مهابت خان یافت راهی به جز آن ندید که خود را به حضور شاهزاده پرویز برساند. و چون او را پیش شاهزاده پرویز و مهابت خان رساندند باز داشت کردند. زیرا که می پنداشتند که خان خانان، شاهزاده خرم

(شاجهان) را به عصیان تحریک نموده است و اگر او را جدا از شاهزاده خرم نگهدارند، شاهزاده خرم ناگزیر تسلیم خواهد شد. از طرف دیگر، خان خانان چون به اردو گاه شاهزاده برگشت، پنداشت که خان خانان به لشکر پادشاهی یعنی به شاهزاده پرویز و مهابت خان پیوسته و این بدین معنی است که با آنها سازش نموده است. در نتیجه شاهزاده خرم داراب خان (پسر خان خانان) را با فرزندانش پیش خود نگه داشت و چون صلاح ندید که در برهان پور دکن بماند روی به بنگال نهاد. آنگاه داراب خان را با یک پسر و دخترش و یک پسر شاهنواز خان که فرزند بزرگ تر خان خانان و برادر داراب خان باشد، زندانی کرد. و وقتی که بنگال را از عمال پدر خود جهانگیر شاه بگرفت، داراب خان را از زندان رها نموده به استانداری بنگال منصوب کرد. (۲۷۱)

شاهزاده پرویز و مهابت خان که در تعقیب شاهزاده خرم بودند، چون متوجه شدند که شاهزاده خرم از برهان پور دکن به حرکت در آمده و از رود خانه تاپتی عبور کرده است مهابت خان و شاهزاده پرویز نیز به اتفاق خان خانان که در حبس آنها بود، از رود خانه تاپتی (TAPTI) عبور نمودند و تا منزلی چند به تعقیب شاهزاده خرم پرداختند. اما وقتی که دیدند شاهزاده خرم با همراهیانش از راه تلنگانه (مملکت قطب شاهیان دکن) به استان اوریسه (ORISA) و بنگال متوجه شده است، ناچار عنان عزیمت برگرفته و در برهان پور توقف نمودند. (۲۷۲)

در این هنگام فصل باران شروع شده بود و با شدت تمام می بارید. بنا بر این عبور و مرور به زحمت و سختی صورت می گرفت. از این رو لشکر شاهی، صلاح کار را در همین دید که مدتی در برهان پور بماند. (۲۷۳)

اما شاهزاده خرم (شاجهان) که در همان باران شدید در حرکت بود، بعد از گرفتن بنگال و بهار (BIHAR) متوجه گرفتن دژ الله آباد شد، آن وقت سران لشکر پادشاهی که با افواج خود در برهان پور توقف کرده بودند، به شنیدن خبر پیروزیهای شاهزاده خرم به حرکت آمدند، و روی سوی الله آباد نهادند. شاهزاده خرم از خبر ورود لشکر شاهی مطلع شده از روی گنگ گذشته به پیشباز آنها شتافت. در آن موقع شاهزاده

خرم در وضع بدی قرار گرفت. چون مردم آن سامان برای رعایت رضایت شاه (جهانگیر شاه) از کمک به شاهزاده خود داری کردند. حتی از فرستادن خوار بار وغیره هم به اردوی شاهزاده احتراز کردند. سربازان تازه نفس هم که از بنگال همراه آورده بود، از او جدا شدند. لذا وقتی که جنگ شروع شد به اندک زد و خوردی شکست خورده مجبور شد که به دکن برود تا در آنجا شاید پناهگاهی حاصل کند. (۲۷۴)

در همین احوال مهابت خان که در آن موقع دنبال شاهزاده خرم (شاجهان) به الله آباد می رفت، خان خانان را مقید ساخته و همراه داشت. (۲۷۵)

شاهزاده خرم چون متوجه دکن شد، به داراب خان نوشت که از مقر خود حرکت نماید و خود را به گرهی (GARHI) که همانند دروازه بنگال است رسانده به او (شاجهان) ملحق شود. اما داراب خان در جواب نوشت که چون ملاکان محلی باهم متحد و متفق شده او را در محاصره قرار داده اند نمیتواند در وضع فعلی به خدمت برسد. (۲۷۶) شاهزاده خرم به اقتضای وقت از رفاقت او دست بردار شد اما به سبب اضطراب و خشمی که از او در دل داشت پسر جوان و برادر زاده اش را که همراه او بودند به عبدالله خان سپرد، که حرکات آنان را زیر نظر گیرد و آن مرد سفاک نیز آن هردو را که بی گناه بودند، کشت. (۲۷۷)

از سوی دیگر سلطان پرویز و مهابت خان چون از قضیه مطلع شدند به ملاکان بنگال به تاکید تمام نوشتند که "دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانه این حدود نمایند." (۲۷۸)

در آخر سال نوزدهم جلوس جهانگیری (۱۰۳۴ھ) چون داراب خان به خدمت شاهزاده پرویز رسیده بود در آن زمان از طرف جهانگیر شاه به مهابت خان فرمان رسید که در زنده نگاه داشتن داراب خان چه مصلحت است؟ سرش رابریده زود به درگاه بفرستید. مهابت خان طبق فرمان شاهی عمل کرد و قبل از این که سر داراب خان رابه حضور جهانگیر شاه بفرستد آن را در خوانی (سینی یا طبق) پوشیده به نام (هندوانه) نزد خان خانان فرستاد که آن وقت در حبس مهابت خان بود. خان خانان چون روپوش را از خوان برداشت، نگاهش بر سربریده فرزندش داراب خان افتاد، آنگاه گفت: "بلی (هندوانه) شهیدی است." (۲۷۹)

از واقعات مزبور معلوم می شود که خان خانان در این چند سال اخیر زندگانی خود خیلی رنج کشیده و تحمل غم نموده است. اما همیشه راضی برضای الهی بوده و راه صبرو برد باری درپیش گرفته است.

باری چون مدتی از عمر خان خانان در حبس مهابت خان گذشت بالاخره در سال بیستم (۲۸۰) (جلوس جهانگیری) یا بنا برنوشته مؤلف دربار اکبری در سنه۱۰۳۶ھ جهانگیرشاه او را از نزد مهابت خان به پیشگاه خود فراخواند. در آن وقت مهابت خان' خان خانان را رهائی دادو لوازم سفروی را آماده ساخت و هیچ نوع کوتاهی در این مورد نکرد. وقت وداع هم از تقصیرات گذشته خود معذرت خواست' و بدین طریق درزدودن غبار خاطرش سعی نمود. (۲۸۱)

خان خانان چون به حضور شاه شرفیاب شد جهانگیراز آنچه به نام تقصیردرباره خان خانان تصور می شده در گذشت و از او معذرت خواست و گفت که "این همه از قضا و قدر سرزده' باختیار ماوشما نبود' من خود را شرمنده تر از تو می بینم". (۲۸۲)

بعدا" به او صد هزار روپیه پول نقد اعطاء شد و استان قنوج به عنوان تیول به وی واگذار گردید و نیزبار دیگر با عنوان خان خانانی مقرب دربار پادشاه گردید. (۲۸۳)

خان خانان به این مناسبت بیت زیر را نقش نگین انگشترش ساخت:

مرا لطف جهانگیری ز تائیدات ربانی

دوباره زندگی داد و دوباره خانخانانی(۲۸۴)

اتفاقا" بعد از این واقعه هنوز مدتی زیاد نگذشته بود که مهابت خان به سبب بعضی افعال ناشایست و حرکات جسورانه (۲۸۵) مورد عتاب شاهی قرار گرفت. (۲۸۶)

نور جهان بیگم ملکه جهانگیرشاه هم که از مهابت خان ناراضی بود خواست که او را سیاست کند و انتقام از بی ادبی های او بگیرد. اوبرای اجرای این نیت بهتراز عبدالرحیم خان خانان کسی دیگر را نیافت. لذا

با احترام زیاد خان خانان را به حضور فراخواند و به دادن سیصداسپ عراقی ' نه زنجیر فیل مست ' بیست ماده فیل' هزارودویست شتر' سیصد ارابه و بساط و فروش و سایه بان های با اقمشه و دوازده لک (یک لک = یکصد هزار) روپیه اور ابنواخت و برای دستگیری مهابت خان برانگیخت. (۲۸۷) از جانب پادشاه نیز از هر جهت تائید شد.

خان خانان با این ساز و برگ و تجهیزات جنگی ' مجهز گشته با غرور تمام آماده پیکار و تعقیب مهابت خان شد ' در حالی که خود نیز آرزو داشت که از مهابت خان انتقام بگیرد. اما هنوز از لاهور حرکت نکرده بود که بیمار شد. ملکه نور جهان برای معالجه اوپزشکان متخصص برگماشت. در معالجه اش سعی و کوشش و دقت زیاد به عمل آمد تا شاید شفا یافته به تعقیب مهابت خان برود. (۲۸۸) اما اجل کمین کرده بود و این قدر مهلت نداد که او این آخرین مأموریت زندگانی خود را به انجام برساند. در همین حالت ناخوشی و کسالت از لاهور به دهلی رسیده بود که پیک اجل سر رسید واین نابغه عصر در سن هفتاد و دو سالگی در سال ۱۰۳۶ھ رخت از جهان فانی بربست. (۲۸۹)

در دهلی متصل به مقبره همایونشاه و نزدیک مقبره نظام الدین اولیا که یکی از معروف ترین عارفان شبه قاره هند است در داخل مقبره ای که برای زوجه اش ماه بانو بیگم ساخته بود او را به خاک سپردند این مقبره تا امروز پا برجاست و یاد آور شکوه و عظمت خان خانان است. تاریخ درگذشت وی چنانکه قبلاً نیز یاد شده است ۱۰۳۶ هجری قمری و ماده تاریخ آن چنین است:

خان سپه سالار کو (۲۹۰)

۱۰۳۶ = ۲۶ + ۳۵۹ + ۶۵۱

شخص دیگر هم این ماده تاریخ را گفته است:

نهنگی قلزم شاهنشهان بود. (۲۹۱)

ذکری از بازماندگان خان خانان

دایرة المعارف اسلامی از بازماندگان خانخانان اسم چهار پسر را ذکر کرده است. (۲۹۲) بلاخمن نیز در کتاب "آئین اکبری" راجع به این چهار پسر مطالبی نوشته است. و آن چهار' میرزا ایرج ' میرزا داراب ' میرزا رحمٰن داد و میرزا امرالله هستند. (۲۹۳)

اما مؤلف کتاب مآثرالامرا' اسم میان فهیم راهم در ضمن ذکر پسران خانخانان آورده است ' اگرچه توضیح داده است که "او (میان فهیم) شهرت به غلامی دارد اما راجپوت پسری است و مثل فرزندان پرورش یافته" (۲۹۴).

آقای حسن عزیز جاوید ' اسم پنج فرزند را ذکر کرده است از آنها سه پسر به نام میرزا ایرج ' میرزا داراب و کرن (اسم این پسر اخیرالذکر را دیگران ننوشته اند) و دو دختر به نام جانان بیگم و شاه بیگم. مادر این هر پنج فرزند ماه بانو بیگم خواهر میرزا عزیز کوکه بود و همه این فرزندان خانخانان را اکبر شاه اسم گذاری کرده بود. (۲۹۵)

علاوه بر اولاد ذکور اسم یک دختر را هم از اولاد خان خانان در بعضی کتب ذکر کرده اند که از آن جمله است "گجرات کی تمدن تاریخ." مؤلف این کتاب در ضمن ذکر "باغ فتح" که آن را عبدالرحیم خان خانان بعد از فتح گجرات به عنوان یادگار آن فتح احداث کرده بود ' می نویسد که در سال ۱۰۲۶ ھ جهانگیر شاه به گجرات مسافرت نمود. بعد از گردش کنار دریا در کهنبایت (KAHANBAYAT) چون به احمد آباد وارد شد ' خیرالنساء دختر خان خانان که در آنجا زندگی می کرد ' در باغ مذکور از جهانگیر شاه پذیرائی گرم و مفصلی به عمل آورد. (۲۹۶)

چنانکه در فصل پائیز که تمام درخت هابی برگ و بار بودند و به زبان شاعر:

هر شجر باغ زسر تابنه
ماند زبی برگی خود برهنه

ریختنی کرد درختان زسر

گشت زمین پرز درمهای زر(۲۹۷)

خیرالنساء در آراستن آن باغ سعی و کوشش بسیار نمود. صنعتگران و کارگران ماهر و هوشیار را برگماشت، و آنها طبق خصوصیات هر درخت برگ و گل و میوه های آن را مطابق رنگ آنها از کاغذ و پارچه و موم درست کردند و تمام درخت های باغ راچنان آراستند که کسی در حقیقی بودن آنها شک و تردیدی نمی کرد. میوه هائی مانند نارنج، لیمو، سیب و انار وغیره چنان برای آن درخت ها درست کرده بودند که پخته یا خام بودن میوه ها هم کاملاً مشخص بود. گلهای رنگا رنگ میوه ها هم کاملاً مشخص بود. گلهای رنگا رنگ مصنوعی موسم خزان را به فصل بهار مبدل کرده بودند، آن وقت هر شخص تازه وارد در آن باغ هوس چیدن گل ها می کرد واصلاً فراموش می کرد که آن فصل پائیز است، چنانکه جهانگیر شاه هم وقتی که در آن باغ وارد شد از دیدن آن منظره دچار حیرت و شگفتی شد و در این حال با مسرت و خوشحالی خواست که گلی از آن باغ چیند، اما چون برای این منظور دست دراز کرد او را آگاه کردند این ها گلهای حقیقی نیستند. چون به این امر مطلع شد بیشتر خوشحال گشت و برذوق و سلیقه بیگم تحسین و آفرین کرد و به صنعتگران و هنروران که به ابتکار این عمل دست زده بودند جوایز و صلات ارزنده اعطاء کرد. (۲۹۸)

اما این عجب اتفاقی است که از فرزندان خانخانان فقط یک دختر به نام جانان بیگم را بعد از درگذشت خان خانان زنده می بینیم. پسرانش همه در حیات خانخانان درگذشته بودند، چنانکه در مورد هر یکی از آنها جداگانه اشاره خواهیم کرد.

مؤلف دربار اکبری نام یک پسر دیگر را هم در کتاب خود آورده است به نام حیدر قلی که خان خانان از راه محبت و علاقه زیاد اورا حیدری می گفت و او در ۱۰۰۶ هجری فوت کرد. (۲۹۹)

عبدالباقی نهاوندی در کتاب خود غیر از آن چهار پسر که دیگران هم مکرراً ذکر کرده اند، اسم دو پسر

دیگر میرزا قارن و میرزا شاه پسند را هم آورده و نوشته است که این دو در اوایل عمر خود در نهایت خرد سالی فوت کردند. برخی شاعران به نام این دو اشعاری هم با ذکر تاریخ تولد و وفات سروده اند که یولقلی بیگ انیسی شاملو و کلب علی بیگ بهار لو از آن جمله اند. (۳۰۰)

اکنون می پردازیم به ذکر آن چهار پسر و یک دختر خانخانان که بیشتر مؤرخین و تذکره نگاران درباره آنان مطالبی به رشته تحریر در آورده اند.

(۱) میرزا ایرج که به شاهنواز خان شهرت دارد، در سال ۹۹۴ هجری در احمد آباد گجرات پا به عرصه وجود گذاشت. مولانا فریدالدین منجم مادهٔ تاریخ تولدش را "ایرج حق پرست" یافته است. (۳۰۱)

او در سایهٔ عاطفت پدر پرورش یافته و بهترین خلف دودهٔ بیرم خانی و زبده اولاد جهانشاهی و قرا یوسفی بوده است. مؤلف مآثر رحیمی شعر زیر را به این مناسبت نوشته است:

چنان بود پدری کش چنین بود فرزند

چنان بود عرضی کش چنین سزد جوهر(۳۰۲)

در چهلمین سال اکبری به منصب چهار صدی نایل شد و در چهل و هفتمین سال اکبری در جنگی که با ملک عنبر سپهسالار افواج دکن (که عملاً حکمران احمد نگر دکن هم بود) واقع گشت ملک عنبر زخمی شد، و برای قدردانی از کار شجاعانه میرزا ایرج که در آن جنگ از و ظاهر شده بود، به عنوان "بهادر" سرافراز گردید. (۳۰۳)

در دوران حکومت جهانگیر شاه، به عنوان شاهنواز خان و به فرماندهی پنج هزاری سربلند گردید. (۳۰۴)
میرزا ایرج را شاهنواز خان جهانگیری می گفتند تا اینکه با شاهنواز خان صفوی که در هند زندگی می کرد و از طرف پادشاه هند به منصب عالی و تیول خوبی برخوردار بود اشتباه نشود.

میرزا ایرج شاهنواز خان در سنه ۱۰۲۸ هجری در عین جوانی از جهان فانی رخت بربست. (۳۰۵)

از فرزندان میرزا ایرج ' اسم دو پسر را مؤثر خان ذکر کرده اند که یکی از آن دو میرزا خان فوجدار کانگره (KANGRAH) بود که در سال ۱۰۵۵ هجری منصب سه هزاری داشت. (۳۰۶) فرزند دومین میرزا ایرج لشکر شکن خان بود که در سنهٔ ۱۰۴۷ هجری چهار هزار روپیه جایزه گرفت و در بنگال به اوما موریتی داده شد. (۳۰۷)

از دختران میرزا ایرج یک دختردرعقد ازدواج شاجهان (شاهزاده خرم) بود. که عروسی آنان در تاریخ دوازدهم ربیع الاول ۱۰۲۶ هجری در برهانپور صورت گرفت.

برای انجام مراسم جشنی باشکوه و شاهانه برگزار گردیده بود که مؤلف عمل صالح (شاجهان نامه) در کتاب خود راجع به آن شرح مفصلی داده است. شاجهان شخصاً در آن موقع در منزل خانخانان حضور یافته است. (۳۰۸)

دختر دیگر میرزا ایرج در عقد ازدواج میرزا ابو طالب ملقب به شایسته خان پسر آصف خان (برادر ملکه نور جهان و وزیر شاجهان) بود. (۳۰۹)

(۲) میرزا داراب که به عنوان داراب خان شهرت دارد ' دومین پسر خان خانان است. او در سال نهصد نود و پنج هجری چشم به جهان گشود. شعرا چندین ماده تاریخ در بیان این تولد گفته اند که از آنجمله است:

(۱) ازپی تاریخ مولود شریف

یافتم "نوباوهٔ نخل مراد"

۹۹۵

(۲) شکر خدا که گلشن امید خلق باز

سرسبز گشت و تازه گلی در چمن شگفت

سال تولدش ز شرف پیر عقل گفت

تاریخ می شود گل امیدمن شگفت

۹۹۵

(۳) خانخانان بحر احسان را خدا از لطف خویش

داد فرزندی کز و جان تازه امید آمده

سال تاریخ چنین مولود فرخ فر ز غیب

"نونهال بوستان عمر جاوید" آمده(۳۱۰)

۹۹۵

داراب خان مثل جد و پدر و برادر بزرگش، مرد شجاع و دلیربار آمد، و در همراهی پدر و برادرش در جنگ های متعدد کارهای نمایان کرده و داد شجاعت داده است. او که از جانب پادشاه عنوان داراب خانی داشت اول به منصب دو هزاری و بعد از درگذشت برادر بزرگش شاهنواز خان که در سال ۱۰۲۸ هجری اتفاق افتاد، به منصب پنج هزاری سرافراز گشته است. (۳۱۱)

در آن موقع که شاهزاده خرم (شاهجهان) نسبت به پدر خود جهانگیرشاه تمرد و عصیان ورزید داراب خان همراه او بود. شاهزاده خرم چون بنگال را از عمال پادشاهی بگرفت، داراب خان را به استانداری بنگال برگماشت. اما از بخت بد داراب خان به دست مهابت خان افتاد او بنا بر امر جهانگیرشاه سرش رابریده نزد پادشاه فرستاد. چنانکه قبلاً هم مذکور شد.

بدین ترتیب این گل شگفته گلستان خانخانانی در نوبهار عمرو اوان جوانی پژمرد.

شاعری این ماده تاریخ گفته است:

"شهید پاک شد داراب مسکین" (۳۱۲)

۳۱۹ + ۲۳ + ۳۰۴ + ۲۰۸ + ۱۸۰ = ۱۰۳۴

۳ ـ میرزا رحمان داد در سنۂ ۱۰۰۹ ھجری پا به عرصه وجود نهاد و مولانا فریدالدین نجومی تاریخ آن را چنین یافته است:

از عنایات حق و الطاف او
میر رحمان داد بن عبدالرحیم
سال تاریخ ولادت را چو یافت
کاشف اسرار رحمان و رحیم
اول ابن ابن بیرم خان دوم
۱۰۰۹

الکر یم بن الکر یم بن الکر یم(۳۱۳)

مادرش از قوم سودھه امرکوت سند بود و خود به فضائل فراوان آراسته و مثل دیگر برادران شجاع و دلیربود. در سنۂ ۱۰۲۴ ھجری برادر بزرگش شاهنواز خان چون به فتح دکن مأموریت یافت، رحمن داد هم به فرمان سپه سالار یعنی پدر مأمورشد که همراه برادرش در آن جنگ شرکت کند. رحمان داد نیز طبق حکم پدر با برادر همراهی کرد و در آن جنگ جوهر شجاعت و مردانگی خود را به خوبی نشان داد. پدرش (خانخانان) او را بسیار دوست داشت، چناکه نزدیک به همان زمان که برادر بزرگش شاهنواز خان وفات یافته بود چون رحمن داد هم در بهکر (۳۱۴) یا بنا بر نوشته بلا خمن دربالا پور (۱۰۲۹ھ) درگذشت. آن وقت کسی جرأت نمی کرد که از این سانحه خان خانان را مطلع سازد. بالاخره بنا بر تقاضای مردم آن محل شاه عیسی سندی، به منزل خان خانان رفت و تعزیت و تسلیت عرض نمود. (۳۱۵)

۴ ـ میرزا امرالله ـ این پسر خان خانان بنا برنوشته مؤلف مآثرالامرا از بطن جاریه بود و از تعلیم و تربیت بهره ای برنگرفت (۳۱۶) اما از شجاعت و دلیری نیاکان خود بی بهره نبود، چنانکه در سنۂ ۱۰۲۷ھ چون خان

خانان او را بایک دسته سپاه برای فتح کان الماس به گوند وانه (GONDWANA) فرستاد از سعی و کوشش به فتح و پیروزی توفیق یافت . (۳۱۷) میرزا امرالله نیز مانند دیگر برادران خود در عین شباب و جوانی بدرود حیات گفت . (۳۱۸)

از دختران خان خانان چنانکه قبلاً" مذکور شد اسم دو دختر راموّر خان مکرراً ذکر کرده اند که یکی از آنان جانان بیگم بود که در حباله نکاح شاهزادهٔ دانیال پسر اکبر شاه در آمده بود ' دیگری خیرالنسا که در احمد آباد گجرات موقع ورود جهانگیر شاه در باغ فتح از و پذیرائی مجللی به عمل آورده بود . و بیش از این دربارهٔ وی اطلاعی در دست نیست . البته ذکر دو دختر خان خانان به ترتیب در تاریخ عالم آرای عباسی و ذخیرة الخوانین آمده است که یکی از آنان در عقد ازدواج مراد میرزا صفوی (۳۱۹) بود و دیگری به همسری میرامین الدین ' پسر میرجمال الدین حسین انجوی شیرازی مؤلف فرهنگ جهانگیری معروف در آمده بود (۳۲۰) اسم این دو دختر در اینجا ذکر شده است . اما غیر از جانان بیگم که درباره او پیش از این اشاره شد اسم دو دختر شاه بیگم و خیرالنساء را آقای حسن عزیز جاوید (۳۲۱) و منشی غلام حسین طباطبائی (۳۲۲) در مؤلفات خود آورده است . لذا از قرائن معلوم می گردد که دختران خانخانان که در عقد ازدواج مراد میرزای صفوی و میرامین الدین (پسر میرجمال الدین حسین انجوی شیرازی) قرار داشتند ' و نام آنان در تاریخ عالم آرای عباسی و ذخیرة الخوانین ذکر شده ' باید همین شاه بیگم و خیرالنساء بوده باشند .

باری ' دربارهٔ پسران خان خانان و غیر از جانان بیگم ' دیگر دختران خانخانان هیچ اطلاعی به دست نیامده که معلوم گردد ' آنان از خود آثار علمی هم گذاشته اند یاچه اندازه به دانش و هنر و شعر و شاعری علاقه داشتند . غیر از اینکه میرزا ایرج و داراب خان تحصیلات عالی داشته اند و شاعرانی که از ایشان مدح کرده اند جوایز وصلات و افی هم از ایشان دریافت داشته اند .

اما دربارهٔ جانان بیگم که به همسری شاهزاده دانیال بن اکبر شاه انتخاب شده بود تذکره نگاران قدری به تفصیل سخن رانده اند . چنانکه نوشته اند جانان بیگم از دانش و فضیلت بهرهٔ بسیار داشت تا آنجا به مقامی از

علم و کمال رسیده بود که نه تنها هیچ یک از زنان فاضل بلکه مردان هم بدان نرسیدند. (۳۲۳) این زن دانشمند تفسیری بر قرآن کریم نوشته بود (که متأسفانه اکنون در دسترس نیست) علاوه بر فضل و کمال این بانوی نامدار صاحب جمال هم بود. و ذوق شعری هم داشت و طبع شعروی باکمال و جمال توأم شده بود شاهزاده دانیال که جانان بیگم را در عقد ازدواج خود قرار داشت ' در عین جوانی درگذشت. اما جانان بیگم بعد از در گذشت شوهرش اگرچه تا مدت درازی زندگی کرد ' لکن به ازدواج دیگر هیچ علاقه و رغبتی نشان نداد ' حتی جهانگیر شاه هم در دوران حکومت خود چون حسن صوری و فضایل معنوی او را شنیده بود خواستار همسری او شد. او در آن موقع نه فقط جواب رد داد بلکه دندان های خود را کند و گیسوان خویش را برید و در جعبه ای قرارداده نزد جهانگیر شاه فرستاد. جهانگیر شاه این عمل او را نشانه شرم و پاکی او دانسته به کمال عفت او پی برد و مورد تحسین و آفرین قرار داد.

این بانوی محترم به حج و زیارات هم مشرف شد و بالاخره در سنه ۱۰۷۰ هجری جان به جان آفرین سپرد.

از اشعار نغز او این بیت زیر را بیشتر تذکره نگاران نقل کرده اند:

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند

پیداست از دو چشم ترش خون گریستن (۳۲۴)

معاصران نامی خان خانان و ارتباط آنان با او

عبدالرحیم خان خانان در زمانی زندگی می کرد که آن را دوران طلائی نامیده اند. دربار اکبر شاه و پسرش جهانگیر شاه از وجود علما و فضلا و دانشمندان، همچنین شاعران و صاحبان هنر و فن رونق عجیبی گرفته بود. بزرگان دربارهای پادشاهان مذکور اکثراً به فرهنگ و ادب علاقه داشتند و عده ای از آنان خود شاعر و نویسنده بودند و از دانشمندان معروف زمان خود به شمار می رفتند. و بعضی از آنان نیز از دیگر دانشمندان و شاعران سرپرستی و تشویق می کردند به ویژه دربار اکبر شاه که مجتمع چنین اشخاص مبرز است و این کیفیات آن دوران را از زمانهای دیگر ممتاز و مشخص می کند. اگرچه در دربار اکبر شاه تعداد چنین شخصیت ها معدود و انگشت شمار نبود، اما نه نفر از امرا و دانشمندان از لحاظ خصوصیاتی که داشتند، از دیگران به جهاتی ممتاز بودند و به "نورتن اکبری" یا "نه گوهر اکبری" شهرت دارند.

میرزا عبدالرحیم خان خانان نیز یکی از این "نه گوهر" اکبری بود. همه اینٔ افراد که جزو "نه گوهر" اکبر شاه بودند و غیر از آنان دیگر دانشمندان و علمای نامی آن زمان با میرزا عبدالرحیم خان خانان روابط مودت آمیز داشتند. در این جا شرح حال بعضی از نامی ترین آنان را ارائه می دهیم:

۱۔ شاه فتح الله شیرازی

شاه فتح الله شیرازی که به میر فتح الله شیرازی هم شهرت دارد، اهل شیراز و از شاگردان کمال الدین شیروانی و میر غیاث الدین شیرازی بود. بسیار با هوش و با استعداد بود، چنانکه در نخستین روز که برای گرفتن درس حاشیه میر پیش استاد رفت، چنان سخنرانی فاضلانه ای ایراد کرد که استاد و کسانی که در آن درس حضور

داشتند همه به حیرت افتادند. چون شاه فتح الله شیرازی در خاتمه نطق خود برای سلام و احترام گذاشتن به استاد استاد، آن وقت استاد سبقت کرد و دست بر سینه گذاشته به فتح الله شیرازی گفت که "امروز شما خیلی ما را مستفیض کردید". (۳۲۳) باری شاه فتح الله در مدت کوتاهی برعلوم مختلف مسلط شد و از کاملان فن به شمار آمد. بنا برنوشته تذکرهٔ علمای هند:

"اعلم علمای زمان بود، جمیع علوم عقلی و نقلی و حکمت و هیئت و هندسه و نجوم و رمل و حساب و طلسمات و نیرنجات و جراثقال نیکو می دانست ولیاقت رصد بندی داشت و در علوم عربیت و حدیث و تفسیر و کلام نیز نسبت او مساوی است". (۳۲۴)

مؤلف ذخیرة الخوانین در کتاب خود می نویسد: "از علم بهره کامل داشت". (۳۲۵)

او از ایران وارد دکن (هند) گردید و در بیجا پور از طرف پادشاه به منصب وکالت سرافراز شد.

اکبر شاه پادشاه مغول هند که مربی و مشوق صاحبان علم و دانش و همیشه در جستجوی صاحبان علم و کمال می بود، چون شهرت میر فتح الله شیرازی به گوشش رسید به ابراهیم عادل شاه، حکمران بیجا پور دکن نوشت که شاه فتح الله را نزد او (اکبر شاه) بفرستد. راجه علی خان حکمران خاندیس نیز در این مورد سعی و کوشش به عمل آورد، چنانکه شاه فتح الله شیرازی چون از دکن به فتح پور وارد شد، حکیم ابوالفتح گیلانی و خان خانان به امر اکبر شاه از او استقبال کردند.

مادهٔ تاریخ ورود شاه فتح الله به دربار اکبر شاه "شاه فتح الله امام اولیاء است. (۹۹۱ هجری)."

اکبر شاه، شاه فتح الله را به عنوان عضدالدوله و امین الملک مفتخر ساخت و صدارت کل هندوستان هم به او تفویض گردید. (۳۲۶) مؤلف ذخیرة الخوانین می نویسد که به مرتبه امارت و مصاحبت و منصب سه هزاری رسید. (۳۲۷) شخص متدین و پای بند احکام شرعی بود، چنانکه در دیوان خانه شاهی نماز باجماعت به طریق مذهب امامیه می خواند و این امتیازی بود که غیر از و به هیچکس حاصل نگشت. (۳۲۸)

در سنهٔ ۹۹۷ ھ چون به همراهی اکبر شاه به کشمیر رفت، در آنجا بیمار گشت. اکبر شاه پزشکانی برای

معالجه اش برگماشت و شخصاً از و عیادت می کرد . اما هیچ معالجه مؤثر نگشت و او از جهان فانی به سرای باقی شتافت . به امر پادشاه در دامن کوه سلیمان در نزدیکی قبر سید عبدالله چوگان بیگی او را به خاک سپردند .

مادهٔ تاریخ در گذشت او را فرشته بود گفته اند (۹۹۷ ھ).(۳۲۹)

ابوالفیض فیضی دانشمند و شاعر معروف آن زمان و ملک الشعرای دربار اکبر شاه در رثای شاه فتح الله شیرازی ' اشعاری سوزناک سروده که از جمله آنست :

دگر هنگام آن آمد که عالم از نظام افتد
جهان عقل را در نیمروزی علم شام افتد

همه گنجینهٔ اقبال در دست لئام آید
همه خونابه ادبار در کاس کرام افتد

حقیقت گم کند سر رشته تحقیق مقصد را
معانی از بیان ماند روابط از کلام افتد

زبان جهل جنبد بی محابا در سخن رانی
مطالب نا درست آید دلایل نا تمام افتد

دل مستکملان دهر در نقص ابد ماند
چو نارس میوه ای کز شاخ ناگه نیم خام افتد

گرامی امهات فضل را فرزند روحانی
ابوالابای معنی شاه فتح الله شیرازی

گهی با محمل مشائیان کردی زمان گردی
گهی با موکب اشراقیان کردی فلک تازی

مباهات از وجود کامل او بود دوران را
به دوران جلال الدین محمد اکبر غازی
شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پرنم شد
سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد(۳۳۰)

فتح الله شیرازی چندین کتاب از خود به یادگار گذاشته است. معروف ترین تألیفات او به قرار ذیل است:

۱- منهج الصادقین، تفسیر مفصل و مبسوط قرآن مجید.
۲- خلاصة المنهج.
۳- زیج جدید، قسمتی از تاریخ الهی اکبر شاهی تحت نظر شاه فتح الله نوشته شد.
۴- تاریخ الفی، این کتاب معروف که به امر اکبر شاه دانشمندان متعددی به نوشتن آن پرداختند یکی از آنان شاه فتح الله بود.

علاوه بر این رساله ای درباره کشمیر هم نوشته بود که به امر اکبر شاه جزئی از اکبر نامه محسوب گردید.
شاه فتح الله ذوق ابتکار و اختراع هم داشت و در نتیجه می توان او را در ردیف مخترعان نیز به شمار آورد.

از اختراعات او اشیای زیر را ذکر کرده اند:

۱- آسیای بادی	۲- آیینه حیرت
۳- توپ قلعه شکن	۴- جراثقال
۵- تفنگ (بندوق) دوازده تیری	۶- علم ترنجات (نیرنگها).(۳۳۱)

خواجه نظام الدین احمد چون به ذکر شاه فتح الله می پردازد چنین می نویسد:

"دانشمند تبحر بود و در فنون علوم عقلی و نقلی از علمای خراسان و عراق و هندوستان امتیاز داشت . و در زمان خود در کل عرضه عالم مثل و قرین خود نداشت . در علوم غریبه از نیرنجات و طلسمات نیز بهره مند بود چنانچه (چنانکه) آسیای بر ارابه ساخت که خود حرکت می کرد و آرد می شد . آئینه ساخت که از دور و نزدیک اشکال غریبه مرئی می گشت و به یک چرخ دوازده بندوق سر می شد". (۳۳۲)

او رابانی و مروج درس نظامی در شبه قاره هم نوشته اند . شاه فتح الله و عبدالرحیم خانخانان باهم روابط خوبی داشتند. چنانکه در سنهٔ ۹۹۳ھ خان اعظم چون برای فتح دکن مأموریت یافت ' شاه فتح الله هم به کمک او مقرر گردید ' اما در دکن چون بر سر مسئله ای از خان اعظم قهر کرد ' آن وقت ازو جدا شده به احمد آباد گجرات نزد خان خانان شتافت و بعد به همراهی او به دربار احضار شد . (۳۳۳)

شاه فتح الله و خان خانان رابطه استاد و شاگردی داشتند ' چنانکه مؤلف مآثر رحیمی به این امر اشاره نموده می نویسد " و بعضی سخنان را برعلامه زمان و اعلم علمای دوران شاه فتح الله شیرازی گذرانیده". (۳۳۴)

مؤلف نزهته الخواطر نیز شاه فتح الله شیرازی را درمیان استادان خان خانان ذکر کرده است . (۳۳۵)

۲ـ مسیح الدین حکیم ابوالفتح گیلانی

پدرش ملا عبدالرزاق در زمان خان احمد حکمران گیلان سمت صدرالصدوری داشت . در سنهٔ ۹۷۴ھ چون شاه طهماسب صفوی گیلان را فتح نمود ' ملا عبدالرزاق به حبس افتاد و در زندان از قید زندگانی آزاد گشت. او چهار پسر داشت :

۱ـ حکیم لطف الله

۲ـ حکیم مسیح الدین ابوالفتح

۳ ـ حکیم کریم الدین یا نجیب الدین همایون (که بعداً در دربار اکبر شاه به حکیم همام شهرت یافت).

۴ ـ نورالدین قراری. (۳۲۶)

حکیم ابوالفتح اگرچه درمیان برادران خود از همه بزرگ تر نبود، اما چون به سبب فهم و فراست بر دیگر برادران برتری داشت، بعد از درگذشت پدرش بیشتر مسئولیت خانوادگی بر عهده او گذاشته شد (۳۲۷) واو تا ۹۸۲ ھ پیوسته کوشش کرد تا به دربار صفوی راه بیابد و به مقام شایسته و دلخواه خود نائل آید. اما چون به مقصود خود نرسید، وطن را ترک گفت و مانند علما و شعرای دیگر با دو برادر خود حکیم همام و نورالدین راه هندوستان درپیش گرفت. شهرت علم و فضل پدرش بیشتر به هند به ویژه به دربار اکبر شاه رسیده بود، لذا حکیم ابوالفتح زود به دربار آن پادشاه راه یافت و در اندک مدت به مقام عالی فائز شد و در زمرهٔ نزدیکان اکبر شاه درآمد و در سنه ۹۸۷ ھ به مقام والای صدارت و امینی استان بنگال منصوب گشت ولی از بخت بد در سال بعد یعنی در ۹۸۸ ھ چون افراد طائفه قاقشال بر ناظم بنگال مظفر خان عصیان کردند آن وقت حکیم ابوالفتح با امرای دیگر به بند افتاد، اما به زیرکی و کوشش های خود به همراهی دو نفر دیگر از بندوگرفتاری خلاصی حاصل کردو دوباره در دربار مصدر خدمات مهم گردید و از آن پس همیشه مورد احترام شاه و امرای دربار اکبری بود. (۳۲۸) حکیم ابوالفتح در حالی که طبیب و از حکمای زمان خود محسوب می شد، به ادب و فرهنگ هم بسیار علاقه مند بود و از شاعران و عالمان سرپرستی و تشویق می کرد چنانکه بعضی از شاعران معروف آن عصر پروردهٔ توجه اویند. (۳۲۹)

چند تن از شاعران این امیر نامدار را هم مدح کرده اند که از آن جمله عرفی شیرازی شاعر معروف آن عهد رامی توان اسم برد. او به وسیله حکیم ابوالفتح به عبدالرحیم خانخانان آشنائی پیدا کرد و به دستگاه او راه یافت که شرح آن در بخش چهارم و فصل سوم این رساله در ذکر عرفی شیرازی مذکور است.

حکیم ابوالفتح از منصب یک هزاری به مقام بالا تری نرسید ' (۳۴۰) اما از لحاظ اثر و نفوذی که داشت در ردیف امرای ممتاز اکبر شاه به شمار می آمد و مشمول "نورتن" اکبر شاه بود. او وظائف خویش را چنان خوب و پسندیده انجام داد که در ظرف پنج سال ملازمت و خدمت در ۹۸۸ ھ منصب صدارت به او واگذار شد و در ۹۸۹ ھ امینی و دیوانی پایتخت به وی محول گردید. وظائف فرمان نویسی و منشی گری اگرچه معمولاً" به ابوالفضل علامی تعلق داشت اما دانش و استعداد و صداقت و اخلاص حکیم ابوالفتح آن قدر پادشاه راتحت تأثیرخود قرار داده بود که احیاناً" کار فرمان نویسی هم به او سپرده می شد. (۳۴۱)

در سنه ۹۹۷ ھ چون اکبر شاه به سفر کشمیر رفت ' حکیم ابوالفتح نیز از ملتزمان رکاب پادشاه بود و در همین سفر بیمار شد و بالاخره جهان فانی را وداع گفت و او را در حسن ابدال دفن کردند. (۳۴۲)

چون در همان سال چند روز پیش از وفات حکیم ابوالفتح ' شاه فتح الله شیرازی نیز درگذشته بود ' به آن مناسبت صرفی ساوجی تاریخ درگذشت او را چنین نظم کرده است :

امسال دو علامه ز عالم رفتند
رفتند مؤخر و مقدم رفتند
تا هر دو موافقت نکردند بهم
تاریخ نشد این که هر دو با هم رفتند (۳۴۳)

۹۹۷ ھ

حکیم ابوالفتح تألیفات متعددی دارد که از آن جمله است :

۱ ـ فتاحی ' شرح قانونچه (۳۴۴)

۲ ـ قباسیه ' شرح اخلاق ناصری

۳ ـ چهار باغ ' مجموعه نامه های اوست که به منشآت یا رقعات ابوالفتح گیلانی هم شهرت دارد و

در آن راجع به بعضی کتب هم اظهار نظر کرده است.(۳۴۵)

نامه های حکیم ابوالفتح را دکتر محمد بشیر حسین استاد دانشگاه پنجاب تصحیح و مرتب نموده و ادارهٔ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب لاهور در ۱۹۶۸م آن را به نام "رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی" چاپ و منتشر کرده است. در مجموعه مزبور شش نامه به نام خان خانان وجود دارد. از مطالعه این نامه ها به روابط صمیمانه این دودانشمند بخوبی می توان پی برد. درمیان این نامه ها، نامه ای است که حکیم در شفاعت شخصی به نام محمد مومن به خان خانان نوشته است. در نامه دیگری از خان خانان عذر خواهی کرده است، چون روزی در چوکی (۳۴۶) او به علت فراموشی از حضور در آن مراسم بازمانده بود. به همین منوال نامه های دیگر هم مطالب گوناگونی دارد. جملات و عبارات این نامه ها نشان دهنده آنست که حکیم چه قدر شکسته نفسی می نماید، و خود را بسیار کوچک می شمارد، در حالی که خود ازامرای معروف بود و مقام استادی خان خانان را داشت.

ابوالفتح خان در شعرفارسی از مؤسسان سبک هندی است و مکتب خاصی به اسم مکتب ابوالفتح خانی در شعرفارسی مشهور است که در بخش اول به این مطلب اشاره شده است.

وی این نامه را در عرض معذرت به خان خانان نوشته چون روزی در چوکی او حضور نداشت.

"استقامت ذات شریف و عنصر لطیف، حمیده صفاتی که وجود کثیرالجودش برغم فلک کج رفتار، فرحت رسانندہ خواص به جای عوام است و استدامت دولت بی زوالش مسئول هر نیکو سرانجام، نظام کارخانه دنیارا رکن رکین باد و عین الکمال از حواشی مجلس فیض بخش، بدورباش غمزهٔ خوبان، مردود و مهجور. از چگونگی مزاج وهاج که فرحت بخش خاطر شکسته دلان است و از کیفیت احوال خیرمآل اطلاع بخشیده و دلهای نگران رامجاور خاک آن آستانه دانست، موانع محدثهٔ نوم و نسیان را مزید علت (غیبت) روز چوکی تصور فرموده معذور دارند والدعاء..."(۳۴۷)

نامه ایست از ابوالفتح گیلانی به خان خانان در شفاعت محمد مومن.

"سنگ میزان پشیمانی اگر نیست سبک

جرم هرچند گران است خدا می بخشد(۳۴۸)

بعد از تشیید قواعد عبودیت ' دوستان صادق الاخلاص را وسیله شفاعت مذنبین شد. از زمانی که اکابر قوم (در) گذرا نیدن و بخشش را سرمایه سربلندی ها دانسته ' اختیار فرموده اند الی یومنا هذا مشهور و مقرر اسلاف و پسندیده و مستحسن خلق است و امروز که بزم اهلیت و معرکه جوانمردی از وجود آن معدن مروت و احسان ' محسود ایام سابق و حال است ' امیدوار است که رسوم پسندیده را رواج و رونق دیگر باشد و تقصیرات محمود مومن به استدعای مخلص بخشش یافته وسیله ترقیات او گردد تا یک قدم از "التایب من الذنب کمن لاذنب له" (۳۴۹)' پیش مانده از اثر شفاعت دوستان بی بهره نباشد والحمدلله که امروز ارباب استعداد رانه تنها ملجاء و ماوی اندو نیز گنجایش دارد که امثال مشار الیه در حواشی دولت ایشان به حظ وافر محظوظ و بهره مند باشند. یقین است که در ملازمت اول ' موی الیه رابه انبساط خاطر فقیر از سرپیش افگندگی و خجالت تقصیری' بیرون آورده مهم او را به ارباب دخل حواله ندارند و فی الجمله منت دلار باشند که در آنچنان قحط الرجال احمد آباد این چنین یار هم زبانی فرستاده ام' فرد:

تا کار جهان جمله چنان نیست که خواهند

کارت به جهان جمله چنان باد که خواهی(۳۵۰)"

۳- خواجه نظام الدین احمد هروی

یکی از معروف ترین تاریخ نویسان دوران اکبر شاه بوده است. پدرش خواجه مقیم هروی در زمان بابر شاه در دیوان بودو (۳۵۱) در زمان همایون شاه هم منصب مهی داشت و بالاخره در دوران اکبر شاه به درود حیات گفته است.

نظام الدین احمد در ۹۵۸ھ پا به عرصه وجود گذاشت. در زیر سایه عاطفت پدری خوب تربیت شد و بعد از تحصیلات علوم متداوله عصر خود مردی دانشمند و نویسنده و مؤرخ چیره دست به بار آمد. در فهم مسائل و حل قضیه های مشکل مهارت کامل داشت و در دوستی ضرب المثل بود. اکبر شاه به علم و دانش و استعداد او اعتماد و ایمان کامل داشت.(۳۵۲)

خواجه نظام الدین احمد از طرف اکبر شاه، در گجرات و جونپور سمت بخشی گری داشت. (۳۵۳)

او مؤلف کتاب معروف تاریخ طبقات اکبری است که از معتبر ترین کتب تاریخ به شمار می رود و مآخذ کتب تاریخ زمان های بعد قرار گرفته است چنانکه مؤلف تاریخ فرشته نیز بدان استناد جسته و به صداقت آن اقرار داشته است.

قبل از طبقات اکبری هیچ کتابی به این خوبی و مشروحی وجود نداشت که تاریخ سلطنت های اسلامی هندرا در برداشته باشد. کتاب خواجه نظام الدین احمد (طبقات اکبری) مشتمل است بر مقدمه، خاتمه و نه طبقه. هر طبقه مخصوص است به ذکر وقایع شاهان یک سلسله و یک منطقه معین هند مانند شاهان دکن، شاهان گجرات، شاهان مالوه، شاهان جونپور و شاهان سند، شاهان ملتان، شاهان بنگال وغیره. این کتاب در سنۂ ۱۰۰۱ھ تألیف یافته و مادهٔ تاریخ آن نظامی است. (۱۰۰۱)(۳۵۴)

خواجه نظام الدین احمد در سنۂ ۱۰۰۳ هجری در گذشت. مادهٔ تاریخ فوت او چنین است:

"گوهری بهار زدنیا رفت." (۱۰۰۳)

نظام الدین احمد در چندین جنگ شرکت داشت که از آن جمله جنگ گجرات با مظفر شاه گجراتی است. در این جنگ به فرماندهی خانخانان خدمات خود را انجام داد و با او روابط حسنه داشت. در کتاب خود طبقات اکبری از خان خانان توصیف بسیار کرده است. چنانکه می نویسد.

"میرزا خان، خان خانان خلف صدق بیرام خان است، بعد از فتح گجرات، به موقعش مذکور است، به منصب خان خانان و سپه سالاری رسید، امروز ده سال است که به این

مرتبه عالی ترقی کرده است ، و مصدر خدمات عالی و فتوحات عظیم شده . از فهم و دانش و علم و کمالات آن بزرگ نهاد ، هرچه نویسد از صد یکی و از بسیاراند کی است . شفقت عامه تربیت فضلا و علما و محبت فقرا و طبع نظم اوراموروثی است ، وامروز به فضائل و کمالات انسانی از ارباب دولت قرین خود ندارد . "(۳۵۵)

۴۔ شیخ فیضی اکبر آبادی

ابوالفیض فیضی فیاضی پسر شیخ مبارک ناگوری در سال نهصد و پنجاه و چهار هجری (۹۵۴ھ) در عهد سلطنت سلیم شاه در شهر آگره که بعداً" در زمان اکبر شاه به اکبر آباد معروف گردید ، پا به عرصه وجود گذاشت . (۳۵۶) اما صاحب تذکرۂ هفت آسمان قول واله داغستانی مؤلف " تذکره ریاض الشعرا " را نقل نموده و می نویسد که مولد او ناگور (NAGORE) از مضافات اجمیر است . (۳۵۷) و شهرت فیضی به دکنی درست نیست ، چون نه در دکن تولد یافته و نه در آن سر زمین اقامت طولانی داشته است . البته از طرف اکبر شاه به سفارت نزد پادشاهان دکن رفت و مدتی هم در آن سامان بسر برده ولی بعداً به اکبر آباد برگشته و بیشتر ایام زندگانی خود را در این شهر گذرانده است و به همین سبب بیشتر به اکبر آبادی شهرت دارد . اسمش شیخ ابوالفیض بوده و در شعر بدوا تخلص فیضی و پس فیاضی اختیار کرده است . (۳۵۸)

چنانکه در نل و دمن به این مطلب اشاره نموده است :

زین پیش که سکه ام سخن بود
فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم به عشق مرتاض
فیاضیم از محیط فیاض

پدر شیخ فیضی، شیخ مبارک ناگوری از علمای معروف زمان خود بود. اسلاف او از یمن مهاجرت کرده وارد هند شدند. شیخ مبارک در ناگور نزدیک اجمیر در سنهٔ نهصد و یازده (۹۱۱ ه) متولد شد. چون به سن رشد رسید به گجرات رهسپار گردید و آنجا نزد علمای معروف آن زمان به تحصیل علم پرداخت و در سال نهصد و پنجاه هجری به آگره رفت و در آن شهر سکونت اختیار کرد و به افادهٔ علوم می پرداخت و قناعت و درویشی را شعار خود قرار داد.

فیضی، پسر بزرگ تر شیخ مبارک در همین شهر آگره تولد یافت و پیش پدر خود به تحصیل علوم پرداخت. او از تمام علوم متداول بهرهٔ وافر برداشت. به ویژه در حکمت و علوم بیشتر تتبع کرد و پزشکی را هم تحصیل نمود و همیشه بیماران خود را رایگان معالجه می کرد و در زمان مرفه حالی بیمارستانی برای معالجه مستمندان احداث کرد. (۳۵۹)

در سال دوازدهم الهی (۹۷۴ ه) چون اکبر شاه متوجه تسخیر قلعه چتور (CHITORE) بود. نامی از شیخ فیضی به میان آمد و با تصویری که از او در خاطر شاه رقم شده بود به احضار او فرمان فوری به آگره فرستاد. طبق آن فرمان فیضی چون به چتور وارد شد و به حضور شاه رسید، او را بیرون نرده (پنجره) نقره ای در دیدگاه شاه قرار دادند. فیضی که بدقت طبع وجودت ذهن و به سخن سرایی ممتاز بود، ارتجالاً قطعه زیر، پیش اکبر شاه برخواند:

پادشاها برون پنجره ام

از سر لطف خود مراجاده

زانکه من طوطی شکر خایم

جای طوطی درون پنجره به (۳۶۰)

اکبر شاه ازین بدیهه گوئی فیضی خوشش آمد و او را نزدیک خود فراخواند و بر مراتب او افزود. فیضی در خدمت و ملازمت اکبر شاه قرار گرفت و بنا بر استعداد علمی و ذوق شعری در دربار اکبر شاه مقام مهمی احراز کرد. می دانیم که غزالی مشهدی نخستین ملک الشعرای اکبر شاه بلکه بهتر است بگوییم که اولین ملک الشعرای سلسله تیموریان (یامغولان) هند بود، چون او درگذشت، عنوان ملک الشعرائی دربار اکبر شاه (در ۹۹۶ھ) به شیخ فیضی اعطا گردید. (۳۶۱)

درباره مقام علمی شیخ فیضی، معاصر او شیخ عبدالقادر بدایونی چنین می نویسد:

"به شیخ فیضی ملک الشعرا، در فنون جزئیه از شعر و معما و عروض و قافیه و تاریخ و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار نداشت." (۳۶۲)

فیضی استاد شاهزادگان سلیم، دانیال و مراد بود و به آن افتخار می کرد. (۳۶۳)

فیضی از بزرگ ترین شعرای شبه قاره هند و پاکستان بوده است. بنا بر نوشتهٔ شبلی نعمانی:

"شاعری فارسی در مدت مدید شش صد سال در هندوستان دو شخص پدید آورده که خود اهل زبان یعنی گویندگان ایران هم ناچار شدند آنهارا تصدیق و قبول نمایند و آن دو یکی خسرو و دیگری فیضی است." (۳۶۴)

این نظر شبلی است و ممکن است دیگران به نظر او اتفاق نکنند اما شبلی در تائید نظر خود این بیت میرزا صائب را نقل کرده است که روی طرح فیضی گفته است:

این آن غزل که فیضی شیرین کلام گفت
در دیده ام خلیده و. در دل شکسته است

باز او (شبلی) می نویسد که علی نقی کمرای از شعرای ایران قصیده ای در مدح فیضی گفته و از اصفهان

فرستاده است که این چند بیت از آن قصیده است :

مرا افگند برنظم امورم پرتو فیضی
ابوالفیض آن گزین اکبر و شیخ کبیر من
اگر هستم مجیر اندر سخن او هست خاقانی
و گرمن مستجیر آستان(۳۶۵) او مجیرمن
کیم با او رسد در شاعری دعوی همچشمی
که در این خانقاهم من مرید و اوست پیرمن(۳۶۶)

فیضی بیشتر به شاعری شهرت دارد ' و این شهرت شاعری بردیگر فضائل او پرده افکنده است . مؤلف شعرالعجم هم به این نکته اشاره نموده اظهار تأسف می کند و بردیگر فضایل و کمالات فیضی دلیل آورده و در تائید گفتارش این شعر فیضی را نقل کرده است :

امروز نه شاعرم' حکیم
دانندۀ حادث و قدیم

فیضی علاوه برآن که دیوان شعر فارسی به نام "تباشیر الصبح" از خود به یادگار گذاشته و خمسه در برابر خمسه نظامی به نام مرکز ادوار در برابر مخزن اسرار مشتمل برسه هزار بیت ' سلیمان و بلقیس در برابر خسروشیرین مشتمل برچهار هزار بیت ' نل و دمن در جواب لیلی و مجنون مشتمل برچهار هزار بیت ' هفت کشور در برابر هفت پیکر دارای پنج هزار بیت و اکبر نامه در بحر اسکندر نامه در پنج هزار بیت گفته ' چندین کتاب دیگر نیز در علوم مختلف تألیف نموده است . تألیفات فیضی را تا صدویک جلد بر شمرده اند که بیشتر آنها مفقودالاثر است.(۳۶۷)

معروف ترین تألیفات فیضی را در بخش اول ذکر کرده ایم. فیضی نیز مانند دیگر امرای دربار اکبر شاه به فرهنگ و ادب فارسی علاقه داشت و از شاعران و عالمان سرپرستی و تشویق می نمود و او در واقع مربی شعراء بود.

عرفی شیرازی نیز قبل از اینکه به دستگاه حکیم ابوالفتح و عبدالرحیم خان خانان وارد بشود، به شیخ فیضی توسل جسته است.

فیضی با عبدالرحیم خانخانان روابط حسنه داشت و از خدمات ادبی و علمی و سخاوت و فیاضی او به شدت تحت تأثیر قراری گرفت. چنانکه جوایز و صلات گزاف و پول هنگفت که خانخانان به شعرا می داد، آن را در قطعه شعری ذکر نموده و از خان خانان مدح کرده است در حالی که از لحاظ رتبه و مقامی که در دستگاه اکبر شاه داشت با خان خانان برابری می کرد. چنانکه دراین مصرع گفته است:

"هم با امرا نظیر گشتم."

و به همین سبب مانند عرفی و دیگر شعرا، هیچیک از بزرگان و امرای دربار اکبر شاه را مدح نگفته است فقط دربارۀ خانخانان این شعر را سروده است:

خان خانان عهد کانعامش
طبع را رخصت شگفتن داد
داشت چون اعتماد بر شعرا
صله بیش از مدیح گفتن داد

فیضی در پنجاه سالگی به سال ۱۰۰۴ھ (۳۶۸) در شهر لاهور بد رود حیات گفت و جسد او را از لاهور به آگره آوردند و در آن شهر دفن کردند.

مادهٔ تاریخ درگذشت فیضی را در جمله فیاض عجم ذکر کرده اند. (۱۰۰۴)

۵- شیخ ابوالفضل علامی

فرزند شیخ مبارک ناگوری و برادر شیخ ابوالفضل فیضی به سال ۹۵۸ هجری در اکبر آباد (آگره) تولد یافت. (۳۶۹)

او علوم و فنون مختلف را در خدمت پدر خود (شیخ مبارک) تحصیل کرد، ابوالفضل ذهن رسا و فکر عالی داشت. در پانزده سالگی فنون حکمی و علوم نقلی را تحصیل نمود. (۳۷۰)

در ۹۸۱ھ به خدمت دربار در آمد و امور دارالانشاء و تاریخ مهمات سلطنت به او سپرده شد. و در مدت کوتاهی چنان تقرب حاصل کرد و در امور خصوصی شاه چنان دخالت یافت که حتی برای معالجه شاه پزشک هم به مشورت وی تعیین می شد. (۳۷۱)

در سال ۹۹۳ھ به موقع جشن سال نو ابوالفضل به منصب هزاری سرافراز شد.

سالهای بعد ابوالفضل را منصب دو هزاری، دو هزار و پانصدی و بالاخره چون در سنه ۱۰۰۹ھ قلعه اسیر را فتح کرد اکبر شاه از ابوالفضل به حدی راضی و خوشحال شد که منصب پنج هزاری و پنج هزار

روپیه پول نقد به او ارزانی داشت. (۲۷۲)

در همان ایام یعنی سنه ۱۰۱۰ه و ۱۰۱۱ه ابوالفضل هنوز در دکن بود که شاهزاده سلیم (جهانگیر شاه) فرزند اکبر شاه، علیه پدر سر به تمرد و عصیان برداشت و چون او خوب می دانست که تا شخصی مثل ابوالفضل مصدر خدمات عمده و مشاور او در قید حیات است، به آرزوی خود نخواهد رسید. لذا نقشه ای کشید و تدبیری کرد که گماشتگانش به حکم او ابوالفضل را به قتل آوردند در وقتی که از دکن به آگره پیش اکبر شاه می آمد. آنان سر ابوالفضل را از تن جدا کرده پیش شاهزاده سلیم (جانگیر) به الله آباد آوردند.

اکبر شاه چون از این امر آگاهی یافت، بسیار ناراحت و خشمگین و غمگین شد. واقعه قتل ابوالفضل در ۱۰۱۱ هجری رخ داده و میرزا عزیز کوکه تاریخ آن "تیغ اعجاز نبی الله سرباغی برید" یافت اما ابوالفضل در خواب به او گفت که ماده تاریخ من "بنده ابوالفضل است." (۲۷۳)

ابوالفضل نه تنها وزیر، میرمنشی و وقایع نگار اکبر شاه بود بلکه واضع قوانین و سپه سالار ارتش شاه نیز بود. در خلوت و جلوت جلیس و ندیم اکبر شاه بود. کتاب تاریخ اکبر نامه و آئین اکبری از کتب معتبر و معروف ترین تألیفات اوست. ابوالفضل تألیفات زیاد دارد که مهم ترین آنهارا در بخش اول ذکر کرده ایم.

ابوالفضل با عبدالرحیم خانخانان هم روابط صمیمانه ای داشت. نامه هائی که او به خان خانان نوشته و در منشآت او موجود است مبین این معنی است. در دفتر دوم چندین نامه به چشم می خورد که به خان خانان نوشته است در دفتر ماجای نقل آن نامه ها نیست، مخصوصا" چون اکثرا" طولانی است البته برخی از اشعاری که در خلال مطالب نامه ها درج نموده است در این جا نقل می گردد:

در صفحه ۸۸ از دفتر منشآت او ضمن نامه ای که به خان خانان نوشته است این اشعار به نظر می رسد:

الا یا نسیم الصبح بلغ تحیتی

الی من فداه، فوادی و مهجتی

و قل یا وحید الدهر مذغبت اننی

غریق حریق فی دموی ولوعتی

فلیس لقلبی غیر وجهک مقصدا

لقاءک مقصودی و وصلک منیتی

بعداً در همین نامه این قطعه فارسی را تحریر نموده است:

گهر نثار کند بر سرزبان چشمم

مرا چو نام شریف تو برزبان آید

به جستجوی خبر جانم از دریچهٔ گوش

زمان زمان بسر راه کاروان آید

قطعه دیگری در نامه به خان خانان نوشته که در صفحه ۱۰۴ دفترمذکور دیده می شود، و آن چنین است:

ذات من نقش خیال خوش تست

من مگر خود صفت ذات توام

نقش و اندیشه من جمله ز تست

گویی الفاظ و عبارات توام(۳۷۴)

احمد گلچین معانی در حاشیه تذکرهٔ میخانه این رباعی ابوالفضل را در مدح خانخانان از سفینهٔ خوشگو نقل کرده است:

دریا دل و ابرودست' یک تن چوتو نیست

وزبادهٔ هوش مست ' یک تن چوتو نیست

دین پرور و شه پرست ' یک تن چو تو نیست

شه را همه چیز هست ' یک تن چوتونیست(۳۷۵)

۶ـ میر محمد معصوم بهکری (بکری)

سید نظام الدین محمد معصوم متخلص به نامی فرزند سید صفائی حسینی ترمذی در شهر بهکر (Bhakkar) به تاریخ هفتم رمضان ۹۴۴ هجری پابه عرصه وجود گذاشت . (۳۷۶) نیاکانش ازسادات ترمذ بودند که بعداً از دوسه پشت در قندهار مقیم شد ند و باشرکت بعضی سادات دیگر تولیت مقبرهٔ بابا سید شیر قلندر فرزند بابا سید حسن ابدال عارف بنام که شهرک حسن ابدال به همین نام اکنون در پنجاب وجود دارد یکی از عارفان عصر خود و از نیا کانش را داشتند.(۳۷۷)

میر سید صفائی پدر میر معصوم به بهکر آمد و در آنجا ازدواج کرد . و چون صاحب علم و فضل بود سلطان محمود حاکم بهکر او را به منصب شیخ الاسلامی بهکر برگزید . سید صفائی به استقلال و احترام تمام ایام زندگانی خود را می گذراند ' تا اینکه در ماه ذی قعده سنهٔ ۹۹۱ ھ بدرود حیات گفت . (۳۷۸)

میر محمد نزد ملا محمد ساکن کنگری از توابع بهر به تحصیل علم نحو و صَرف فنون و نظم و نثر پرداخت و چندی بعد به همراهی چند نفر از دوستان و هم شهریان خود راهی گجرات شد .(۳۷۹) در مدت اقامت در احمد آباد (گجرات) در شغل نظامی و کارهای علمی بسر کرد و در جنگ گجرات به اصطلاح آن زمان از کو کیان عبدالرحیم خان خانان بود . (۳۸۰)

چنانکه در تاریخ معصومی (تاریخ سند) می نویسد:

"و در حینی که مظفر بن سلطان محمود گجراتی بر شهاب خان که یکی از امرای ظل اللهی (اکبرشاه) بود، مستولی گشته احمد آباد را از تصرف او بدر برده و نواب خان خانان با جمعی از امرای عالی مقدار رفته مظفر را منهزم ساخته آن ولایت را در حیطهٔ تصرف اولیای دولت قاهره در آورد، کاتب اوراق نیز از جملهٔ تعیناتی بوده". (۳۸۱)

در سنهٔ ۹۹۸ هجری در پیشگاه اکبر شاه در لاهور حضور یافت و مورد نوازش قرار گرفت و تیولها و به اصطلاح آن ایام جاگیرهائی در سند به او واگذار گشت. در سنهٔ ۹۹۹ھ خان خانان چون مأمور فتح سند شد و با میرزا جانی بیگ ترخان حکمران سند به جنگ پرداخت، میر محمد معصوم نیز تحت فرماندهی خان خانان در آن جنگ شرکت داشت. (۳۸۲)

میر معصوم را از نوکران خان خانان نوشته اند. شجاعت و مردانگی که ازو ظاهر شد و خدماتی که انجام داد سبب شد که از تقرب و اعتماد شاهی برخوردار شدو به منصب دویست و پنجاهی ترفیع یافت. (۳۸۳) مؤلف کتاب مآثرالامرا می نویسد که به منصب یک هزاری اکبری رسیده بود. (۳۸۴)

صاحب کتاب طبقات اکبری دربارهٔ اوی نویسد که: "از سادات صفویست. جوانی است به صلاح و تقوی آراسته، و سالها به فقیر (خواجه نظام الدین احمد) همدم و مصاحب بود". (۳۸۵)

در سال ۱۰۱۲ھ اکبر شاه میر معصوم را به سفارت به پیشگاه شاه عباس صفوی به ایران فرستاد، و این سفیر با استقبال گرمی رو برو شد. میر معصوم چون در سنهٔ ۱۰۱۵ھ از ایران به هند برگشت اکبر شاه فوت کرده بود، و جهانگیر شاه به جای پدر فرمانروای هندوستان بود. شاه مذکور میر معصوم را به سمت امینی به بهکر فرستاد و او همان سال (۱۰۱۵ھ) در بهکر در گذشت. (۳۸۶) و در مقبره ای که در شهر بهکر ساخته بود مدفون گردید. پیش ازین پدر و برادرش را نیز در آن مقبره به خاک سپرده بودند. آن مقبره یک گنبد و یک مناره بلند دارد و تاکنون پا برجا و معروفست. (۳۸۷)

میر معصوم به تعمیر عمارات، بسیار علاقه مند بود، چنانکه در بسیاری از نقاط مساجد و سراها و رباط

و پل و چاه آب وغیره ایجاد کرده است. به ویژه در شهر سکهر که وطن او بود با ساختن عمارتهای متعدد و درختکاری وغیره آن شهر را زینت و جمال داده بود. در وسط رود خانه گنبدی ساخته بود به نام "ساتیاسر" که ماده تاریخ آن را "گنبد دریائی" (۱۰۰۷ھ) یافته و یکی از عجائبات دنیا شمرده اند. (۳۸۸)

میر معصوم در ترتیب ماده تاریخ و خوش نویسی (خطاطی) نیز مهارت و علاقه خاصی داشت و از هر جا که می گذشت ماده تاریخ و اشعاری برروی سنگ از خود به یادگار می گذاشت و به صورت کتیبه نصب می کرد. بدین منظور در بیشتر موارد سنگتراش و کتیبه نویس همراه داشت. مؤلف ذخیرة الخوانین از علاقه مندی وی چنین می نویسد:

"خود کتیبه نویس و خوش خط بود. از ابتدای ایروان و نخجوان و تبریز و اصفهان تا قندهار و کابل و کشمیر و هندوستان و دکن هر جا که رسید از اشعار خود نوشته و برسنگ کنده یادگاری گذاشت". (۳۸۹)

و در این مورد یاد آوری شود که "سر در قلعه اکبر آباد (آگره) و مسجد جامع فتح پور سیکری وغیره اشعار ایشان به خط کتیبه در سنگ کنده اند". (۳۹۰) بلا خمن در این ضمن به نقل تزک (تزک جهانگیری) قلعه ماندو را نیز ذکر کرده است. (۳۹۱)

میر معصوم تاریخ نویس ماهری بود. چون به گجرات رفت در آنجا اسحاق فاروقی بھکری (یکی از دوستان قدیم) او را به خواجه نظام الدین احمد که آن وقت در دیوان گجرات بود معرفی کرد. نظام الدین احمد در آن روز ها به نوشتن کتاب معروف خود طبقات اکبری مشغول بود. هر دو به زودی باهم دوست شدند. (۳۹۲) و بنا بر نوشته مآثرالامرا خواجه (نظام الدین احمد) اشعاری به مصاحبت و همدمی میر در آن نسخه وارد نمود.

از آثار مشهور میر معصوم "تاریخ معصومی" است که تاریخی است از سند و در نوع خود شهرت فراوانی دارد چون این دومین کتاب تاریخ است که دربارهٔ سند نوشته شده. اولین کتاب در تاریخ سند "چچ

نامه" است که به عربی نوشته شده و درباره سنه تألیف آن اطلاعات دقیقی در دست نیست اما قیاس کرده اند که قبل از سنه۱۰۰۰ھ ترتیب یافته است، زیراکه در آن کتاب از شهر منصورۂ سند ذکری نیامده است و آن شهر در دوران بنی امیه بین سنه۱۱۰ھ و سنه۱۲۰ھ بنا شده است.(۳۹۳) این کتاب به نام منهاج المسالک، فتح نامه و تاریخ هند و سند هم شهرت دارد. کتاب مذکور به زبان ساده نبود و فهم آن برای آنانکه به عربی آشنائی کافی نداشتند مشکل بود. لذا محمد علی بن حامد کوفی آن را به فارسی برگرداند و اکنون متن اصلی عربی در دسترس نیست.

محمد علی بن حامد بن ابوبکر کوفی، متولد کوفه (در سنه۵۵۵ھ) از کوفه به سفر پرداخته چون به اوچه (نزدیک شهر بهاولپور پاکستان) رسید در آنجا رحل اقامت افگند و در زمان ناصرالدین شاه قباچه در سنه۶۱۳ھ (۱۲۱۶م) کار ترجمه چاچ نامه را انجام داد و مورد پسند عموم گردید این. این کتاب که یکی از کتب قدیم و معتبر به شمار می رود، (۳۹۴) به چاپ رسیده است.

تاریخ سند تألیف میر محمد معصوم، قدیم ترین مطالب را دربارۂ تاریخ سند در بر دارد.

از تذکرۂ فتوحات محمد بن قاسم (۹۲ھ) در سند تا واقعات دوران اکبر شاه که سند به دست خان خانان گشوده و ضمیمه مملکت اکبر شاه مغول هند شده در این تاریخ دیده می شود. (۳۹۵)

میر محمد معصوم در طب هم دست داشت و دو کتاب در طب نیز نوشته است که به نام طب نامی و مفردات نامی موسوم و نسخه هائی از آن موجود است. (۳۹۶)

وی شاعر خوشگوی بوده و در شعر نامی تخلص نموده است. و بنا بر نوشته مؤلف تذکرۂ هفت آسمان: "وی اشعار بسیار گفته و تتبع خمسه نیز نموده است".(۳۹۷) بعداً همین مؤلف می نویسد که "میر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنج مثنوی دارد یکی در برابر مخزن و یکی حسن و ناز به وزن یوسف و زلیخا.(۳۹۸) و یکی پری صورت به جواب لیلیٰ و مجنون و یکی به جواب هفت پیکر و یکی به جواب سکندر نامه". (۳۹۹)

۷ـ آصف خان میرزا قوام الدین محمد جعفر بیگ (م ۱۰۲۱ھ)

در زمان پادشاهی اکبر شاه، سه نفر از اعیان مملکت به عنوان آصف خان سرافراز شدند:

۱ـ عبدالمجید آصف خان (م ۹۸۱ھ).

۲ـ خواجه میرزا غیاث الدین علی آصف خان فرزند (م ۹۸۹ھ) آقا ملای دوات دار قزوینی.

۳ـ میرزا قوام الدین محمد جعفر بیگ آصف خان (م ۱۰۲۱ھ).

این هر سه آصف خان در دورانهای مختلف به سمت دیوان یا میر بخشی نائل بودند. (۴۰۰)

جهانگیر شاه در دوران فرمانروائی خود این عنوان (آصف خان) را به ابوالحسن برادر بزرگ ملکه نورجهان اعطا نمود و او وپدر ممتاز محل یا تاج بی بی ملکه شاجهان بود (که مقبره اش در شهر آگره به نام تاج محل بنائی باشکوه و زیبا و در نوع خود بی نظیر و یکی از عجایب دنیا به شمار می آید).

بدین ترتیب میرزا ابوالحسن را آصف خان چهارم باید گفت چون سه آصف خان اولی را مؤلف منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی از اول تا سوم شماره گذاری کرده تا درمیان آنها اشتباه نشود، (۴۰۱) و این توضیح در این مورد لازم بود.

در این جا مورد بحث ما آصف خان سوم یعنی میرزا قوام الدین محمد جعفر بیگ است او فرزند میرزا بدیع الزمان بن آقا ملای دوات دار و برادر زاده میرزا غیاث الدین علی آصف خان دوم است. (۴۰۲)

پدرش میرزا بدیع الزمان، در زمان شاه طهماسب صفوی سمت وزارت کاشان را داشت و جعفر بیگ (آصف خان) نیز به دربار ایران معرفی شده بود.

در سال ۲۲ جلوس اکبر شاه (۹۸۵ھ) جعفر بیگ به هندوستان وارد گشت و توسط عمویش میرزا غیاث الدین علی آصف خان دوم به اکبر شاه معرفی شد. (۴۰۳)

اکبر شاه او را منصب "بیستی" اعطاء کرد اما این منصب آنقدر پست و کم اهمیت بود که آصف

خان آن را به حقارت رها کرد و عازم بنگال شد. (۴۰۴)

در بنگال آن وقت مظفرخان به استانداری منصوب شده بود. آصف خان با مظفرخان بود تا اینکه در بنگال شورش نظامی رخ داد، در این وقت او و شمس الدین خافی به دست شورشیان افتادند اما میرزا جعفر آصف خان و شمس الدین وسیله ای نجات و فرار به دست آوردند. چون جعفربیگ به فتح پور که پایتخت موقتی اکبر شاه بود، رسید نسبت به ایام قبل با پذیرائی بهتری روبروشد. و در مدت کوتاهی به منصب دو هزاری منصوب و به عنوان آصف خانی سرافراز گردید. (۴۰۵)

مؤلف ذخیرة الخوانین می نویسد که در زمان اکبر شاه آصف خان تا مقام سه هزاری ارتقا یافته بود.(۴۰۶) صاحب تذکره هفت اقلیم می نویسد که:

"حضرت شاهنشاهی (اکبر شاه). اثر نیکو خدمتی در ناصیه اخلاصش ملاحظه نموده از درجه اش ترقی می داد تا ابتدا منصب بعضی عساکر را بدو عنایت فرمود و پس از آنکه مشرب عذب پادشاهی نسبت به قاضی علی بخشی نیکی سمت سمیت پذیرفت، مهمات بخشی گری به وی مفوض گردید." (۴۰۷)

آصف خان در مهمات جنگی متعدد شرکت کرد و مصدر فتوحات بزرگ گشت. (۴۰۸) در زمان جهانگیر شاه به منصب پنج هزاری رسید و امر وکالت که آن را به نخست وزیری معنی کرده اند. نیز به او تفویض گشت.(۴۰۹) بعد به اتالیقی (اتابکی) شاهزاده پرویز مأمور شده به دکن رفت و ما بقی زندگانی خود را بافراغت و باعزات و احترام در آنجا گذرانید تا اینکه در سنه ۱۰۲۱ هجری دیده از جهان بر تافت.

"صد حیف ز آصف خان" ماده تاریخ در گذشت اوست.(۴۱۰)

۱۰۲۱ = ۶۵۱ + ۱۷۸ + ۹۸ + ۹۴

آصف خان از دانش بهرهٔ کافی داشت. و بنابر نوشته مؤلف ذخیرة الخوانین:

"تیزفهمی به حدی داشت که بیک نگاه (تمام) سطر را می خواند و حرف معقول می زد".(۴۱۱)

تاریخ الفی که چند نفر از دانشمندان معروف آن زمان به تألیف آن مأموریت یافته بودند یکی از آنها آصف خان بود که کار ترتیب و تنظیم جلد سوم این کتاب به او محول گشته بود.(۴۱۲)

آصف خان ذوق شعری هم داشت چنانکه دو مثنوی به نام خسرو و شیرین و لیلیٰ و مجنون از خود به یادگار گذاشته است. این شعر از اشعار شیوای اوست:

شهر گنجایش غمهای دل ما چونداشت

آفریدند برای دل ما صحرا را(۴۱۳)

آصف خان و میرزا عبدالرحیم خانخانان هر دو از امرای معروف دوران اکبر و جهانگیر شاه بودند و باهم روابط نزدیک و مودت آمیزی داشتند و این معنی را از نامه های آنان که بیک دیگر رد و بدل می شد' بخوبی می توان پی برد. یکی از این نامه ها که خان خانان به آصف خان نوشته بود' در مجموعه نامه های خان خانان در بخش سوم درج گردیده است. در آغاز نامه ای که آصف خان در جواب آن نامه به خان خانان نگاشته است شعری بود که بنا بر تحریر طبقات اکبری از میر حیدر معمائی شاعر معاصر آصف خان است. (۴۱۴) و آن این است:

نازک دلم ای دوست علاجم چه توان کرد(۴۱۵)

من عاشق آشفته مزاجم چه توان کرد

۸ـ راجه مان سینگ

او به راجه مان سینگ شیخاوت هم شهرت دارد و از طائفه راجپوت هند و است. شیخاوت بدین مناسبت می گویند که در بزرگان این گروه توالد و تناسل نمی شد، یک شیخ ولی شعار برای او دعا کرد. خدای عزوجل او را پسری اعطا کرد که به شیخ موسوم شد. بعد از آن اولاد او را شیخاوت می گویند. (۴۱۶)

در اینجا بیان این واقعه هم خالی از لطف نخواهد بود که چون محمد همایون شاه بعد از شکست از شیر شاه سوری، از هندوستان به ایران عزیمت کرد تا از شاه طهماسب صفوی درخواست یاری کند، در آن سفر هفتاد نفر از امرای کبار مانند بیرم خان وغیره از ملتزمان رکاب او بودند. (۴۱۷)

شاه طهماسب چون این قبیل بزرگان را دید به همایون شاه گفت:

"کسی که این قسم بنده های ممد و معین داشته باشد، عجب که او حراست ملک نتوانست کرد، پرسیدند (شاه طهماسب) که کدام گروه صاحب قبیله و اعیان و مردانه اند. حضرت (همایون شاه) فرمودند که قوم افاغنه و راجپوت گفتند (شاه طهماسب) قوم افاغنه را حالا از خود نمی توانید ساخت، آنها را از سپاه گری انداخته به سوداگری و حرفه اندازند و باراجپوتان خویشی نموده در تربیت آنها سعی نمایند که غیر از تسخیر زمینداران (ملاکان) ماندن در هند محال است". (۴۱۸)

همایون شاه چون دوباره به کمک شاه طهماسب فرمانروای هندوستان شد بنابر رای این پادشاه نسبت به راجپوتان عنایتی بیشتر داشت چون اجل مهلت نداد که آنچه در سر دارد جامه عمل بپوشاند. از و میتهائی که به فرزندش اکبر شاه کرد، این بود که با راجپوتان در مقام شفقت و رعایت بوده تربیت این قوم نمایند که از این ها تمرد و عصیان نیست غیر از اطاعت و خدمتگاری. (۴۱۹) و اکبر شاه که در باب افغانان توجه زیاد

نداشت سبب آن همین بود. ولی در تربیت راجپوتان به طوری کوشید که زبانزد خاص و عام گشت. اکبر شاه باراجپوتان پیوند و خویشاوندی هم برقرار کرد، چنانکه دختر راجه بهگوانداس یعنی خواهر راجه مان سینگ رابرای شاهزاده سلطان سلیم (جهانگیر شاه) خواستگاری کرد و در سنه۹۹۳ھ این عروسی باشکوه و جلال تمام صورت گرفت.

راجه مان سینگ که وارد خدمت اکبر شاه شده بود به منصب عالی مفتخر شد و چندین مأموریت جنگی به وی محول گشت که یکی از آنها دفع و رفع طائفه روشنائی بود در وقتی که راه هندوستان و کابل رامسدود کرده بودند و کابل به عنوان جاگیر یعنی سرزمینی که در آن مقیم شود و تیول او باشد به او واگذار گردید. (۴۲۰)

بعد از آن اکبر شاه اورا از کابل فراخواند و استانداری بهار را به او واگذار کرد. در ۹۹۸ھ پدرش بهگواندا‌س فوت کرد، آن وقت مان سینگ که عنوان کنور داشت، از طرف اکبر شاه عنوان "راجه" هم دریافت نمود و به منصب پنج هزاری نائل آمد. (۴۲۱)

در سال ۴۱ جلوس اکبری، مان سینگ باخواهر لچهمی نراین راجه کوچ بهار از دواج کرد. در سال ۴۴ الهی (جلوس اکبر شاه) به فرمان اکبر شاه در جنگ دکن شرکت نمود و پیروزیهائی که در آن جنگ و در نبردهای قبلی از مان سینگ به منصه ظهور آمد اکبر شاه را به حدی تحت تأثیر قرار داد و چنان وی را خوشحال نمود که شاه او را به منصب هفت هزاری ارتقاء داد. و این مقام والائی بود که برای کسی دیگر حتی از افسران مسلمان هم حاصل نمی گشت چون منصب هفت هزاری تا ده هزاری مخصوص شاهزادگان و اعضاء خانواده شاهی بود. قبل از آن زمان برای دیگران بالا ترین مقام منصب پنج هزاری بود که در سال ۹۹۲ھ بعد از فتح گجرات نصیب عبدالرحیم خان خانان هم شده بود، چنانکه پیش از این از آن یاد کرده ایم.

بعد از مان سینگ به زودی منصب هفت هزاری به میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه هم اعطاء گردید و میرزا عبدالرحیم خان خانان نیز در اواخر دوران جهانگیر شاه به این منصب (هفت هزاری) نایل آمده بود.

راجه مان سینگ غیراز مأموریت کابل و بهار در اوریسه و بنگال هم مأموریت هائی داشت . در بنگال به ویژه تا سال ۱۰۱۳ھ بوده است . (۴۲۲) اما اکبرشاه چون بیمار شد وضع مزاجی وی به وخامت گرائید و مان سینگ به پایتخت فراخونده شد .

اکبرشاه از مرض بهبود نیافت و در همان بیماری در گذشت . آنگاه جهانگیرشاه جانشین پدرو فرمانروای هندوستان گشت . او نیز راجه مان سینگ را به بنگال فرستاد . اما وی را زود از بنگال فراخواند و به رهتاس بهار فرستاد تا در آنجا امنیت برقرار کند . پس در سال سوم سلطنت جهانگیربه یاری خان خانان مأمور دکن گشت . و بالاخره در سال نهم جهانگیری یعنی ۱۰۲۲ھ در دکن به اجل طبیعی در گذشت .(۴۲۳)

راجه مان سینگ بسیار خوش خلق وپای بند مذهب خود بود . (۴۲۴) او اگرچه خود هندو بود اما با مسلمانان و هنود مساوی رفتاری کرد . (۴۲۵) مؤلف ذخیرة الخوانین می نویسد که در لاهور پدرش و او (مان سینگ) مسجد عالی بنا کرده (بودند) که تاحال قائم است . (۴۲۶) و در سفرها مساجد و حمام از پارچه چند جابرپای کرد که مسلمانان غسل کرده نماز بخوانند ' و در اوقات خمسه در حضور او موذن بانگ صلوات می گفت ' و نماز باجماعت می شد واگر کسی از مسلمانان نمی خواند او را از نوکری برطرف می کرد . و اگر هندوست به روش هندو جب (جپ) بکند' واگر مسلمان است نماز بخواند که اطاعت الهی است . (۴۲۷)

علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه تهران چون به توصیف دربار اکبرشاه و به ذکر وسعت نظروی و طرز و روشی که او با امرا و سرداران دربار خود مسلمان و یا هندو بی تبعیض اختیار کرده بود' می پردازد ' اسم مان سینگ و عبدالرحیم خانخانان را به ویژه ذکری کند و می نویسد "وسعت نظرو انشراح صد روی (اکبرشاه) به قدری بود که وزرای خود را منحصربه مسلمانان نساخته بلکه از میان هندوان نیز رجال برگزیده و سرداران لایق به خدمت گماشت . عبدالرحیم خان خانان و راجه مان سینگ هردو تساوی در دربار او منصب سرداری داشتند ." (۴۲۸)

خان خانان و راجه مان سینگ گذشته از روابط اداری و درباری از سرداران نامی دربار اکبرشاه باهم

ارتباط خصوصی هم داشتند. چنانکه مؤلف ذخیرة الخوانین در ذکر آموزش و پرورش خانخانان می نو ـسد: "و میرابوالفتح و راجه مان سینگ درپی تربیت او شدند."(۴۲۹). و در صفحه ۱۰۹ در ذکر راجه مان سینگ همین مؤلف می نو ـسد "مابین خان خانان و راجه مان سینگ اتحاد قدیمی بود که میرزا ایرج و میرزا داراب خرد سال بودند راجه از روی محبت روز مره (روزینه) به هردو برادر مقرر کرده بودند. چون جوان شده به منصب عالی رسیدند، روزینه نمی یافتند. روزی هردو برادر ازروی استهزاء به راجه گفتند که دادا جی (پدر بزرگ) چه شد که مایان جوان شده منصب عالی یافته ایم، روز مره مارا چرا منع کردید؟ راجه از ابتدای لغایت یومیه آنها حساب کرده، دو لک روپیه را به میرزا یان داد."(۴۳۰)

۹ـ خان اعظم میرزا عزیز کوکه.

میرزا عزیز پسر شمس الدین محمد خان اتکه هم سن و همبازی و برادر رضاعی اکبر شاه بود. او همیشه مشمول مراحم و شفقت های اکبر شاه قرار می گرفت. به شاه آنقدر قرب و نزدیکی حاصل کرده بود که مکرر گستاخی ها می کرد، اما اکبر شاه از آن می گذشت و می گفت که "میان من و عزیز جوی شیر واسطه است، از آن نمی توان گذشت."(۴۳۱)

پدر میرزا عزیز، شمس الدین محمد خان اتکه از بزرگان دربار اکبر شاه بود و مقام وکالت داشت. در سنهٔ ۹۶۹ هـ چون کشته شد، اکبر شاه به میرزا عزیز کوکه دلداری و تسلی داد و به اصطلاح مردم هند دلا سانمود. وعنوان خان اعظم را به وی ارزانی داشت.(۴۳۲)

در سال هفدهم (جلوس اکبر شاه) چون احمد آباد گجرات به تصرف اکبر شاه در آمد، استانداری گجرات تا کنار رود خانه مهندری به میرزا عزیز کوکه واگذار گردید. در سنهٔ ۹۸۰ هـ چون محمد حسین میرزا به مساعدت و معاونت اختیار الملک دکنی (که بلاخمن او را یکی از امرای گجراتی نوشته است) در احمد نگر شورش

کرد و بعد از تصرف ایدر و حمله به کمبهایت (KAMBHAYAT) باهم به محاصره احمد آباد پرداختند میرزا عزیز کوکه در قلعه احمد آباد محصور شد. در آن وقت اکبر شاه شخصاً بایک دسته از لشکر سر رسیده میرزا را از آن مهلکه نجات داد.

فیضی اکبر آبادی در مثنوی اکبر نامه این واقعه را به تفصیل به نظم در آورده است. (۴۳۳)

در این جنگ اکبر شاه فقط به همراهی صد نفر منتخب بادشمنان جنگید، محمد حسین میرزا و اختیارالملک کشته شدند و اکبر شاه پیروز گردید.(۴۳۴) و چنانکه در ذکر خان خانان گذشت، اوهم در این جنگ شرکت کرد و در قلب سپاه قرار داشت. درحالیکه آن وقت او فقط شانزده ساله بود این اولین مأموریتش بود.

در سنهٔ ۹۸۸ھ در شورش بنگال مظفرخان سپه سالار کشته شد. میرزا عزیز به مقام پنج هزاری و به عنوان خان اعظم سربلند گردیده به سپه سالاری بنگال مأموریت یافت و تمام مدت اقامتش به برقراری امنیت در بهار و بنگال گذشت.(۴۳۵)

در آخر سال بیست و ششم چون اکبر شاه بعد از فتح کابل به فتح پور مراجعت کرد میرزا عزیز دوباره به دربار حضور یافت. اما در غیبتش شورشیان باز سر به شورش برداشتند واز بنگال تا حاجی پور را متصرف شدند. (۴۳۶) از این رو میرزا عزیز دوباره به سرکوبی شورشیان فرستاده شد. (۴۳۷)

در سنهٔ ۹۹۲ھ میرزا عزیز، بنابر استدعای خودش به دربار احضار شد و در سنهٔ ۹۹۳ھ به عنوان فرزندی سرافراز گشت. اندکی بعد سپه سالاری یک سپاه به او محول شد و برای فتح برار و احمد نگر مأموریت یافت. (۴۳۸)

میرزا عزیز پی در پی مأموریت هامی یافت و به مقامات عالی تری ارتقامی جست. در جنگها گاهی به پیروزی نائل می آمد و گاهی شکست می خورد. چنانکه در دکن به پیروزی نائل نگردید.(۴۳۹)

در زمان اکبر شاه تا مقام هفت هزاری ارتقا یافته بود و این امتیازی بود که غیر از او و راجه مان سینگ کسی دیگر جز اعضای خانواده شاهی نداشتند.

میرزا عزیز شخص متدینی بود و در این مورد بارها با اکبرشاه اختلاف پیدا کرد حتی یک مرتبه از اکبر شاه قهر کرده بدون اجازهٔ او برای ادای فریضه حج روانه عربستان گردید.

او با یک کشتی به نام الهی که به خودش تعلق داشت باشش پسر و شش دختر و مادرهای آنها به همراهی صد نفر از مستخدمین به سفر روانه گشت.

شیخ عبدالقادر بدایونی به مناسبت این سفر تاریخ گفته است:

بجای راستان شد خان اعظم

ولی در زعم شاهنشاه کج رفت

چو پرسیدم ز دل تاریخ این سال

بگفتا میرزا کو که به حج رفت(۴۴۰)

۱۰۰۲ھ

در زمان جهانگیرشاه هم مأموریت ها می یافت. چنانکه در سال هیجدهم جهانگیری به اتالیقی (اتابکی) و همراهی سلطان داور بخش پسر شاهزاده خسرو بن جهانگیرشاه (۴۴۱) که به استانداری گجرات نامزد شده بود، روانه گجرات شد و در احمد آباد در سال نوزدهم سنهٔ ۱۰۳۳ھ/۱۶۲۴م در گذشت.

بنا بر نوشته صاحب مآثرالامرا میرزا عزیز به حدت ذهن و سلاست بیان یکتا بود. و در تاریخ دانی مستثنیٰ. گاهی شعر هم می گفت، از وست:

چون شده حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ

بعد ازین خواهم زدن برشیشه ناموس سنگ(۴۴۲)

او به خوش نویسی هم علاقه داشت و خط نستعلیق را بسیار خوش می نوشت و در این فن شاگرد میرزا باقر پسر ملا میر علی بود.

میرزا عزیز کوکه در اوایل کار با عبدالرحیم خان خانان ارتباط دوستانه ای نداشت. اما چون اکبر شاه' خواهر میرزا عزیز ماه بانو را به همسری خان خانان انتخاب کرد واین ازدواج صورت گرفت از آن وقت بین این هر دو امیر بزرگ اکبر شاه روابط حسنه برقرار گردید.

۱۰- شیخ احمد سرهندی نقشبندی (۹۷۱-۱۰۳۴ھ)

شیخ احمد یکی از شخصیت های بسیار محترم مذهبی و علمی در زمان اکبر و جهانگیر شاه بوده است. کنیه وی ابو البرکات و القاب وی امام ربانی بدرالدین و مجدد الف ثانی است.

شیخ احمد در علوم معقول و منقول عصر دست قوی داشت و مورد احترام سایر طبقات مردم زمان بود. او در سراسر نقاط شبه قاره مسافرت به عمل آورده 'یک بار حج بیت الله هم گزارده است. علاوه بر مکتوبات شیوای فارسی در سه مجلد دارای ۵۳۶ مکتوب رسائلی به نام اثبات النبوه (تحقیق النبوه) رساله تهلیلیه' رساله معارف لدنیه و رساله مبداء و معاد به زبان عربی دارد. موضوع کتب وی حقیقت ایمان و نبوت محمدی و عرفان واقعی است.

شیخ احمد در اصلاح بسیاری از بدعت ها و رسوم بد زمان اکبر شاه و جهانگیر شاه کوشیده و موفقیت های شایانی به دست آورده است.

در مجموعه مکتوبات شیخ احمد که به نام "مکتوبات امام ربانی" شهرت دارد بعضی از مکتوب ها به نام خان خانان می بینیم که در آن ازوی خواهش کرده است تا بعضی از افراد ستم دیده و بی ثروت را کمک کند. چنانکه این نامه:

" ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال آمینا."

(ثابت قدم دارد خدائی پاک مارا و شمارا برمتابعت سرور مرسلان باد بروی و بر آل وی درودها و سلام ها در ظاهرو باطن و رحم فرماید خدای تعالیٰ بر آن بنده که آمین گوید).

" دوامرراهم بی اختیار برآن آوردند که به تصریح ایشان جرأت نماید. اول اظهار رفع مظنه آزار است. بلکه حصول مودت و اخلاص و امر ثانی ایماء احتیاج محتاجی است که به فضیلت و صلاح متحلی است و به معرفت و شهود متزین. ازروئی نسب کریم است و ازروئی حسب شریف. مخدوما: در اظهار حق نوعی از مرارت است اگرچه به حسب شدت و ضعف متفاوت باشد. خیلی سعادت مندی می باید که این مرارت را در رنگ عسل بیاشامد و هل من مزید گوید. تلونیات احوال از لوازم صفت امکان است جماعه که به تمکین رسیده اند نیز از تلوین سرشته اند، بیچارۀ ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات جلالیه است و گاهی محکوم صفات جمالیه است وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و هرموسم را احکام جداست دیروز آن بود امروز این است. قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمان یقلبها کیف یشاء والسلام."

یا این نامه در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوأل مشهور که کفار را به واسطه کفرموقت عذاب مخلد چون باشد و سفارش حاجت مندی:

"طوبی لمن جعله الله سبحانه، مظهرالخیر حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعه آخرت گردانیده بیدولت باشد کسیکه تخم را درست بخورد و به زمین استعداد نیندازد و از یک دانه هفت صد دانه نسازد. و از برای روزیکه برادر از برادر گریزد و مادر به فرزند نیا میزد ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرت نقد وقت اوست و حسرت و ندامت دارین برکف دست او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت می شمارند نه از برای آن غرض که در آن فرصت تنعمات و تلذ ذات فرمایند که بیم وارد ثبات است مع ذلک معدات محن و عقبات بلکه

تا در آن فرصت کشت و کار فرمایند و از یک دانه عمل خیر بحکم (آیه) کریمه والله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی نهایت حاصل کنند. از اینجاست که اعمال صالحه چند روزه را به تنعمات مخلد جزا فرموده اند والله ذوالفضل العظیم. اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است و در سیآت جزا به مثل است پس کفار را به واسطه سیآت معدوده عذاب مخلد چون باشد؟ گوئیم که مماثله جز امر عمل را مفوض بعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک آن قاصراست. مثلاً در قذف محصنات جزای مماثل آن هشتاد تازیانه فرمود و در حد سرقه قطع یمین سارق جزای آن نمود.

و در حد زنا در صورت بکر به بکر صد تازیانه بالتعذیب عام تقدیر نمود. و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرمود. علم سر این حدود و تعزیرات از طوق بشر خارج است ذالک تقدیر العزیز الحکیم. پس ماده کفار حق سبحانه و تعالی کفر موقت را عذاب مخلد جزای وفاق فرمود. معلوم شد که جزای مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسیکه خواهد که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و بادله عقل برابر نماید آن کس منکر طور نبوت است علیه ما یستحق با او سخن کردن از بی خردی است:

بیت

آنکس که به قرآن و خبر زو نرهی
آنست جوابش که جوابی ندهی

بقیه المرام رافع تیمه فقرا میان شیخ احمد ولد اعز مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری است. ملاحظه الطاف و احسانهای شمارا که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده به خدمت علیه بتوسل این فقیر خود را رسانیده است از جمله الطاف ایشان موضعی بود که در پرگنه اند ور کرم فرموده بودند والامر عندکم بل کل من عندالله

والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الہدی و التزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی الہ صلوات التسلیمات . (۴۴۳)

در نامہ زیر بہ خان خانان نوشتہ است کہ تواضع از ارباب غنامی زیبد و استغنا از ارباب فقر.

"وما یناسب ذالک الخیر فیما صنع اللہ سبحانہ .

مخدوما:

من آنچہ شرط بلاغ است باتو می گویم
تو خواہ از سخنم پندگیر و خواہ ملال

تواضع از ارباب غنا زیبا است واستغنا از اھل فقرلان المعالجہ بالا ضداد در مکاتیب ثلاثہ شما غیر ازاستغناء امری مفہوم شد ھرچند مقصود شما تواضع بود. مثلاً در مکتوب اخیر مسطور بود "بعد الحمد والصلوۃ نمودہ می آید." این عبارت را نیک دریا بند کہ در کجا باید نوشت . آری خدمت فقرا بسیار کردہ اند اما رعایت آداب خدمت ھم ضروری است تاثمرۂ بر آن مترتب شود و بدو تنہا خرط القیاد بلی القیاء امت او علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات اتمہا و اکملہا از تکلف بری اند . اما التکبر مع المتکبرین صدقہ . حضرت خواجہ نقشبند را قدس اللہ تعالیٰ سرہ ، شخصی گفت کہ متکبر است : فرمودند کہ تکبر من از کبریائی اوست ، این طائفہ را ذلیل و خوارنہ انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی اللہ لا برہ .

حدیث نبوی است علیہ الصلاۃ والسلام:

اند کی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
کہ دل آزردہ شوی ورنہ سخن بسیار است

محبان عزیزی و مخلصان صمیمی ، شمامی باید کہ ملاحظہ نفس امرداشتہ باشند و بہ شمار ھرچہ رسانند از نفس الامر رسانند و ھرکنگاشی کہ بد ھند صلاح شمارامی باید کہ منظور دارند ، نہ مصالح خود را کہ آن خیانت

محض است. بعضی از منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود. اما در عالم اسباب محبان و مخلصان شما نگذاشتند. تقدیری ازین طرف ندانند هرچند این مقدمات تلخ نماند اما خوش آمد گویندگان شما بسیار اند به همان اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذایل مخزونه. لیکن بدانند که اظهار این قسم سخنان نه ازروی آزار است بلکه ازروی نیک خواهی و دل سوزی است یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یک روز بیشتری آمدند محتمل که فقیر بهرحال خود را به شامی رسانید' اما در اثناء راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فی ما صنع الله سبحانه."(۴۴۴)

۱۱- شیخ عبدالحق محدث دهلوی

او در ماه محرم به سال ۹۵۸ هجری دیده به جهان گشود. نیاکانش همراه قشون امیر تیمور به هند رفته بودند و بعداً همانجا مقیم شدند. (۴۴۵) وی اولین کسی است که علم حدیث را به نحو شایسته و منظمی در سراسر هندوستان' مخصوصاً در قسمت شمالی شبه قاره رواج داد. (۴۴۶) شاگردانش در سراسر شبه قاره از کشمیر گرفته تا جونپور و گجرات و از لاهور تا بهار پراگنده شده به نشر تعلیمات او پرداختند (۴۴۷) همین طور فرزندانش نیز در اشاعه این علم سعی بلیغ مرعی داشتند و تصانیف مزیده از خود به یادگار گذاشتند (۴۴۸)

عبدالحق محدث دهلوی بیش از یک صد کتاب و رساله در موضوعات مختلف از جمله تفسیر و تجوید و حدیث و عقاید و فقه و تصوف و اخلاق و اوراد و تاریخ و تذکره و سیر و منطق تألیف نمود (۴۴۹) ولی معروف ترین آثار وی عبارت اند از:

اخبارالاخیار فی اسرارالابرار' اشعة اللمعات فی شرح مشکوة' لمعات التنقیح فی شرح مشکوة المصابیح' شرح سفرالسعاده فیروز آبادی و مدارج النبوة وغیره.

اخبارالاخیار به عنوان تذکره صوفیه که در سرزمین هند به اشاعه اسلام همت گماشتند' شهرت فراوانی

دارد. اشعة اللمعات و لمعات التنقیح به ترتیب به فارسی و به عربی شرح هایی است برمشکوة المصابیح ولی الدین ابوعبدالله محمد بن محمد الخطیب العمری التبریزی. (۴۵۰)

اشعة اللمعات شهرت فراوانی کسب کرده و امروز هم در کشور های هند و پاکستان و افغانستان در ردیف مواد درسی دینی به شمار می رود.

مدارج النبوة در شرح حال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است این کتاب به سبک مدارج النبوة معین الدین هروی نگاشته شده و بنا به گفته خاور شناس شهیر چکسلواکی ریپکا(Rypka) در شبه قاره هند 'کتابی بهتر از این در این موضوع به زبان فارسی نوشته شده و در آن کشور دارای همان امتیازی است که معارج النبوة در سراسر ادبیات فارسی از آن برخوردار است.

گذشته ازین مجموعه ای از مکاتیب شیخ محدث دهلوی نیز برجای مانده که خود مؤلف آنها را گرد آوری کرده و اسم ارسال المکاتیب الی ارباب الکمال و الفضایل بر آن نهاده است. (۴۵۱)

در این مجموعه پنج مکتوب به عنوان خان خانان عبدالرحیم نیز به چشم می خورد و این امر نشان می دهد که شیخ محدث دهلوی و عبدالرحیم خان خانان باهم مکاتبه و مراوده و روابط مشفقانه ای داشته اند.

و آن پنج نامه که در این مجموعه به نام خان خانان وجود دارد' به ترتیب عبارتست از:

۱- اختیار التخلی لانتظار التجلی.

۲- تذکیر اولی الاحلام بان لذات الدنیا کلها آلام و رفع التعب و العنا بالجمع بین الفقر و الغنا.

۳- سلوک اقرب السبل بالتوجه الی سید الرسل صلی الله علیه و آله وسلم.

۴- صدق التعطش والدوام فی طلب المقصد والمرام.

۵- اتحاف الاحبه به بیان حدیث المحبه.

شیخ عبدالحق محدث دهلوی در نود و چهار سالگی به سال ۱۰۵۲ هجری در دهلی درگذشت و اورا در همان شهر به خاک سپردند.

فضایل اخلاقی خان خانان:

وصف تراگرکنند ور نکنند اهل فضل

حاجت مشاطه نیست روی دلارام را

مؤلف تذکرهٔ مخزن الغرایب این رادمرد را ر ردیف مردم نابغه به شمار می آورد و در مورد توصیف و تعریف اخلاق وی شعرمذکور بالا از سعدی را به جاو به موقع نوشته است. (۴۵۲)

خان خانان جامع کمالات و صاحب فضائل زیاد است. او در دانش و شجاعت، تدبیر و سخاوت گوی سبقت از معاصران خویش ربوده است. نویسندگان مشهور از زمان خان خانان تا امروز مطالب فراوان دربارهٔ این شخص شخیص به رشته تحریر در آورده اند. این وجیزه مجال آن را ندارد که به تفصیل به ذکر نوشته های آنان بپردازد، با این حال بجاست که به برخی از آن آثار اشاره نمائیم و به طور مختصر فضائل اخلاقی شخصی را که صاحب نظران وی را به محاسن اخلاقی و صفات بارز انسانی ستوده اند، معرفی کنیم.

حقیقت این است که عبدالرحیم خان خانان در بسیاری از صفات نظیر شجاعت و شهامت، سخاوت و بلند نظری، حلم و عفو، انسان دوستی و علاقه به رفاه همگانی کم نظیربود و برخی اعمال ستودهٔ او مایه شگفتی است.

دربارهٔ مقام علمی خان خانان در قسمت های دیگر به تفصیل ذکر شده است، مخصوصاً در قسمتی که راجع به آثار او به بحث پرداخته ایم، نوشته ایم که خان خانان غیراز زبان فارسی، عربی، ترکی سنسکریت و هندی هم می دانست و به این زبانها شعرگفته است. بعضی تذکره نگاران نوشته اند که او به زبان سندی هم شعر سروده است. (۴۵۳)

مؤلف مآثر رحیمی چون به فضایل علمی خان خانان پرداخته و در مهارت استخراج مادهٔ تاریخ او سخن گفته به این مطلب اشاره نموده است. چنانکه می نویسد:

" در وادی تاریخ ید بیضا می نمایند. چنانچه (چنانکه) این تاریخ که به پنج زبان فرموده اند شاهد آنست. در جنا پور به مباحثه یکی از کتب علمی میل نموده بودند. این تاریخ را به جهت شروع نمودن در مباحثه با مولانا فریدالدین نجومی فرموده اند:

یوم الاحد ثانی ربیع الاول

به روز یکشنبه دویم ربیع الاول

یکشنبه کونی ربیع الاول آ یی نینگ ا یکیسی.

اتوار دوج ربیع الاول کجی

پنجم را به زبان کشمیری یافته بودند ثبت شد". (۴۵۴)

ازین بیان مؤلف مآثر رحیمی معلوم می شود که به این زبانها چنان آشنا بود که در آنها تاریخ گفته است. (۴۵۵)

به زبان عربی چنان تسلط داشت که وقتی شریف مکه از عربستان نامه ای برای اکبر شاه فرستاد که به عربی مشکل و تشریفاتی نوشته شده بود' اکبر شاه اوراق آن نامه را به سه نفراز دانشمندان دربار خود که در آن وقت حضور داشتند' داد که عبارت بودند از شیخ ابوالفضل علامی ' شاه فتح الله شیرازی و میرزا عبدالرحیم خانخانان. هنگام شب شیخ ابوالفضل علامی و شاه فتح الله شیرازی نامه را گرفتند که روز بعد بکمک فرهنگ ها ترجمه نموده بیاورند. اما خان خانان درهمان موقع در روشنائی شمع نامه را خواند و چنان ترجمه نمود که گو یی به زبان فارسی نوشته شده است. همه به او تحسین و آفرین کردند. (۴۵۶)

خان خانان در انشا مخصوصاً در نوشتن مناشیر و احکام فرمانهای شاهی هم مهارت کامل داشت' و در نوشته های مهم سلطنتی و سپه سالاری و شخصی وغیره به دبیر احتیاج نداشت. یا ازروی احتیاط شخصاً به تحریر چنان نوشته ها می پرداخت. چنانکه مؤلف مآثر رحیمی می نویسد:

" و در طرز انشا بدستوری کوشیده و مهارت بهم رسانیده که کتابات و مناشیرو احکام متنوعه

را بی قوت و امداد متفکره و متخیله می نویسد . و در جمیع نوشتجات مهام سلطنت و سپسالاری از کلی و جزوی به دبیری و منشی محتاج نیستند . و خود به نفس نفیس متوجه تحریر آنها می گردند . و باعث این امر آنکه مبادا کتاب و منشیان و محرران سرکار خاصه در بر آوردن مطلب و مقاصد درویشان دل ریشان و فقرا و ارباب حاجات و رعایا و برایا که بدایع و دایع آفرید گارند تکاهل و تساهل جایز دارند و اهمال ورزند . و یا مطلب نقیض و احکام غرض آمیز در لباسی بگذرانند که باعث آزار مسلمانان بوده باشد . درین صورت برخود منت دارند نه بر کسی منت می گذارند ." (۴۵۷)

خان خانان در شجاعت و دلیری هم امتیازی خاص دارد . جنگ های متعدد و فتوحات بزرگ وی مانند فتح گجرات سند و دکن روشنگر این صفت خان خانان است . دربارهٔ جنگ ها و دلیریهای خان خانان ' پیش ازین به تفصیل ذکر نموده ایم . در اینجا به چند واقعه دیگر اشاره می نمائیم که از آنها به مهارت جنگی سپاهی گیری و به جرأت و مردانگی خان خانان بیشتری توان پی برد .

اوعلاوه بر کسب علوم و فنون دیگر در سپاهیگری و تعلیمات نظامی نیز ورزیده و خوب پرورش یافته بود . در تیر اندازی قدر انداز بود . چنانکه مهارت وی در این فن به اندازه ای بود که می نویسند کلاغی در هوا مشغول پرواز بود . خان خانان پی در پی دوازده تیر چنان به جانب کلاغ پرتاب کرد که گرد آن کلاغ شکل دایره ای به وجود آورد' وبالاخره تیر سیزدهم به کلاغ خورد و برزمین افتاد . یکی از شعرای معروف آن زمان به نام سنجر کاشی که در آن موقع حضور داشت ' بدیهه این رباعی موزون کرد و برخواند :

در عرصه دست بردت ای زرین چنگ
بسیار چنان بود که یک جعبه خدنگ
از جلدی بازوی تو در روی هوا
دنباله هم گرفته چون خیل کلنگ

از واقعات مربوط به شجاعت و همت مردانه او آنکه، چندین مرتبه شیر و گرگ را با شمشیر و گاهی با تیر شکار کرده و کشته است و مؤلف مآثر رحیمی به تفصیل به ذکر آن پرداخته است.

یک دفعه شیری را چنان به تیر هدف قرارداد که تا سوفار در پیشانی شیر در آمد. شاعری این واقعه را در لباس شعر به این صورت جلوه داده است:

ناوک دلدوز بر پیشانی آن شیر زد

کز سر سوفار آن بنمود زخم این دهان

حلم و عفو از صفاتیست که انسان صاحب این صفت را در میان مردم معزز و محترم جلوه می دهد. این صفت عمومیت ندارد و کمتر مردم از این صفت برخوردارند به ویژه فرمانروایان و امرا که این خوی جمیل شایسته و برازنده ایشان است. اما عبدالرحیم خان خانان که امیرالامرا و سپه سالار آراسته و از برجسته ترین نظامیان عصر خود بود، باوجود دیگر صفات ستوده، به زیور صفت حلم و عفو هم آراسته بود. در این مورد نیز واقعات متعدد از او در کتابها نقل شده است.

در همان ایام که به عنوان خان خانان سربلند شده بود، جملاتی چند از قسم پند و موعظه به خط خود برپاره کاغذی نوشته به خدمتگاران و نزدیکان خود سپرده بود که وقتی غیظ و غضب و سیاست و غفلت یا شهوت و حظ و لذات نفسانی براو غلبه کند یا حرص و آز براو مسلط شود آن کاغذ را به او بنمایند. بدین ترتیب در وقتی که در منتهای درجه غضب می بود، چون آن کاغذ را به او نشان می دادند، همگی غیظ و غضب او از بین می رفت. (۴۵۸)

و دربارهٔ چنین جملات مؤلف مآثر رحیمی می نویسد: هر فقرهٔ این کلمات از بهر شیخی و هر لفظ این معارف برای عارفی و هر دقیقه این دقائق از جهت مدققی و هر مضمون از بهر امیری و هر حرف برای دبیری و

وزیری باعث تنبیه و هدایت جاوید است و راه نمایندهٔ هر غافل و گمراه. واگر نشود ' از غفلت و کم بختی ما بیخبران و غافلان بوده باشد. (۴۵۹)

آنچه که معین بود به حالت خوشحالی به نظراو برسانند ' این طور بود:

" اگر مژدهٔ ایمان بگوش هوشت رسیده این خوشحالی به جای خود ست. واگر شنیده و نمیدانی که فردا احوالت چگونه خواهد بود' پس این خرمی و خوشحالی چیست؟ " (۴۶۰)

از حلم و تواضع خانخانان این واقعه را نیز ذکر کرده اند که درویشی یکروز به منزل خانخانان آمد و به خان خانان روی نموده پرسید "خان خانان شمائید ؟ " بلافاصله گفت "بفرمائید که برای ما مقداری بنگ بیاورند" به حسب خواهش او آوردند در وقت فروبردن آن به آب احتیاج پیدا کرد. خانخانان امر کرد که از کوزه خاص وی درویش تشنه را سیراب کنند. وقت خوردن آب قطراتی چند بر ریش و گردنش ریخت.

خان خانان باد ستمال آن آب را پاک کرد. در آن موقع قاضی محمود اصفهانی شیخ الاسلام و حاجی مصطفیٰ که حضور داشتند بر این تواضع خان خانان تحسین و آفرین کردند. خانخانان در جواب آنها گفت : "تا از اهل دنیائیم برما واجب است که هر کس در هرلباس بوده باشد عزت او بجای آریم تاکار و شغل خود را به اتمام رسانیده باشیم و نهایت حزم و احتیاط به کار برده باشیم." (۴۶۱)

و بعد برای مثال واقعه ای از شیخ فرید گنج شکر نقل نمود که درویشی به مسجد ایشان وارد شد و در جلو محراب آن مسجد مقداری بنگ دریک کاسه ریخته به سائیدن آن مشغول شد' مستخدم مسجد چون متوجه شد با او در آویخت. اتفاقا" در همان لحظه شیخ به قصد خواندن نماز وارد مسجد شد و دید که درویش دست خود را بالا برده می خواهد که به آن مستقدم بزند. شیخ به درویش خطاب نموده گفت "دست نگهدار." درویش در جواب شیخ گفت که "دست درویشان که بلند شد خالی فرود نمی آید' بردیوار مسجد زد و خراب کرد." (۴۶۲)

شیخ و دیگر حاضران تعجب کردند. درویش آن وقت کاسهٔ بنگ را برداشت و از مسجد خارج شد.

شیخ در آن موقع خطاب به مستخدم کرده گفت که "شما را آن چشم بینا نیست که درویشان را .شناسید

به حقارت در ایشان مینید و این بیت خواند:

خاکساران جهان را به حقارت منگر

توچه دانی که در این گرد سواری باشد(۴۶۳)

در ذکر حلم خان خانان این واقعه را نیز نوشته اند که روزی بعد از استحمام لباس شاهانه پوشیده و درحالیکه ملازمان کورنش می نمودند بر در حمام ایستاده بود. در این حال پای یکی از ملازمین لغزید و برگل افتاد بیشتر آن گل به لباس و سرو صورت خان خانان افتاد اما خانخانان آزرده شد و آن ملازم را هیچ تادیبی نکرد. (۴۶۴)

عبدالباقی نهاوندی در این مورد می نویسد که این حلم بغیر از مشایخ کبار از دیگری نمی آید. (۴۶۵) بعد گوید این چنین است که سعدی در حق بایزید بسطامی گفته است:

شنیدم که وقتی سحر گاه عید

زگرمابه آمد برون بایزید

یکی طشت خاکسترش بیخبر

فرو ریخت از بام قصری به سر

همی گفت ژولیده دستار و موی

کف دست شکرانه مالان بروی

که ای نفس من در خور آتشم

زخاکستری روچه در هم کشم(۴۶۶)

از همین قبیل واقعات این واقعه است که در آن زمان که در احمدنگر بود خشک ریشی، برپای ایشان برآمده بود که به علت آن مدت چهارده روز نتوانست از خانه بیرون آید. و در نتیجه آن نزدیک شده بود که

فسادی در آن ولایت بهم رسد. لذا روزی دولت خواهان به خاطر تسلی خاطر مردم و سپاهیان عصایی به دست خانخانان داده او را از خانه بیرون آوردند. و در آن حال که به بسیار زحمت بر آن عصا تکیه کرده برای پاسخ به آن همه کورنش و مجری و سلام ایستاده بود. اتفاقاً" همان لحظه پای یکی از خدمت گاران لغزید، و پای او برپای زخمی خانخانان افتاد، پای او که رو به بهبود بود از نو مجروح و زخمی گردید. اما باوجود آن آزار و اذیتی که کشیده بود حلم و آزرم و مروت را از دست نداد و نخواست که آن شخص شرمنده شود بلکه برخلاف به دلداری و تسلی آن مستخدم کوشید، خاطراو را از این واقعه نا ملائم مطمئن ساخت و گفت که تقصیری نیست، این یک امر اتفاقی بود. (۴۶۷)

در صفت عفو و اغماض خان خانان این واقعه را نیز نقل کرده اند که احمد خان کنبو که میر بخشی خانخانان بود نمک ناشناسی ورزید، مهر و خط خانخانان را تقلید می کرد و بعضی معاملات را به دلخواه خود انجام می داد. اما بالاخره این جعل و فریب کاری او ظاهر و برملا شد و باخط و مهر تقلیدی او را در حضور خانخانان آوردند. خانخانان چون حالت انفعال و خجالت احمد خان کنبو را دید، بر او مهربان شده گفت که قبل از همه من به این قضیه پی برده بودم. اما پدر واجداد او را چون حق خدمت و جانسپاری در این سلسله بود، از این راه ترحم می کردم و نمی خواستم که او را به افشای این معامله شرمنده سازم.

علاوه بر این به خاطری رسید که شاید او را ازین کارونمک ناشناسی ندامت و پشیمانی حاصل آید باری، به منظور تنبیه و آگاهی دوسه روز او را زندانی کرد و بعد از انقضای این مدت ذر حق او رعایت کرد. (۴۶۸)

دربارهٔ نمودار الطاف و بخشودگی عام خانخانان این واقعه نیز در مآثر رحیمی نوشته شده است:

" در جنگ سهیل حبشی که در دکن اتفاق افتاده بوده شخصی که وکیل و یکی از سرداران عادلشاه حکمران بیجاپور دکن بود، در آن جنگ دستگیر شد و خانخانان آن شخص را به گوهر دهنداس و برادرش انداس سپرد که از معتمدان شمرده می شدند. اما این هردو برادر که غافل نهادان تعریف شده اند. گول و فریب آن شخص بهمنی را خوردند، و چون آن

شخص این دو برادر را از طرف عادلشاه به منصب وغیره امیدوار ساخت با آنان رفیق و همداستان شدند و بعد از بستن عهد و پیمان فرار کرده نزد عادلشاه رفتند. عادلشاه چون ایشان را دید گفت که این نمک بحرامان چون با ارباب قدیمی خود چنین کاری کرده اند، با ماچه خواهند کرد؟ و خواست که این هردو برادر نمک ناشناس را شکنجه کند. اما به شفاعت آن شخص بهمنی رهایی یافتند. ولی از سرزمین عادلشاه اخراج شدند و مدت طولانی در قسمت های مختلف هندوستان سرگردان بودند تا اینکه در مالواه روزی که خانخانان مشغول شکار بود، انداس با فلاکت و پریشان حالی بر سر راه خانخانان نشست اما آنقدر حال خراب و رقت باری داشت که باوجود سوابق مفصل در خدمت خانخانان، خان مذکور او را نشناخت. او خود را معرفی کرد و ولی نعمت او از همه تقصیراتش درگذشت، اما از او سوالی کرد و پرسید که با آن عمل تکیه برچه کرده پیش آمده ای؟ انداس فوراً جواب داد که تکیه بر لطف عام خانخانان که نموداری از لطف الهی است کرده و آمدم. (این کریم رحیم نهاد از این سخن در تامل افتاده بر او بخشودند و شکر و سپاس الهی بجای آورده در سلک ملازمانش منتظم ساخت.» (۶۰۹ ـ ۴)

بذل و سخاوت خان خانان

بذل و سخاوت از صفات ستوده انسانی است که صاحب آن را از دیگران نه تنها مشخص و ممتاز بلکه محبوب و عزیز خاص و عام می نماید. در این جهان آب و گل چنین افرادی بوده اند که در سخاوت و بخشندگی توجه مردم را به جانب خود جلب و آنقدر در بذل و سخا شهرت پیدا کردند که بعد از گذشت قرنها نام آنان بر سر

زبانهاست و مردم از ایشان به نیکی یاد می کنند.

میرزا عبدالرحیم خان خانان نیز از همین قبیل افراد بوده که در سخاوت و بخشندگی نام او در شبه قاره هند و پاکستان ضرب المثل شده است. واقعات بخشندگی او خیلی زیاد است و صلات و جوایزی که به دانشمندان، شاعران و هنرمندان در مواقع مختلف اعطاء می نمود در موارد دیگر یاد شده است و در این جا چند واقعه از سخاوت او را بیان می نمائیم که جالب و آموزنده و روشنگر صفت خان خانان است.

مؤلف مآثر الامرا در مورد سخاوت خان خانان می نویسد:

"سخاوت و همت او ضرب المثل هند است، بلکه برخی حکایات مستبعد شمارند، گویند روزی بربرات ها دستخط می کرد، بربرات پیاده ای به جای هزار تنگه هزار روپیه دستخط کرده و همان بحال داشت. مکرر شعرا را در صله به زر سرخ سنجید. روزی به ملا نظیری گفت که لک روپیه (صد هزار روپیه) چقدر توده می شود، ندیده ام. فرمود از خزانه بیارند و چون جمع کردند ملا گفت "شکرلله که به سبب ثواب (خانخانان) من این قدر زر دیدم." فرمود "همه به ملا دهند که حال شکرلله کند."

"همواره مبلغ های خطیر به درویشان و علما می داد و به دور دستها سالیانه می فرستاد. اجتماع اهل کمال از هر فن در عهد او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میر علی شیر بود". (۴۰۷)

هر سائلی که پیش خان خانان می رفت، بدون رسیدن به آرزوی خود محروم بر نمی گشت چنانکه بعد از فتح گجرات وقتیکه او همه دارائی خود را توزیع کرده بود سربازی پیش او آمد و گفت به من چیزی نرسیده است. در آن لحظه پیش خان خانان چیزی نمانده بود، غیر از یک قلمدان جواهر نگار. خانخانان آن قلمدان را برداشت و به سرباز بخشید.

مستمندی باشنیدن شهرت سخاوت امیر پیش او آمد. اتفاقاً آن وقت چیزی نداشت که به آن سائل بدهد اما نمی خواست که وی محروم از در او برگردد، لذا شعری به زبان هندی نوشت و به سائل گفت

که پیش مهاراجه ریوان برود و این شعر را به او ارائه دهد. آن مستمند به گفته او عمل کرد. مهاراجه بعد از خواندن شعر یک لک روپیه (صد هزار روپیه) به وی اعطاء کرد.

خان خانان شخصی نکته سنج بود و نکته سنجی و بذله گوئی را دوست می داشت. مردم نکته سنج با گفتن سخن های بامزه و ایراد نکته های جالب از خان خانان جوایز و صلات ارزنده ای دریافت می نمودند و ازین قبیل است واقعه ای که محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا نقل کرده است:

"گویند باده فروشی شعری به زبان هندی گفته آورد. مضمونش آنکه جفت سرخاب که روز واصل و شب از هم جدا می باشند، نر با ماده می گوید که وقت آن رسید که شب که درمیان من و تو پرده مفارقت می اندازد از عالم برطرف شود مارا وصال دائمی میسر آید.

ماده گفت چگونه؟ گفت نواب خان خانان جواد ماست به بخشش و بذل گشاده خزانه قبله عالم را بخشوده است دست به کوه سیمر می اندازد وزرش را نیز بغارت می دهد شب که آفتاب در پس آن پنهان می شود نمیتواند شد. در عالم همیشه روز خواهد بود و ماباهم یکجا خواهیم بود. (مقرر اهل هنداست که سیمر کوهی است از طلا و محیط است به کوه زمین و به حساب آنها هر روز آفتاب در پس آن غروب می کند و هم از افق آن سرمی زند).

نواب گنج بخش فرمود که چند ساله ای؟ عرض کرد سی و پنج ساله ام.

فرمود عمر آدمی چند است؟ گفت نهایت صد سال. فرمود که سی و پنج سال وضع کرده (منها کرده) شصت و پنج ساله طلب این به حساب پنج روپیه یومیه شمار کرده بدهند که تاباقی عمر محتاج کس نماند". (۱۷۴)

محمد افضل سرخوش این واقعه را نیز در کتاب خود بیان می نماید و می نویسد که یک دفعه جهانگیر شاه باده فروشی را به علت تقصیری که از و سرزده بود، امر کرد که زیر پای بیاندازند. باده فروش آن وقت فریاد بر آورد که پادشاها من که یک باده فروش ضعیف و حقیر هستم، لائق پای فیل کجا هستم، مرا درپای بلبلی یا

گنجشکی یا صعوه ای باید انداخت. زیر پای فیل مردان بزرگ مانند خانخانان را باید انداخت. جهانگیر شاه از شنیدن چنین حرفها تبسمی کرد و از کشتن او درگذشت.

خانخانان نیز چون ازین امر مطلع شد چند هزار روپیه برای آن باده فروش به عنوان جایزه فرستاد(۴۷۲)

روزی، خانخانان سر سفره نشسته غذا می خورد و یکی از مستخدمان، پهلویش ایستاده مشغول مگس رانی بود و گریه می کرد. خانخانان از او پرسید "چرا گریه می کنی؟" جواب داد از انقلاب زمانه. خانخانان پرسید "مگر تو چه کسی و پسر کیستی؟" او جواب داد فلان بن فلان خان. خان خانان از و پرسید که "اگر تو دولتمند زاده ای، پس بگو که در مرغ کدام چیز لذیذ تر است؟" او گفت پوست مرغ. خانخانان امر کرده که دستهایش را بشویند و برابر خود بسفره نشانند و به احوال پرسیش پرداخت و در مدت کوتاهی به پایه دولت رساند.

چندی بعد ازین واقعه مستخدم دیگری به تقلید مستخدم اولی بگریست. خانخانان چون از او علت گریه پرسید او به همان طریق بیان نمود چنانکه مستخدم اولی گفته بود. خانخانان به اوگفت که اگر راست می گویی، پس بگو که در گاو چه چیز لذیذ تر است؟ این مقلد احمق جواب داد پوست گاو. خانخانان به خنده افتاد اما او را نیز از بذل و بخشش بی نصیب نگذاشت. (۴۷۳)

از همین قبیل است واقعه شگفت آوری که مؤلف مرآت آفتاب نما در کتاب خود درج نموده است:

"حکایت کنند که برهمنی در اقلیم دکن در کمال پریشانی معاش به سر می برد. زنش مکرر متقاضی شد که اقوام و اخوان تو هر گاه به علت معاش گرفتار آیند حرکت را برکت تصور نموده غربت سفر را بر اقامت وطن ترجیح می دهند، توهم به رسم اقربا رسم مستمره آبای خویش را بجای آر. برهمن از استدعای آن متبسم گردیده به جواب می پرداخت که روزی من وابسته به انعام و اعطای خانخانان است. چنانچه (چنانکه) درین گفتگو عمرها بسر برد، تا آنکه از اتفاقات روزگار خان خانان بهادر فیروزجنگ به تسخیر اقالیم دکن بدان سرزمین رسید، خیمه گاه دولتش قریب به قریه آن برهمن برپا گردید. چون زنش از نزول مقصود

باخبر گشت باشوهر تقاضای وعده های سابق نمود. برهمن خود را به در دولت سرای رسانید و به دست خاصان درگاه اظهار این معنی نمود که به خدمت خانخانان معروض دارند که هم زلف شما (۴۷۴) ارادۀ ملاقات دارد. چون به عرضش رسید، در وضوح این ماجرا متحیر گشت فرمود که به اعزاز تمام بیارند. چون برهمن به درون در آمد خان مذکور به آن شکوه به استقبال او چند قدم تقدم نموده هم آغوش التفات و یکجهتی گردید و دست او را گرفته پهلوی خود برمسند نشانید و به خازنان نقد و جواهر فرمود که طبق های مرصع را از زر و جواهر لبالب ساخته در پیش گاه نظرش گذارند و خلعت مکلل ملمع بدو پوشانید، بعد از فراغت صحبت از برهمن استفسار آن نسبت خواست جواب داد که دولت و مکنت باهم خواهر همدیگرند یکی در عقد ازدواج تست و دیگر پهلونشین من. به این جرات این مدعا نمودم. خانخانان را ازین سخن ذوقی حاصل شد ودیگر باره به انعام زیاده پرداخت. چنانچه (چنانکه) مدتها از اولاد آن برهمن به یک عطای وی قرن های فراوان گذاشتند". (۴۷۵)

میر حسین دوست سنبهلی، صاحب تذکره حسینی چون به ذکر سخاوت این امیری پردازد، می نویسد که گوی سخاوت از اسخیای زمان ربوده بعد این دو واقعه را نقل می کند.

"گویند سپاهیان را در اوائل برسات (فصل باران) تنخواه چهار ماهه پیشگی (مساعده) داده رخصت می نمود، تادرخانه خود داد عیش دهند و لذت زندگانی بردارند آنگاه باز گردند وبه کار پردازند. نوبتی برسر مهم اتفاق رخصت نیفتاد در آن دم به هریک، یک اشرفی تقسیم می کرد که همچنان کنیزکان بگیرند و خط برسات پردازند.

یکی از آن میان یک اشرفی بگرفت و دو اشرفی طلبیده این معنی عرض کرد، نواب (خانخانان) او را به حضور طلبیده پرسید هریک یک اشرفی گرفتند تو دواشرفی چرا می طلبی؟ گفت " تامن یک اشرفی را این جا کنیزک بگیرم و عیش رانم و یک اشرفی بفرستم تا

در خانه غلامی بخزند و جشن کنند. نواب خندید و همه سپاه را رخصت داد".

واقعه دیگر را این طور می نویسد:

"نقل است جوانی شیفته وضعی از راهی می رفت. شخصی گفتش که ای عزیز بسیار متفکر و پریشان خاطر می نمائی چه حال داری ؟ گفت ! چه گویم دردی را که درمان ندارد، و گفت باری باید شنید، گفت " به معشوقه دل از دست دادم ولی می گوید تا که لک روپیه (یک صد هزار روپیه) نیاری بر وصل او دست نیابی، آرام من بی وصال او محال است.

گلرخان در طلب و سیمبران زیور دوست
وای برعاشق بیچاره که مفلس باشد

گفت درمان دردت سهل است اگر چیزی قابلیت داری قطعه در عرض حال به نواب خانخانان بگذران، در چشم زدن مرادت به حصول می انجامد، و این قطعه تضمین کرده بگذرانید.

قطعه

ای چشمه فیض خانخانان
دارم صنمی که مه جبین است
گر جان طلبد مضایقت نیست
زری طلبد سخن در این است

نواب برخواند و تبسم کرده پرسید چه قدر زر می خواهد؟ گفت، لک روپیه فرمود تا آن مبلغ همراهش بار کرده دادند و شش هزار روپیه علاوه عطا فرموده گفت که آن مقدار مطلوب از مطلوبه تست به آن

سپار و به این نقد داد عیش بده و حلاوت از زندگانی بردار که از آن تست".

روزی خان خانان با همراهیان خود، با شکوه و جلال تمام از راهی عبور می کرد که پیرزنی دوان دوان سر رسید و ماهی تابه آهنی سنگینی که در دست داشت آن را به لباس خان خانان مالید. به او گفتند، این چه کاری است که می کنی؟ لباس نواب را کثیف می کنی، پیر زن برجسته جواب داد: "من شنیده ام که آهن اگر با پارس (اکسیر) مس شود، طلا می گردد." خانخانان تبسم کرد، همانجا توقف نمود و فرمود که ترازو بیاورند چون ترازو آوردند برابر وزن آن ماهی تابه طلا به پیرزن داد.

یکبار صورتگری نزد خانخانان آمد و تصویری تقدیم نمود که در آن شبیه زنی را کشیده بود که بعد از استحمام نشسته بود و کنیزی بر پای وی سنگ پا می زد. خانخانان امرکرد که پنج هزار روپیه به او بدهند. نقاش گفت که نقاشی من بیشتر از پنج روپیه نمی ارزد اما صنعتی که در آن کرده ام اگر آن را ظاهر سازند و آن نکته را نشان دهند آن وقت این مبلغ و جایزه را قبول می کنم. خانخانان گفت که صنعت تو در این نقاشی این است که در وقت سنگ پا زدن حالتی که از خارش کف پا ایجاد می شود در رخسار این نقش نشان داده ای. نقاش به حیرت افتاد و گفت که تشخیص کاملا" درست و بجا است. (۴ ۷ ۶)

در بیان سخاوت خانخانان این واقعه را نیز نقل کرده اند که بر بذل و بخشندگی کم نظیر او دلالت می کند. باری از دربار پادشاه مأموریت یافته به برهان پور می رفت که بیست و هفت منزل از مقر سلطنت فاصله داشت. چون به منزل اول توقف نمود و خیمه زدند. خانخانان در سایبانی نشسته بود که گدائی از آنجا گذر کرد و این شعر می خواند:

منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست

هر جا که رفت خیمه زد و بار گاه ساخت

خانخانان این گدا را پیش خود خواند و یک لک (صد هزار) روپیه به وی اعطا نمود.

بر منزل دوم و منزلهای بعدی ' تا منزل هفتم همین طور این واقعه تکرار می شد و خانخانان بر هر منزل یک لک روپیه به آن گدای بخشید. اما بر منزل هشتم چون آن گدا نیامد آن وقت خانخانان گفت که این گدا خیلی کم حوصله بود ' دیگر نیامد و گرنه من از منزل اول برای بیست و هفت منزل که در پیش داشتم بیست و هفت لک روپیه برای او منظور کرده بودم.

موارد سخاوت و بخشش خانخانان بیرون از شمار عادی است ' چندین مرتبه شعرا را با طلا سنجید (وزن کرد) و هموزن آنان زر بخشید.

شاعران را به خزانه می برد و می گفت که هر قدر پول بخواهند بردارند. و این قبیل واقعات در کتب تاریخ و تذکره هانوشته شده است که از آنجمله است ذخیرة الخوانین' خزانه عامره وغیره.(۴۷۷)

شهرت سخاوت و فیاضی خانخانان چنانکه قبلاً هم ذکر شد فقط به شبه قاره هند محدود نبود ' بلکه علاوه بر هند و گذشته از ایران به روم (ترکیه فعلی) ماوراء النهر و کشور های عربی نیز رسیده بود. چنانکه یکی از شعرای معروف آن زمان شکیبی اصفهانی واقعه عجیبی را بیان می کند. این شاعر به قصد حج بیت الله از هندوستان به عربستان روانه گردید ' چون به عدن رسید ' متوجه شد که بچه های محلی به خواندن ترانه مشغولند و اشعاری که می خوانند مضمون آن بدین قرار است:

"خان خانان آمد' و او باعث شد که دختران دم بخت' شوهر یافتند. تاجران کالا های خود شان را فروختند' ابر باریدن گرفت' کشتزارها سیراب شد. شکیبی به شنیدن آن بگریه افتاد' و همان موقع این رباعی موزون کرد:

زین دانه که از نام نکو کاشته ای
از اختر سعد خرمن افراشته ای
زانگونه جهان به جود انباشته ای
کزمور کفاف دانه برداشته ای(۴۷۸)

خان خانان به احداث باغ ها' ساختمانها و دیگر بناها مانند حمام' قنات سراها وغیره که به رفاه همگانی تعلق دارد' بسیار علاقه مند بود و این قبیل بناهای او در شهرهای مختلف شبه قاره مانند دهلی' لاهور' آگره' برهان پور و احمد آباد گجرات وغیره وجود داشت و در کتابها ذکری از آنها رفته است. مؤلف مآثر رحیمی شرحی درباره آنها داده است و راجع به بعضی از آنها اشاره می نمائیم.

در سنهٔ نهصد و نود و دو (۹۹۲) هجری' خان خانان چون مظفرشاه گجراتی را شکست داد و گجرات را فتح نمود' به یادگار آن فتح برکنار رود خانه ای که نزدیک شهر احمد آباد واقع است باغ دلگشائی احداث کردو به باغ فتح موسوم ساخت.(۴۷۹)

شهرلاهور که تا مدت درازی مقام پایتخت پادشاهان مغول هند را داشته است در هشت کروهی(۴۸۰) آن شهر در کناره جاده ای که به آگره می رود' سرا و باغ و دهکده و دیگر عمارات برای فرود آمدن استراحت مسافران و عموم مردم با کمال نزهت و صفابنا کرد' و مؤلف مآثر رحیمی می نویسد که آن محل الحال سیرگاه اهل لاهور است.

نزدیک شهر آگره نیز به ساختن عمارتی امرکرد اما بعللی آن عمارت به تکمیل نرسید. در شهر دهلی عمارت و گنبد عظیمی بر مزار همسر خویش ماه بانو بنا نمود که مؤلف مآثر رحیمی از آن عمارت توصیف کرده است.

در بندر سورت به زمانیکه دژ در تیول خان خانان قرار داشت' باغ دلگشایی احداث کرده بود' وسه کشتی به نام' رحیمی' کریمی و سالاری از عین المال خود ساخته در راه خدا برای حجاج بیت الله و زوار مدینه منوره اختصاص داده بود. مخارج ناخدایان و معلّمان و کارکنان هرسه کشتی را شخصاً" می پرداخت و در خدمت حاجیان و مسافران بسیار می کوشید چنانکه مایحتاج اکثر حجاج از طرف خانخانان فراهم می شد.

هندو ها معمولا" در رودخانه ها آب تنی می کنند یا درکنار رود خانه ها حمام می گیرند و آن محل مخصوص را در زبان محلی یا به اصطلاح آنها گهات می گویند. بدین صورت حمام آنها' همان گهات است و تا

امروز وجود دارد. در دورۀ مسلمانها امراء و ثروتمندان در منازل خود حمام می ساختند، اما حمامهای عمومی درهندوستان اصلاً وجود نداشت.

خانخانان اولین کسی بود که به ساختن حمام همگانی همت گماشت. در زمانی که برهان پور را مقر خود قرار داده بود، بر سرمیدان آن شهر به ساختن حمامی امر نمود و در مدت کوتاهی به اهتمام معمار ایرانی به نام محمد علی و مشهور به گرگ خراسانی آن حمام به اتمام رسید و مورد استفاده فقرا و مساکین شهر قرار گرفت.(۴۸۱) آن حمام در سنۀ هزار و شانزده (۱۰۱۶ھ) ساخته شد و برای عموم مردم شهر مورد استفاده قرار گرفت. باغی در این شهر مانند باغ های احمد آباد و سورت احداث کرده بود که به نام لعل باغ شهرت داشت و باغ باصفایی بود.

در آن شهر کاریزی نیز احداث کرده بود که بیشتر احتیاج آب آشامیدنی مردم آن شهر از آن تأمین می شد. آن کاریز در سنۀ ۱۰۲۴ھ به انجام رسید.

مولانا فریدالدین منجم دهلوی قطعه تاریخ زیر را به مناسبت احداث آن کاریز گفته است:

سپه سالار گیتی خانخانان
ستون بارگاه شهریاری
کف رادش پل رود سوال است
نم دستش ز جود ابر بهاری
روان کرده به شهر اندر قناتی
کزو سیراب شد سوقی و داری
در ایام جهانگیر جهان بخش
که از فرقش بنازد تاجداری

گرفت انجام کار چشمه خیر

مباد انجام جریانش ز باری

بود چون دولت نامیش لازال

بود تا دورهای روزگاری

دل دانا ز تاریخش بپرسید

جوابش داد هاتف خیر جاری(۴۸۲)

۱۰۲۴

علاوه بر این دیهی به نام جهانگیرپوره ساخته بود و چون آن دیه در دوران حکومت جهانگیرشاه بنا شده بود بدین مناسبت آن را بدین اسم نامید.

خانخانان به کشاورزی نیز علاقه داشت، شبلی چون به ذکر این موضوع می پردازد به طور مقدمه می نویسد که هندو ها شکایت دارند که مسلمانها چون به هندوستان وارد شدند آن مملکت را برباد دادند، آن کوتاه بینان نمی دانند که مسلمانها زمین های بایر و بی کشت هندوستان را تبدیل به چمن زارها کردند. مردم جهان می دانند که هندوها در قدیم غذای خود را برروی برگها گذاشته پا برهنه می بودند، روی زمین می خوابیدند، لباس نادوخت می پوشیدند و در خانه های تنگ زندگی می کردند. این مسلمانها بودند که چون وارد هندوستان شدند آداب خوردن و آشامیدن، وضع زندگی و وضع لباس و فرش و طرز زینت و آرایش و دیگر کارهای باسلیقه را به آنها یاد دادند.

جای آن نیست که این بحث بدرازا کشد. اما این امر قابل یاد آوری است که هندوستان اگرچه کشوری است کشاورزی و تمام میوه های مالی که در این مملکت یافت می شود، آوردهٔ مسلمانهاست. سیب، ناشپاتی، (گلابی) انگور، خربزه، نارنگی هیچ یک از این ها قبلاً" در این مملکت وجود نداشت و از بین این ها

خربزه محصولی است که افتخار کاشت و رواج آن را در این سرزمین خان خانان دارد. (۴۸۳)

بنا برنوشته مؤلف مآثر رحیمی ' در هندوستان خربزه وجود نداشت ' بلکه از ایران و خراسان وارد می شد. اولین مرتبه خانخانان بذر خربزه را از عراق و خراسان وارد کرد و در بلکواره گجرات که آب و هوایش مناسب بود ' در آنجا قطعه زمینی انتخاب کرد و در آن خربزه کاشت. و در ظرف دوسه سال چنان محصول خوبی از خربزه به دست آمد که با خربزه ایران برابری می کرد. (۴۸۴)

خان خانان با این همه فضایل و خصایل یک سیاستمدار ماهر و برجسته ای نیز بود. در امور مختلف مملکت دخالت مؤثری داشت. انتصاب و مأموریت امراء و افسران به مناصب و محل های مختلف ' در بعضی موارد بستگی به مشورت و سفارش او داشت. چنانکه حکیم ابوالفتح گیلانی که به عللی برای یک مدت از حضور در دربار محروم شده بود به توصیه خانخانان بود که اکبر شاه دوباره او را به دربار پذیرفت. حکیم ابوالفتح گیلانی به این مطلب در نامه های خود که به خان خانان نوشته اشاره نموده است. (۴۸۵)

شیخ ابوالفضل علامی معروف ترین نویسنده آن زمان که به منصب وزارت اکبر شاه نیز نائل شده بود' در زمانیکه به دکن مأموریت یافت' از آن مأموریت و از آن سرزمین راضی نبود' و آن مدت که در دکن بسر می برد خیلی ناراحت بود و چندین مرتبه به حضور اکبر شاه عریضه نوشت که او را از دکن به حضور در مقرپادشاهی مفتخر نماید. اما چون خانخانان مایل نبود' شاه او را از دکن طلب نفرمود.

خانخانان به شنیدن اخبار از جامعه و آگاهی یافتن از خبرهای کوچه و بازار وادارہ های مختلف دولتی وغیره بسیار علاقه داشت' برای کسب این قبیل اخبار و اطلاعات افرادی به مناطق مختلف شهر و در بعضی اداره ها مأمور کرده بود که آنها گزارشی از آن تهیه نموده و هر شب به خدمت خان خانان عرضه می کردند خانخانان بعد از خواندن آن اوراق رامی سوزاند. (۴۸۶)

این همه فضایل و محاسن اخلاقی خان خانان بود که نوشته شد. مؤلف مآثر رحیمی در کتاب خود هرچه نوشته از محاسن اوست در آن کتاب هیچ عیب خان خانان را ذکر نکرده است. اما شبلی نعمانی چون به انتقاد

این کتاب می پردازد به این امر اشاره می نماید که این روش مطابق ذوق و رسم امروزه نیست که در نوشتن شرح زندگی یک نفر، همه خوبی ها و محاسن او را ذکر کنند اما هیچ عیب او را مذکور ندارند. (۴۸۷)

این درست است که خان خانان جامع کمالات و صاحب محامد و محاسن اخلاقی بود اما بالاخره یک انسان بود و هر انسان باوجود صفات خوب، ممکن است عیبی هم داشته باشد.

درباره خان خانان غیر از مؤلف مآثر رحیمی، دیگر مؤرخان و تذکره نگاران نیز بیشتر به ذکر خوبی های او پرداخته اند اما با این حال بعضی مؤرخان به ذکر عیوب او هم پرداخته اند. چنانکه شیخ فرید بکری در ذخیرة الخوانین بعد از بیان خوبی های خانخانان در آخر می نویسد که:

"طالب دنیا بود و این لفظ بار گیر بوده که در لباس دوستی، دشمنی با دشمن باید کرد و دیگر هیچ عیب نداشت". (۴۸۸)

صاحب کتاب مآثرالامرا بعد از بیان تمام اوصاف و خوبی های او می نویسد که:

"کینه وری و دنیا دوستی و زمانه سازی بیشتر داشت، بار گیر کلامش (۴۸۹) بود:

"که با دشمن در لباس دوستی دشمنی نموده آید". (۴۹۰)

بعداً" همین مؤلف اضافه می نماید:

"از برای او گفته اند:

یک و جب قد و صد گره در دل

مشتکی استخوان و صد اشکل

اما در این مورد اگر وقت بنمائیم و همه خوبی های او را در نظر بگیریم این چند عیب اهمیتی ندارد، چه کسی است که دنیا را دوست ندارد؟

زیر نویس های بخش دوم

(۱) مآثر الامراء، ج ۱: ۷۰۳ - هفت اقلیم، ج ۲: ۶۱۰.

(۲) لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه فارسی از عباس اقبال: ۲۲۶ - سلسله های اسلامی، کلیفورد ادموند بوسورت، ترجمه فریدون بدره ای، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ش ۱۳۴۹: ۲۵۰.

(۳) علی اکبر دهخدا، لغت نامه، تهران ۱۳۳۵: ۳۲۲ - ۳۲۳.

(۴) ایران زمین، ترجمه و تألیف جلیل زاهد، محمد رضا زهتابی، از انتشارات پدیده تهران ۱۳۴۸: ۲۲۸.

(۵) مآثر الامرا، ج ۱: ۷۰۳.

(۶) مآثر الامرا، ج ۱: ۷۰۳ - مآثر رحیمی، ملا عبدالقادر نهاوندی، ج ۲: ۱۳.

(۷) جوهر آفتابچی، تذکرة الواقعات معروف به همایون نامه، (ترجمه اردو) چاپ کراچی.

(۸) ایضاً.

(۹) ایضاً - گلبدن بیگم، همایون نامه، چاپ لاهور (اردو): ۹۵، (متن فارسی): ۲۱۶ - ۲۱۷.

(۱۰) صاحب تذکره هفت اقلیم تعداد همراهان همایون را در این سفر ۲۲ کس ذکر کرده است، هفت اقلیم، ج ۱: ۳۲۴.

(۱۱) تذکرة الواقعات (همایون نامه).

(۱۲) اسکندر بیگ ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ تهران، ش ۱۳۳۴، ج ۱: ۱۰۰.

(۱۳) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱: ۹۸.

(۱۴) تذکرة الواقعات (همایون نامه): ۱۱۶ - شاهان شاعر، ابوالقاسم حالت: ۲۸۰.

(۱۵) دیوان امیر شاهی سبزواری: ۳۰.

(۱۶) رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحا، ج ۱: ۱۲۷.

(۱۷) نگارنده از آن بازدید نموده و عکس هم گرفته است.

(۱۸) تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱: ۹۹.

(۱۹) مقالات الشعرا: ۸۶۴.

(۲۰) هفت اقلیم، ج ۱: ۳۲۴.

(۲۱) شاهان شاعر: ۲۸۱.

(۲۲) مقالات الشعرا: ۸۶۴ - تذکرة الواقعات: ۱۴۱.

(۲۳) گلبدن بیگم، همایون نامه: ۱۱۵ (اردو)، ۴ ۳ ۲ ۲ ۱ (متن فارسی).

(۲۴) هفت اقلیم، ج ۱: ۳ ۳ ۴.

(۲۵) گلبدن بیگم، همایون نامه: ۵ ۳ ۲ (متن فارسی).

(۲۶) هفت اقلیم، ج ۱: ۵ ۳ ۴.

(۲۷) ملاعبدالقادر نهاوندی، مآثر رحیمی، ج ۱: ۶۱۱.

(۲۸) تذکرهٔ هفت اقلیم، ج ۱: ۶ ۳ ۴.

(۲۹) مآثرالامراء، ج ۱: ۶ ۷ ۳.

(۳۰) خواجه نظام الدین احمد هروی، طبقات اکبری، ج ۲: ۶ ۴ ۱.

(۳۱) مآثرالامرا، ج ۱: ۸ ۷ ۳.

(۳۲) مآثر رحیمی، ج ۱: ۷ ۷ ۹.

(۳۳) طبقات اکبری، ج ۲: ۹ ۴ ۱.

(۳۴) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۷ ۱. - طبقات اکبری، ج ۲: ۹ ۴ ۱.

(۳۵) طبقات اکبری، ج ۲: ۹ ۴ ۱.

(۳۶) طبقات اکبری، ج ۲: ۹ ۴ ۱.

(۳۷) مآثر رحیمی، ج ۱: ۶۷۹.

(۳۸) طبقات اکبری، ج ۲: ۹ ۴ ۱.

(۳۹) طبقات اکبری، ج ۲: ۱۵۰ - مآثر رحیمی، ج ۱: ۶۸۰.

(۴۰) سهس به زبان هندی، هزار را می گویند و لنگ بتخانه رای نامند، چون یک هزار بتخانه بردوراین حوض بود به این نام شهرت گرفت، (طبقات اکبری، ج ۲: ۱۵۰).

(۴۱) تذکرهٔ علمای هند.

(۴۲) مآثر رحیمی، ج ۱: ۶۸۰.

(۴۳) طبقات اکبری، ج ۲: ۱۵۰. - مآثر رحیمی، ج ۱: ۶۸۱.

(۴۴) ایضاً.

(۴۵) مآثر رحیمی، ج ۱: ۶۸۰.

(۴۶) مآثر رحیمی، ج ۱: ۶۸۱.

(۴۷) مآثر الامرا ، ج ۱: ۳۸۰ - و مجالس المؤمنین مجلس نہم .

(۴۸) مجالس المؤمنین ، قاضی نورالله شوشتری (مجلس نہم) .

(۴۹) محمد حسین آزاد، دربار اکبری، (خلاصه) : ۵۷ - مفتاح التواریخ، ولیم بیل : ۱۷۰ .

(۵۰) سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر فارسی، ج ۱: ۴۵۵ - نتایج الافکار : ۱۲۵ .

(۵۱) ایضاً .

(۵۲) ایضاً .

(۵۳) سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران، ج ۱: ۴۵۵ .

(۵۴) ایضاً .

(۵۵) ایضاً و بزم تیموریه تألیف سید صباح الدین عبدالرحمان، چاپ هند .

(۵۶) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۹ و مکتوبات امام ربانی (مکتوب ۲۳) دفتر اول حصه اول .

(۵۷) هفت اقلیم، ج ۲: ۶۱۵ و دیوان بیرم خان : ۷۳ (چاپ جدید) کراچی .

(۵۸) هفت اقلیم، ج ۲: ۶۱۵ .

(۵۹) مقالات الشعرا : ۱۰۱ .

(۶۰) دیوان بیرم خان : ۱۶ - ۱۷ (چاپ جدید کراچی) - مآثر رحیمی، ج ۲: ۸۶ .

(۶۱) ایضاً .

(۶۲) شیخ عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ، ج ۳: ۱۹۱ و دیوان بیرم خان : ۸ تا ۱۲ (چاپ جدید کراچی) .

(۶۳) دیوان بیرم خان : ۱۲ (چاپ جدید) - مآثر رحیمی، ج ۲: ۸۷ - ۸۹ .

(۶۴) دیوان بیرم خان : ۱۶ (چاپ جدید) - مآثر رحیمی، ج ۲: ۸۵ .

(۶۵) مآثر رحیمی، ج ۲: ۸۸ - شاهان شاعر : ۲۸۱ - دیوان بیرم خان : ۲۰ - ۲۱ .

(۶۶) شاهان شاعر : ۲۸۲ - دیوان بیرم خان : ۳۰ (چاپ جدید) .

(۶۷) دیوان بیرم خان : ۳۹ (چاپ جدید)، هفت اقلیم، ج ۱: ۵۳۴ .

(۶۸) تذکره هفت اقلیم، ج ۱: ۵۳۴ .

(۶۹) تذکره هفت اقلیم، ج ۱: ۵۳۴ .

(۷۰) دیوان بیرم خان : ۲۶ (چاپ جدید) .

(۷۱) دیوان بیرم خان : ۲۹ (چاپ جدید) .

(۷۲) دیوان بیرم خان: ۲۹ (چاپ جدید).

(۷۳) دیوان بیرم خان: ۳۱ (چاپ جدید).

(۷۴) ایضاً.

(۷۵) ایضاً.

(۷۶) ایضاً.

(۷۷) دیوان بیرم خان: ۳۲.

(۷۸) مآثر رحیمی، ج ۲: ۳۲.

(۷۹) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۴.

(۸۰) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۳ - اکبر نامه، ج ۲: ۱۲.

(۸۱) مآثر لامرا، ج ۱: ۶۹۴.

(۸۲) مآثر الامرا، ج ۱: ۶۹۴.

(۸۳) ایضاً.

(۸۴) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۳۹.

(۸۵) نزهة الخواطر فی بهجة المسامع و النواظر الجزء الخامس: ۲۱۶.

(۸۶) شیخ فرید بهکری، ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۳۱ - نزهة الخواطر، ج ۵: ۲۱۶.

(۸۷) مآثر رحیمی، ج ۲: ۱۰۴ و ۵۳۹.

(۸۸) مآثر رحیمی، ج ۲: ۱۰۴.

(۸۹) تذکره علمای هند: ۲۴۹ - ۲۵۰، - طبقات اکبری، ج ۲: ۴۷۳.

(۹۰) تذکره علمای هند: ۲۴۲ - ۲۴۳.

(۹۱) تذکره علمای هند: ۲۴۲ - ۲۴۳.

(۹۲) ایضاً: ۲۴۳.

(۹۳) آئین اکبری (ترجمه انگلیسی) بلا خمن: ۶۱۱.

(۹۴) مآثر الامرا، ج ۱: ۵۶۸.

(۹۵) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۲۴۳.

(۹۶) مآثرالامرا، ج ۱: ۵۶۹.

(۹۷) آئین اکبری (بلا خمن): ۵۲۰.

(۹۸) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۲۴۳.

(۹۹) مآثرالامرا، ج ۱: ۵۶۹ - آئین اکبری، (بلا خمن): ۵۲۰.

(۱۰۰) مآثرالامرا، ج ۱: ۵۶۹ - آئین اکبری، (بلا خمن): ۵۲۰.

(۱۰۱) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۲۴۳ - ۲۴۴.

(۱۰۲) مآثرالامرا، ج ۱: ۳۵۷.

(۱۰۳) آئین اکبری (بلا خمن): ۵۲۱.

(۱۰۴) آئین اکبری (بلا خمن): ۵۲۱.

(۱۰۵) ایضاً.

(۱۰۶) دایرۃ المعارف اسلامی (چاپ جدید): ۸۱.

(۱۰۷) بنا برنوشتہ مؤلف احسن التواریخ در ظرف نہ روز از آگرا بہ شہر احمد آباد رسید.

(۱۰۸) دایرۃ المعارف اسلامی (چاپ جدید): ۸۱ - احسن التواریخ: ۴۵۷ (چاپ کلکتہ) - ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۱۱۶ - ۱۱۷
- دربار اکبری (خلاصہ): ۱۶ - ابو تراب ولی، تاریخ گجرات: ۵۳ - ۵۴، مآثر رحیمی، ج ۱: ۷۹۷.

(۱۰۹) دایرۃ المعارف اسلامی (چاپ جدید): ۸۱.

(۱۱۰) ایضاً.

(۱۱۱) ایضاً.

(۱۱۲) ایضاً.

(۱۱۳) دایرۃ المعارف اسلامی (چاپ جدید)، ج ۱: ۸۱.

(۱۱۴) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۴.

(۱۱۵) ہفت اقلیم، ج ۱: ۴۶۲ - ۴۶۳ - مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۴ - ۷۰۱.

(۱۱۶) تمدن ہند: ۳۷۳.

(۱۱۷) مرآت احمدی: ۱۳.

(۱۱۸) مرآت احمدی: ۱۴.

(۱۱۹) دکتر شیخ محمد اکرام، ارمغان پاک: ۱۱۲ - ۱۱۳.

(۱۲۰) مرآت احمدی: ۲۷.

(۱۲۱) طبقات اکبری، ج ۲: ۲۳۵-۲۳۶.

(۱۲۲) ایضاً: ۲۳۶.

(۱۲۳) داستان ترکتازان ہند: ۲۶۴.

(۱۲۴) طبقات اکبری، ج ۲: ۳۷۳.

(۱۲۵) داستان ترکتازان ہند: ۳۶۴.

(۱۲۶) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۵- آئین اکبری (بلاخمن): ۳۵۵.

(۱۲۷) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۵.

(۱۲۸) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۵.

(۱۲۹) ذخیرۃالخوانین، ج ۱: ۳۱.

(۱۳۰) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۵- ذخیرۃالخوانین، ج ۱: ۳۲.

(۱۳۱) ذخیرۃالخوانین، ج ۱: ۳۱-۳۲.

(۱۳۲) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۵- آئین اکبری، (بلاخمن): ۳۵۵.

(۱۳۳) مرآت احمدی: ۱۵۱-۱۵۲- مرآت محمدی: ۱۵۱.

(۱۳۴) مرآت محمدی: ۱۵۱- مرآت احمدی: ۱۵۲.

(۱۳۵) ذخیرۃالخوانین، ج ۱: ۳۲.

(۱۳۶) آئین اکبری (بلاخمن): ۳۵۵- مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۵.

(۱۳۷) ذخیرۃالخوانین: ۳۲-۳۳.

(۱۳۸) ذخیرۃالخوانین، ج ۱: ۳۲-۳۳.

(۱۳۹) شیخ غلام محمد، مرآت محمدی، چاپ بمبئی ۱۳۴۲ھ (اردو): ۱۵۲.

(۱۴۰) ایضاً.

(۱۴۱) مرآت احمدی: ۱۵۲-۱۵۳.

(۱۴۲) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۶.

(۱۴۳) ذخیرۃالخوانین، ج ۱: ۳۴.

(۱۴۴) مرآت محمدی: ۱۵۴.

(۱۴۵) فرہنگ نفیسی، ج ۲: ۱۳۱۸.

(۱۴۶) نوراللغات ' ج ۲: ۶۲۰.

(۱۴۷) برهان قاطع ' ج ۲: ۷۰۷.

(۱۴۸) فرهنگ رشیدی ' ج ۱: ۵۶۳.

(۱۴۹) فرهنگ آنند راج.

(۱۵۰) فرهنگ آنند راج ' ج ۲: ۱۵۹۳.

(۱۵۱) فرهنگ نظام ' ج ۲: ۵۳۸.

(۱۵۲) دایرة المعارف آمریکانا ' ج ۱۶: ۳۸۹.

(۱۵۳) دایرة المعارف بریتانکا ' ج ۱۳: ۳۲۵.

(۱۵۴) دایرة المعارف فارسی ' ج ۱: ۹۷۸.

(۱۵۵) دایرة المعارف اسلامی (عربی): ۲۰۴ - دایرة المعارف اسلامی (انگلیسی) ' ج ۲: ۸۹۷ - ۸۹۸.

(۱۵۶) بابر نامه (ترجمه فارسی) ' چاپ بمبئی: ۲۰۱.

(۱۵۷) فرهنگ نظام ' ج ۲: ۵۳۸.

(۱۵۸) مآثرالامرا ' ج ۱: ۶۹۶.

(۱۵۹) ایضاً: ۶۹۷.

(۱۶۰) ایضاً.

(۱۶۱) مآثرالامرا ' ج ۱: ۶۹۷ - طبقات اکبری ' ج ۲: ۴۱۲.

(۱۶۲) غراب: یک نوع کشتی.

(۱۶۳) مآثر رحیمی ' ج ۲: ۳۵۸.

(۱۶۴) مآثر رحیمی ' ج ۲: ۳۵۸.

(۱۶۵) ایضاً.

(۱۶۶) ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۳۴ - طبقات اکبری ' ج ۲: ۴۱۲.

(۱۶۷) آئین اکبری (بلاخمن): ۳۵۶ - مآثرالامرا ' ج ۱: ۶۹۷.

(۱۶۸) ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۳۴ - طبقات اکبری ' ج ۲: ۴۱۴.

(۱۶۹) اویماق مغل: ۵۸۷ - طبقات اکبری ' ج ۲: ۴۱۴ - داستان ترکتازان هند: ۲۷۱.

(۱۷۰) طبقات اکبری ' ج ۲: ۴۱۴ - سیرالمتأخرین: ۲۰۳.

(۱۷۱) اویماق مغل: ۷۵۸.

(۱۷۲) او یماق مغل: ۷۵۸ - طبقات اکبری، ج ۲: ۴۱۶.

(۱۷۳) سیرالمتأخرین: ۲۰۲.

(۱۷۴) لک = صد هزار.

(۱۷۵) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۳۶.

(۱۷۶) ایضاً.

(۱۷۷) یک کروه = دو میل.

(۱۷۸) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۳۷ - ۳۸.

(۱۷۹) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۳۷ - ۳۸.

(۱۸۰) داستان ترکتازان هند: ۲۷۱.

(۱۸۱) سیرالمتأخرین: ۲۰۲ - ۲۰۳.

(۱۸۲) سیرالمتأخرین: ۲۰۳.

(۱۸۳) تحفة الکرام، ج ۳: ۷۵.

(۱۸۴) میر علی شیر قانع تتوی، تحفة الکرام، ج ۳: ۷۶.

(۱۸۵) سیرالمتأخرین: ۲۰۳.

(۱۸۶) تحفة الکرام، ج ۳: ۷۶.

(۱۸۷) تحفة الکرام، ج ۳: ۷۷.

(۱۸۸) تحفة الکرام: ۷۷.

(۱۸۹) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۳۶.

(۱۹۰) تحفة الکرام، ج ۳: ۷۷.

(۱۹۱) سیرالمتأخرین: ۲۰۳.

(۱۹۲) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۸ - ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۳۹.

(۱۹۳) دکتر گستا ولی بان محقق فرانسوی، تمدن هند، (ترجمه اردو) سید علی بلگرامی، چاپ هند، ۱۹۱۳ میلادی: ۴۳.

(۱۹۴) محمد هاشم خان المخاطب به خافی خان، منتخب اللباب: ۶.

(۱۹۵) ایضاً.

(۱۹۶) منتخب اللباب ' محمد هاشم خافی خان : ۶ - ۷ .

(۱۹۷) منتخب اللباب ' خافی خان : ۷ - تاریخ گولکنده ' عبدالمجید صدیقی : ۱۱ .

(۱۹۸) طبقات اکبری ' ج ۲ : ۳۸۳ .

(۱۹۹) داستان ترکتازان هند : ۲۶۵ - طبقات اکبری ' ج ۲ : ۳۸۴ .

(۲۰۰) داستان ترکتازان هند : ۲۶۵ - طبقات اکبری ' ج ۲ : ۳۹۱ .

(۲۰۱) داستان ترکتازان هند : ۲۷۰-۲۷۱ .

(۲۰۲) طبقات اکبری ' ج ۲ : ۴۱۲-۴۱۳ .

(۲۰۳) داستان ترکتازان هند : ۲۷۲ .

(۲۰۴) طبقات سلاطین اسلام ' ترجمه فارسی ' عباس اقبال : ۲۸۷ .

(۲۰۵) داستان ترکتازان هند ' ج ۲ : ۲۷۳ .

(۲۰۶) داستان ترکتازان هند ' ج ۲ : ۲۷۳ .

(۲۰۷) طبقات اکبری ' ج ۲ : ۴۲۳-۴۲۴ .

(۲۰۸) مآثر رحیمی ' ج ۲ : ۴۷۷ .

(۲۰۹) مآثر رحیمی ' ج ۲ : ۴۷۸ .

(۲۱۰) داستان ترکتازان هند ' کاخ دوم : ۲۷۳ .

(۲۱۱) ایضاً .

(۲۱۲) مآثر رحیمی ' ج ۲ : ۴۷۹ .

(۲۱۳) مآثر رحیمی ' ج ۲ : ۴۸۰ .

(۲۱۴) داستان ترکتازان هند ' ج ۲ : ۲۷۳ - ۲۷۴ - منتخب اللباب ' محمد هاشم خافی خان : ۲۵۰ .

(۲۱۵) منتخب اللباب : ۲۵۰ .

(۲۱۶) عبدالمجید صدیقی ' تاریخ گولکنده ' حیدرآباد دکن ۱۹۶۴ م (اردو) : ۱۴۳ .

(۲۱۷) ایضاً : ۱۴۴ - داستان ترکتازان هند ' کاخ دوم : ۲۷۴ .

(۲۱۸) ایضاً - مآثر رحیمی ' ج ۲ : ۴۸۱ .

(۲۱۹) مآثر رحیمی ' ج ۲ : ۴۸۱ - داستان ترکتازان هند ' کاخ دوم : ۲۷۴ .

(۲۲۰) مآثر رحیمی ' ج ۲ : ۴۸۲ .

(۲۲۱) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۸۲.

(۲۲۲) داستان ترکتازان ھند، ج ۲: ۲۷۴.

(۲۲۳) مآثرالامرا، ج ۱: ۶۹۹ - ۷۰۰ - ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۱ - آئین اکبری (بلاخمن): ۳۵۶ - تاریخ گولکندہ، (اردو):

(۲۲۴) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۸۵.

(۲۲۵) داستان ترکتازان ھند، کاخ دوم: ۲۷۵.

(۲۲۶) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۲ - مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۸۷ - مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۰.

(۲۲۷) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۸۹.

(۲۲۸) داستان ترکتازان ھند، کاخ ۲: ۲۷۵.

(۲۲۹) ایضاً.

(۲۳۰) منتخب اللباب: ۲۵۰.

(۲۳۱) آئین اکبری، (بلاخمن): ۳۵۶.

(۲۳۲) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۱.

(۲۳۳) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۲.

(۲۳۴) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۳.

(۲۳۵) ذخیرۃ الخوانین، ج ۲: ۴۳ - مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۰.

(۲۳۶) مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۰ - آئین اکبری (بلاخمن): ۳۵۶.

(۲۳۷) ایضاً - ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۳ - مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۰.

(۲۳۸) ذخیرۃ الخوانین ج ۱: ۴۴.

(۲۳۹) ایضاً - ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۴ - آئین اکبری: ۳۵۶.

(۲۴۰) یک لک = صد ھزار.

(۲۴۱) یک روپیہ = یک تومان (تقریباً).

(۲۴۲) مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۰ - ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۴۴ - آئین اکبری (بلاخمن): ۳۵۶.

(۲۴۳) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۵.

(۲۴۴) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۵.

(۲۴۵) داستان ترکتازان ھند، ج ۲: ۲۷۵.

(۲۴۶) داستان ترکتازان هند، ج ۲: ۲۷۵.

(۲۴۷) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۷.

(۲۴۸) تاریخ گولکنده: ۱۴۴-۱۴۵.

(۲۴۹) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۷.

(۲۵۰) تاریخ گولکنده: ۱۴۵.

(۲۵۱) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۴-۴۹۵.

(۲۵۲) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۸.

(۲۵۳) مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۱- منتخب اللباب: ۲۶۲.

(۲۵۴) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۸.

(۲۵۵) تاریخ گولکنده: ۱۴۵ به نقل از تاریخ فرشته، حصه سوم: ۱۶۴- اکبر نامه، ج ۳: ۷۷۴-۷۷۵.

(۲۵۶) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۹۸-۴۹۹- مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۲.

(۲۵۷) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۴۵- آئین اکبری (بلا خمن): ۳۵۸ (شاهزادهٔ خرم خان خانان را به استانداری خاندیس احمد نگر برگزید).

(۲۵۸) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۵۷.

(۲۵۹) مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۲-۷۰۳ - آئین اکبری (بلا خمن): ۳۵۷.

(۲۶۰) دربار اکبری (خلاصه): ۱۴۴-۱۴۵.

(۲۶۱) مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۳.

(۲۶۲) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۵۸- ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۴۸- مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۶.

(۲۶۳) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۵۸- ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۴۸- مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۶.

(۲۶۴) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۵۸.

(۲۶۵) ایضاً- مآثر الامرا، ج ۱: ۷۰۶.

(۲۶۶) مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۳.

(۲۶۷) دربار اکبری (خلاصه): ۱۴۶- ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۴۸.

(۲۶۸) مآثرالامرا، ج ۱: ۷۰۶-۷۰۷.

(۲۶۹) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۵۱.

(۲۷۰) ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۵۱ - مآثر الامراء ' ج ۱: ۷۰۸ .

(۲۷۱) ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۵۱ - ۵۲ .

(۲۷۲) مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۷ - ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۵۱ - ۵۲ - داستان ترکتازان هند : ۲۹۶ .

(۲۷۳) داستان ترکتازان هند : ۲۹۶ .

(۲۷۴) داستان ترکتازان هند : ۲۹۶ - مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۸ .

(۲۷۵) مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۸ .

(۲۷۶) آئین اکبری (بلا خمن) : ۳۶۱ .

(۲۷۷) آئین اکبری (بلا خمن) : ۳۶۱ .

(۲۷۸) مآثرالامرا ' ج ۲: ۱۷ .

(۲۷۹) مآثرالامرا ' ج ۲: ۱۷ - آئین اکبری (بلا خمن) : ۳۶۱ .

(۲۸۰) مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۸ .

(۲۸۱) ایضاً - ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۵۸ .

(۲۸۲) مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۸ - ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۵۷ .

(۲۸۳) مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۸ - دربار اکبری (خلاصه) : ۱۴۸ .

(۲۸۴) مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۸ - مرات محمدی (اردو) شیخ غلام محمد بمبئی' سال ۱۳۴۲ھ : ۱۵۵ - ذخیرة الخوانین' ج ۱: ۵۸

(۲۸۵) مهابت خان که از طرف جهانگیر شاه به سپهسالاری افواج شاهی و به عنوان خان خانان سرافراز شده بود' بعد از بازداشت کردن خان خانان میرزا عبدالرحیم و فرار دادن شاهزاده خرم (شاجهان) به جانب دکن' چنان نیرومند شد که باکمک یک دسته از سربازان راجپوت که در فرماندهی او بود در فرصتی مخصوص جهانگیر شاه و ملکه نور جهان راغا فلگیر کرده به اسارت خود در آورد. و چون پادشاه و ملکه را در دو محل جداگانه نگه داشته بود ملکه نور جهان بازرنگی و تدبیری شگفت آور نه فقط خود را از بند اسارت آزاد ساخت تدبیر و کار شجاعانه ای کرد که در نتیجه آن جهانگیر شاه هم رهائی یافت و مهابت خان چاره جز فرارندید. (اقبالنامه جهانگیری وتزک جهانگیری در بیان واقعات سال ۲۱ جلوس جهانگیری).

(۲۸۶) ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۵۹ - مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۸ و ۷۰۹ - دربار اکبری (خلاصه) : ۱۴۸ .

(۲۸۷) ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۵۹ - ۶۰ .

(۲۸۸) آئین اکبری (بلا خمن) : ۳۵۹ - ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۶۰ - مآثر الامرا ' ج ۱: ۷۰۹ .

(۲۸۹) مآثرالامرا ' ج ۱: ۷۰۹ - دربار اکبری (خلاصه) : ۱۴۸ - ذخیرة الخوانین ' ج ۱: ۶۰ .

(۲۹۰) در ذخیرة الخوانین ، ج ۱ : ۶۰ " نهنگی قلزم شاهنشاهی بود" نوشته شده است . که غلط است بعد از فکر و کوشش زیاد آن را تصحیح کردم .

(۲۹۱) دایرة المعارف اسلامی (انگلیسی)، چاپ جدید ، لندن ، ۱۹۵۴م : ۸۱ .

(۲۹۲) آئین اکبری (بلا خمن) : ۶۱ - ۳۶۰ .

(۲۹۳) مآثر الامرا : ۱۱۷ - ۱۲ .

(۲۹۴) حسن عزیز جاوید، عبدالرحیم خان خانان اور ان کی دوهی (اردو) کراچی ، ۱۹۶۸ میلادی .

(۲۹۵) مولانا سید ابو ظفر ندوی، گجرات کی تمدنی تاریخ (اردو) ، اعظم گره ۱۹۶۲: ۹۹ - ۱۰۰ .

(۲۹۶) غلام حسین طباطبائی، سیر المتأخرین ، چاپخانه نو لکشور ، ۱۳۱۴: ۲۴۱ .

(۲۹۷) سیر المتأخرین : ۲۴۱ - گجرات کی تمدنی تاریخ (اردو) : ۱۰۰ .

(۲۹۸) دربار اکبری (خلاصه) : ۱۴۴ .

(۲۹۹) مآثر رحیمی ، ج ۲ : ۶۵۱ - ۶۵۳ .

(۳۰۰) مآثر رحیمی ، ج ۲ : ۶۱۴ .

(۳۰۱) " چنین بود عرض کش چنان بود جوهر" دیوان عنصری بلخی، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۴۲: ۱۱۵ .

(۳۰۲) آئین اکبری (بلا خمن) : ۳۶۰ .

(۳۰۳) آئین اکبری (بلا خمن) : ۳۶۰ - مآثر الامرا ، ج ۲ : ۶۴۸ .

(۳۰۴) ایضاً .

(۳۰۵) پادشاه نامه ، ج ۲ : ۳۸۴ و ۷۲۳ .

(۳۰۶) آئین اکبری (بلا خمن) : ۳۶۱ .

(۳۰۷) عمل صالح (شاهجهان نامه) محمد صالح کنبوه، لاهور، ۱۹۵۸م ، ج ۱ : ۷۹ .

(۳۰۸) سیر المتاءخرین : ۲۵۲ .

(۳۰۹) مآثر رحیمی ، ج ۲ : ۶۳۷ - ۶۳۸ .

(۳۱۰) مآثر رحیمی : ۶۳۸ - مآثر الامرا ، ج ۲ : ۱۴ .

(۳۱۱) مآثر الامرا ، ج ۲ : ۱۷ .

(۳۱۲) مآثر رحیمی ، ج ۳ : ۱۶ .

(۳۱۳) مآثر الامرا ، ج ۱ : ۷۱۱ .

(۳۱۴) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۶۱ - دربار اکبری (خلاصہ): ۱۴۷.

(۳۱۵) مآثرالامرا، ج ۱: ۱۱۷ - آئین اکبری (بلا خمن): ۳۶۱.

(۳۱۶) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۴۶.

(۳۱۷) تاریخ عالم آرای عباسی: ۴۸۷.

(۳۱۸) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۱۹۶.

(۳۱۹) عبدالرحیم خان خانان اور ان کی دوھی: ۷.

(۳۲۰) سیرالمتأخرین: ۲۴۱ - گجرات کی تمدنی تاریخ: ۹۹.

(۳۲۱) نزھۃ الخواطر، ج ۵: ۱۲۲.

(۳۲۲) محمد حسن خان (عماد السلطنہ)، خیرات حسان، ۱۳۰۴ھ: ۸۸ (حاشیہ).

تذکرۃ الخوانین، محمد بن محمد رفیع، ملک الکتاب شیرازی، بمبئی، ۱۳۰۶ ہجری: ۸۰.

تذکرۂ روز روشن، محمد حسین صبا، تہران ۱۳۴۳: ۱۶۳ - از رابعہ تا پروین: ۹۰ - ۹۱.

نزھۃ الخواطر و بہجۃ المسامع والنواظر، جلد ۵: ۱۲۲ - زنان سخنور: ۱۵۰.

(۳۲۳) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۶.

(۳۲۴) رحمان علی، تذکرہ علماء ہند: ۱۶۰.

(۳۲۵) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۱۹۴.

(۳۲۶) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۶ - ۱۵۷.

(۳۲۷) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۱۹۴.

(۳۲۸) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۶ - آئین اکبری (بلا خمن): ۲۰۸ - ۲۰۹.

(۳۲۹) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۸.

(۳۳۰) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ۱۹۴ - ۱۹۵ - مآثر رحیمی، ج ۱: ۹۱۸ - ۹۱۹.

(۳۳۱) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۸ - ۱۵۹.

(۳۳۲) طبقات اکبری، ج ۲: ۴۵۷.

(۳۳۳) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۷.

(۳۳۴) مآثر رحیمی ج ۲: ۵۳۹.

(۳۳۵) نزھۃ الخواھر، ج ۵: ۲۱۶.

(۳۳۶) آئین اکبری (بلا خمن): ۴۶۸ - تذکرۂ میخانہ' بہ تصحیح احمد گلچین معانی: ۲۱۸ بہ نقل از مآثر الامرا' ج ۱: ۵۵۸ -
دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۲ - ایضاً" رجوع شود بہ تاریخ روضۃ الصفای ناصری (جلد ہشتم) تألیف رضا قلیخان حدایت'
چاپ تہران' تیر ماہ ۱۳۳۹' در ذکر فتح گیلان در زمان شاہ طہماسب صفوی: ۱۲۲ - ۱۲۷.
(۳۳۷) رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی' بہ تصحیح دکتر محمد بشیر حسین' از انتشارات دانشگاہ پنجاب' لاہور' ۱۹۶۸م (مقدمہ).
(۳۳۸) آئین اکبری (بلا خمن): ۴۶۸.
(۳۳۹) ایضاً": ۴۶۹.
(۳۴۰) شعر العجم' ج ۳: ۱۰ - بخش اول این رسالہ: ۴۲.
(۳۴۱) رقعات ابوالفتح گیلانی' بہ تصحیح دکتر بشیر حسین: ۷.
(۳۴۲) ذخیرۃ الخوانین' ج ۱: ۱۹۵.
(۳۴۳) تذکرہ ہفت اقلیم' ج ۱: ۲۳۵.
(۳۴۴) قانونچہ: مصغر قانون یعنی قانون خرد و کوچک و قانونچہ نام کتابی است و چندین شرح و حاشیہ دارد.
(لغتنامہ دھخدا' جلد ۲۸ شمارہ مسلسل ۷۵' چاپخانہ دانشگاہ تہران' مہرماہ ۱۳۳۹ھ: ۱۲۷.
(۳۴۵) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۵۳ - ۱۵۴.
(۳۴۶) چوکی: قراول خانہ و چوک زدن: زانوزدن (لغت نامہ دھخدا' ج ۱۵' شمارہ مسلسل ۴۱: ۳۸۷).
(۳۴۷) نامہ شمارہ ۲۱' رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی' لاہور ۱۹۶۸م: ۶۰.
(۳۴۸) دیوان محتشم کاشانی (خطی) مملوکہ دکتر مولوی محمد شفیع مرحوم: ۱.
(۳۴۹) حدیث حضرت رسول اکرمؐ' مشکوۃ باب توبہ.
(۳۵۰) دیوان انوری' بہ تصحیح مدرس رضوی' تہران ۱۹۵۹م' ج ۱: ۶۱ - ۶۲. (نامہ شمارہ ۲۲'
رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی لاہور ۱۹۶۸).
(۳۵۱) متصدی امور مالی.
(۳۵۲) چوہدری نبی احمد سندیلوی' تذکرۂ مؤرخین (اردو)' کراچی ۱۹۶۲: ۵۵.
(۳۵۳) بخشی: متصدی امور مالی نظامیان.
(۳۵۴) طبقات اکبری' ج ۱: ۴.
(۳۵۵) طبقات اکبری' ج ۲: ۴۲۶.
(۳۵۶) دربار اکبری (خلاصہ): ۱۱۷ - تذکرہ میخانہ: ۲۵۰.

(۳۵۷) مولوی احمد علی احمد، تذکرۀ هفت آسمان، چاپ کلکته ۱۸۷۳ میلادی: ۱۱۷.

(۳۵۸) عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی، تذکرۀ میخانه به اهتمام احمد گلچین معانی، ش ۱۳۴۰: ۲۴۹.

(۳۵۹) دربار اکبری: ۱۱۷.

(۳۶۰) تذکره هفت آسمان: ۱۱۶ - دربار اکبری (خلاصه): ۱۱۷ - مقبول بیگ بدخشانی، ادب نامه ایران: ۶۳۷.

(۳۶۱) تذکرۀ هفت آسمان: ۱۱۶ - دربار اکبری (خلاصه): ۱۱۸.

(۳۶۲) تذکرۀ هفت آسمان: ۱۱۶ - دربار اکبری (خلاصه): ۱۱۸.

(۳۶۳) دربار اکبری (خلاصه): ۱۱۸.

(۳۶۴) شعرالعجم، ج ۳: ۲۶.

(۳۶۵) بعد از آستان شاید چیزی افتاده است، در شعرالعجم این مصرع همین طور نقل شده است.

(۳۶۶) شعرالعجم ج ۳: ۲۶.

(۳۶۷) ایضاً.

(۳۶۸) امیر شیر علی خان لودی، تذکرۀ مرآت الخیال، بمبئی ۱۳۲۴ هجری: ۷۹.

(۳۶۹) تذکرۀ مؤرخین: ۵۱ - دربار اکبری (خلاصه): ۱۲۶.

(۳۷۰) دربار اکبری (خلاصه): ۱۲۶.

(۳۷۱) ایضاً: ۱۲۷.

(۳۷۲) تذکرۀ مؤرخین: ۵۱.

(۳۷۳) آئین اکبری (بلاخمن)، (مقدمه) - ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۷۵.

(۳۷۴) دفتر دوم ابوالفضل، (منشآت ابوالفضل) مطبع مصطفائی، لکهنؤ: ۱۰۴.

(۳۷۵) تذکرۀ میخانه: ۲۵۳ - ۲۵۴.

(۳۷۶) تاریخ سند معصومی (مقدمه): ط . ح .

(۳۷۷) آئین اکبری (بلاخمن): ۵۷۸ - ۵۸۰.

(۳۷۸) آئین اکبری (بلاخمن): ۵۷۸ - ۵۸۰.

(۳۷۹) تاریخ سند معصومی (مقدمه): ی.

(۳۸۰) آئین اکبری (بلاخمن): ۵۷۹.

(۳۸۱) تاریخ سند (مقدمه): ی.

(۳۸۲) تاریخ سند: ی.

(۳۸۳) ایضاً: ی.

(۳۸۴) ذخیرة الخوانین ج ۱: ۵۰۰.

(۳۸۵) مآثرالامرا، ج ۳: ۳۲۷ - آئین اکبری (بلا خمن): ۵۷۹.

(۳۸۶) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۲۰۴ - آئین اکبری (بلا خمن): ۵۷۹ - تذکرهٔ مؤرخین: ۶۱.

(۳۸۷) ایضاً: ۲۰۴.

(۳۸۸) ایضاً: ۲۰۳ - آئین اکبری (بلا خمن): ۵۸۰.

(۳۸۹) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۲۰۳.

(۳۹۰) ایضاً و آئین اکبری (بلا خمن): ۵۷۹.

(۳۹۱) آئین اکبری (بلا خمن): ۵۷۹.

(۳۹۲) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۲۰۱ - ۲۰۲.

(۳۹۳) تذکرهٔ مؤرخین: ۲۲.

(۳۹۴) ایضاً: ۲۸.

(۳۹۵) ایضاً: ۶۰ - ۶۱.

(۳۹۶) تذکرهٔ مؤرخین: ۶۲.

(۳۹۷) ایضاً - تاریخ سند (مقدمه): یک - تذکره هفت آسمان: ۱۲۶.

(۳۹۸) آنچه مسلم است نظامی به نظم داستان یوسف و زلیخا نپرداخته و ذکر مثنوی حسن و ناز به وزن یا در برابر یوسف و زلیخا اشتباه است.

(۳۹۹) تذکرهٔ هفت آسمان: ۱۲۷.

(۴۰۰) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۹۸، دیوان متصدی امور مالی، میربخشی متصدی امور مالی ارتش.

(۴۰۱) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۹۸.

(۴۰۲) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۸۷.

(۴۰۳) آئین اکبری (بلا خمن): ۴۵۱.

(۴۰۴) آئین اکبری (بلا خمن): ۴۵۱.

(۴۰۵) ایضاً.

(۴۰۶) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۸۷.

(۴۰۷) هفت اقلیم، ج ۳: ۱۷۲.

(۴۰۸) هفت اقلیم، ج ۳: ۱۷۲.

(۴۰۹) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۸۷.

(۴۱۰) ذخیرة الخوانین: ۱۸۹- آئین اکبری (بلا خمن): ۴۵۳.

(۴۱۱) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۸۸.

(۴۱۲) تذکرۀ مؤرخین: ۶۰.

(۴۱۳) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۸۸.

(۴۱۴) طبقات اکبری، ج ۲: ۴۹۳.

(۴۱۵) مجموعه خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، شماره ۳۰ / ۲۵۹۱ـ۶ / ۴۸۶۴.

(۴۱۶) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۰۳.

(۴۱۷) ایضاً.

(۴۱۸) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۰۴.

(۴۱۹) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۰۴.

(۴۲۰) ایضاً: ۱۰۵.

(۴۲۱) آئین اکبری (بلا خمن): ۳۶۲.

(۴۲۲) آئین اکبری (بلا خمن).

(۴۲۳) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۰۹.

(۴۲۴) دربار اکبری (خلاصه): ۱۳۶.

(۴۲۵) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۱۰۷.

(۴۲۶) ایضاً.

(۴۲۷) جپ = در بعضی اسماء مخصوص هندوها مانند وردهای بعضی اسمای الهی و دعاها که با تسبیح مسلمانان می خوانند.

(۴۲۸) سرزمین هند، دکتر علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۷ ش: ۴۹.

(۴۲۹) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۳۱.

(۴۳۰) ایضاً: ۱۰۹.

(۴۳۱) مآثرالامرا' ج ۱: ۶۷۵.

(۴۳۲) دربار اکبری (خلاصه): ۹۳.

(۴۳۳) دربار اکبری (خلاصه): ۹۴.

(۴۳۴) آئین اکبری (بلاخمن): ۳۴۳.

(۴۳۵) آئین اکبری (بلاخمن): ۳۴۴.

(۴۳۶) ایضاً و دربار اکبری (خلاصه): ۹۵.

(۴۳۷) ایضاً.

(۴۳۸) دربار اکبری (خلاصه): ۹۵.

(۴۳۹) ایضاً : ۹۶.

(۴۴۰) مآثرالامرا' ج ۱: ۶۸۴.

(۴۴۱) عبدالرحمن شاه نواز خان هاشمی' مرآت آفتاب نما (خطی) کتابخانه مرکزی' ش ۵۲۹۶.

(۴۴۲) مآثرالامرا' ج ۱: ۶۸۵.

(۴۴۳) مکتوبات امام ربانی' شیخ احمد سرهندی' حواشی و شرح مولانا نور احمد نقشبندی'
نور کمپنی' لاهور' دفتر اول قسمت سوم' نامه شماره ۲۱۴: ۱۳۴.

(۴۴۴) مکتوبات امام ربانی' دفتر اول قسمت دوم نامه شماره ۶۸: ۵۶.

(۴۴۵) اخبار الاخیار فی الاسرار ابرار' چاپ نو کشور: ۲۹۰.

(۴۴۶) تذکرهٔ ابوالکلام آزاد' چاپ لاهور' ۱۹۶۴م: ۲۸.

(۴۴۷) مقاله محمد سلیم اختر به عنوان سلسله تلامذهٔ شیخ عبدالحق محدث دهلوی در مجلهٔ خاور شناسی دانشگاه پنجاب
شماره ۴۸: ۱-۲: ۳۰۹-۳۵۱.

(۴۴۸) تذکره شیخ عبدالحق محدث دهلوی' سید احمد قادری پتنه ای: ۲۰۶-۲۳۹.

(۴۴۹) عبدالحمید لاهوری' پادشاه نامه' کلکته ۱۸۶۷م' ج ۱: ۳۴۱.

(۴۵۰) عبدالحمید لاهوری' پادشاه نامه' کلکته ۱۸۶۷م' ج ۱: ۳۴۱ - محمد صالح کنبوه' عمل صالح' کلکته ۱۹۳۹' ج ۲: ۳۸۴
- حدایق الحنفیه' مولوی فقیر محمد جهلمی' لکهنؤ ۱۸۹۱: ۴۰۹.

(۴۵۱) المکاتیب الرسایل' دهلی' ۱۲۹۷ه.

(۴۵۲) تذکرهٔ مخزن الغرایب (عکسی) کتابخانه مرکزی' ج ۲: ۱۴۴-۱۴۵.

(۴۵۳) غلام علی آزاد بلگرامی، خزانه عامره، مطبع نو لکشور، کان پور: ۱۹۱ - ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۶۰.

(۴۵۴) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۵۹ - ۵۶۰.

(۴۵۵) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۹۲.

(۴۵۶) مقالات شبلی، ج ۴، اعظم گره، ۱۳۵۳ھ: ۷۰.

(۴۵۷) مآثر رحیمی، ج ۱: ۵۵۰.

(۴۵۸) مقالات شبلی، ج ۴: ۸۱.

(۴۵۹) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۶.

(۴۶۰) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۶.

(۴۶۱) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۸.

(۴۶۲) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۸.

(۴۶۳) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۸.

(۴۶۴) ایضاً.

(۴۶۵) ایضاً.

(۴۶۶) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۴.

(۴۶۷) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۲.

(۴۶۸) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۲.

(۴۶۹) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۸۳.

(۴۷۰) مآثر الامرا، ج ۱: ۲۰۴.

(۴۷۱) محمد افضل سرخوش، کلمات الشعرا، چاپ لاهور ۱۹۴۲م: ۳۶.

(۴۷۲) ایضاً: ۳۶.

(۴۷۳) کلمات الشعرا: ۳۶.

(۴۷۴) ممزلف = باجناق.

(۴۷۵) عبدالرحمن شاهنواز خان هاشمی بنبانی دهلوی، مرآت آفتاب نما (خطی) کتابخانه مرکزی، شماره: ۵۲۹۶.

(۴۷۶) کلمات الشعراء: ۶۵.

(۴۷۷) ذخیرة الخوانین، ج ۱: ۶۱ - آزاد بلگرامی، خزانه عامره: ۱۹۰.

(۴۷۸) مقالات شبلی، ج ۴:۷۶ و مآثر رحیمی.

(۴۷۹) مآثر رحیمی، ج ۲:۶۰۱.

(۴۸۰) مآثر رحیمی، ج ۲:۶۰۷.

(۴۸۱) گروه = دو میل.

(۴۸۲) مآثر رحیمی، ج ۲:۶۰۲ - ۶۰۳.

(۴۸۳) مقالات شبلی، ج ۴:۷۸ - ۷۹.

(۴۸۴) مآثر رحیمی، ج ۲:۶۰۴.

(۴۸۵) رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی.

(۴۸۶) ذخیرة الخوانین، ج ۱:۶۳.

(۴۸۷) مقالات شبلی، ج ۴:۸۱.

(۴۸۸) ذخیرة الخوانین، ج ۱:۶۲.

(۴۸۹) بارگیر کلام: تکیہ کلام.

(۴۹۰) مآثر الامراء، ج ۱:۱۰۷.

بخش سوم

آثار خانخانان

میرزا عبدالرحیم خان خانان مرد فاضلی بود. او به زبانهای فارسی و ترکی چغتائی و عربی و سانسکریت و هندی تسلط و گویا به زبان سندی هم آشنائی داشته است. به توصیه اکبر شاه، زبانهای اروپائیان راهم فراگرفته بود. لازم به یاد آوری است که در زمان آن بادشاه تجار اروپائی از کشور های فرانسه و انگلیس و هند و پرتغال از اجازهٔ امور بازرگانی در سواحل شبه قاره برخوردار بودند، و از تواریخ و تذکره ها بر می آید که خان خانان برای برقراری روابط و حسن نیت با بازرگانان مزبور به امرپادشاه زبانهای اروپائیان را فراگرفته ولی معلوم نیست که اوچه زبانهائی از السنه اروپائی را و تاچه حدود آموخته بود. به ظن قوی می توان گفت که زبان پرتغالی را آموخته باشد زیرا که در آن هنگام پرتغالی ها در خلیج فارس و سواحل هندوستان در مراوده و تجارت بودند و اصولاً اکتشاف راه هند از طریق اقیانوس اطلس واقیانوس هند به وسیله آنان بوده است.

چنانکه در بیان دوران طفولیت خان خانان پیش از این مذکور افتاد، این سردار بزرگ مستقیماً از حمایت و کفالت اکبر شاه برخوردار بود و از استادان فاضل و بزرگواری مانند حکیم ابوالفتح گیلانی، میرفتح الله شیرازی و حکیم علی گیلانی، میان وجیه الدین گجراتی و راجه مانسینگ و غیره هم استفاده نموده و بدین وسیله در علوم متداول عصر خود تبحر کامل داشته است.

به نوشتن و خواندن سخت علاقمند بود، چنانکه می گویند در حالت سواری و استحمام نیز از مطالعه نمی ایستاد و در هر فرصتی سعی می کرد که چیزهای تازه را از نظر خود بگذراند. کتابخانه بسیار مجهز که در شهراحمد آباد گجرات تأسیس کرده بود و بعداً به توضیح آن مبادرت می ورزیم، حاکی از قریحهٔ ادبی و ذوق معارف دوستانه وی بوده است.

به همین جهت او اگرچه در امور امارت و شغل های دیوانی و وزارت و مهمات کشوری و عسکری مشغول بوده، ولی در عین حال در هر سامان که گذر کرده به تشویق و ترغیب ارباب فن و اهل هنر پرداخته، و در اوقات فرصت هم به تألیف و ترجمه و سخن سرائی کمر همت بسته و بعضی از آثار ارزنده وی که در دست داریم حاکی از شخصیت وی باجنبه های مختلف است. عرفی شیرازی در شعری از قصیده غرای خود طبع ذوفنون

وی را به نیکوئی عرضه نموده است:

ای داشته در سایه هم تیغ و قلم را
وی ساخته آرایش هم فضل و کرم را(۱)

خان خانان دارای آثار منثور و منظوم است. آثار منثور وی عبارت است از ترجمه توزک بابری یا واقعات بابری که البته به نام بابر نامه شهرت دارد، و چند مکتوبات.

در شعر فارسی خان خانان بنا بر اشارهٔ مآثر رحیمی صاحب دیوان بوده ولی نگارنده باوجود کوشش های فراوان دیوان وی را تاکنون به دست نیاورده است اشعارموجود وی در اصناف غزل و قطعه و فرد و رباعی است که آنچه فراهم آمده در این دفتر ضبط شده است.

اینک آثار منثور و منظوم وی جداگانه معرفی می شود:

فصل اول

آثار منثور

الف : بابر نامه

بابر نامه تألیفی است به ترکی چغتائی از محمد ظهیرالدین محمد بابر شاه تیموری (م ۹۳۷ ه) واو در این کتاب سرگذشت و وقایع مهم زندگانی خود را شرح داده و در بیان وقایع لطایف و ظرایف ادبی و حکمی را نیز گنجانده است . این کتاب از این لحاظ اهمیت زیاد پیدا کرده است که بابر شاه درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی شبه قاره هم مطالب خوبی به رشته تحریر در آورده است .

کتاب بابرنامه آنقدر مورد توجه و قبول مردم قرار گرفت که به زبانهای مختلف دنیا مانند انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و اردو وغیره ترجمه شده و مورد استناد فضلا قرار گرفته است .

نصرالله خان فدائی درباره بابر نامه قول یکی از بزرگان انگلستان را این طور نقل می نماید :

"سرگذشت نامه ی بابر آن چنان نگاشته شده است که به کار ما فرنگیان هم می خورد زیراکه در آنچه دیگر نو-سندگان خاور زمین از داستان پیشینیان و کنونیان خود نبشته اند به جز بزرگ داشتن شاهان و بزرگ نمودن کارهای ایشان و بزرگ آوردن سخنانشان اندیشه ی دیگرنداشته اند و بابر چنان نبشته است که ماچون آن را می خوانیم از خوی و منش مردمان آسیا و کیش و کنش گروه های گوناگون آنجا و راه و روش بزرگان و لشکریان و زیردستان و نهاد نشست و برخاست و چگونگی زندگی ایشان چنان آگاه می شویم که گوئی درمیانشان بزرگ شده ایم و به رازهای هردر و دشت و هرده و هرشهر که بابر دیده چنان،

پی می بریم که پنداری خود مان آن را بارها پیموده ایم و آن جایگاه را دیده ایم، زیرا که هر
چه از خامه ی او تراوش کرده به زیور سادگی و شیوائی آراسته است".(۲)
قبل از ترجمه خان خانان بخشی از این کتاب به وسیله شیخ زین الدین وفائی خوافی (م ۹۴۰ ھ)
ترجمه شده بود.

ترجمه دیگر به فارسی از میرزا پاینده حسن غزنوی است که شش سال از وقایع رادر سال ۹۹۴ از
ترکی برگردانده است، و قسمت باقی مانده را محمد قلی مغول حصاری به انجام رسانده است. ولی این هردو ترجمه
(که تاکنون چاپ شده است) گویا تا آن وقت مورد قبول همگانی قرار نگرفته بود وبه امر اکبر شاه، خان
خانان به این کار پرداخت، و ترجمه خود را در سال ۹۹۸ هجری به تکمیل رسانید و به اکبر شاه عرضه نمود.
ترجمه خان خانان اگرچه در سال ۱۳۰۸ ھ در بمبئ چاپ سنگی شده است ولی این امر قابل یادآوری
است که سایر تراجم بابرنامه به زبانهای دیگر با در نظرگرفتن متن فارسی خانخانان عملی گردیده است.
خان خانان نویسنده قرن دهم و یازدهم هجری است که تا آن دوره نثر فارسی در شبه قاره دچار
تحولات و تطورات بدیع بود.

از معاصرین خان خانان ابوالفضل علامی اکبر آبادی (م ۱۰۱۱ ھ) و نورالدین ظهوری ترشیزی
(م ۱۰۲۴ ھ) است که اولی کتاب منشآت و دومی سه نثر را تألیف نموده است. آنها نثر پر تکلف و مصنوع و
احیاناً" سره نگاشته اند.

سایر نویسندگان قرن های مزبور به سادگی و بی پیرایگی کمتر توجه داشتند. ولی خان خانان چون به امر
اکبرشاه می خواست که کتاب جد بزرگوارش رابرای افاده همگانی به فارسی برگرداند، لذا از سبک معمول عصر
خود روگردان شده به سادگی توجه داشته است، و نسبت به استفادهٔ عوام آن قدر توجه داشت که در ترجمه
کلمات مستعمل زبانهای محلی شبه قاره راهم به کار برده است. باوجود تبحر علمی و آشنائی کامل به زبان عربی،
در ترجمه وی لغات مشکل و مغلق عربی کمتر دیده می شود. اکبرشاه به عوام دوستی سخت معروف است. خان

خانان هم به امثال امروی، به سادگی توجه داشته تا کتاب بابر نامه مورد استفاده کم سوادان هم قرار بگیرد.

اینک قسمت هائی از ترجمه فارسی بابر نامه را به عنوان نمونه نقل می کنیم:

موقعی که به توصیف و تعریف دوران سلطان حسین میرزا بایقرای پردازد، این طور می نویسد:

"زمان سلطان حسین میرزا عجب زمانی بود، از اهل فضل و مردم بی نظیر خراسان به خصوص شهر هری مملوبود، هر کس رابه هر کاری که مشغول بود همت و غرض او، آن بود که هر کار را به کمال رساند. از آن جمله یکی مولانا عبدالرحمن جامی بود که در علوم ظاهر و باطن در زمان خودش این مقدار کسی نبود، شعر او خود معلوم است، جناب ملا از آن عالی تر است که به تعریف احتیاج داشته باشد، غایتش در خاطر گذشت که در این اجزای محقر از جهت تیمن و تبرک نام ایشان مذکور و شمه ای از صفات ایشان مسطور شود". (۳)

وقتی که عنوانها و خطابهائی را ذکر می کند که قبل از دورۀ مغول پادشاهان مسلمان مناطق مختلف هندوستان، به امرای خودمی دادند، چنین می نویسد:

"در هندوستان به امرائی که رعایت کلان می کنند مقرری خطاب هاست که می دهند از آن جمله یکی اعظم همایون است یکی دیگر خان جهان است یکی دیگر خان خانان است، خطاب پدر این اعظم همایون است، باوجود همایون به این خطاب یکی را مخاطب کردن چه صورت دارد این خطاب را بر طرف کردم به فتح خان سروانی به خان جهان خطاب داده شد". (۴)

در مورد فتح هندوستان:

" ممالک هندوستان (شبه قاره هند و پاکستان) وسیع و پر مردم و پر حاصل واقع شده، شرقی و جنوبی بلکه غربی هم به دریای محیط منتهی می شود و شمال اویک کوهی است که به کوه

هندوکش و کافرستان و کوهستان کشمیر پیوسته است . در غربی شمالی او کابل و غزنی و قندهار واقع شده پایتخت تمام هندوستان دهلی بوده بعد از سلطان شهاب الدین غوری تا آخر عهد سلطان فیروز شاه اکثر هندوستان در تحت ضبط سلاطین دهلی بود در این تاریخ که من هندوستان را فتح کردم پنج پادشاه مسلمان و دو کافر در هندوستان پادشاهی می کردند".(۵)

اصطلاحات ویژهٔ اوقات شب و روز و اعداد:

"چنانچه به اصطلاح ولایت های ماشب و روز بیست و چهار قسمت کرده اند هرکدام را یک ساعت گفته اند هر ساعت را شصت قسمت کرده اند ، هرکدام را یک دقیقه گفته اند که شب و روز یک هزار و چهار صد و چهل دقیقه باشد". (۶)

"مردم هند شبانه روز را شصت قسمت کرده اند هرکدام را یک گهری گفته اند دیگر شب را چهار قسمت و روز را چهار قسمت کرده اند، هرکدام پهر گفته اند که فارسی او پاس باشد در آن ولایت پاس و پاسبان شنیده می شد". (۷)

"مردم هند عدد را هم خوب تعیین کرده اند صد هزار را لک می گویند صد لک را کرور، صد کرور را ارب، صد ارب را کرب، صد کرب را نیل، صد نیل را پدم، صد پدم را سانک، تعیین این عدد ها دلیل بسیاری مال هندوستان می شود". (۸)

"دیگر نارگیل است، عرب معرب کرده نارجیل می گویند، هندوستانی ناریل می گویند، غالبا" غلط عام است بر نارگیل، جوز هندیست که قاشقهای سیاه از آن می کنند کلان تر او را کاسهٔ عجک هم می کنند، درخت او بعینه درخت خرماست غایتش شاخ نارگیل پربرگ تر است و رنگ برگ او هم روشن تر است، چنانچه بالای چهار مغز پوست سبزی است، بالای این هم پوست سبزی است، اما پوست نارگیل ریشه ریشه می شود طناب تمام جهازات و کشتی هارا هم از ریسمان پوست همین نارگیل می دوخته اند چون پوست

نارگیل را پاک کروند دریک طرف او مثلث سه جای سوراخ ظاهر می شود' دو تا سخت یکی ست به اندک اشارتی سوراخ می شود' پیش از مغز بستن اندرون نارگیل تمام آب می شود' این سوراخ را سوراخ کرده' آب آن را می خورند' مزه اش بد نیست گویا که پنیر خرما را آب کرده اند". (۹)

چنانکه می توان مشاهده کرد که در اقتباس های فوق' خان خانان لغات محلی مانند: گهری (ساعت) و پهر(پاس = یک قسمت از چهار قسمت روز یا شب)' لک (صد هزار)' کرور (ده میلیون)' و جایهای دیگر تنگه کروه (کوس = دو میل چهار هزار گز)' هاتهی (فیل)' کوئل (اسم پرنده ایست) 'گهڑیال (ساعت بزرگ)' پل (دقیقه)' آندهی (بادتند)' پورب (مشرق)' باورچیان (جمع باورچی = آشپز یا خوانسالار)' ڈاک چوکی (چاپار خانه) قراول (پاسبان)' بیلدار (کارگر)' کہار (کارگر)' کیلا (موز)' املی (تمرهندی)' ناشپاتی (گلابی)' چمگادڑ (شپره)' مور (طاووس) بکاول وغیره کلمات محلی رابه کاربرده و کلمات ترکی که در هندوستان در آن دوره رواج یافته بود مانند: کورنش (سلام)' اتالیق (لله)' یورت (خیمه و خرگاه)' برانغار (میمنه)' جرانغار (میسره)' ایلباش (سرگروه)' کوشک (کاخ)' قشلاق (گرمسیر) ییلاق (سردسیر)' شیلان (ضیافت کردن)' الاچون (سراپرده)' تواچی (نقیب' جلودار) آغیل' آغل وغیره را هم استعمال نموده است.

ب : نامه های خان خانان

چنانکه قبل از این مذکور شد' خان خانان در تمام علوم متداولۂ عصر خود ممتاز و می توان گفت که کم نظیر بود. در انشای زبانهای فارسی' عربی' ترکی' و هندی مهارت کامل داشت. مخصوصاً" در نثرنویسی فارسی و مهارت در انشای آن زبان شهرت خاصی داشت' چنانکه نوشته اند که:

"در جمیع نوشته های مهم سلطنت و سپه سالاری از کلی و جزئی به دبیری و منشی محتاج نیستند

و خود به نفس نفیس متوجه تحریر آنهامی گردیدند". (۱۰)

عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی درباره او مبالغه کرده نوشته است :

"در هندوستان مکاتبات و فرامین را بهتر از ایشان کسی ننوشته و نمی تواند نوشت". (۱۱)

مکتوبهای مختصر خان خانان که بهتر است آنهارا مانند تذکره نویسان "رقعات" بنامیم در دست است و اگرچه تاکنون مجموعه ای از آن نامه ها به چاپ نرسیده است، اما به طور پراگنده در نسخه های خطی مختلف و متعددی در کتابخانه های مرکزی دانشگاه تهران و مجلس شورای ملی و در بعضی از کتابخانه های پاکستان و هندوستان و انگلستان وغیره وجود دارد.

از مخاطبان وی استاد حکیم ابوالفتح گیلانی، و امیر میرزا جعفر آصف خان و پنج تن شاعر تحت الحمایه وی بقرار ذیل اند: عرفی شیرازی، نظیری نیشا پوری، یولقلی بیگ انیسی شاملو، ملاشکیبی اصفهانی، ملامحب علی سندی.

مکتوبات وی موجز و دوستانه است. از عرفی شیرازی احوال بهبودی وی را جویاست، از نظیری نیشاپوری راجع به زاد راه حج و زیارات می پرسد شعرای دیگر رابرای ارسال اشعار تازه تشویق می کند و ازاین قبیل سخن های دیگر.

خانخانان اگرچه به مکتوب نگاری کمتر پرداخته، ولی در این چند رقعه هم که نگارنده با کوشش و زحمات زیاد جمع آوری کرده است نظربه مخاطبان خود، سبک نگارش ویژه ای رابه کار برده و ذوق و قریحه و دانش و مقام مخاطبان را در نظر داشته است.

مکتوب وی به نام حکیم ابوالفتح گیلانی آمیخته به عربی است و سایرنامه ها به نام شعرا صبغهٔ ادبی دارد. نظربه مجموعه بسیار مختصر مکتوبات، متن آن همه را ازروی نسخه های چاپی و خطی استخراج نموده با تصحیح لازم و بدون قید اختلافات نسخ در زیرمی آوریم :

رقعه ایکه در جواب رقعه حکیم ابوالفتح گیلانی نوشته :

این قالب فرسوده که از کوی تو دور است
القلب علی بابک لیلا" و نهارا(۱۲)

به یگانگی آن قادری که بد و حرف کافونون از موطن بطون هیجده هزار عالم به جلوه گاه ظهور رسانیده، و به وحدانیت آن قیومی که ذرات کائنات را مطلع آفتاب احدیت ذات و مطرح انوار تجلیات گردانیده، که تعطش زلال وصال آن منبع فضل و افضال و کمال تشوق تقبل اقدام آن حمیده خصال به مرتبه ایست که شرح آن ممکن نیست.

برین حدیث گواه است عالم الاسرار
که در فراق تو دیگر نمانده جای قرار(۱۳)

از این تکلفات باید در گذشت. چون سلسله دوستی استحکام یافت، در عقد یگانگی و داد تکلف، مراسم میزبانی نیست، چنانکه بزرگان فرموده اند که بد ترین یاران و دوستان آنست که به جهت آن تکلفی باید کشید: (۱۴)

ع : "تکلف گر نباشد خوش توان زیست" (۱۵)

رقعه ای که به میرزا جعفر آصف خان نوشته :

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود
بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود
نماز را به حقیقت قضا بود لیکن
زمان صحبت مارا قضا نخواهد بود
میان اهل جهان گر کدورت است و نفاق
میان ماوتو غیر از صفا نخواهد بود(۱۶)

" شخصی که عاشق فطرتست و دوستدارادراک' بالذات نه بالعرض اگر از صاحب حالات مذکوره چیزی که در نظراهل زمان به امور دیگر محمول شود ببیند آن را به ناز معشوق برابر دیده به بهای گران می خرد و سودمندی خود می نامد. لهٰذا خاطرِبی دشمنی دوست' و دوستی دوست از برای خوبی فطرت و دوستی طبیعت شما' همیشه شما را دوست می دارد' واگردوری هم جسته از جهت بعضی عوارض بود که چون شما هم به نظرانصاف ملاحظه کنید' معلوم خواهید کرد' منی ما منی

" ساقی بیا که ذکرکدورت' کدورتست " (۱۷)

امید که جمیع دولت خواهان این درگاه خصوصاً" ارباب فطنت و استعداد که باوجود ربط دولت خواهی' نسبت دریافت بودن علاوه آن ربط داشته باشند' همیشه از یکدیگر محظوظ بوده گرد ملال پیرامون خاطر صافیت ایشان مرساد زیادت چه نویسد. عواقب امور بخیر و صلاح باد' برب العباد." (۱۸)

به یولقلی بیگ انیسی شاملو نوشته :

"عریضهٔ محبت فزا که ریاحین بلند آئین رابه دست قدرت فکرت اساس گلدسته ها بسته از گلستان انس به جمع قدس فرستاده بودند. در زمانی که خاطر قدرشناس مشتاق روایح اثمار عقلی و خواهان نسایم گلهای معنوی بود' رسید' و نزدیک به آنچه از دیدن شما مسرت حاصل شود لذت داد' و دریچه های سرا بوستان سخن فهمی بر چشم و روی دانش و ادراک کشاد. طرز تازهٔ که برانگیختهٔ طبع وقاد' و روش نوی که احداث نمودهٔ ذہن نقاد آن خلاصه مخلصان اهلیت شناس بود' پسندیدهٔ فهم مشکل پسندان محافل شعور و برگزیدهٔ طبیعت دقیقه یابان مدارج خردافتاد.

معارفش را که منبع چندین لآلی آبدارو جواهر انجم نثار باشد چگونه بد توان گفت. و دوری که به قول جمهور مردود و مطرود ارباب ووداداست' چه نوع توان ستود و در کشاکش این قسم فکر های مختلف بود که معنی معین المکاتبات و نصف المخالطات وصال را غالب و راجع ساخته دوری و فراق را چنانچه صورت اصلی اوست' وانموده نویسانید که به زودی و خوبی روانه حضور شوند که آن خوبی که در نظر آمده بود' نه در نفس الامر خوبی است بلکه از جهت مسالت به ملاقات حسن او این چنین جلوه نمود. اما خوشی چهرهٔ نازیبای جدایی را هر چند به پرده های زرنگار سخن سازی بپوشند قبح اصلی او از جا نمی رود.

در این صورت هر چند زود تر بیابند بهتر باشد که از هر چه گفته شود بیشتر خواهان آن زبدهٔ محبان و دولت خواهانیم. والسلام علی من اتبع الهدی." (۱۹) (۲۰)

نامه ایکه خان خانان در جواب یولقلی بیگ انیسی نوشته است:

" خوش نمی آید که این جاده را مسلوک سازد که مبادا از فساد زمانه و زمانیان محمول بر اعراض دنیویه شود' و نیز چون این کس به بدرقهٔ عنایت بی غایت ایزدی امید آن دارد که در سلک مترسمان روزگار که با دل آلوده زبان برنگارند منسلک نباشد. این معنی باعث آن شد که درین مدت مدید باوجود نسبت مذکوره خود را از ارسال رسل و رسائل که شعار متکلفان رسم و عاداتست' باز داشت' تا آنکه در این ولا به موجب حکم عالی این راه بسته گشوده شد امید چنانست که عقده مقصود گشاده گردد.

دانا دلا' دقیقه شناسا' و خامت آزار مورچه در مقیاس اندیشه بر سراست' از این جا سوی عاقبت آزردن پادشاه عالم ملک ظاهر و باطن که چندین حقوق نعمت او بر ذمه است' و پی برده می شود که چگونه در کمیال خلیل در آید' امید از راستی و درستی و دور بینی ایشان آنست که خاطر حق گزار خود را از مقدمات وحشت آمیز خوش آمد گویان' که در لباس

دوستی، دشمنی به تقدیم می رسانند، غبار آلوده نساخته در امتثال اوامرپادشاهی که نزد عرفا و عقلا اطاعت آن فرض عین است، سعی جمیل نمایند، و آن را مفتاح ابواب سعادات دنیوی و اخروی شمارند و نصایح ظل الهی و مواعظ پادشاهی که اکسیر دولت است و کیمیای سعادت به وسیله دل فراخ حوصله فراگیرند.

معهذا ترق فراق و فوج اشتیاق برطلیعه صبر و سکوت و مقدمه شکیب و صموت (۲۱) استیلا آورده قلاع مساکن مسرت و بقاع مواطن بهجت را مهذب و مقدم ساخته به اعانت و امداد امید وصال فرخنده فال رسته می شود، و همیشه استدعا ازدرگاه کبریائی و بارگاه باری آنکه وسیله تلاحق و تلاصق و ذریعه مواصلت و مشاهده برانگیزد تابه اعزاز و سعادت آن معزز و مستعد و مستفیض گردد، والسلام."

رقعه ایکه به ملا شکیبی اصفهانی نوشته:

"یارگرامی و مخلص قدردان مولانا شکیبی را ازهرچه گفته شود مشتاق تریم. چون حکایت اشتیاق زبانزد نامحرمان محافل انس شده است و اکثرو اغلب در غیرموقع در السنه و افواه مذکور و معروف می شود. هرچند که کمال تحقق داشته باشد به جهت اشتباه با ناجنس از آن وادی گفت و شنود خوش نمی آید. لهذا بتشاهد قلوب صافیه واگذاشته شروع در مقدمات ضروری اعلام می رود. اولا" احوال باطن الحمدلله که جانب خوبی در ترقی و تزاید است، و نامعقولیت زمانه به خوبترین وجهی ظاهر شده، در حالی که همیشه آرزو مند و خواهان آن بوده به جهت وصول آن مراتب بی آرامی تصدیعات امروزگهگاهی و آن هم اندک مدتی در پیش نظرمی آیدو قرار نمی گیرد و مردود شده از خاطربدرمی رود. والحمدلله ثم حمد الله مقدمات ظاهری ضروری بروجه اتم میسراست، زیادتیها هرچه شود خوبتر واگر نشود سهل دیدن شما از مطالب شده و صحبت شما از مغتنمات می داند و توجه مکه معظمه بروجه دلخواه

عنقریب میسر خواهد شد. انشاء الله تعالیٰ.

بهرحال رضای خاطر شما و نیکوئی دینی و دنیوی شما مطلب (۲۲) شده است، خاطر جمع داشته متوجه شوند، که بهر تقدیر آمدن شما مطلوبست و دیدن شما مرغوب.

والسلام علی من اتبع الهدی."(۲۳)(۲۴)

این رقعه را به نظیری نیشاپوری به موقع عزیمت حج نوشته:

"بادیه پیمای تقلید روستاگری مولانا نظیری.

آنکه صحبت یاران قدرشناس قدر شناخته گز چندی زمین و موضعی چند از روی زمین را مطلبی خیال کرده و صحرائی شده سلام شفقت نظام قبول نموده و خود را در درون دل از جمله جا کرده ها داند، و در اوقات سخن رسی خود را ازیاران حاضر شناسد، خطی که به جهت نورنگ خان التماس نموده بود که به واسطه او بفرستد به موجب التماس نوشته فرستاد، و عریضه نواب مستطاب میرزا کوکه نیز درمیان هما نست اگر توانی آمد و نصیب باشد خواهی آمد، والا: مصرع "ای بسا آرزو که خاک شده".

جمعی از موزونان حاضر بودند، اشعار شما بسیار خوانده شد گویا که شما نیز حاضر بودید، مصرعی چند که بعد از مفارقت شما روی نموده بود، نوشته فرستاده شد. انشاء الله به اصلاح برسد والدعا."

رقعه ایکه در پرسش بیماری به عرفی شیرازی نوشته:

" یار بافطنت و دوست پر فطرت مولوی عرفی از کوفت ظاهری خود، کلفت باطنی قرین خاطر قدردان تصور نموده خبر چگونگی طبیعت سحر آفرین خود را موقوف بر پرسش هر روزه نداشته اطلاع می داده باشند.

حضرت حق تعالیٰ در خیر و شر و نیک و بد غیر صلاح حال ظاهری و باطنی بندۂ بیچارۂ خود نخواسته است . لیکن چون حوصله ها در خوربشریت است به همین قدر محنت پسند نموده صحت عاجل نصیب کند . از شعرهائیکه به گوش نرسیده' وا زآنچه که به تازگی بر زبان شماداده باشند' بفرستید که باعث خوشحالی خاطر خواهد بود .

اندک گرانی که این امیدوار مرتبه علیه رضا را پیش آمده بود' به فضل الٰهی رفع شد .

اکنون صحت شما مطلوبست مامول روزی باد به محمد و آله الامجاد .''(۲۵)

این رقعه به ملا محب علی سندی نوشته :

" قطعه ای که پسندیده رسیدگان دقایق سخن گزاری و سخن شناسی تواند شد از نوباوۂ بوستان حقیقت ملا محب علی سندی به وسیله یار معنوی مولانای شکیبی بر محک بصارت' سکه خوش عیاری یافت .

هر چند روش این جدایی از عالم آشنائی بیگانگی دارد' اما چون حدیث جهد و کوشش برجادۂ مستقیم طریقت ازلی عرصات است' صاحب بصیرت را به گوش رسید' پسندیده افتاد' فاتحه در کار کرد . امید که این در مانده هم به برکت توجه یکی از نیک بختان' به روشی که بهترین اوضاع وانسب بحال این کس باشد' مهتدی گشته' توفیق استقامت بیابد و خاتمت بخیر شود . و دعائی که می خواهد همین است که به هر وجهی که باشد تا این مطلب را برای این حیران استدعائی ننمایند' التماس نمی نموده باشند' و دعای تمام اخلاص حقیقی را به خدمت بزرگی که جذب هدایتش او را و هر خواننده را خواه و نخواه می کشد' خواهد رسانید واگر فرصت و رخصت یافت نشود' از سراین قسم سخن گزاری که بهتریادگاریست اولی واصلح است هر صاحب استعداد را به سوی کمال غافل نشود و به جذبات و حیات موفق باشد.'' (۲۶)

فصل دوم

آثار منظوم خان خانان

خان خانان ذوق مبدع شعرو قریحه خلاق اقسام نظم را داشته و علاوه بر فارسی در زبانهای سانسکریت و هندی و عربی و ترکی و سندی هم اشعاری سروده است. (۷۲) از اشعار وی اگرچه باهمه کوشش و فحص ابیاتی بسیار به دست نیامده ولی برای نمونه تعدادی را که به دست آمده نقل می نمائیم. در فارسی صاحب دیوان بوده ولی دیوانش گویا اکنون مفقودالاثر است و نگارنده برای یافتن آن باوجود کوشش و جستجوی بسیار توفیق زیاده به دست نیاورده است. از مطالعه اشعار موجود در اصناف غزل، رباعی، قطعه وغیره که تعداد آن صدو چند شعراست، قریحه عالی خان خانان هویدا می گردد.

خان خانان که در محیط فکر انگیز شبه قاره و در سبک طلایی مکتب هندی و درمیان شعرای صاحب نام آن سبک می زیست، نسبت به نوپردازی و مضمون آفرینی و مشکل پسندی و تشبیهات و تراکیب بدیع علاقه مند بود و شعرا را برای این کار تشویق می نمود. حتی اشعارشان را مورد نقد و بررسی قرارمی داد و گاه گاه بر مصرع هایی که مطرح می کرد، شعرای معاصر به سخن سرایی می پرداختند ولی اشعار موجود وی ساده و دلآویز و روان است، وبا این همه احوال صبغهٔ سبک هندی در آنها محسوس است.

این اشعار از مآثر رحیمی و سی و پنجم کتاب و تذکرهٔ چاپی و خطی دیگر به دست آمده است، که بعد از تصحیح لازم نقل می گردد:

غزلیات

دو بیت از غزلی

چه حالتست ندانم جمال سلمی را
که بیش دیدنش افزون کند تمنّی را
رسید و مضطربم کرد و آنقدر ننشست
که آشنای دل خود کنم تعلی را(۲۸)

مطلع غزلی

نسیم صبح گویا می وزد(۲۹) از کوی یار امشب
که دل با نا امیدیها نمی گیرد قرار امشب

غزل

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است
به دوستی که به جز دوستی نمی دانم
خدای داند و آن کومرا خداونداست

ادای حق محبت عنایتی است ز دوست
وگرنه خاطر عاشق به هیچ خرسند است
خیال آفت جان گشت(۳۰) و خواب دشمن چشم
بلای نیم شب است این نه مهر و(۳۱) پیونداست
نه زلف دانم و نه دام(۳۲) این قدر دانم
که پای تا به سرم هرچه هست در بند است
به کیش صدق و وفا حرف و(۳۳) عهد بیکار است
نگاه اهل محبت تمام سو گند است
مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است
از آن خوشم به سخن های دلکش(۳۴) تو رحیم
که اند کی باداهای دوست(۳۵) مانند است(۳۶)

ابیاتی از غزلی

تمام مهر و محبت شدم نمیدانم
که دل کدام و محبت کدام و یار کدام
چو عشق پرده برانداخت می توان دانست
که تازه روی کدام است و شرمسار کدام(۳۷)
در آفرینش توقدسیان درین غلطند
که آفریده کدام' آفرید گار کدام

دو بیت از غزلی

طرز دانایان بود همواره نادان زیستن
از درون جمعیت از بیرون پریشان زیستن
خاک بادا، خاک بادا بر سر این زندگی
خان خانان بودن و بی جان جانان زیستن(۳۸)

دو بیت از غزلی

نیم فضول که جویم وصال همچو تویی
بس است همچو منی را خیال همچو تویی
ندید آینه هرگز مثال همچو تویی
کرامجال که بیند جمال همچو تویی

رباعیات

جان بر لب آرزو رساند دل ما
خون از دل آرزو چکاند دل ما
دامن دامن وفا فشاند دل ما
عالم عالم بلا ستاند دل ما(۳۹)

ای یار پسندیدهٔ ما زود بیا
وی دلبر بگزیدهٔ ما زود بیا
بی روی تو نیست روشنی در چشم
ای روشنی دیدهٔ ما زود بیا(۴۰)

هر دل(۴۱) که ز درد عشق بزمی آراست
در دل به هزار جانش(۴۲) می باید خواست
راحت طلبان دور که در کوچه ما
صد شیشه دل شکسته و نشترهاست

ای دوست نه دشمنی دل آزاری چیست ؟
خوی(۴۳) تو نه دهرست ستم کاری چیست؟
چشم تو نه بخت ماست در خواب(۴۴) چر است؟
بخت تو نه چشم(۴۵) ماست بیداری چیست؟

رباعیات

آشفتگی دل از بهار غم تست
خون دل و دیده لاله زار غم تست
این کوه بلا را که تواند برداشت؟
جزنشهٔ می که بردبار غم تست(۴۶)

آن را که قضا زخیل عشاق نوشت
آزاد ز مسجد است و فارغ ز کنشت
دیوانهٔ هجر را(۴۷) چه هجران چه وصال
از خویش گذشته را چه دوزخ چه بهشت

عشق است که چندین همه غم زاده اوست
شوق است که دل به دست افتاده اوست
حسن است که نام نیک و هر چیز که هست
از نیم نگه به باد بر دادهٔ اوست

تاعشق خیال یار در خانهٔ ماست
طاووس امل کمینه پروانه ماست
آنروز که آشنا شدم با غم او
هرچیز که غیر اوست بیگانهٔ ماست

رباعیات

در راه وفا نیازمندی چه خوش است
دل سوختگی و دردمندی چه خوش است
زلف تو که دل شکاری لاغر اوست
از دل صیدی ازو کمندی چه خوش است

خواهم(۴۸) زورت روم مروت نگذاشت
و آن گرمی اختلاط و صحبت نگذاشت
این ها همه عذراست چه پنهان از تو
قربان سرت روم محبت نگذاشت

در آتش عشق جانگذاری دگر است
و ز بهر وصال چاره سازی دگر است
جانا، تو غمی ندیده ای معذوری
بازی دگراست و عشق بازی دگر است

سرمایهٔ عمر و زندگانی غم تست
بهتر ز هزار شادمانی غم تست
گفتی که چنین واله و شیدات که کرد
دانی غم تو، وگر ندانی غم تست(۴۹)

یک چند دلم به صبر آموخته بود
وز یاد وصال، دیده بر دوخته بود
ناگاه غم تو برکناری آورد
برباد(۵۰) بداد هرچه اندوخته بود

غواصی کن گرت گهر می باید
غواصی را چار هنر می باید
سررشته به دست دوست، جان برکف دست
دم نازدن و قدم ز سر می باید

آمد خط یار و دیده را روشن کرد
از سینه که بود گلخنی، گلشن کرد
هرگز نکند نسیم، باغنچهٔ باغ
آن لطف که خط یار من، بامن کرد

خاکست(۵۱) که خاک مرده جان انگیزد
از چشمهٔ زندگی دخان انگیزد
در عهد ازل بناز پرودهٔ اوست
هر فتنه که آخرالزمان انگیزد

دل چیست که در سر وفایت نشود
جان کیست که کشته(۵۲) جفایت نشود
برگردم از آن دین که به غارت نبری
بیزارم از آن جان که فدایت نشود

می رفت وزدیده اشک باران می کرد
گریان گریان (۵۳)وداع یاران می کرد
آنجا ز وصال مرده را جان می داد
این جا ز فراق زنده بیجان می کرد

بی منت منشور شه و مهر وزیر
بی استصواب صدر و تصدیق امیر
بی محنت جنگ و کمنت خنجر و تیر
گشته است همه روی زمین ملک فقیر

جاسوس دلم بسوی توبوی(۵۴) توبس
اسباب(۵۵) پریشانی من موی تو بس
دربان محاربان(۵۶) همین خوی تو بس
مشاطه روی تو همین روی تو بس(۵۷)

دل دادم و با وی(۵۸) آشنائی کردم
دررہ روشش راه نمائی کردم
چون نیک بیازمودمش در ره عشق
کم حوصله بود ازو جدائی کردم

دین و دل خویش را فدای تو کنم
در صحن سرای سینه جای تو کنم
چندانکه زدیده(۵۹) برفشانم در اشک
دامن دامن نثار پای تو کنم

سرمایه غم زدوست آسان ندهم
دل برنکنم زدوست تاجان ندهم
از دوست بیادگار دردی دارم(۶۰)
کان(۶۱) درد بصد هزار درمان ندهم

آنم که صفای دل بجان می خواهم
بی دوست نه جان و(۶۲) نه جهان می خواهم

چون تاجر و مزدور و دکاندار نیم(۶۳)
اخلاص خود از دوست نهان می خواهم

ای دل تو درین واقعه دمسازی کن
وی جان بموافقت سر اندازی کن
ای صبر تو تاب غم نداری بگریز
وی عقل تو کودکی برو بازی کن(۶۴)

ای آتش سینه شعله باری بس کن
وی اشک نیاز در نثاری بس کن
چون داده ونا داده(۶۵) نه از امروز است
داری بس کن، و گرنداری بس کن

درد است بدل ز شوق خرمن خرمن
سوزست نصیب سینه گلخن گلخن
جویست طفیل دیده دریا دریا
اشکست بجای دیده دامن دامن(۶۶)

در قصهٔ عشق مرد ناگویا به
اندیشهٔ عشق و خون دل یکجا به
تا قدر وصال دوست ظاهر گردد
همچون شب قدر وصل نا پیدا به

ای ساقی از می(٦٧) محبت جامی
ای قاصد زغمزهٔ نهان پیغامی
تا کی هدف تیر تغافل باشم؟
لطفی ، قهری، تبسمی ، دشنامی

آنم که حیات خود به سایل دهمی
گر سر طلبد به تیغ قاتل دهمی
از دست دل آنچنان به تنگم امروز
گر خاک طلب کنند(٦٨) من دل دهمی

زنهار رحیم از پی این دل نروی(٦٩)
بیهوده به آرزوی دل در گروی
گویم سخنی و باز هم می گویم
خواهش کاری همیشه خواهش دروی

ای عشق ز دست داده(۷۰) بی ناموسی
وزخواهش نفس بدشده سالوسی
چندین همه بی حمیتی شرمت باد
سوزی، دردی ، ندامتی، افسوسی

ای دوست چو من (۷۱)بدرد هم خانه بزی
در معرکه از معرکه بیگانه بزی
در آتش ما که عشق مردان خد است
مردانه درآ و شیر مردانه بزی

بیرون شده از کفم وصال عجبی
دارم زفراق تو ملال عجبی
تو عمرمنی(۷۲) وسال من از تو خراب
عمر عجبی دارم وسال عجبی (۷۳)

قطعه

یک دیده و یک نگاه و صد اشک
یک دیده و یک دهان و صد آه
از شوق تو راه خانه تو
در هر قدمی دراز و کوتاه

آقای احمد گلچین معانی در حاشیه تذکره میخانه قطعهٔ زیر را در ذیل اشعار مولانا علی احمد مهرکن نقل کرده و نوشته است که بعضی تذکره نگاران ندانسته این قطعه را به خان خانان نسبت می دهند:

قطعه

دوست آنست کو معایب دوست
همچو آئینه رو به رو گوید
نه که چون شانه با هزار زبان
پس سر رفته مو به مو گوید.

ابیات پراگنده

باآنکه نمی دانم آمیزش اغیارت
می سوزم و می گویم خوش بادشبت بی ما

شراب خوردن شبها مراد من اینست
که مست باشم و در برکشم خیال ترا

زخود مگوی هنرهای خویشتن هرگز
از آنچه باز نمائی هزار چندان است

طعام اگرچه ز لذت نیوفتد ' به طعام
مگس چوافتد(۷۴) مکروه پاک طبعانست

هر چند نیست بزم وصال تو بارقیب(۷۵)
شرم تو با هزار نگهبان برابر است

به جرم عشق توام می کشند و غوغائیست
تو نیز برلب بام آ که خوش تماشائیست(۷۶)

زمی سوگند خوردم جرعه ای ده
که مارا(۷۷) در گلو ' سوگند بنداست
دوستدار عشق را دل با تمنا دشمن است
هرکه باما دوست شد امروز' فردا دشمن است(۷۸)

نشان یافتن صد هزار مضمون است
نخوانده نامه مارا(۷۹) چویار پاره کند
بهای خون من و صد هزار شه چو منست(۸۰)
که من بخون طپم و قاتلم نظاره کند

رحمی کن و یک تیر بسوی دگر(۸۱) انداز
کان تیر نخستین که زدمی بر جگر آمد

دماغ تو چو هوسخانه شد به عشق مپیچ
زکام داری ازین بوستانت بو نرسد(۸۲)

تو که از عهدهٔ یک دل شده بیرون نائی
این همه خلق گرفتار چرا باید کرد(۸۳)

غمت مباد چه می پرسی از حکایت من
دل تو طاقت این گفتگو کجا دارد(۸۴)

تاب دوری از در جانان ندارند اهل دل
کوهکن مزدور شیرین بود و مجنون هرزه گرد(۸۵)

گویند روز حشر به پایان نمی رسد
صد روز از آن بیک شب هجران نمی رسد(۸۶)

بی تو چون در گریه خوابم می رسد
خواب می بینم که آبم می برد(۸۷)

من نامه به برگ گل نوشتم
شاید که صبا به او رساند(۸۸)

گربدل بردنت فتد سروکار
همه اعضای من دل آردبار(۸۹)

پاره پاره گشت دل امانی پاشد زهم
زانکه پیکان تو این صد پاره برهم دوخته(۹۰)

متاع جور و جفا کزجهان همان(۹۱) داری
بیا بیا که دلم می کند خریداری

دویی به مذهب فرمانبران دل کفر است
خدا یکی و محبت یکی و یار یکی(۹۲)

فصل سوم

سبک خانخانان در نثر و نظم

دربارهٔ سبک ادبی خان خانان پیش از این در معرفی آثارش اشاره ای رفته است بدین مضمون که او در زمان و محیطی زندگی می کرد که از لحاظ سبک ادبی آن را دورهٔ طلائی نامیده اند. اسلوب شعر آن دوره به نام سبک هندی شهرت دارد.

راجع به خصوصیات این سبک دکتر ذبیح الله صفا می نویسد:

"سبک هندی مبتنی بوده است بر بیان افکار دقیق و ایراد مضامین بدیع و باریک دشوار دوراز ذهن در زبان ساده معمول و عمومی". (۹۳)

نثر فارسی آن دوره به عقیدهٔ دکتر صفا' در عین رواج و انتشار وافر خود در ایران و هند و ممالک عثمانی ' از حیث اعتبار ادبی وضع خوشی نداشت و می افزاید:

"با آنکه در این دوره در شقوق مختلف آثار متعدد به وجود آمده و کتاب نوشته شده ' از آن جهت که در غالب آنها چنانکه باید رعایت موازین لغوی و ادبی و بلاغی نشده است ' نمی توان این عهد را از لحاظ نثر فارسی دوره بارز و ممتازی شمرد. بروی هم آثار منثور این دوره خاصه آثار منثور ادبی فاقد ارزش است ' اگر به طرف سادگی متمایل شود مقرون به کلمات و عبارات و ترکیبات عامیانه می شود اگر بطرف تصنع رود با تکلفات دور از ذوق همراه می گردد. اثری که حد وسط و میانه در آن رعایت شده باشد (مثل عالم آرای عباسی) اندک و کم ارزاست". (۹۴)

دربارهٔ نثر دوره صفوی هم او چنین اظهار نظری کند:

"نثر آن دوره به طور کلی به سستی و کم مایگی از دورهٔ تیموری هم بیشتر است. و نثرهای مصنوع هم حتی به آثار منشیان عهد تیموری نمی رسد و به حدی پر از القاب و تعارفات و تکلفات بارد و مترادفات ناوارد است که گاه مطلب اصلی را از یاد می برد و مفهوم نمی شود". (۹۵)

بعد ازین به نثر فارسی هند توجه نموده می نویسد:

"نثر فارسی هند هم که در این ایام رواج داشت همین وضع را باشدت بیشتری دارا بود و چون در آنها قصد اظهار فضل و اطلاع هم وجود داشت به تکلفات و زواید بیشتر توجه شده است تا به اصل موضوع. در بعضی از کتب تاریخی و داستانی که در نگارش آنها حد وسط رعایت گردیده است اتفاقاً به سبک انشای عادی و طبیعی است، منتهیٰ چون زبان آن دوره فاسد بوده این نثرهای سادهٔ بی تکلف هم تحت تأثیر آن قرار گرفته و در پاره ای موارد به فساد گراییده است. (۹۶)

۱- قصد اظهار فضل و معلومات در آنها به طور چشم گیر دیده می شود.

۲- در مقابل اصل موضوع به تکلفات و زواید بیشتر توجه شده است.

۳- بعضی از کتب تاریخی و داستانی که در نگارش آنها حد وسط رعایت گردیده است، اتفاقاً دارای انشای عادی و طبیعی است. اما چون زبان آن دوره فاسد بوده نثرهای سادهٔ بی تکلف هم تحت تأثیر آن قرار گرفته و درپاره ای موارد به فساد گرائیده است.

بعد از بیان خصوصیات نثر آن دورهٔ شبه قاره و ایران و نتیجه گیری از آن موضوع بحث خود را به نثر عبدالرحیم خان خانان معطوف می نمائیم.

خان خانان در همان محیط زندگی می کرد که خصوصیات نثر آن مذکور شد. محیط و زمان البته طبعاً در افراد کم یا زیاد تأثیر می کند. خان خانان نیز مانند دیگر دانشمندان و نویسندگان آن زمان از این امر مستثنیٰ

نیست و در نوشته های او به چنین مختصات برمی خوریم.

از آثار خان خانان دو نوع اثر در دست داریم:

۱- ترجمۂ بابر نامه (از ترکی به فارسی).

۲- نامه های او.

درباره این هر دو اثر خان خانان در فصل اول این بخش ذکری کرده ایم. مخصوصاً" راجع به ترجمه بابرنامه که به تزک بابری هم شهرت دارد، به تفصیل سخن رفته و از نثر آن تجزیه و تحلیل هم به عمل آمده است. در آنجا بیان نموده ایم که خان خانان در ترجمه بابر نامه بعضی از لغات زبانهای محلی و معمول آن زمان را به کار برده است. اگرچه بعضی از آن لغات در اصل کتاب بابر نامه نیز که به زبان ترکی است، وجود دارد که خود بابر شاه یعنی مؤلف حقیقی آن به کار برده است. مانند: ڈاک چوکی (چاپار خانه)، گھڑیال (ساعت بزرگ)، گھری (ساعت) وغیره. علاوه بر این بعضی لغات ترکی هم در این ترجمه به چشم می خورد و به کار بردن این نوع کلمات مبین این امر است که چنین کلمات و لغات و الفاظ در نثر فارسی آن دوره معمول شده بود و مردم فارسی زبان نیز آن را می فهمیدند. و شاید به همین سبب خانِ خانان به جای چنین کلمات، لغات اصیل فارسی را به کار نبرده و به ترجمه آن نپرداخته است. بسیاری از کلمات ترکی آن زمان به زبان اردو نیز راه یافته و هم اکنون در این زبان معمول است.

به هر صورت این روش و طرز تحریر خان خانان از مختصات عمدۂ سبک آن دوره یعنی سبک هندی است.

نثر نگاران آن دوره چون به تصنع و تکلف می پرداختند، چنان راه افراط و تفریط را می پیمودند که از ذوق هم دوری شدند.

خان خانان در ترجمه بابر نامه بر خلاف نثر نویسان سبک هندی بی ذوقی به خرج نداده است. نثر این ترجمه بسیار ساده و روان، عادی و طبیعی است. و همین امر، بیشتر توجه مردم را به جانب خود جلب کرده و این

ترجمه را امتیاز خاصی بخشیده است. چنانکه پس از ترجمه فارسی به چاپ رسیده. سپس همین ترجمهٔ فارسی بیش از اصل ترکی آن به زبانهای دیگر جهان برگردانده شده است.

دو عبارت را به عنوان نمونه ازین کتاب، نقل می نمائیم که از آن خصوصیات مذکور، یعنی سادگی و سلاست نثر خانخانان به خوبی آشکار می گردد:

"چنین فرماید ظهیرالدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ تیموری نژاد که چند سطری از حالات و واقعات زمان خویش را به طریق اختصار نوشته برای اولاد واحفاد خود یادگار می گذارد که در ماه رمضان سنهٔ (۸۹۹ ھ) در ولایت فرغانه به سن دوازده سالگی پادشاه شدم، و ولایت فرغانه از اقلیم پنجم است و در کنار معمورهٔ عالم واقع شده. شرقی او کاشغر و غربی او سمرقند و جنوبی او کوهستان سرحد بدخشان و در شمال او اگرچه پیش ازین شهرها بوده ...... و این فرغانه مختصر ولایت است اما میوه و غله او فراوان است. در اطراف او کوهستان افتاده و غربی او (که) سمرقند و خجند باشد کوه نیست. و بغیر این جانب از طرف دیگر یاغی بیگانه نمی تواند در آمد. و دریای سیحون که به آب خجند شهرت یافته از طرف بین الشرق و الشمال آمده از میان ولایت شده به طرف غرب می رود و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که حالا بشاهرچند مشهور است گذشته و از آنجا به طرف شمال میل کرده به جانب ترکستان می رود، و به هیچ دریای دیگر همراه نشده از ترکستان خیلی پائین تر تمام دریا در ریگستان منجذب می شود و غایب می گردد". (۔۹)

عبارت دیگر که دربارهٔ مؤلف کتاب "مجالس العشاق" است و سعید نفیسی نیز آن را در دیباچه کلیات قاسم انوار نقل کرده است، در این جا نقل می آید.

"دیگر کمال الدین حسین گازر گاهی بوده، اگرچه صوفی نبود، متصوف بود. درپیش علی شیر بیگ این چنین متصوفان جمع شده و وجود سماع می کرده اند. از اثر آنها اصول دین بهتر

بوده ' غالباً" سبب رعایت اصول او بوده و دیگر تصنیفی که توان گفت نبود. یک تصنیفی دارد "مجالس العشاق" نام ' به نام سلطان حسین میرزا بسته نوشته است. بسیار ست و اکثری دروغ و بی مزه و بی ادبانه حرفها نوشته ' از بعضی سخنان بوی کفری شنوند ' چنانچه خیلی از انبیاء و بسیاری از اولیا را به عشق مجازی منسوب ساخته ' برای هرکدام معشوقی و محبوبی پیدا کرده. این عجب گولانه امریست (که) در دیباچه سلطان حسین میرزا "تصنیف و تحریر منست" "گفته و نوشته". (۹۸)

و این عبارت هم از بابر نامه نقل می شود:

"درماه محرم به ما درمن قتلق نگار خانم مرض حصبه عارض شد' فصد کرد' ناقص واقع شد. یک طبیب خراسانی بود' سید طبیب می گفتند' به دستور خراسان هندوانه داد چون اجل رسیده بود بعد از شش روز' روز دو شنبه به رحمت حق رفتند. در دامنهٔ کوه الغ بیگ میرزا عمارت کرده بود باغ نو روزی نام. به رخصت ورثه او روز یک شنبه به این باغ آورده من و قاسم کوکلتاش به خاک سپردیم". (۹۹)

از این نمونه های ترجمه بابر نامه به خوبی نمایان است که ترجمه اگرچه ساده است اما از اشتباهات خالی نیست.

اما ترجمه چیز محدودی است و توجه مترجم بیشتر به جانب اصل کتاب یا نفس موضوع مرکوز می شود' به این سبب امکان دارد که زبان ترجمه سبک نثر آن شخص یا مختصات نثر آن دور را به خوبی منعکس نکند.

اکنون می پردازیم به بررسی اثر دیگر خانخانان یعنی به نامه های او شاید بتوانیم از بررسی آن به مختصات سبک وی بهتر پی ببریم.

اکنون باید دید که ملک الشعرای بهار در این مورد چه نظر دارد؟ بهار چون از سبک نثر آن زمان را در ایران و هند بحث می کند اولاً" به ذکر نثر دوره تیموری می پردازد و می نویسد که:

"در عهد تیموری شیوهٔ عمومی نثر تغییر کرد و ساده نویسی رواج گرفت و تنها شرف الدین علی یزدی بار دیگر نثر فنی را نمودار ساخت و صاین علی ترکه از وی تقلید کرد. در این دوره نیز دنباله همان شیوه پیش گرفته شد. در ایران و هندوستان نثر عمومی و کتب علمی، نثر ساده وروان بود. ...... احیاناً" در سستی و کم مایگی از عصر تیموری نیز فروتر افتاده بود. اما درهمان حال نثر فنی فراموش نشد و منشیان درباری و اهل فضل برای نشان دادن معلومات خود از ظفرنامه و وصاف تقلید می کردند.

بعد اضافه می نماید:

"این شیوه در آخر عهد صفویه در ایران و هند رواج یافته است ولی گمان نرود که درین شیوه توانسته اند به متقدمین شبیه شوند. بلکه چیزی که در نثر فنی عهد صفویه شباهت به نثر قدیم دارد یکی سجع است دیگر تکلفات شاعرانه که موجب دشواری فهم و گم شدن سررشته مطلب از دست خواننده می شود. و علت این قسم دوم کثرت ملق و تعارف و تکرار مدح و آفرین و اعاده جمله های مکرر در این موارد می باشد.

والا اگر تصور شود که از حیث استعمال لغات دشوار عربی یا اجازه های لطیف یا دیگر مختصات زحمت بخود داده اند معاذالله بلکه تا توانسته اند مطلب کوچکی را که جوینی در ده کلمه ادا می کند در ده سطر باجمله های مترادفه آن را زیر و بالا برده و چند سجع ناموزون بر آن افزوده اند". (۱۰۰)

این وضع و کیفیت نثر که بیان شده در ایران و هند مشترکاً رواج داشت امابه ویژهٔ درباره نثر هندوستان آن زمان ملک الشعراء بهار اضافه می نماید:

"بعینه همین بود حالت نثر در هندوستان جزاینکه فضلا و علما هندی در اظهار فضیلت زیاد تر از منشیان و نو یسندگان ایرانی می کوشیده اند. در مناشیر و مکاتیبی که رجال هند به

رجال ایران نوشته اند و در سفینه ها یافت می شود. معلوم است که نویسنده مقیم هند بیشتر می خواهد اظهار فضل کند و کمتر مطلب بیان کردنی دارد، یا اگر دارد به جای اینکه حرف خود را بنویسد، از درودیوار صحبت داشته و کلماتی مناسب فضل فروشی خود به دست آورده است نه مناسب مطلبی که باید بنویسد." (۱۰۱)

مختصات سبک نثر دوره صفویه در ایران و هند را بیان کردیم. و عقیدهٔ ملک الشعرای بهار و دکتر ذبیح الله صفا را ذکر نمودیم. اکنون به تجزیه و تحلیل نثر نامه های خانخانان می پردازیم و می بینیم که سبک نثر او تا چه اندازه تحت تاثیر سبک آن دوزه قرار گرفته و چه اختصاصاتی داشته است.

از بیانات مذکور در بالا این نتیجه گرفته شد که در ایران و هند نثر عمومی و کتب علمی نثر ساده و روان بود و در عین حال نثر فنی هم رواج داشت و منشیان درباری و اهل فضل برای اظهار فضل و معلومات خود به این سبک سروکار داشتند و در آن شیوه بیشتر از ظفرنامه و وصاف تقلید و پیروی می کردند. خانخانان این هر دو اسلوب نگارش را به کار برده است. او وقتیکه به ساده نویسی می پردازد، نثر بسیار روان می نویسد، چنانکه این نامه که به عرفی شیرازی در پرسش از بیماری او نوشته است کلمات تاحدی ساده است ولی معنی تعقید دارد:

یار با فطنت، دوست پر فطرت مولوی عرفی:

"از کلفت ظاهری خود کدورت باطنی قریب دل دوستدار خود، تصور نموده خبر چگونگی طبیعت سحر آفرین خود را بر پرسش هر روز نداشته اطلاع می داده باشند. و اهب برحق در وقوع خیر و شر غیر صلاح حال ظاهر و باطن بنده خود نخواسته و نخواهد لیکن چون حوصله ها به مقتضای بشریت زیاده تاب محنت ندارد، حکیم مطلق صحت عاجل نصیب کند.

اندک گرانی که در این روزها امید وار مرتبه رضا را پیش آمده بود، به فضل الهی رفع شد. اکنون صحت شما مطلوب است مأمول به زودی باد. به محمد و آله الامجاد". (۱۰۲)

ولی همین خانخانان چون توجه به اظهار فضل و معلومات می نماید بدون تردید راه افراط را می پیماید و

این مطلب از عبارت آن نامه کاملاً آشکار است که به حکیم ابوالفتح گیلانی نوشته است:

"بیگانگی آن قلعه داری که بدو حرف کاف و نون از موطن بطون هیجده هزار عالم به جلوه گاه ظهور رسانیده و به وحدانیت آن قیومی که ذرات کاینات را مطلع آفتاب احدیت ذات و مطرح انوار و تجلیات گردانیده که تعطش زلال وصال آن منبع فضل و افضال و کمال تشوق تقبل اقدام آن حمیده خصال به مرتبه ایست که شرح آن ممکن نیست".(۱۰۳)

این عبارت نمونه عمده نثر فنی و متکلفانه خانخانان بود که در آن سجع ترصیع و قرینه سازی و تلمیح وغیره زیاد به کار برده است. و توجه به افکار فلسفی داشته است از جهت لفظ هم به ذکر کلمات مغلق و مشکل عربی که در نثر فنی آن ایام معمول بوده تاکید داشته است.

اما اتفاقاً عبارت بعدی همین نامه به نثر بسیار ساده و روان نوشته شده است چنانکه می نویسد:

"از این تکلفات باید در گذشت. چون سلسله دوستی استحکام یافت در عقد یگانگی و وداد تکلف مراسم میزبانی نیست. چنانکه بزرگان فرموده اند که بدترین یاران و دوستان آنست که به جهت آن تکلف باید کشید:

"تکلف گر نباشد خوش توان زیست"(۱۰۴)

برای مثال سجع و تکلفات شاعرانه نثر این نامه ملاحظه شود که او به انیسی شاملو نوشته است:

"عریضهٔ محبت فزا که ریاحین بلند آئین را به دست قدرت فکرت اساس گلدسته ها بسته از گلستان انس به مجمع قدس فرستاده بودند. در زمانی که خاطر قدرشناس مشتاق روائح اثمار عقلی، و خواهان نسایم گلهای معنی بود رسید. و نزدیک به آنچه از دیدن شما مسرت حاصل شود لذت داد، و دریچه های سرا بوستان سخن فهمی بر چشم و روی دانش و ادراک گشاد. طرز تازهٔ که برانگیخته طبع وقاد، و روش نوی که احداث نمودهٔ ذهن نقاد آن خلاصه

مخلصان اهلیت شناس بود پسندیدهٔ فهم مشکل پسندان محافل شعور و برگزیدهٔ طبیعت دقیقه یابان مدارج خرد افتاد". (۱۰۵)

در عبارت مزبور اولین جمله آن را با توجه خاص ملاحظه فرمائید، می خواهد بنویسد که نامه شما رسید اما همین مطلب را که به کلمه می توان ادا کرد با سجع و کلمات مترادف درسی و شش کلمه ادا کرده است، بدین صورت:

"عریضهٔ محبت که ریاحین بلند آئین را به رشتهٔ فکرت قدرت اساس گلدسته ها بسته از گلستان انس به مجمع قدس فرستاده بودند، درزمانی که خاطر قدرشناس مشتاق روائح اثمار عقلی و خواهان نسایم گلهای معنوی بود، رسید". (۱۰۶)

و این نیز یکی از **مختصات** نثر آن دوره است که خانخانان هم به آن روش و اسلوب نگارش گرایش داشته است.

یکی دیگر از **مختصات** نثر خانخانان این است که **بعضی** نامه ها را به شعر آغاز می کند. و گاهی در خلال مطالب و عبارات و در خاتمه نیز شعری یا مصرعی مناسب آن مطلب یا مضمون نامه به کار می برد.

من باب مثال نامه ای که به آصف خان نوشته است. در آغاز آن، اشعار زیر به چشم می خورد:

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود
به جز طریقه مهر و وفا نخواهد بود
میان اهل جهان گر کدورت است و نفاق
میان ما و تو غیر از صفا نخواهد بود
نماز را به حقیقت قضا بود لیکن
زمان صحبت مارا قضا نخواهد بود(۱۰۷)

و در خلال مطالب همین نامه این مصرع را نوشته شده است:

"ساقی بیا که ذکر کدورت کدورتست" (۱۰۸)

نامه ای که به نظیری نیشاپوری نوشته است در خاتمهٔ آن مصرع زیر را تحریر نموده است:

"ای بسا آرزو که خاک شده" (۱۰۹)

و شعری که در آغاز نامه به حکیم ابوالفتح گیلانی نوشته است، مصرع اول آن فارسی و مصرع دوم به عربی است:

این قالب فرسوده که از کوی تو دور است

القلب علی بابک لیلا" و نهارا(۱۱۰)

و این اسلوب نامه نگاری نیز از مختصات سبک نثر آن دوره است. حکیم ابوالفتح گیلانی که از معاصران خانخانان بود، نیز همین روش را داشته است و اکثر نامه های او در آغاز، وسط و آخر با نوشتن اشعار زینت داده شده است. در نثر قائم مقام در قرن سیزدهم هجری نیز همین سبک را مشاهده می نمائیم. یکی از قسمتهای مهم نامه القاب و آداب یا عنوانی است که در شروع نامه نوشته می شود. و اکثر نویسندگان آن دوره در این مورد نیز راه افراط پیموده و تکلف و اغراق نموده اند. اما خانخانان برخلاف اکثر معاصرین خود در این مورد نسبتاً به سادگی و بی پیرایگی پرداخته است. به عنوان نمونه، عنوان چند نامه را درزیر نقل می کنیم:

۱- به عرفی شیرازی می نویسد: یار با فطنت، دوست پر فطرت مولوی عرفی. (۱۱۱)

۲- به نظیری نیشاپوری می نویسد وقتیکه او عزیمت حج کرده بود: بادیه پیمای تقلید و روستاگری مولانا نظیری. (۱۱۲)

۳- به شکیبی اصفهانی نوشته است: یار گرامی مخلص قدردان مولانا شکیبی.

از مختصات دیگر نامه های او این است که بیشتر به آیه زیر تمام می شود:

"والسلام علی من اتبع الهدی" (۱۱۳)

که به انیسی شاملو، عرفی شیرازی و شکیبی اصفهانی نوشته است.

سبک وی در نظم (سبک شعر خان خانان)

قبل از اینکه بحث خود را در بارهٔ سبک شعر خان خانان آغاز کنیم لازم است در مورد سبک هندی سخن گوئیم و مشخصات آن را بیان نمائیم.

مقدمتاً بحث ما دربارهٔ وجه تسمیه این سبک است، چون در این مورد هم بین دانشمندان اختلاف نظر و عقیده وجود دارد.

امیری فیروز کوهی نام این سبک را از اغلاط مشهور می شمارد و اصرار دارد که این سبک را سبک اصفهانی باید گفت، چنانکه در مقدمه کلیات صائب تبریزی چنین می گوید:

"سبک مشهور به هندی ..... تسمیه این سبک به هندی از اغلاط مشهور است، و حق این است که این طرز از سخن را سبک اصفهانی نامید زیرا ظهور این سبک در بین شعرا و گویندگان عصر صفوی در ایران و فارسی زبانان بلاد دیگر معلول تحولات گوناگون اجتماعی و دنبالهٔ تغییرات طبیعی و عصری و پیدایش مجازات و کنایات و استعارات جدید بوده و در واقع زبان طبیعت و احتیاج طبیعی مردم یک عصراست که خود بخود این حدوث و تازگی راچه در زبان محاوره و چه در زبان ادب و سخن به وجود می آورد و الا هیچ کس نمی تواند ادعا کرده و نشان دهد که فلان سبک مخلوق و مصنوع فلان و فلان نویسنده به طور اخص می باشد".(۱۱۴)

امیری فیروز کوهی از این سبک توصیف و تمجید می کند، مختصات آن را بیان می نماید و بر این امر تأسف می خورد که مقلدین بی خبر از دقایق زبان و اکثر آنان شاعرانند این سبک را در واقع بدنام کرده و پست وبی ارج جلوه داده اند. چنانکه می نویسد:

"با این که سبک اصفهانی بنفسه عصاره و چکیده سبک های پیشین و نمونهٔ خوب آن از حیث الفاظ هم سنگ اشعار اساتید عراقی و از حیث معانی بدیع و تخیل و تخیّل و

اندیشه ها و افکار باریک از طرز های دیگر مشخص و ممتاز است معذالک نمی توان انکار کرد که وجود مقلدین (کج زبانان) و بی خبراز دقایق لسان و کثرت وجود و ظهور گویندگان در اواخر عصر صفوی موجب شد که نه تنها سبک تازهٔ اصفهانی که زبان طبیعت و ذوق ابتکار و نوطلبی محدودی از اهل خبرت و بصیرت آن را به وجود آورده و مقبول طباع گردانیده بود از اوج کمال به خاک مذلت و پستی افتد بلکه همین امر سبب شد که بزرگان و پیشقدمان این سبک هم بدنام و حتی گمنام گردند". (۱۱۵)

دکتر رضا زاده شفق دربارهٔ این سبک چنین می نویسد:

"سبک غیر طبیعی دورهٔ مغول در زمان صفویه به نهایت انحطاط رسید و استعمال ترکیبات غریب و کلمات نامانوس و جناس های تو در تو و نکته گوئی های مزنج (۱۱۶) و نازک کاری و مضمون آفرینی و معانی پیچیده باریک بیشتر رایج گشت. مخصوصاً شعرای مقیم هند در این طرز افراط کردند و در نتیجه سبک متکلف مضمون پرست مصنوعی به میان آمد که آن را برخی سبک هندی می نامند ولی سبک هندی در مقابل این افراط هنر نمائی هم کرد و اگر مضامین پیچیدهٔ مصنوعی مبالغه داد مانند بیتی که در ذیل می آید' ایجاد نمود مضامین لطیف دلنوازی هم به وجود آورد. مثلاً در این بیت که نمونه ای است از سبک مذکور:

شمع را برسر نمی دانم هوای روی کیست

بوی گل می آید از دود سر پروانه ها" (۱۱۷)

محبوب بقدری گل اندام است که تنها هوای او در سر شمع آن را بطوری معطر می کند که از دود پر پروانه ای که در آتش آن شمع سوخته بوی گل می آید. در این بیت باوجود اینکه مضمون لطیف است در نازک کاری و باریک اندیشی اغراق و مبالغه بیش از حد به کار رفته. با این حال چنانکه اشارت رفت لطافت و

هنر نمائی شاعران نامی این سبک را نباید از نظر دور داشت زیرا مضمون خوب و دقیق بسیار مشکل است و توان کفت در ادبیات جهان مایهٔ امتیاز خاص ادبیات ایران است و هیچ قومی بدین پایه نکته پردازی و لطیفه سازی نتوانسته . پس نباید فراموش نمود که در برابر بیت فوق و نظایر آن ابیاتی نظیر آنکه از صائب و دیگران نقل شده و مثال چند بیت زیرین هم پیدا می شود که نمایندهٔ لطف ضمیر گویندگان متأخر و معاصر ایران است:

نمی خواهم که گردد ناخن من بند در جائی
مگر گاهی که خاری را بر آرم از کف پائی

بهوش باش دلی را به سهو نخراشی
به ناخنی که توانی گره گشائی کرد

شیشه نزدیک تر از سنگ ندارد خویشی
هر شکستی که به هرکس برسد از خویش است

شمع این حوصله را برهمه کس روشن کرد
که توان تا به سحر گریه بی شیون کرد

گرید و سوزد و افروزد و خاموش شود
هر که چون شمع بخندد به شب تار کسی

گل سر سبد عمر چشم بیدار است
برغم دیدهٔ گلچین روزگار نخست

بوی گل خود به چمن راهنما شد ورنه
مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست

ازدوری تو جانا دانی چه ماند در دل
از کاروان چه ماند جز آتشی به منزل

در بیخبری از تو صد مرحله من پیشم
تو بیخبری ازمن، من بیخبر از خویشم

من عاشقم دلیل من این قلب چاک چاک
در دست من جز این سند پاره پاره نیست

به طوریکه از ابیات مزبور هم به دست می آید قطعات و مفردات پند آمیز و تمثیلی مخصوصاً" در اشعار شعرائی مانند صائب و فیضی زیاد استعمال شده چنانکه نمونه ای چند مذکور افتاد. (۱۱۸)

دکتر احسان یار شاطر در کتاب "شعر فارسی در عهد شاهرخ" چون به بحث شعر عصر شاهرخ (نیمه اول قرن نهم هجری) پرداخته کیفیات تازه شعر آن دوره و سبک را مقدمه ای برای سبک هندی یا سبک صفوی بیان کرده است. چنانکه می نویسد: در شعر این دوره کیفیات تازه ای پدید آمد که می توان آنها را مقدمه

ظهور سبک معروفی به "سبک صفوی" یا "سبک هندی" دانست. شناختن سبک صفوی بدون تتبع شعراین دوره ممکن نیست. علل ظهور و مقدمات این سبک را در این دوره آشکار تر می توان دید' چه هنوز آغاز تحول است: اسلوب قدیم یکسره جای نپرداخته و سبک تازه رخت نینداخته است. (۱۱۹)

باز در جای دیگر دربارهٔ خصوصیات این سبک می نویسد:

"...... فقدان سبکی ممتاز در شعراین دوره ممکن است موهم این نظرشود که در این دوره ابتکار و ابداع در شعروجود نداشته و شاعران این عصر مطلقاً از نیروی خلاقیتی که در شعرای بزرگ می توان دید بی بهره بوده اند و صورت و معنی بدیع در آثار ایشان نمی توان یافت. اما پس از تفحص آشکار می شود که چنین نیست' بلکه شاعران این دوره نیز در حد خود معانی تازه آورده و مضامین نوجسته و شیوهٔ خاصی بکار برده اند". (۱۲۰)

جای دیگر باز چون به ذکر مختصات شعر آن دوره می پردازد مشخصه هائی را بیان می نماید که خصوصیات اشعار سبک هندی است. چنانکه می نویسد:

"...... در آن زمان باریک اندیشی و مضمون یابی مورد اقبال و التفات شعرا بوده است". (۱۲۱)

دکتر نیز سینا' دربارهٔ این سبک چون اظهار نظرمی کند' چند نکته مبهم روشن و واضح می گردد. چنانک می فرماید:

" این سبک دنباله همان سبک هراتست که منحرف از سبک عراقی است. سبک هرات یا مکتب سلطان حسین بایقرا در دربار صفوی و پایتخت اصفهان به صورت سبک هندی در نیامد بلکه تکمیل این مکتب به صورت سبک هندی و مکتب ابوالفتح خان در هندوستان بوده و شعرای اصفهان و آنهائیکه در ایران و در دربار اصفهان بوده اند' این روش را نداشته اند. روش شعرای اصفهان را در شعردر واقعه باید سبک اصفهانی نام گذاریم که هماناسبک عراقی است آمیخته به تغییرات و اصطلاحات مذهبی و شرعی بامضامین و اصطلاحات رثائی

است و در بسیاری از اشعار مذهبی جنبه ادبی و احساسی شعر ضعیف است اصطلاحات و معانی عرفانی در سبک اصفهانی به ندرت دیده می شود. مداحی شاهان و امرا نادر است. نوحه و مرثیه و مدح و منقبت خدا و پیغمبر و ائمه بسیار و در نوحه ها و مراثی اشعاری مؤثر نیز فراوان دیده می شود که سروده های محتشم کاشانی به ویژه دوازده بندوی از آن جمله است و در این نوع شعر نظیر ندارد."

اما شور و کمال سبک هندی که هنوز هم در افغانستان و میان فارسی زبانان هند و پاکستان باقی است ، در دربار اکبر شاه و استادان بزرگ این سبک علاوه بر آنهائیکه نام بردیم (عرفی ، فیضی ، نظیری ، کلیم وغیره) معروفتر از همه صائب می باشد که در ایران و ترکیه و هند شهرتی به سزا دارد.

زین العابدین موتمن چون از سبک هندی بحث می کند و به ذکر مشخصات عمده آن می پردازد ، چنین می نویسد:

" نخستین صفت بارزی که در برخورد با اغلب اشعار سبک هندی ذهن را متوجه می گرداند ، پیچیدگی و ابهام است ، شعرای سلف غالباً" در بیان مقصود روش بسیار طبیعی و ساده ای داشتند ، مطلب را چنانکه به خاطر شان خطور می کرد البته با استفاده از پیرایه های ادبی و تشبیهات و استعارات نزدیک به ذهن بیان می کردند ولی شعرای دوره صفویه مطلب را با نوعی از ابهام و غرابت به طوریکه محرک ذهن و قریحه تواند بود آمیخته و رنگی خاص به آن بخشیده اند مثلاً سعدی مقصود خود را در شعر زیر با کمال سادگی و روشنی بیان کرده است:

دیدار می نمائی و پرهیز می کنی

بازار خویش و آتش ما تیز می کنی

نظیر همین مضمون را صائب بدینگونه ایراد می کند:

زیر کاری نظر می پوشد از عشاق سودائی

دکانداریست در جوش خریداران دکان بستن(۱۳۲)

دوم - شعرائی که به این شیوه شعر گفته اند تمام توجه خود را به یافتن مضمون تازه و فکر بدیع و به اصطلاح خود شان "معنی بیگانه" مبذول داشته اند، از این رو سبک هندی به کلی از سبک های دیگر متمایز است و شخص در مطالعه اشعار این دوره خود را در وادی جدیدی از شعر و ادب می بیند و به نکات و دقائق و معانی و مضامین تازه و بی سابقه ای برخورد می کند و گاه می شود که از مراتب دقت نظر و باریک اندیشی و معنی آفرینی شعرای این زمان انگشت حیرت به دندان می گزد، صائب در اشعار زیر علاقه خود را به اختراع مضامین غریب نشان داده است:

عشرت مامعنی نازک به دست آوردنست

عید ما نازک خیالان را هلال این است و بس

هر کس به ذوق معنی بیگانه آشناست

صائب به طرز تازهٔ ما آشنا شود (۱۳۳)

سوم - توجه شعرای هندی گوی به ساختن مضامین دقیق و گنجاندن مطالب وسیع در یک بیت امتیاز دیگری به این سبک بخشیده است و آن صفت ایجاز است. در اشعار سبک هندی غالباً معنی بر لفظ چیره است و بسیاری از اجزاء موضوع در اثنای کلام حذف

شده که بر اثر قرائن موجود خود بخود به ذهن متبادر می شود و بدیهی است این شیوه در تحریک حافظه و برانگیختن ذهن اثر مهمی دارد ' برای من بسیار اتفاق افتاده که هرگاه کلمه یا عبارتی از اشعار شعرای ادوار قبل فراموش شده توانسته ام آن را با کلمه یا عبارتی نظیر آن جبران کنم و شعر را به خاطر آورم ولی این امر کمتر دربارهٔ اشعار سبک هندی درست در می آید و بسیار نادر اتفاق می افتد که با به خاطر آوردن مضمون و پاره ای از اجزای شعر قسمتهای فراموش شده و ازهم گسیخته را ترمیم کرد و این نیست مگر به سبب تراکم اجزاء موضوع و محدود بودن دایرهٔ لفظ و عبارت .... (۱۲۴)

چهارم - شیوع فن استعاره و تشبیه آنهم به رنگی خاص که مناسب فکر دقیق و ذوق خیال پرور و فلسفی شعرای این دوره است از خواص عمدهٔ سبک هندی به شمار می رود ' هیچ یک از شعرای ادوار دیگر به قدر شعرای دورهٔ صفویه الفاظ و عبارات را به معنی مجاز به کار نبرده است ' تشبیهات و استعاراتی که در اشعار گویندگان این دوره می بینیم اغلب تازه و غیرمانوس و در عین حال گیرا و محرک و جالب است ' در ابیات زیر دقت کنید :

(از کلیم)

از دستبرد حسن تو برلشکر بهار

یک نیزه خون گل ز سر ارغوان گذشت

ماز آغاز و ز انجام جهان بی خبریم

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است

(از صائب)

گیسوی عنبر فشان بر پشت آن سیمین بدن

هست چون مارسیه بر پشت آهوی سفید

چرخ یک حلقهٔ چشم است و زمین مرد مکش

دو جهان زیرو زبر چون دو صف مژگانست (۱۳۵)

پنجم ـ "از مشخصات برجسته سبک هندی که بر اثر اشتمال اشعار بر بسیاری از امثال و اصطلاحات متداول و کلمات و عبارات عامیانه و بازاری و احیانا" مبتذل و غیر فصیح و لحن خاص اغلب الفاظ و ترکیبات حاصل شده نزدیک بودن آن به قواعد محاورهٔ عمومی و زبان تودهٔ مردم است و این جنبه اگرچه از ارزش ادبی آن کاسته ولی در مقابل آن را به سطح ذوق و ادراک عمومی نزدیک ساخته و نقیصه ابهام و پیچیدگی سابق الذکر را تاحد زیادی جبران کرده است ' اشعاری که امروزه به نام غزل درمیان طبقات عادی مردم معمول است و گاهی نوای مخصوص آن را شب هنگام از پشت دیوار خانه های خود ازدهان مستان غزلخوان و صاحب ذوقان کتاب ناخوانده می شنویم عموما" از زمرهٔ اشعاریست که طعم و شیوهٔ هندی دارد 'کلمات و ترکیبات و اصطلاحاتی مانند بی پیر' قالبی ' بیمروت ' سگ هرزه مرس' تیریه تاریکی انداختن 'یک سرو گردن بلند تربودن ' دست چرب به سرکشیدن' ناخن بدل زدن ' باد درکلاه انداختن ' آب در شیر کردن ' بوی شیرازدهان آمدن' دکان راتخته کردن ' یک آبخوردن ' چیزی مفت کسی بودن' که چه ' یک قلم' یکدست ' یک پشت ناخن ' گوش بزنگ و امثال آن در اشعار سبک هندی زیاد یافت می

شود". (۱۲۶)

ششم ـ در اشعار سبک هندی فن ارسال المثل که خود در حقیقت یک نوع تشبیهی است زیاد به کار رفته است ' به این معنی که شاعر در یکی از دو مصراع موضوعی را ذکر و در مصراع دیگر شاهد و مثال و برهانی برای اثبات و تائید آن اقامه می کند مانند ابیات زیر: (از کلیم)

روزگار اندر کمین بخت ماست
دزد دائم درپی خوابیده است

دل گمان دارد که پوشیده است راز عشق را
شمع را فانوس پندارد که پنهان کرده است

(از صائب)

پاکان ستم زجور فلک بیشتر کشند
گندم چوپاک گشت خورد زخم آسیا(۱۲۷)

هفتم ـ میان کلمات یک بیت اغلب الفت و ارتباط و تناسبی موجود می باشد به قسمی که ممکن است کلمات یک بیت گذشته از افادهٔ معنی اصلی از نظر بستگی و ارتباطی که باموضوعات دیگر دارد معانی متعددی به خاطر خواننده آورد و یا اجتماع آن ایجاد صنعتی در شعر کند ' صنعت تقابل و مراعات النظیر نیز که نزدیک به همین شیوه است در اشعار سبک هندی زیاد به کار رفته. این شعر را ملاحظه کنید:

یوسف من زیر لب تا کی گذاری خال نیل

این کبوتر در خور چاه زنخدان تو نیست

شاعر به معشوق خود می گوید لازم نیست زیر لب خود خال بگذاری ' زنخدان تو احتیاجی به زینت خال ندارد ' ولی اجتماع کلماتی مانند یوسف ' نیل ' کبوتر و چاه شخص را به یاد داستان معروف عزیز مصری اندازد و کلمات لب و خال و زنخدان نیز مراعات النظیر است . ضمناً پیچ و خمی که در بیان یک مطلب ساده و عادی در شعر فوق به عمل آمده از لحاظ شرحی که در بند اول این بحث دادیم قابل ملاحظه است .

مثال دیگر:

پیه گرگ است که در پیرهنم مالیدند

دست چربی که کشیدند عزیزان بسرم

شاعر می خواهد بگوید اظهار لطفی که دوستان درباره من کردند آمیخته به ریا و خصومت و بداندیشی بود . این شعر گذشته از افادهٔ این معنی از لحاظ اشتمال بر کلمات گرگ پیرهن عزیز ' داستان یوسف و یعقوب را به خاطر می آورد و ضمناً کلمات دست و سر و کلمات پیه و چرب نیز مراعات النظیر است . دقت و مطالعه در ارتباط و تناسب کلمات را در نمونه های زیر به خوانندگان گرامی واگذار می کنیم :

به کیش ما که وضو دست شستن است از جان

زخویش هر که تهی گشته است محراب است

گرچه خط داد سخن در مصحف روی تو داد

نقطه آن خال را تفسیر نتوانست کرد

بعد از همه این ها باید گفت سبک هندی دارای لحن و آهنگ مخصوصی است.

از شرح و بحث زین العابدین موتمن و مطالب دیگر که در آثار دیگران مطالعه شد شعر سبک هندی دارای مختصات زیر است. (۱۲۸)

۱- پیچیدگی و ابهام - شعرای پیرو این سبک مطلب را با نوعی ابهام و غرابت ادا می کنند.

۲- مضمون تازه و فکر بدیع - شاعر توجه خود را هرچه تمامتر به بیان نکات و دقایق و معانی و مضامین تازه مبذول داشته است. و شخصی که به مطالعه اشعار این دوره می پردازد به دقت نظر، باریک اندیشی و معنی آفرینی شاعر انگشت حیرت به دندان می گزد.

۳- صنعت ایجاز - شاعر به ساختن مضامین بسیار دقیق و گنجاندن مطالب وسیع در یک بیت یکنوع ویژگی به این سبک داده اما در بسیاری موارد مضمون دقیق و تازهٔ او از لطف و متانت عاری است مثلاً :

نرگس از چشم تو دم زد در دهانش زد صبا
درد دندان دارد اکنون می خورد آب از قلم

۴- شیوع فن استعاره و تشبیه به رنگی خاص که مناسب فکر دقیق و ذوق خیال پرور فلسفی شعرای این دوره است از خواص عمدهٔ سبک هندی به شمار می رود. و هیچ یک از شعرای ادوار دیگر به قدر شعرای این سبک الفاظ و عبارات را به معنی مجاز به کار نبرده است و تشبیهات و استعاراتی که در اشعار گوینده گان این دوره می بینیم اغلب تازه ولی غیرمانوس است اما در مواردی هم جالب و لطیف است.

۵- به کار بردن امثال واصطلاحات متد اول و کلمات و عبارات عامیانه و بازاری و احیاناً مبتذل و غیرفصیح و لحن خاص اغلب الفاظ و ترکیبات حاصل شده این قبیل اشعار و این سبک نمودار نزدیک بودن آن به قواعد محاورهٔ عمومی و زبان تودهٔ مردم است. و این جنبه اگرچه از ارزش ادبی آن کاسته ولی در مقابل آن را به سطح فهم و ادراک عمومی نزدیک ساخته است.

۶- ارسال المثل در اشعار این سبک زیاد به کار رفته است.

۷- صنعت تقابل یا مراعات النظیر نیز در اشعار این سبک زیاد به کار رفته است.

دکتر ذبیح الله صفا نیز چون از سبک شعر هندی بحث به میان آورده ' تمام مختصات آن را در این جمله خلاصه کرده است:

"سبک هندی مبتنی بوده است بر بیان افکار دقیق و ایراد مضامین بدیع و باریک و دشوار دور از ذهن در زبان ساده معمول و عمومی". (۱۲۹)

ملک الشعرای بهار در ضمن بیان مختصات نثر سبک هندی (که قبلاً بحث آن گذشت) اشاره ای به شعر این سبک نموده ' می نویسد که:

"همین حالت را در شعر هندی می بینیم و بجز صائب که گاهی از واقعات سخن می گوید باقی شعرا مخصوصاً متأخران از قبیل "بیدل" و "غنی" قصد شان آوردن عباراتی است که با صنعت و مضمون جور بیاید نه با مقصودی که دارند و غالباً مقصودی هم نداشته اند"(۱۳۰)

بعد از ذکر مختصات و بیان مشخصات شعر سبک هندی و اظهار نظر بزرگان ادب فارسی ' اکنون به تجزیه و تحلیل و بررسی اشعار خان خانان می پردازیم:

خان خانان از یازده سالگی به گفتن شعر پرداخت و رحیم تخلص می کرد. چنانکه صاحب مآثر رحیمی به نحوی مبالغه آمیز که عادت مدح گویان بوده است در کتاب خود می نویسد:

"رحیم که نام شریف ایشان است تخلص می نمایند و به زبان هندی و ترکی و عربی نیز اشعار آبدار فرموده اند.... و از این سپه سالار عالی مقدار استماع رفت که در یازده سالگی مرا به گفتن اشعار رغبت افتاد و گاهی متوجه گفتن ابیات عاشقانه عارفانه می شدم. چون از طبیعت موزون مصرعی سری زد' مستعدان می پسندیدند ولی آنکه تتبع دواوین استادان سابق نمایم و یا رساله در اسالیب شعر نیز به یکی از استادان بگذرانم و یا به یکی از

شعرای مقر صحبت بدارم' به مجرد موزونیت ذاتی و فطرت جبلی قدم در این وادی نهادم و به یاری طبع وقاد گاهی که غزلی درمیانه مستعدان طرح می شد' من نیز به گفتن آن جرأت می نمودم و با استادان فن دم مساوات می زدم. والحق آنچه از طبع وقاد ایشان سرزده شاه بیت دیوان شعرای متقدمین و متاخرین می تواند بود. و در وقتی از اوقات این غزل شیخ سعدی را که این مطلع آنست:

فراق دوست چه داند که تا سحر چنداست
نگر کسی که به زنجیر عشق در بند است"(۱۳۱)

طرح نموده بودند اکثری از سخن سرایان مثل ملا شکیبی و ملا نظیری و یو قلی بیگ انیسی که در ملازمت ایشان می بودند گفته اند و به اسم ایشان مزین ساخته اند. و این سپه سالار نیز خود فرموده اند:

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزومنداست(۱۳۲)"

دربارهٔ شاعری خان خانان ' موقع معرفی آثار منظوم او در فصل دوم این بخش اشاره نموده ایم که خان خانان در محیط خیال انگیز و الهام بخش شبه قاره و در سبک معروف مکتب هندی و درمیان شعرای صاحب آن سبک می زیست. او به نوکر بازی ' مضمون آفرینی' مشکل پسندی' تشبیهات و تراکیب بدیع علاقه مند بود و شعرا را به این روش تشویق می نمود. حتی گاهی اشعار شان را مورد نقد و بررسی قرار می داد. چنانکه مذکور شد.

گاه گاه مصرع هائی که مطرح می کرد، شعرای معاصر به تتبع از آن به سخن سرائی می پرداختند.

ولی باوجود این همه ذوق و علاقه مندی او به نو پردازی و مضمون آفرینی و مشکل پسندی و تشبیهات و ترکیبات بدیع که دیگر شعرا را به آن تشویق می کرد، اشعار موجود وی ساده، دلآویز و روان است. البته صبغهٔ هندی در آنها محسوس است. اما در بیشتر موارد شعراو از پیچیدگی و ابهام و کلمات و عبارات عامیانه و بازاری و مبتذل و غیر فصیح خالیست. با این اوصاف بعضی از صنایع و مختصات عمدهٔ سبک هندی که در شعراو به چشم می خورد ذکر می شود.

ارسال المثل که یکی از مختصات عمدهٔ سبک هندی است. در اشعار خان خانان نیز به آن بر خورد می کنیم. مانند این دو بیت:

زخود مگوی هنر های خویشتن هرگز

از آنچه باز نمائی هزار چندان است

طعام اگرچه ز لذت نیوفتد به طعام

مگس چو افتد مکروه پاک طبعانست

صنعت تقابل یا مراعات النظیر که یکی دیگر از مختصات سبک مورد بحث ماست، خان خانان به این صنعت هم مانند شعرای آن دوره، توجه داشته است.

چنانکه این رباعی نمونه آنست:

بی منت منشور شه و مهر وزیر

بی استصواب صدر و تصدیق امیر

بی محنت جنگ و کلفت خنجر و تیر

گشته است همه روی زمین ملک فقیر

این شعر از غزل او نیز صنعت مراعات النظیر را داراست .

مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است

در همین صنعت است این شعر خان خانان :

زلف تو که دل شکارک لاغر اوست
از دل صیدی ازو کمندی چه خوش است

و این شعر او نیز در صنعت مذکور ملاحظه شود :

یک دیده و یک نگاه و صد اشک
یک سینه و یک دهان و صد آه

این رباعی دارای مضمون تازه و فکری بدیع است :

غواصی کن گرت گهر می باید
غواصی را چار هنر می باید
سررشته بدست دوست جان بر کف دست
دم نازدن و قدم ز سری باید

همچنین بیت زیر :

دماغ تو چو هوس خانه شد به عشق مپیچ
زکام داری ازین بوستانت بو نرسد

در صنعت التفات ملاحظه شود:

شمار شوق ندانسته ام که تا چنداست
جز این قدر که دلم سخت آرزو منداست
مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است
از آن خوشم به سخن های دلکش تو رحیم
که اندکی باداهای دوست مانداست

در صنعت اشتقاق این شعر هم خوب است:

در آفرینش تو همه قدسیان در این غلطند
که آفریده کدام ، آفریدگار کدام

این بیت که تجنیس یا جناس (خطی) و تصحیف دارد:

خاک بادا خاک بادا بر سر این زندگی
خان خانان بودن و بی جان جانان زیستن

این تکرار افادهٔ معنی مقدار می کند.

دامن دامن وفا فشاند دل ما
عالم عالم بلاستاند دل ما

در این جا تشبیه دل به شیشه و دل شکسته به خرده های شیشه که به صورت نشتر در آمده کاملاً" سبک هندی است زیرا که مراد از شکستن دل رنجیدن و نومید شدن و اندوهناک شدن است نه ریز ریز شدن که ریزه های آن به خرده شیشه بیشتر تشبیه شود. این قسم باریک بینی و مضمون سازی از ویژگیهای سبک هندی است:

راحل طلبان دور، که در کوچه ما

صد شیشه دل شکسته و نشتر هاست

این بیت نیز از نمونه های بارز سبک هندی است:

تا عشق خیال یار در خانهٔ ماست

طاووس اهل کینه پروانه ماست

این رباعی هم از نمونه های سبک هندی است:

آشفتگی دل از بهار غم تست

خون دل و دیده لاله زار غم توست

این کوه بلا را که تواند برداشت

جز نشهٔ می که بردبار غم توست

رباعی زیر که در صنعت مراعات النظیر است دارای تضاد هم هست:

می رفت و ز دیده اشک باران می کرد

گریان گریان وداع یاران می کرد

آنجا ز وصال مژده را جان می داد

این جا ز فراق زنده بیجان می کرد

این رباعی که دو تشبیه پسندیده هم دارد به سبک هندی نمی ماند و میرساند که خان خانان و دیگر شاعران هند آنچه گفته اند، نمی توان گفت بی استثناء سبک هندی است. در عین حال تکرار دامن باز هم افادهٔ معنی مقدار می کند:

دین و دل خویش را فدای تو کنم

در صحن سرای سینه جای تو کنم

چندان که ز دیده بر فشانم در اشک

دامن دامن نثار پای تو کنم

در این رباعی هم کلمات مکرر معنی مقدار را می رساند و این تکرار ها که برای افادهٔ معنی مقدار است یکی از اختصاصات سبک خان خانان است:

در دست بدل ز شوق خرمن خرمن

سوز است نصیب سینه گلخن گلخن

جویست طفیل دیده دریا دریا

اشکست بجای دیده من دامن

این بیت که صنعت تلمیح و ارسال المثل را دارد باز از جهت ترکیب و خیال از سبک هندی متأثر است:

تاب دوری از در جانان ندارند اهل دل

کوهکن مزدور شیرین بود و مجنون هرزه گرد

در این جهان مضمون دقیق و بدیعی است که از ویژگیهای سبک هندی نمونه ای است:

بس که چون در گریه خوابم می برد

خواب می بینم که آبم می برد

در این اغراق هم تاحدی سبک هندی خود را نشان می دهد.

گویند روز حشر به پایان نمی رسد

صد روز از آن بیک شب هجران نمی رسد

این ارسال المثل نیز نظیر گفته های صائب است:

دویی به مذهب فرمانبران دل کفر است

خدا یکی و محبت یکی و یار یکی

نوع خیال و تفکر دقیق نیز در این بیت مخصوص اسلوب هندی به نظر می آید:

بهدی خون من و صد هزار همچون من است

که من به خون طپم و قاتلم نظاره کند

این بیت که صنعت تضاد دارد، می تواند ضرب المثل خوبی هم باشد و آوردن این نوع ضرب المثل ها معمول سبک هندی است:

دوستدار عشق را دل با تمنا دشمن است
هر که باما دوست شد امروز فردا دشمن است

یکی از مهم ترین خصوصیات شعر خان خانان این است که در شعراو درس شجاعت و از خود گذشتگی و پیغام جرأت و دلیری یافت می شود چنانکه در رباعی زیر این مطلب مشاهده می گردد:

ای درست چو من بدرد هم خانه بزی
در معرکه از معرکهٔ بیگانه بزی
در آتش ما عشق به مردان خداست
مردانه در آ و شیر مردانه بزی

این رباعی هم مبین خصوصیت مزبور است:

دل چیست که در سر وفایت نشود
جان کیست که کشتهٔ جفایت نشود
برگردم از آن دین که بغارت نبری
بیزارم از این جان که فدایت نشود

خان خانان چون از امرای معروف و از وزرای اکبر شاه و سربازی دلیر و سپه سالار افواج نیز بوده به این علت در شعراو اصطلاحات مناسب این منصب و پیشه نیز مشاهده می شود. چنانکه در این رباعی که "قبلاً" در مثال صنعت مراعات النظیر نقل شده است:

بی منت منشور شه و مهر وزیر بی استصواب صدر و تصدیق امیر

بی محنت جنگ و کلفت خنجر و تیر
گشته است همه روی زمین ملک فقیر

بنا بر نوشته دکتر رشید عیوضی در مقدمه دیوان همام تبریزی:

"هر شاعری کم و بیش از شاعران پیشین و معاصر خود تأثیر می پذیرد و در مراحل تکامل سبک خود هر چند گاهی به تتبع آثار یکی از آنان روی آورد".(۱۳۳)

خان خانان نیز از میان شعرای پیشین از خیام، مولانا رومی، سعدی، و جامی وغیره تأثیر پذیرفته است.

مثلاً این رباعی خان خانان یاد آور رباعیات خیام است:

آن را که قضا زخیل عشاق نوشت
آزاد زمسجد است و فارغ زکنشت
دیوانه هجر را چه هجران چه وصال
از خویش گذشته را چه دوزخ چه بهشت

یا این رباعی:

سرمایه غم ز دست آسان ندهم
دل برنکنم ز دوست تا جان ندهم
از دوست به یادگار دارم دردی
کان درد به صد هزار درمان ندهم

که ما را بیاد رباعیات مولانا رومی می اندازد:

من درد ترا به هیچ مرهم ندهم
یک موی ترا به هر دو عالم ندهم
گفتم، جان را بیار محرم ندهم
از گفتهٔ خود بیش دهم کم ندهم(۱۳۴)

تا ترک دل خویش نگیری ندهم
و انچت گفتم، تا نپذیری ندهم
حیلت بگذار، خویشتن مرده بساز
جان و سر تو که تا نمیری ندهم(۱۳۵)

ماخاک ترا به آن زمزم ندهیم
شادی نستانیم و ازین غم ندهیم
این صورت ما نصیب آدمیانست
از صورت تو آب به آدم ندهیم(۱۳۶)

خان خانان از شیخ اجل سعدی مانند دانشمندان و شاعران دیگر آن قدر تأثر داشته که این شعراز غزل سعدی را مطرح کرد تا دیگر شاعران معاصر و مداحان او غزل سرودند و خود نیز گفته است:

شب فراق چه داند که تا سحر چند است
مگر کسی که که به زندان عشق در بنداست

شبلی نعمانی غزل خان خانان و نظیری نیشابوری را در شعرالعجم نوشته و برای مقایسه بین آن دو غزل نتیجه را به خوانندگان واگذار کرده است. از نوشتهٔ شبلی چنان بر می آید که غزل خان خانان را به غزل نظیری نیشا بوری برتری داده است و اینک چند بیت از هر دو غزل مذکور و عقیدهٔ شبلی نعمانی در بارهٔ آن چنانکه در شعرالعجم نوشته شده است، نقل می گردد:

"خان خانان تا این درجه سخن سنج بوده که اگر به شغل شاعری می پرداخت هر آینه با عرفی و نظیری در یک ردیف قرار می گرفت. در این طرح چندست' بند است' فرزند ست تمام شعرای مشهور طبع آزمائی نموده اند و اینک ما غزلهای نظیری و خان خانان را مقابل هم ذکر می کنیم و شما خوانندگان گرامی آنهارا باهم مقایسه و قضاوت کنید:

نظیری	خان خانان
بحرف اهل غرض قرب و بعد ما بندست	شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
دل شکسته مارا هزار پیونداست	جز این قدر که دلم سخت آرزومندست
از آن دمم که به حسرت فکند دیدن او	به کیش صدق و صفا حرف عهد بیکار است
از آن دمم که به حسرت هنوز در بنداست	نگاه اهل محبت تمام سوگنداست
نظر دلیر شد تا مژه پیش آمد	نه دام دانم و نه دانه این قدر دانم
حجاب اگر پرکاه است کوه الوند است	که پای تا بسرش هر چه هست در بنداست
دو چشم ساکن بیت الحزن به من گردید	مرافروخت محبت ولی ندانستم
که من اسیر به معشوقم او به فرزند است	که مشتری چه کس است و بهای من چند است
دراز دستی حسنی که گل به چشم ریخت	ادای حق محبت عنایتی است زدوست
که تا به دامنم از جیب در شکرقنداست	وگرنه خاطر عاشق بهیچ خرسند است
به کینه جوئی افلاک عشق می بازم	از آن خوشم به سخن های دلکش تو رحیم
که هر که دشمن ماشد به دوست مانندست	که اندکی به اداهای عشق مانند است

نظیری ار تو بجان کندن است لب بگشای
به این قدر که بگوئی امیر خرسند است

اگرچه غزل خان خانان که در تتبع مولانا جامی سروده بود باوجود جستجوی زیاد به دست نیامد، اما ذکر آن در دو کتاب معروف مذکور بالامبین این امراست که او هم حتماً غزلی در برابر گفته جامی سروده است.

زیر نویس های بخش سوم

(۱) قصاید عرفی، چاپ هند : ۸.

(۲) داستان ترکتازان هند، کاخ دوم : ۲۰۳.

(۳) توزک بابری، مترجمه میرزا عبدالرحیم خان خانان، چاپ بمبئ : ۱۱۲ـ ۱۱۳ـ مجلّه کالج آسیائی، ماه مه ۱۹۳۴م.

(۴) توزک بابری، چاپ بمبئ : ۲۰۱.

(۵) توزک بابری، چاپ بمبئ : ۱۲۲ـ ۱۷۸.

(۶) ایضاً : ۲۰۳.

(۷) ایضاً.

(۸) توزک بابری، چاپ بمبئ : ۲۰۴.

(۹) ایضاً : ۲۰۰.

(۱۰) مجلّه کالج آسیائی، شماره ۴ ماه نوامبر ۱۹۶۸ لاهور : ۸۴.

(۱۱) مآثر رحیمی، ج ۲ : ۵۵۰.

(۱۲) احتمال می رود که این شعر خود خان خانان است.

(۱۳) ایضاً.

(۱۴) ایضاً.

(۱۵) مآثر رحیمی، ج ۲ : ۵۵۱.

(۱۶) احتمال می رود که این شعر خود خان خانان است.

(۱۷) ایضاً.

(۱۸) نسخه خطی شماره ۹/۹۰۱ ۳، فیلم شماره ۱۲۳۶ ۱۲ (عکسی) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ـ نسخه خطی شماره ۳۰/ ۲۵۹۱ ـ ۶/ ۴۸۶۴ : ۹۴.

(۱۹) سوره طه (۲۰) : ۴۷.

(۲۰) مآثر رحیمی، ج ۲ : ۵۵۲ ـ نسخه خطی شماره هامش ۱۸/ ۲۵۹۱ : ۴۵، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

(۲۱) صموت : خاموش شدن، ساکت شدن.

(۲۲) مطلب = مطلوب.

(۲۳) سوره طٰهٰ (۲۰) : ۴۷.

(۲۴) نسخه خطی شماره ۹۵/۹۰۱ ۳:۴۶ ۶ 'کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

ایضاً" جنگ شماره ۵۵۵ ۳:۱۰۹ 'کتابخانه مجلس شورای ملی.

(۲۵) مجمع الانشاء : ۹ ۳ ۴ 'و نسخه خطی شماره ۹/۲۹۵۰ : ۵۲ 'کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه و نسخه خطی شماره ۴۸۶۴ ۴ : ۱۹

کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه. و نسخه خطی کتابخانه مخصی مولانا مرتضی حسین فاضل لاهور.

(۲۶) مآثر رحیمی' ج ۲ : ۵۵۳.

(۲۷) ذخیرة الخوانین' ج ۱ : ۶۰ ـ خزانهٔ عامره' آزاد بلگرامی' مطبع نو لکشور' کانپور : ۱۹۱.

(۲۸) تذکرهٔ نصر آبادی.

(۲۹) "کز" مآثر رحیمی' ج ۲ : ۵۶۴.

(۳۰) "گشت" مآثر رحیمی (ج ۲ : ۵۶۳) ندارد.

(۳۱) "و" مآثر رحیمی و دیگر تذکره ها ندارند.

(۳۲) "نی خال" هفت اقلیم' ج ۱ : ۴۶۳ ـ مخزن الغرایب (عکسی) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران' ج ۲ : ۲۴۶.

(۳۳) "و" مآثر رحیمی و دیگر تذکره هاندارند.

(۳۴) "آشنای رحیم" عرفات العاشقین (خطی) کتابخانهٔ ملک' خلاصة الافکار (خطی) کتابخانهٔ ملک.

(۳۵) "عشق مانند است" هفت اقلیم' ج ۱ : ۴۶۳ ـ بزم تیموریه : ۸۲.

(۳۶) در سفینهٔ خوشگو (خطی) کتابخانه مرکزی شعر زیر هم ازین غزل نقل شده است که در هیچ تذکرهٔ دیگریافته شد.

معنی این شعر مخصوصاً" مصرع اول نا مفهوم است به این علت در متن نقل نکردیم' و به همان صورت در حاشیه نقل می کنیم:

نه من به گل نگرم بی تو سوی بلبل بین   ترا به خوبی و مارا به عشق سو گنداست

(۳۷) عرفات العاشقین (خطی) کتابخانه ملک' اما در مآثر رحیمی این مصرع از لحاظ قافیه به غلط به این صورت نقل شده است:

"که شرمسار کدام است و تازه روی کدام". مآثر رحیمی' ج ۲ : ۵۶۳.

(۳۸) سفینهٔ خوشگو (خطی) کتابخانه مرکزی دانش گاه تهران : ۱۳۵.

(۳۹) مآثر رحیمی ج ۲ : ۵۶۹.

(۴۰) مآثر رحیمی' ج ۲ : ۵۶۹.

(۴۱) شاید "هر غم" باشد.

(۴۲) "جالش" مآثر رحیمی' ج ۲ : ۵۶۶ "جالیش" نوشته.

(۴۳) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۷ "چون لوله" نوشته.

(۴۴) "پر خواب" مقالات الشعرا: ۲۴۰.

(۴۵) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۷ و عرفات العاشقین "بخت تونه چشم ماست" نوشته.

اما مخزن الغرایب "بخت تونه بخت ماست" نوشته است.

(۴۶) مآثر رحیمی ج ۲: ۵۶۷ "جز نشهٔ مستی که بردبار غم تست" نوشته است.

(۴۷) "دیوانه مجر" مآثر رحیمی (ج ۲: ۵۶۷) این طور نوشته است. شاید "دیوانه عشق" باشد.

(۴۸) "خواهم" از لحاظ دستور زبان اینجا درست نیست، اما مؤلفان کلمات الشعرا (۱۲۱) و تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران (۹۳، ۹۴) به همین صورت نوشته اند وجای دیگر چون یافته شد لذا به همین شکل نقل گردید.

(۴۹) هفت اقلیم در هرسه مصرع به جای تست "تو" نوشته شده است، ج ۱: ۴۶۴.

(۵۰) "برما وبداد" مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۵.

(۵۱) "خاکست که خاک مرده جان انگیزد" مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۸. شاید به جای خاکیست "خالیست" یا "چشمیست" باشد.

(۵۲) "کینه جفایت" عرفات العاشقین (خطی) کتابخانه ملک.

(۵۳) "گرمان گرمان" عرفات العاشقین (خطی) کتابخانه ملک.

(۵۴) "بسوی تو بوی تو بس" هفت اقلیم، ج ۲: ۶۲۰ ـ مآثر رحیمی (ج ۲: ۵۶۵) "به سوی لولوی تو بس" نوشته است.

(۵۵) "اسناد" مخزن الغرائب (عکسی) کتابخانه مرکزی دانشگاه.

(۵۶) "درمان مجازیان" هفت اقلیم، ج ۱: ۴۶۴. و "درمان محاربان" تذکرهٔ کعبه عرفان (خطی) کتابخانه ملک.

(۵۷) "مشاطه روی من همین روی تو بس" تذکرهٔ کعبه عرفان.

(۵۸) "باد" مآثر رحیمی، ج ۲، : ۵۶۶.

(۵۹) "دیده" عرفات العاشقین و "سینه" مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۹.

(۶۰) "دارم دردی" عرفات العاشقین خلاصة الافکار (خطی)، کتابخانه شماره ۳. ۴۳.

(۶۱) "آن" عرفات العاشقین. "کان" خلاصة الافکار (خطی) کتابخانه ملک: شماره ۳. ۴۳.

(۶۲) مخزن الغرائب "و" ندارد.

(۶۳) مخزن الغرائب (عکسی) "نه ایم" نوشته است.

(۶۴) "بردباری" مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۸.

(۶۵) "نداده" هفت اقلیم، ج ۲: ۶۲۰.

(٦٦) عرفات العاشقین (خطی) کتابخانه ملک، شماره ۵۳۲۴.

(٦٧) "به همه" آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦۵.

(٦٨) "کند زمن" مخزن الغرائب (عکسی).

(٦٩) "بروی" آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦٦، کتابخانه مرکزی دانشگاه.

(۷۰) "بی ناموسی" آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦۷.

(۷۱) "چو من" تصحیح قیاسی، آثار رحیمی (ج ۲: ۵۷۰) "چه کسی" نوشته است.

(۷۲) تصحیح قیاسی آثار رحیمی (ج ۲: ۵۷۰) "تو عمر...... وصال من از تو خراب" نوشته است.

(۷۳) در آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦۹، وصالی، ملالی، سالی یعنی به اضافه "یا" نوشته شده است.

(۷۴) "او قند" آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦۵.

(۷۵) "هرچند هست بزم وصال تو بی رقیب" مضامین الشعرا (خطی) کتابخانه مرکزی، شماره ۲۵۰۴.

(۷٦) رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحا، به کوشش دکتر مظاهر مصفا، امیرکبیر، پائیز ۱۳۳٦.

(۷۷) "دل گلو" سفینه خوشگو (خطی) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران: ۱۳٦.

(۷۸) عرفات العاشقین (خطی) کتابخانه ملک، شماره: ۵۳۲۴.

(۷۹) "نخوانده نامه مارا چه دوست پاره کند". آتشکده آذر، به تصحیح دکتر سادات ناصری، ج ۱: ٦۰.

(۸۰) "بهای خون من و خون بهای مجو منست" نتایج الافکار: ۲٦۷.

(۸۱) "جگر" آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦۴.

(۸۲) "زکام داری بوی گلت زیان دارد" آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦۴.

"زکام داری واین گلستان پر از بو شد"، تذکرۂ کعبه عرفان (خطی) کتابخانه ملک: ش ۳۸۸۷.

(۸۳) آثار رحیمی، ج ۲: ۵٦۴.

(۸۴) هفت اقلیم، ج ۲: ٦۱۹ (چاپ هند).

(۸۵) تذکره نصر آبادی: ۵٦.

(۸٦) بهمن میرزا قاجار، تذکره محمد شاهی (خطی) کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۹۰۳: ۸۷.

(۸۷) ایضاً.

(۸۸) عبدالرحمان شاکر، گلستان مسرت (حدایق المعانی) مطبع مصطفائی، هند، ۱۲٦۷ھ: ۲۹٦.

(۸۹) "در آرد" عرفات العاشقین (خطی).

(۹۰) "زانکه پیکان تو اش صد باربرهم دوخته". تذکرهٔ مخزن الغرائب (عکسی): ۱۴۵.

(۹۱) "متاع جور و جفا کزجهان جهان داری" مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۴. امابه عقیدهٔ دکتر نیر سینا، "متاع جوروجفا کزجهان همان داری" رسا و بهتر است.

(۹۲) هفت اقلیم، ج ۲: ۶۱۹ (چاپ هند).

(۹۳) دکتر ذبیح الله صفا، مختصری در تاریخ تحول نظم و نثرفارسی، تهران ۱۳۳۳: ۷۲.

(۹۴) مختصری در تاریخ تحول نثرپارسی: ۷۹.

(۹۵) ایضاً.

(۹۶) ایضاً.

(۹۷) بابر نامه (توزک بابری) ترجمه میرزا عبدالرحیم خان خانان، ناشر میرزا محمد ملک الکتاب بمبئی، ۱۳۰۸ھ: ۲.

(۹۸) کلیات قاسم انوار، با تصحیح و مقابله و مقدمه سعید نفیسی، کتابخانه سنائی تهران ۱۳۳۷.

دیباچه: بیست و دو (نقل از توزک بابری (بابر نامه) چاپ بمبئی ۱۳۰۸: ۱۱۲).

(۹۹) تزک بابری (بابر نامه) چاپ بمبئی: ۹۹.

(۱۰۰) سبک شناسی بهار، ج ۳: ۲۵۸.

(۱۰۱) ایضاً: ۲۵۹.

(۱۰۲) محمد امین، مجمع الانشاء (به خط شکسته) نو لکشور پرس لکھنو، ۱۸۸۶م: ۴۳۹.

(۱۰۳) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۵۱.

(۱۰۴) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۵۱.

(۱۰۵) نامه خان خانان به نام یولقلی بیگ انیسی شاملو، مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۵۲.

(۱۰۶) ایضاً.

(۱۰۷) نامه خانخانان به نام آصف خان، نسخه خطی، شماره ۳۰/۲۵۹۱-۶/۴۸۶۴.

(۱۰۸) ایضاً.

(۱۰۹) نامه خانخانان به نام نظیری نیشاپوری، خطی، شماره /۴۸۶۴: ۱۴.

(۱۱۰) مجمع الانشاء: ۴۳۹ - مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۵۱.

(۱۱۱) مجموعهٔ عکسی، شماره ۱۲۳۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

(۱۱۲) مجموعهٔ خطی شماره ۳۹۰۱/۹، کتابخانه مرکزی: ۴۶.

(۱۱۳) سوره طه: ۴۷.

(۱۱۴) کلیات صائب تبریزی، بامقدمه امیری فیروز کوهی، تهران: ۳ - ع.

(۱۱۵) کلیات صائب تبریزی، مقدمه: ۱۲.

(۱۱۶) ازعاج: از جای برکندن و ناراحت کردن، از جای بر انگیختن، ناآرام کردن و مزعج اسم فاعل آن است.

(۱۱۷) دکتر رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران: ۴۱۱-۴۱۲.

(۱۱۸) دکتر رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران: ۴۱۳.

(۱۱۹) شعر فارسی در عهد شاهرخ: ۹ - ۱۰.

(۱۲۰) شعر فارسی در عهد شاهرخ: ۱۰۲.

(۱۲۱) ایضاً: ۱۰۳.

(۱۲۲) زین العابدین مؤتمن، تحول شعر فارسی، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۲خ: ۳۵۹-۳۶۰.

(۱۲۳) تحول شعر فارسی: ۳۶۰-۳۶۱.

(۱۲۴) تحول شعر فارسی: ۳۶۲.

(۱۲۵) تحول شعر فارسی: ۳۶۳ - ۳۶۴.

(۱۲۶) تحول شعر فارسی: ۳۶۵.

(۱۲۷) تحول شعر فارسی: ۳۶۷.

(۱۲۸) دکتر رضا زاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۲۱: ۴۱۲ - ۴۱۳.

(۱۲۹) مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر فارسی: ۲۷.

(۱۳۰) سبک شناسی بهار، ج ۳: ۲۵۹.

(۱۳۱) دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ علوم و ادبیات ایرانی: ۱۷۱.

(در مآثر رحیمی شعر مذکور به این صورت نقل شده است).

فراق دوست چه داند کسی که تا چند است

مگر کسی که به زنجیر عشق در بند است

(۱۳۲) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۶۴.

(۱۳۳) دیوان همام تبریزی با مقدمه، تصحیح دکتر رشید عیوضی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز مردادماه ۱۳۵۱ شمسی.

(۱۳۴) کلیات شمس تبریزی (رباعیات) جلد هفتم: ۲۱۷ رباعی شماره ۱۲۸۶.

(۱۳۵) ایضاً: ش ۱۲۸۷.

(۱۳۶) ایضاً: ۲۲۹ ش ۱۳۶۳.

بخش چهارم

خدمات خان خانان به ادب فارسی

فصل اول

تأسیس کتابخانه

مسلمانان در سراسر دنیا به آموزش و پرورش سخت علاقه مند بوده اند. دین مبین اسلام چون نوشتن و خواندن را از شغل های بسیار با ارزش تلقی کرده است، در نتیجهٔ علاقه مندی مسلمانان به امور تعلیم و تربیت کتابخانه های منظم شامل کتاب های بسیار در کشور های مختلف جهان وجود داشته که برخی متعلق به اشخاص و بعضی ویژهٔ سازمانهای حکومت بوده است، و مقالاتی که در معرفی کتابخانه ها در آن سالهای نزدیک انتشار یافته مبین این امر است.

دورهٔ تیموریان هند از لحاظ تأسیس کتابخانه ها بسیار غنی است. کاتبان و نسخه نویسان به طور رسمی استخدام می شدند و تحت حمایت پادشاهان و امرا به کار کتابت و نسخه نویسی و تذهیب و صحافی کتب مشغول بودند.

در این دوره چهار نوع کتابخانه به شرح زیر وجود داشته است:

۱ـ کتابخانه های سلطنتی.

۲ـ کتابخانه های مربوط به مدارس و مراکز تعلیم و تربیت.

۳ـ کتابخانه های مخصوص مساجد و خانقاه ها و تکایا.

۴ـ کتابخانه های امرا. (۱)

درمیان کتابخانه های نوع اخیر، کتابخانهٔ شخصی میرزا عبدالرحیم خان خانان بی نظیر بوده است.

راجع به شخصیت با قریحه و ذوق سرشار خان خانان اشارتی نموده ایم، او شاید بیش از هر کس دیگر به شعر و ادب و کتاب و کتابخانه علاقه داشته و علاوه بر تشویق فضلا و شعرا به یاری و نوازش کاتبان و نسخه نویسان

نیز توجه داشته است . و نسخ خطی کتابخانهٔ وی که اینک در کتابخانه های مختلف موجود است ' حاکی از این امر است .

بیرم خان پدر خانخانان ' که باهمایون شاه به ایران آمد و چندین سال در این سامان بسربرد ' مردی باذوق و علاقه‌مند به کتب بود ' راجع به وجود کتابخانه وی نیز اشاره کرده اند اگرچه کیفیت آن از جهات مختلف تشریح شده و تا به حال مجهول مانده است .

خانخانان که در اجرای وظایف مهم امارت خود به گوشه و کنار شبه قاره مسافرتها می نموده و باعلما و نویسندگان معاصر روابط حسنه داشته ' از نواحی مختلف کتابهای کمیاب و نفیس را به دست می آورده به ویژه در ناحیه سند و ملتان و برهان پور ' با علاقه مندی بسیار نسخ خطی را به هرقیمت خریداری کرده است .

کتابخانهٔ مجهزوی نخست در شهر آگره وجود داشت ولی پس از آن چون در احمد آباد گجرات مأموریت هائی داشت ' کتابخانه خود را به آن ناحیه انتقال داد .

صاحب مآثر رحیمی می نویسد که شماره کتب کتابخانه خانخانان خیلی نزدیک به تعداد کتب کتابخانه سلطنتی بود . و چنانکه از مآخذ دیگر معلوم می شود ' در کتابخانه سلطنتی اکبر شاه بیست و چهار هزار کتاب وجود داشت . شایسته توضیح است که در آن زمان جمع آوری و ترتیب و تجهیز چندین هزار کتاب کار ساده ای نبود ' ولی قریحهٔ خلاق و ذوق مبدع خان خانان ترتیب این مهم را آسان نمود و در کتابخانه خان خانان ' کتب مختلف در رشته های متعدد موجود بود . او به تلاوت و تفقه در قرآن مجید و مطالعه کتب علمی علاقه داشت چنانکه در مآثر رحیمی می خوانیم :

" اکثر اوقات با وضو می باشند و در خلوت و انجمن به تلاوت کلام ملک علام و مطالعه کتب علمی مشغولی دارند و از بسیاری تلاوت استحضاری که ایشان برقرآن دارند ' دیگری ندارد ".(۲)

علاوه بر صفات بذل و سخا و جوانمردی که جالب اهل فضل بود ' کتابخانه مذکور نیز برای علما و فضلای معاصر ' جاذبه ای مخصوص داشت . علاقه مندان از گوشه و کنار به احمد آباد می شتافتند و از ضیافت های

پربرکت خان خانان و مطالعه کتب بهره مندمی شد ند .

مؤلف مآثر رحیمی فهرستی از دانشمندان و پژوهندگان برجسته که احیاناً" به کتابخانه خان خانان می آمده اند ' عرضه کرده است .

تشریح مختصری از کتابخانه خان خانان نشان می دهد که در آن کتب ادبی ' حکمی ' نجوم ' طب ' علوم ' فلسفه ' تصوف ' ریاضیات ' تفسیر ' فقه اسلامی و موسیقی وجود داشته است .

ناظم کتابخانه وی میرباقی ماوراء النهری بود که بعداً خان خانان مرتبه اش را ارتقاً داده و چندین کتابدار را تحت مراقبت وی قرار داده است . از خدام کتابخانه یکی شیخ برهمی را ذکر کرده اند ' و از اشارات نو یسندگان پیداست که عدهٔ زیادی در این کتابخانه به خدمت مشغول بوده اند .

در کتاب خانه خان خانان کاتبان ' خوش نویسان ' مقابله کنندگان کتب ' نقاشان ' صحافان ' مصوران و جدول سازان حضور داشته و هریک به کار خود مشغول بوده اند .

صدها کتاب به امر خانخانان با تذهیب مخصوص کتابت گردیده که بعضی از آنها هم اکنون در کتابخانه های مختلف هند و پاکستان و ایران موجود است . درمیان کاتبان و نسخه نویسان بعضی از مردم ایران و اهالی دره کشمیر نیز در خدمت خانخانان بوده اند . لازم به یاد آوری است که خان خانان به خط نسخ و نستعلیق علاقه داشته . نسخه های خطی کتابخانه وی به هردو خط نوشته شده است ' و اسامی هنرمندان کتابخانه وی را ' در مآثر رحیمی می توان مطالعه کرد .

محمد شجاع الدین می نویسد که در اعتلای فرهنگ شبه قاره و ترویج علوم و فنون در دورهٔ اکبرشاه و جهانگیرشاه ' کتابخانه خان خانان کمکی مؤثر کرده است .

ابوالفضل علامی اکبر آبادی می نویسد که ترفیع و رفاه متد اول در شهراحمد آباد که پایتخت آن استان است ' مدیون فیوض خان خانان است .

یکی از اختصاصات کتابخانهٔ خان خانان آنکه آنجا دیوان هرشاعردربار وی موجود بود . از نسخ مذهب

کتاب خانه خانخانان قرآن (۳) مجید، رسائل شش گانه (۴) و کلیات سعدی (۵)، دیوان میرزا کامران (۶) تعبیر رویای ابوریحان اندلسی (۷) مثنوی یوسف و زلیخای جامی (۸)، دیوان عرفی، رسائل خواجه عبدالله انصاری، (۹) مجالس العشاق منسوب به سلطان حسین میرزا بایقرا، (۱۰) قاموس لغت وغیرہ است.

مشخصات بعضی از دواوین شعرا که در کتابخانه وجود داشت یا در آنجا کتابت شده در مقاله محمد حمید الظفر نیز مذکور است.

فصل دوم

تشویق نمایندگان فضل و ادب

فضل و ادب و هنر برای توسعهٔ پیشرفت در بیشتر مواردبه تشویق و ترغیب پادشاهان و امرأ نیاز مند بوده است. در عهد طلائی اکبرشاه ' پادشاه مغول هند' خان خانان بر این کار کمر همت بربست و بسیاری از نمایندگان فضل و ادب را تشویق نموده.

مؤلف مآثر رحیمی ' اسم سی ویک شخص فاضل از علماء' حکما و نو یسندگان را در کتاب خود ذکر کرده که مورد نوازش و کمک های شایسته خان خانان قرار گرفته اند و اینان غیراز صدوشش شاعرو چهل و هشت تن از سپاهیان و مستعدان طبقات و طوایف مختلف بوده اند که در جای دیگر یاد کرده است.

قبل از این که به ذکر نام بعضی از دانشمندان و نمایندگان فضل و ادب پردازیم که تحت حمایت خان خانان قرار گرفته و از خوان احسانش بهره اندوخته اند' اسامی آن سی ویک نفررا نقل می کنیم که عبدالباقی نهاوندی در کتاب خود نوشته است و آنان عبارت بوده اند از:

مولانا فریدالدین ' میان وجیه الدین ' غازی خان بدخشی ' قاضی نصیرالدین' میر عبدالباقی' میر فیض الله' میرزا شکرالله ' مولانا ولی طالش' ملا خوشحال و ملا خیرالدین ' میرزا محمد قاسم گیلانی ' آقا جلال ' حکیم روح الله' حکیم محمد باقر' حکیم جبرئیل ' قاضی عبدالعزیز' حکیم محمد امین ' حکیم محمد نفیس' مولانا جلال الدین حسن نیشاپوری ' مولانا محمد تقی ' شیخ عبدالله' شیخ ابراهیم ' شیخ علم الله 'مولانا صوفی' ملا محمد علی کشمیری' مولانا مقصود علی تبریزی ' شیخ جمال الدین محمد ' شیخ طبیب ' میر دوستی سمرقندی' مولانا محمد رضای تاج مشهدی ' و حکیم کمال الدین حسین شیرازی.

مؤلف مآثر رحیمی، عبدالباقی نهاوندی اسم خود و یولقلی بیگ انیسی شاملو را اگرچه در این فهرست نیاورده و در ذیل شعرا نوشته است، اما ما به ذکر این هردو شخص در این جامی پردازیم.

عبدالباقی نهاوندی (م ۱۰۴۲ھ) قبل از وارد شدن به شبه قاره در دربار شاهان صفوی ایران مشغول خدمت بوده و از یک خاندان سرشناس ایرانی است. او از شنیدن شهرت و بذل و بخشایش خانخانان به آن سامان گرائیید. وسیله این گرایش و توجه او به دستگاه خانخانان و شبه قاره، امیر مغیث الدین علی محوی اسد آبادی همدانی بوده که ملازمت دربار خان خانان را داشته است. او برای مدت کوتاهی به ایران مراجعت و در کاشان باعبدالباقی ملاقات کرد و همان موقع بود که این شخص به بذل و سخای خان خانان بزرگ ترین مشوی و مربی فضل و ادب آن زمان غائبانه آشنائی پیدا کرد.

عبدالباقی نهاوندی در قریه جولک نزدیک نهاوند متولد شد. و چنانکه پیش ازین اشاره شد از خانواده سرشناسی بود. پدرش آقا بابا مردی دانشمند و شاعربود و ملاکی تخلص می کرد. برادر عبدالباقی به نام آقا خضرا از معروف ترین اعیان و اشراف ایران به شمار می رفت، و در زمان شاه عباس کبیر (۱۰۳۸ھ) به وزارت گیلان نایل آمد.

سپس در همدان منصب دیوانی به او واگذار گردید. بعد از آن به سمت های مختلف دیگر نیز در زمانهای مختلف منصوب شد. چون آقا خضرا درگذشت، عبدالباقی نهاوندی به آن مقام و منصب فائز شد. در سال ۱۰۲۳ھ چون از اوضاع ملوک الطوائفی در ایران و کشته شدن برادرش به شدت نگران بود از ایران وارد شبه قاره هند گردید.

قبلاً" غزلی در برابر آن غزل که خان خانان مطرح کرده و دیگران هم گفته بودند، سرود و آن غزل این است:

تا کی غلطم بخون دیده مژگان نیستم

تا کی سوزن به حسرت داغ حرمان نیستم

عندلیب باغ عشقم لیک در کنج قفس
سوزشی دارم که محتاج گلستان نیستم

گر به شاخ گل زنم آتش نه بیدادی بود
منکه مجنون گلم از باغ و بستان نیستم

تانشان یابم زلیلی جانب طی می روم
ورنه دلگیر از سموم این بیابان نیستم

در عراق پرنفاق این آرزو می سوزدم
کز سخن سنجان بزم خان خانان نیستم

چون این غزل را پیش محوی همدانی خواند ' او خیلی پسندید و چون شاعر ' ممدوح نادیدهٔ خود یعنی خان خانان راهم در آن ستوده بود ' لذا محوی همدانی به عبدالباقی نهاوندی توصیه کرد که این غزل را توسط استاد الخطاط میر عماد قزوینی به خط نستعلیق در یک قطعه کتابت کرده به توسط شخصی که عازم شبه قاره باشد نزد خان خانان ارسال دارد. عبدالباقی همچنان کرد. و بدین نمط قبل از ورود به شبه قاره ' خود را به دربار خان خانان معرفی کرد. چون او وارد شبه قاره گردید ' با استقبال گرم رو بروشد و در ملازمت خان خانان قرار گرفت و در دستگاه او احترامی به سزایافت. همچنانکه صاحب املاک و دارائی هنگفت نیز گردید. از طرف خان خانان به تألیف کتاب معروف "مآثر رحیمی" مأمور شد. آن کتاب در سه مجلد است و تقریبا دو هزار صفحه ضخامت دارد که نصف آن شامل احوال و خدمات شخصی خانخانان و نیاکان اوست. در نیمه دیگر آن در پیرامون احوال سلاطین تیموری مطالب گفتنی و جالب جمع آوری شده است. این کتاب از مراجع مهم تاریخی به شمار می آید و انجمن آسیائی کلکته آن را در سنه ۱۹۲۴-۱۹۳۱م به چاپ رسانده و در اکثر کتابخانه های مهم موجود است.

۲ـ انیسی شاملو

یولقلی (۱۱) بیگ متخلص به انیسی از شعرای ایران و بزرگان قبیله شاملو و ندیم ابراهیم میرزا فرزند اسمٰعیل صفوی بود. بعد به هرات رفت. و از هرات بنا بر دعوت میرزا عبدالرحیم خان خانان به هندوستان عزیمت کرد. در هندوستان تا مدت زیاد در خدمت و ملازمت خان خانان بسر برد.

نخست به سمت مأمور پرداخت نظامیان منصوب گردید و بعداً به تدریج به مقامات بالا تری ارتقاء یافت تا اینکه به دریافت پنجاه هزار روپیه حقوق و (جاگیر) یعنی املاکی بمانند تیول نایل گردید.

انیسی نه فقط یک شاعر بلکه سربازی دلیر هم بود و در جنگ ها باخان خانان همراهی می کرد، چنانکه در جنگ سند و دکن علاوه بر حضور در آن جنگ ها به مناسبت فتح قصاید هم سروده است. موقع فتح سند قصیده ای سروده که مطلع آن بدین قرار است:

می وزد باد سراپا خرمی از بوستان

آب حیوان در رکاب و باد عیسی در عنان(۱۲)

علاوه بر این قصاید دیگر هم در مدح خان خانان دارد که در مآثر رحیمی نقل شده است. وقتی از انیسی تقصیری سرزد، خانخانان به صلاح وقت او را زندانی کرد. انیسی در آن وقت در عرض معذرت و التماس برای عفو دو غزل سروده که نقل می گردد:

غزل (۱)

به کیش بندگان عیبی نمی باشد خطا کردن

بزرگان را زراه کین به رحمت آشنا کردن

بخونم دست خود آلوده کردی لیکن از تیغی
که هر زخمش دری مفتوح دارد در جفا کردن

تو حیدر سیرتی من در تولای تو آن شخصم
که بادست بریده لب نمی بست ازثنا کردن

مرا تقصیر محتاج رضای خاطری دارد
که او را ناگزیر افتاده از حاجت روا کردن

مپوش از ما گنهگاران خاکی دیدهٔ رحمت
تو خورشیدی ترا باید نظر در زیرپا کردن

عتابی از تو درخون ریز مابس بود نی هر دم
به تلخی حرف ما گفتن بزشتی یاد ما کردن

بقدر جرم خود صد حرف خاطر خواه می گفتم
خجالت گرزبانم رانمی بست از ادا کردن

کم از مرغی نیم کز غیرتش آتش بجان افتد
به گلشن گر وزد باد از برای غنچه وا کردن (۱۳)

غزل (۲)

پس از عمری خطائی رفت در کیش وفا کردن
عبادتهای چندین ساله می باید قضا کردن

قلم برسر زدم معلوم چندین ساله خود را
کنون شاگردی ، ازمن ، وزتو تعلیم وفا کردن

ندارد گلستان دهر چون من نغمه پردازی
ولی می باید از کنج قفس دایم نوا کردن
پی اصلاح طالع عمر در کار هنر کردم
به استادی نیارستم حریر از بوریا کردن
جنونم رامداوا قید بود آن لطف هم کردی
مرا اکنون بدرد خویش می باید رها کردن
ز ننگ بی وفائی ها انیسی مرد و نتوانست
زتو برتافتن روئی دل و سوی خدا کردن(۱۴)

انیسی یک دیوان مرثی هم داشته که نسخهٔ خطی آن در کتابخانه سلاطین اوده وجود دارد. یک مثنوی به عنوان محمود و ایاز نیز دارد که دارای مطالب پند آمیز اخلاقی است. انیسی باسید ذوالفقار و شکیبی اصفهانی هم معاشرت و صحبت داشته است. در ۱۰۱۴ هجری در برهان پور بدرود حیات گفت.(۱۵)
این ابیات نیز از ترکیب بندی است که در مدح خان خانان گفته است:
نسیم گل به چمن تا نبرد مستان را
هوای باغ قفس بود مرغ بستان را
بهار وصل رسید و گل مراد شگفت
گر زخار چه پروا هزار دستان را
کنون ز صحبت ما بزم انس گرم شود
که برفروخت رخت شمع این شبستان را

یکی به فضل و هنر پیشوای علم و ادب
یکی به پاکی طینت غنی ز وصف و لقب
یکی به نشر محامد چو دیده عاشق خواب
یکی به دفع مظالم چو روز درپی شب

اگرز اصل و نسب گویم و سخاوت شان
فلک به خاک نهد سر ز بار منت شان
خلاف مقصد ایشان قضا نرفت مگر
خدای نایب تقدیر کرده قدرت شان
بگاه مدح سطرلاب فکرتم می خواست
دقیقه و درج از ارتفاع دولت شان

باتفاق شما روز گار می نازد
چنانکه صاحب صنعت به کار می نازد
بدین موافقت اقبال می کند تحسین
بدین معامله عهد و قرار می نازد
ز بهر کیست گهر های عقد این پیمان
که گوش عرش به این گوشوار می نازد

۳۔ مولانا فرید الدین

او فرزند حافظ ابراهیم است که در خانوادهٔ بنام او علمأ و فضلای زیاد برخورد می نمائیم . از فضل و دانش که داشته اند در پیش پادشاهان گذشته همیشه مورد احترام و تکریم بوده اند . بزرگان و اعیان آن ولایت به وجود چنین صاحبان فضل و دانش افتخار کرده و آنهارا باعث زینت و رونق کشور خود دانسته اند

مولانا فریدالدین از نیاکان خود هم به رتبه و مقام بالا تر رفته و سر آمد علما و صاحبان فضل و بینش گردیده است . علوم جفر' اعداد و نجوم و ریاضی و هندسه و نیرنجات (۱۶) و طلسمات وغیره را تا حد کمال کسب نمود . در اول حال نزد پدر خویش به تحصیل علوم پرداخت و چون به سن رشد رسید ' به خدمت شاه نظام نارنولی بعضی مقدمات را دریافت نمود . و بالاخره در زمرهٔ شاگردان علامه شاه فتح الله شیرازی در آمد و تمام پیشترفتهای او در این علوم از برکت محضراین مرد بزرگ بود . در مدت بسیار کوتاهی از دانشمندان تبحراین فنون و علوم گردید . اهل هند دانش و مهارت وی را در این دانش ها اعتراف می نمایند .

این دانشمند بزرگ در سال هزار و شش هجری (۱۰۰۶ھ) به خدمت خانخانان رسیده و در سلک ملازمان او در آمد و منصب صدارت ایشان که از مهم ترین مناصب سلطنت و از بزرگ ترین امیران دستگاه خلافت (پادشاهی اکبر شاه) است به وی واگذار گردید . (۱۷)

مولانا فریدالدین در استخراج ماده تاریخ بسیار مهارت داشت ' چنانکه در مآثر رحیمی به مادهٔ تاریخ های زیاد بر می خوریم که نتیجه فکر همین دانشمند بزرگ است . به ویژه تاریخ هائی که به مناسبت تولد فرزندان خانخانان و فتوحات آنان در بعضی جنگ ها' استخراج نموده است و مانیز بعضی از آنهارا در محل و موقع مربوط نقل کرده ایم .

۴۔ شیخ طبیب

شیخ طبیب برادر اعیان مولانا فریدالدین نجومی است که احوال او پیش از این مذکور شد . شیخ طبیب

نیز از علوم نجوم و ریاضی وغیره مانند برادر خویش بهرهٔ وافر داشت. در عبارت مؤلف مآثر رحیمی چنین آمده است: "والحق این دو برادر نامی در فن خود بی بدل زمان و نادرهٔ دوران اند." (۱۸)

شیخ طبیب رساله ای نیز به نام "نوادرالاختیارات" به نام خان خانان تألیف نموده است.

مؤلف مآثر رحیمی به فضایل اخلاقی این شخص نامی می پردازد و می نویسد که:

"بهترین خصایل او اینکه در کمال خوش ذاتی و نیک نفسی است. و چندان شکست نفس و تزکیهٔ خاطر به ایشان هست که با هیچ یک از امثال او نیست". (۱۹)

شیخ طبیب نیز در دستگاه خانخانان مشغول خدمت بود و مانند دیگر دانشمندان و مستعدان به علوفه و جاگیر عمده ای نایل و سرافراز بود. شیخ طبیب وقتی اصطرلابی مخصوص ساخته بود. چون آن اصطرلاب را به خدمت خان خانان آوردند، هموزن آن اصطرلاب طلای خالص به شیخ طبیب جایزه داد. (۲۰)

علاوه بر این، در اوقات و مواقع مختلف دیگر نیز از جانب خان خانان به جوایز و صلات ارزنده ای مفتخر می شد. خان خانان بدین ترتیب علاوه بر شعرا و ادبا، از این قبیل صاحبان هنر و فن نیز سرپرستی و پشتیبانی می کرد و فعالیت آنان را تشویق می نمود.

۵ـ مولانا محمد علی کشمیری

او از کشمیر به دکن رفت و در احمد نگر نزد خان دکنی که از ممالیک نظام شاه بود بسری برد و اعتبار و اقتدار تمام یافت.

مدتی در خدمت برهان الملک پادشاه احمد نگر هم گذراند. اما چون دکن به دست خان خانان فتح شد و سلسله نظام شاهی بر افتاد، آن وقت مولانا محمد علی کشمیری به توسط نزدیکان خان خانان به خدمت او راه یافت و در سلک ندیمان و ملازمان او در آمد. و به علوفه و جاگیر مناسب سرافراز شد.

در سال هزار و بیست و پنج، (۱۰۲۵ هـ) در شهر برهان پور مولانای مذکور به ترجمه کتاب

"مفاحص" (۲۱) که به زبان عربی و از تألیفات معروف خواجه صائن الدین علی ترکه است مأمور شد و او کتاب مذکور را به فارسی ترجمه کرد و دیباچه آن را به نام خان خانان مزین نمود و به صلات و جوایز نائل شد.

مولانا محمد علی در ماه ربیع الثانی سال هزار و بیست و پنج (۱۰۲۵ھ) در حوالی ملکا پور براور چشم از جهان فروبست.

۶- خواجه عارف بقائی

متولد بخارا او از شاگردان ملا مشفقی بخارائی است. مدتی در ماوراء النهر در خدمت و ملازمت پادشاهان اوزبک بسر برد.

در سنه ۹۷۹ ھ به هندوستان وارد شد و در ولایت اوریسه و بنگال می زیست. مدتی بعد به آگره آمد در همین شهر تذکره ای به نام "عارف الآثار" به رشته تحریر در آورد. چندی بعد به دکن شتافت و در آنجا به درک خدمت خان خانان نائل شد.

عارف بقائی از انشا و شعر هم بهره ای داشت. غیر از کتاب عارف الآثار تألیف دیگری به نام "مجمع الفضلا" نیز دارد که آن هم مبنی بر مدح خان خانان است. و یک مثنوی به نام گلشن اشعار بوزن شاهنامه سروده که آن نیز در ستایش خان خانان است. یک بیت از آن مثنوی نقل می گردد:

در آن خانه از صورت بی روان
چراغی بر افروخت از نور جان

غیر ازین قصاید و اشعار دیگر هم در مدح خانخانان سروده است. چنانکه قصیده ای در توصیف رزم خانخانان سروده است که با سهیل حبشی در دکن اتفاق افتاد و از معروف ترین جنگ های خانخانان است. خواجه عارف بقائی خود نیز در آن جنگ حضور داشت از ملتزمان رکاب خانخانان بود. آن قصیده بدین

قراراست: (۲۲)

چون رو نمود ظل خور از آسمان فتح
پرواز کرد باز ظفر ز آشیان فتح

مرغابیان خیل کواکب ز روی چرخ
آهنگ دانه کرد درین خاکدان فتح

دارای روم با سپه شام حرب کرد
برگردنش فگند شب ریسمان فتح

شد منهزم سپاه حبش در دم ظفر
افراخت دست رایت والا نشان فتح

عبدالرحیم خان خوانین روز گار
کاملاً نموده مدحت او خطبه خوان فتح

هر جا که راند ادهم شب رنگ فتح را
اقبال رونمود به او از مکان فتح

در چشم خصم بد گهرش وقت کارزار
چون میل سرمه کرد درو جاسنان فتح

بر هرتن عدو که خدنگش مکان گرفت
روحش چو مرغ رفت سوی بوستان فتح

باران مرگ بر سر اعدا ز بس که ریخت
سیلاب خون روان شده از ناودان فتح

صبح عدو بدل به شب انهزام شد
تانصرتش نمود رخ از فرقدان فتح

اعدای او چرانشود منهزم که شد
خیل ملک سپاه ورا پاسبان فتح

آن خسروی که نیست ترا در جهان قرین
نامت سزد نهند قزل ارسلان فتح

تارایت تو ظل حمایت به مه فگند
آورد از شب سوی رزمت نشان فتح

آهنگ جان خصم کن اکنون که چرخ ماند
تیغ ظفر به دست و بنر سایبان فتح

لعل تو از تبسم شیرین بگاه حرب
می داد مژدهٔ طوبی از زبان فتح

چشمت به وقت رزم که می دید سوی خصم
می زد خدنگ غمزهٔ خونی بجان فتح

خصمت چگونه باتو برابر شود که داد
نه جوهر نفیس ترا ده دهان فتح

احسان و عدل و پردلی و تاج و تخت و بخت
پاکیزگی طینت و تیر و کمان فتح

با این همه مراتب هر سوکه بگذری
پیشت ظفر گسترد از ذوق خوان فتح

چرخ ستیزه کار درین جنگ جانستان
از دست و بازوی تو نمود امتحان فتح

گرگ سنان تو چو رمه راند خصم را
گردید تا ز مخمص جلالت شبان فتح
آیات انهزام سوی دشمن تو خواند
چون دیده برفگند بره دیدبان فتح
عالم گرفت صیت تو از عدل و از سخا
پرشد ز ضرب تیغ تو کون و مکان فتح
آهنگ جان خصم تو تا کرد شوکتت
بربست محمل ظفرت ساربان فتح
بهر غزا چو پای نهی بر سمند سعی
باشد ظفر به ذوق عنان برعنان فتح
تا خاطر تو از پی فتح سپهر شد
آورد از شهاب بر او نردبان فتح
گردان لشکر تو به هنگام حرب دکن
هستند هریکی شه کشورستان فتح
روز غزا کشید دوان خادم ظفر
برروی پردلان تو دستار خوان فتح
از سعی و پایداری و حلم تورو نمود
گل چهرهٔ ظفر رخ از آئینه دان فتح
از غرهٔ رجب بدوم روز پنجشنبه
افروخت مهچه های ظفر اردوان فتح

بگذشته بود از سنه هجرت رسول
بعد هزار پنج درین خاکدان فتح

شد منهزم سپاه سهیل سیاه بخت
از ضرب تیغ تیز خدیو جهان فتح

گوش رضا به نظم بقائی .نه که خواند
در خطبه خلافت تو ترجمان فتح

او را چه حد که در قلم آرد حدیث تو
یا آورد ثنای ترا در بیان فتح

طبعش شگرف بادا زان کرد در سخن
تا یادگار ماند ازو داستان فتح

تا باد گردش فلک و سیر مهر و ماه
باشد به نور عدل تو روشن جهان فتح (۲۳)

۷ ـ مولانا دوستی سمرقندی

سید است واز اشراف زادگان سمرقند است. در وطن خود به سن رشد رسید و به تحصیل علوم دینی پرداخت. در منظومات از شاگردان مولانا مشفقی بخارائی است. او مردی فاضل و دانشمند کامل بود. از وطن خود دل برداشت و به مسافرت پرداخت و در هنگام سیرو سفرگذرش به هندوستان افتاد. در هندوستان مدتی در خدمت عبدالله خان فیروز جنگ حاکم گجرات بسربرد. حاکم مذکور در احترام میر دوستی بسیار کوشید و او را در خدمت خود نگاهداشت. تا اینکه در سنه هزار و بیست و پنج هجری (۱۰۲۵ هـ) فیروز جنگ در همرکابی

شاهزاده سلطان خرم به قصد دفع خلل در ملک دکن و گرفتن عنبر به آن دیار رفت. (۲۴) و در همین سفر در برهان پور، چون ذکری از این دانشمند سمرقند به مناسبتی به پیشگاه شاهزاده سلطان خرم به میان آمد، شاهزاده با موافقت فیروز جنگ او را در ملازمت خود نگاه داشت. پس از آن میر دوستی سمرقندی به خدمت خان خانان در آمد مدتی در سلک دانشمندانی که در آن زمان در ملازمتش می بودند، بر آسود. و به افاده و استفاده مشغول شد و به دریافت جوایز وصلات و وسائل معیشت توفیق یافت. میر دوستی قصاید غرائی در مدح خان خانان سروده و دیوان هم ترتیب داده که اکثر اشعار آن در ستایش همین امیر است. (۲۵)

۸۔ مولانا محب علی سندی

فرزند مولانا حیدر علی سمرقندی است که در اوایل عمر خود سمرقند وطن خود را ترک گفت و وارد سیوستان سند شد. در سند ملازمت سید ابوالمکارم سلطان سبزواری را اختیار کرد.

محب علی در سیوستان (سند) در سنۂ ۹۸۲ھ پا به عرصه وجود گذاشت. مادۂ تاریخ این سال "فضل یزدان" (۹۸۲) است. هنوز خرد سال بود که از سایه عاطفت پدری محروم گشت. (۲۶) چون به سن رشد رسید، به شهر تته (THATTHA) رفت که در آن زمان پایتخت سلاطین سلسله ترخان سند بود. سند در آن دوران یکی از مراکز علم و ادب به شمار می رفت. (۲۷)

محب علی در تته نشو و نما یافت و در همین شهر به تحصیل علوم پرداخت و در مدت کمی مدارج عالی علوم و فنون را پیمود. در ادبیات عربی و فارسی تبحر حاصل کرده و با این همه علم و فضل تمایل طبیعی او بیشتر به جانب عرفان و تصوف بود. مؤلف مآثر رحیمی دربارۂ وی می نویسد:

"درویش نهاد و فانی مشرب واقع شده و در طرز تصوف و تذکیر و تحقیق جنید و بایزید وقت و زمان خود است. در سلامت نفس و شکستگی خاطر به غایت کوشیده چنانکه دست تصور دیگری به دامن این شیوه مرضیه نمی رسد". (۲۸)

محب علی از دوران تحصیلات و زمان طلبگی خود به شاعری نیز پرداخته بود و بعد از فراغت از تحصیل علوم در شعر هم به متانت و کمال رسیده بود. به سبب گرایش به عرفان' اشعار او مطالب عرفانی نیز دارد. و بنا برنوشته مؤلف مآثر رحیمی' در اشعار عرفانی از حکیم سنائی تتبع نموده است. (۲۹)

هنوز بیشتر از ۱۷ - ۱۸ سال از عمر محب علی نگذشته بود که حکومت ترخانیان سند در معرض زوال در آمد. عبدالرحیم خانخانان به امر اکبر شاه' تته' پایتخت سند را فتح کرد' و به مناسبت این فتح' خانخانان در آن شهر جشنی برپا ساخت. شاعران در آن موقع قصایدی در ذکر این فتح و مدح خان خانان سرودند و تهنیت و تبریک تقدیم نمودند. از جمله شاعران شکیبی اصفهانی نیز در خدمت خان خانان حضور داشت.

شکیبی چون شهرت دانش و فضل مولانا محب علی به گوشش رسید' مشتاق دیدارش شد و بعد از یکی دو دفعه ملاقات چنان تحت تأثیر شخصیت برجستهٔ مولانا محب علی قرار گرفت که به اصرار او را به خدمت خان خانان برد و به نحو بسیار مؤثری معرفی کرد. (۳۰)

عبدالباقی نهاوندی در شرح حال شکیبی در ذکر این واقعه می نویسد:

"ایشان را دریافته و اطلاع بر فضل و کمال و سلامت نفس و فقر و مسکنت به این سن خرد و به معنی بزرگ پیدا کرد". (۳۱)

خان خانان که مشوق و مربی صاحبان کمال بود' مولانا محب علی را در زمرهٔ ندیمان و مصاحبان خود در آورد و در سفر و حضر با خود همراه می داشت.

خان خانان چون به فتح دکن مأمور شد اولا" به برهان پور پایتخت خاندیس که به باب دکن و قلعه آسیر (خاندیس) به کلید دکن مشهور بود' رفته با حکمران آن ولایت به نام راجه علی خان طرح دوستی افگند و مقر خود را همان شهر برهان پور قرار داد. مولانا محب علی سندی که همراه خان خانان بود از ورود به شهر برهان پور بسیار خوشحال شد' چون آن شهر در آن زمان یکی از مراکز عمدهٔ مشائخ و عرفا و علماً و فضلاً بود' او برای ارضای ذوق عرفانی خود به خدمت چنین بزرگان حضور بهم می رسانید و از محضر محدثین و مشائخ برهان

پور کسب فیض می کرد. اما روابط خود را با خانخانان نیز برقرار داشت.(۳۲) و در تمام مدت اقامت خانخانان در برهان پور پیوسته در هر مجمع مهم به خدمت او می رسید و به موقع جشن و مراسم خصوصی ' تبریکات تقدیم می نمود و به سائقه دلسوزی و جذبه ترحم که با نیازمندان داشت درباره مسئول آنان نزد خانخانان شفاعت می کرد.(۳۳)

ملا محب علی سندی گذشته از جنبهٔ علمی و عرفانی شاعری بدیهه گوی نیزبود' و در تمام اصناف سخن شعر می گفت. در کتابهای مآثر رحیمی' پادشاه نامه' عمل صالح و تذکرهٔ میخانه وغیره اشعارش به تعداد زیاد نقل شده است و برای مطالعه به کتابهای مذکور می توان مراجعه کرد.

در مدت ملازمت خانخانان یک وقت خواست که از خان خانان جداشده و به وطن خود برگردد ' اما در راه از تصمیم خود منصرف شد و دوباره به خدمت امیرمذکور باریافت و در عرض معذرت قصیده ای سرود که یک بیت آن بدین قرار است:

خواستم چون صیت جودت سر نهم در عالمی

کوه شوقت سدره شد' چونان صدا باز آمدم(۳۴)

وجای دیگر همین مطلب را به این صورت گفته است:

مرا چون شد جوانی بر در تو

نخواهم شد به پیری از بر تو (۳۵)

مولانا محب علی وقتی ارادهٔ حج بیت الله کرد ' برای تهیهٔ مخارج این سفرمبارک قطعه شعری سرودو به خدمت خانخانان گذراند که در آن به این مطلب اشاره نموده است:

سرورا بنده را بدل زاریست

که هم از دل بدل درون آید

هیچگه برزبان نمی آید
که نه از دیده جوی خون آید
راز گفتن زدل سزد نه زلب
که از آن وحی و زین فسون آید
کرمت عکس سائلی داند
هر کجا سایه درون آید
عدمم چون فزودنیست عجب
قیمتم نیز اگر فزون آید
آرزویت همه برآمده باد
پیش از آن کت بدل درون آید (۳۶)

خانخانان طبق آرزوی او تمام وسائل و مخارج سفرحج را مهیا کرد. (۳۷)
ساقی نامه ای نیز در مدح خان خانان سروده که در تذکرهٔ میخانه و مآثر رحیمی نقل شده و چند بیت آن ساقی نامه این است:

بیاساقی آن چشمهٔ سلسبیل
بکن در ره خانخانان سبیل
که چون هر کسی را سحابی رسد
من تشنه را نیز آبی رسد
مغنی نه مرغ زبان بسته ای
نوایی بزن، گرچه دل خسته ای

بیا بر در میرزا خان رویم
بدریوزۂ آب حیوان رویم
رخی را که آبش نمانده زبیم
بمالیم در پای عبدالرحیم (۳۸)

ملا محب علی در برهان پور به سن ۷۳ سالگی در سنہ ۱۰۵۵ھ وفات یافت و در همان شهر به خاک سپرده شد۔ حافظ عبدالغفور در ذکر وفات او مادۂ تاریخ زیر را گفته است :

افضل الاتقیا محب علی
بود از عارفان جلوۂ ذات
عالم و فاضل و یگانہ عصر
منبع خیر و مرجع حسنات
صوفی و متقی مجاهد نفس
کامل و اکمل و ستوده صفات
"فضل یزدان" ولادت سعدش
۹۸۲ھ
"جامع الفضل" منتهای حیات (۴۳)
۱۰۵۵ھ

۹- شیخ ابراهیم

۱۰- شیخ علم الله

این هر دو برادر اهل جبل عامل ' از کشور لبنان فعلی و سر زمین شام آن زمان و جامع حیثیات و کمالات زیاد بوده اند. علاوه بر تحصیل علوم متداولهٔ زمان خود در تزکیهٔ نفس و تصفیه باطن نیز حتی المقدور کوشیده و از فن سپاهی گری هم بهره ای وافرداشتند (۴۰)

شهرت بذل و سخاوت و دیگر صفات و ملکات خان خانان که به دیار ایشان نیز رسیده بود ' این هر دو شیخ را بر آن داشت که به اشتیاق درک خدمت وی از جبل عامل به هندوستان بشتابند و در زمرهٔ ملازمان و مجلسیان خانخانان در آیند. به گفتهٔ صاحب مآثر رحیمی:

"به عواطف و الطاف عام این غریب نواز (خانخانان) سرافراز گشته به مناصب ممتاز شدند و در ایامی که بندرسورت به این سپه سالار متعلق بود آن دو شیخ بزرگوار را صاحب اختیار آن بندرگردانیده بودند و معامله فرضه که عمده مهمات بنا در است به ایشان مرجوع بود". (۴۵)

علاوه بر این مراعات مهم بعد از مدت زیاد که ایشان در ملازمت خانخانان گذرانده بودند چون خواستند که به وطن خود مراجعت نمایند ' خانخانان برای این مسافرت جمله وسائل لازم مهیا نمود و این هر دو برادر و دو شیخ عالیقدر دعاگویان و ستایش کنان به وطن خود باز گشتند.

غیر از این عده که مذکور شد افراد بسیاری از دانشمندان و صاحبان فنون و هنر نیز بودند که از کشورهای دیگر جهان به شبه قاره شتافته به خدمت خانخانان می رسیدند و از خوان احسان اوریزه چینی می کردند و به آرزو های دیرینه خود نایل می آمدند. شاعران مدح این امیر نامدار رابرای خود امتیازی بزرگ میدانستند و بدان افتخار می کردند. دانشمندان رساله هاوکتابها به نگارش در می آوردند و به نام خانخانان منسوب و معنون می کردند.

غیر از این دانشمندان که مختصری از احوال ایشان در این فصل مذکور افتاد، عدهٔ دیگری نیز بودند که کتابهائی نوشتند و به اسم این امیر نامی منسوب کردند، که از آن جمله اند، علی بن محمود الحسینی که در سنه ۱۰۰۰ھ تذکره ای به نام "بزم آرای" تألیف نموده و آن را به اسم امیر ادب پرور معنون کرد. (۴۶)

تقی الدین محمد بن صدرالدین مترجم فارسی کتاب سراج الملوک که موضوع آن اخلاق و سیاسیات است و اصل اسم کتاب "سراج الملوک فی العدل و السلوک" تألیف ابو عبدالله محمد بن الولید الفهری الطرطوسی (م ۱۱۲۶/۵۲۰ یا ۱۱۳۱/۵۲۵) است، مترجم این کتاب را به خانخانان تقدیم داشت. و حافظ تاج شیرازی رساله ای به نام خان خانان تألیف نموده که در آن دربارهٔ بعضی از جنگ های خانخانان مطالبی نوشته است. چنانکه از کتاب مآثر رحیمی این معنی آشکار می شود. (۴۷)

فصل سوم

شاعرانی که مورد نوازش و تشویق بوده اند

خان خانان باوجود علاقه مندی ویژه به سایر علوم و فنون و هنر های متد اول عصر' به شعر فارسی توجهی خاص داشته است . او شاعرو شعر شناس و ناقد و نکته سنج بود و از شنیدن شعر خوب ' فوق العاده لذت می برد . در مکتوبات خود هم چنان که قبلاً یاد شده است از شعرای معروف تقاضای شعر تازه می نماید و در کتابخانه وی دواوین بسیاری از شعرای معاصروجود داشته است . صاحب تذکرۂ صحف ابراهیم درباره بذل و بخشش اومی نویسد:

"داستان بذل و کرم او با سایر امم هندوستان و عرب و عجم مشهور بود و اوصاف پسندیده و اخلاق حمیده او برالسنه و افواه مذکور است ' در تربیت ارباب فضل و کمال به غایت سعی فرموده ' در تعمیر احوال شکستگان همت ورزیده ' اهل هنر را از خوان احسانش نصیب وافر بوده و مراتب هر فرقه را پیشنهاد خاطرداشته است و جمعی از شعرای مشهور خاصه ملا عرفی شیرازی و ملا نظیری نیشا پوری به مدایح او وادثنا گستری داده به صلات گرانقدر و انعامات ارجمند کامیاب بوده اند".(۴۸)

صاحب مآثر رحیمی صد و شش شاعرمداح دربار خان خانان را ذکر نموده است که عبارتنداز:

حسان الزمان مولانا شکیبی ' مولانا نظیری نیشا پوری ' ملا عرفی شیرازی' خواجه حسین ثنائی خراسانی ' مولانا محتشم کاشی ' مولانا نورالدین محمد ظهوری مولانا ملک قمی' مولانا محب علی سندی ' یولقلی بیگ انیسی شاملو' مولانا جمال الدین محمد ملهمی' میر رفیع الدین حیدر معمائی' میرزا اسمٰعیل بیگ انسی ' مولانا نوعی خراسانی ' مولانا تقیای شوشتری ' محمد شریف وقوعی' مولانا صرفی ساوجی' مولانا مظهری کشمیری' میر محمد هاشم ' سنجر کاشی' ملاحیاتی' مرشد خان ' ابراهیم حسین دیری' مولانا محمد باقر' میر مغیث محوی' میر حسین کفری' مولانا شریف' حکیم حاذق

میر محمد قاسم اسیر، مولانا کامی سبزواری، مولانا بقائی، حکیم فغفور جیحانی، مولانا کمال الدین جسمی، ملا شیرازی، غنی بیگ اسد آبادی، میر محمد هاشم قصه المتخلص به محترم، مولانا تجلی، مولانا تقی پیرزاد، تبلان بیگ، مولانا قادری، مولانا شیری، میر مجیبی تبهذانی، مولانا صیدی، میر غیروی، مولانا عرشی، مولانا نورانی، ملا امینی، ملا حزینی، مولانا رشدی، میر محمد یوسف طبعی، میرابوتراب رضوی، میر علی اکبر، ملاباقی، اسکندر قصه خوان، حکیم مشهدی مولانا لطفی، شمس ده ده، بابا طالب اصفهانی، مولانا نادم گیلانی، مولانا نادمی، مولانا وجهی، رسمی قلندر، میر عهدی، مولانا گدائی، مولانا حیدری، مولانا کامل الدین کامل، مولانا وامق، محمد قاسم سراجا، درویش مثلی مولانا مشرقی، مولانا محمود، مولانا صیدی، مولانا بخشی، بهادر، مولانا نهری، مولانا نظام، مولانا شتر، مولانا نسبتی، مولانا سیقائی، مولانا زهدی، مولانا بهزاد، مولانا وفائی، میرامانی، مولانا محمد مومن، مولانا محمد مراد، مولانا حمزه، خواجه محمد مقیم، مولانا مصطفیٰ فانی، مولانا فهیم الدین فهمی، میر یمنی استر آبادی، مولانا عشرتی، مولانا خضری، مولانا شعری، مولانا نیاز ساوجی، مولانا عبدالباقی تابعی، مولانا شتابی، خواجه عارف بقائی، شاه نظیر بیگ، آقا تقی، مولانا سامری، مولانا شیدای تکلو، مولانا دخلی، مولانا نصیری، مولانا بهاری، میر فضل الله بدخشی، مولانا تسلی، ملا حیدر عطائی، عبدالباقی نهاوندی مؤلف مآثر رحیمی. (۴۹)

این همه شاعران مداح خان خانان بودند و مورد نوازش وی قرار گرفته اند. درمیان آنان فحول سخن سرایان مانند عرفی شیرازی، نوعی خبوشانی، نظیری نیشابوری، شکیبی اصفهانی، ملک قمی، ظهوری ترشیزی، ملا عرشی، مظهری کشمیری وغیره نیز دیده می شوند.

ضمناً صائب تبریزی اصفهانی که عصر خان خانان را درک نکرده، در مدح امیر احسن الله خان معروف به ظفرخان احسن (م ۱۰۷۳ھ) از راه مبالغه گفته است که:

خان خانان را به بزم و رزم صائب دیده ام

در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست

ولی سایر تذکره نویسان، ظفرخان احسن را در توجه به دانش و ادب و تشویق دانشوران بعد از خان خانان قرار می دهند.

آنچه در ستایش خان خانان سروده اند:

قصاید و مدایح خان خانان که به وسیله شعرای دربار یا شعرای دور دست گفته شده، آن قدراست که احتیاج به چندین جلد کتاب دارد، در این جا نمونه هائی از شعرچند شاعررا نقل می کنیم:

۱۔ عرفی شیرازی (م ۹۹۹ ھ) شاعری معروف قصیده گوی آن زمان که بعد از ورود به شبه قاره چندی نزد شیخ فیضی اکبر آبادی و حکیم ابوالفتح گیلانی به سربرد و بعد به معرفی حکیم ابوالفتح گیلانی به دستگاه میرزا عبدالرحیم خان خانان وارد شد و تا آخر زندگانی به او وابستگی داشت و قصاید متعدد در مدح او بسرود، از آن جمله است این قصیده:

ای داشته در سایه هم تیغ و قلم را
وی ساخته آرایش هم فضل و کرم را
جم مرتبه خان خانان آن کز اثر نطق
چون گل همگی گوش کند جذر اُصم را
این جام که ازرای منیر تو فلک ساخت
زودآکه کند غنچه گل شهرت جم را
یک شیوه شناسد غضبت عفو و مکافات
یک نغمه شمارد کرمت لا و نعم را
جاوید همی بخشد و از مایه نکاهد
رشح قلمت ثروت اصناف امم را

گنجینه احسانش' تنگ مایه نگردد
گر تا ابد انعام دهد صفر رقم را
چرخ از شرف خاک درت ساخت طلسمی
کز در گهت آنسو نبود راه ستم را
نگرفت ز انصاف تو در معرکه لاف
شادی طرف شادی و غم جانب غم را
گر بشنود از دهر که مردود کف تست
بیرون فگند سکه ز آغوش درم را
تا گوهر ذاتت ز حوادث بشمردند
صدگونه تملق زحدوث است قدم را
آنکه نیم از شبه تو دانم که مثل تو نزاد است
دوشیزه ای از دوده شبه تو عدم را
از عدل تو گر طبع چنین معتدل آید
آن عهد رسد عالم فرتوت دژم را
کز گم شدگی در قلم وهم نماند
امکان رقم صورت مفهوم هرم را
گر جاه حسودت به هنر هندسی افتد
در مرتبه نقصان رسد از صفر رقم را
بدخواه تو خوشدل که بوی چرخ به صلح است
غافل که بکشد آشتی گرگ غنم را

از بس که کف راد تو بی فاصله بخش است
در جود تو نی راه بود بیش و نه کم را

دست تو ز بس الفت شان داد به یکجائی
در منصب هم دخل بود تیغ و قلم را

آن روز که ایثار شجاعت نگذارد
بی بهره ز تیغت مگر آهوی حرم را

هر عطسه که از مغز کمان تو گشاید
ریزد به گریبان بقا خون عدم را

آنجا که نهیب تو به تب لرزه کشد عام
اعمیٰ متحرک نگرد نبض سقم را

از بس که بود یاد تو در طینت اشیاء
نسیان تو شرمنده کند شهرت جم را

افلاک در آغوش مشیت بنهادند
از بیع تمنای تو قانون سلم را

در کارگه عدل تو از بس هنر آموخت
عدل تو به فرزندی برداشت ستم را

از بسکه ز رای تو ستد داروی صحت
عیسیٰ به طبابت بنشانید سقم را

رد می کند اسباب حرم بخت تو ترسم
کز زلف بت من برد آرایش خم را

از بس که حسد جمع کند سینه خصمت
از سینه افلاک برد گوی درم را
خصمت چو ز روبه صفتی لابه گر اید
از سردی او تب شکند شیراجم را
زدوکوس حیات ابدی خصم تو چون دید
سرمایه هستی ز وجود تو عدم را
تقدیر پی کاهش اجزای وجوش
اکسیر فنا داد گدازشگر غم را
رامشگر عدل تو صد آهنگ مخالف
بنوازد و نی کوک کند زیر نه بم را
محویست عدیل تو که در گم شدن او
دخلی نبود ماحی نسیان وعدم را
ای آنکه در ایام ستایش گری تو
صوفی شمرد عیب نگهبانی دم را
بخرام و نظر کن که به جولانگه مدحت
حور قلمم زاده گلستان ارم را
مدح تو کجا بادهٔ نطقم به کف آرد
آنجا اثر نوش بود شنه سم را
انصاف بده بوالفرج و انوری امروز
بهر چه غنیمت شمارند عدم را

بسم الله زاعجاز نفس جان دهشان باز
تامن قلم اندازم و گیرند قلم را

اول ره این نظم خود ایشان بسپردند
پس بازنمودیم بهم منزل هم را

بالله که نه لاف و نه گزاف آیه صدقست
حاسد بود آن کو شمرد کذب قسم را

زین دست مرا داشتی آن عالم انصاف
کز رحلت خود داد شرف ملک قدم را

معیار سخن بود تو هم گنج تمیزی
دیگر چه توان گفت ببین معجز دم را

چندان که درت را بود از نسبت من عار
از نسبت من فخر بود ملک عجم را

من مدحگرم لیک نه هرجائی و طامع
گردن ننهم منت هر بذل و کرم را

یک منعم ویک نعمت ویک منت و یک شکر
صدشکر که تقدیر چنین رانده قلم را

گر جاهلی آوازه دهد این چه ترانه است
حاجت ببر از یاد چه بسیار چه کم را

گویم که برو ژاژ مخا باد مپیما
این پایه مسلم نبود حاتم و جم را

امکان بود امکان که همه عجز و نیازست
سرمایه فطرت چه سلاطین چه خدم را

سلطان و گدا در طلب جامه و نان اند
تاباز بگیرند جسد را و شکم را

ممکن هنرش چیست زیک در طلبید ن
عیش چه به هر در شدن ایثار نعم را

یارب مده این عیب که زحمت ندهم باز
در زیور این زشت' براهین و حکم را

عرفی همه لافی بدعا تیز قلم شو
بشتاب که میدان نشود تنگ رقم را

تا ازکشش خواهش آویزش مقصود
طبع که بیجاده بود آز و کرم را

در خواهش عمر توابد باد موله
ز آویزش عهد تو شرف باد قدم را

صنعتگه شان چشم و دل خصم تو بادا
تا صنعت تحلیل بود آتش و نم را(۵۰)

و این قصیده در تعزیت ابوالفتح و تهنیت خان خانان گفته است :

ز آسمان و زمین مژده ناگهان آمد — که آفتاب زمین تاج آسمان آمد
لوای فرج حکومت به قبله گاه رسید — همای اوج سعادت به آشیان آمد
دو جنبش است که از غایت جلالت قدر — لباب جمله تواریخ در جهان آمد
نخست هجرت سلطان دین که از کعبه — سوی مدینه به تکمیل انس و جان آمد
دوم مراجعت فخر دهر و مرکز ملک — به تخت گاه شهنشاه کامران آمد
به حد مملکت شاه رفت و عالم گفت — که صدر مسند دنیا به آستان آمد
چو بازگشت ز اقصای ملک دوران گفت — که روزگار به سر رفته درمیان آمد
سپهر گفت بهل مدح روزگار و بگو — که آفتاب سوی ناف آسمان آمد
جهان بگفت که نی نی بگو که جان جهان — بلب رسیده و دگر در تن جهان آمد
من این شنیدم و گفتم که گر غرض مدحست — همین نه بس که بگوئی خدایگان آمد
بگو خلاصه این عصر خانخانان است — که خاکبوس شهنشاه انس و جان آمد
به هر قدم که همی زد زمین زمان را گفت — که بختم آمد و فرخنده و جوان آمد
به هر دیار که آمد زمان زمین را گفت — که تاجم آمد و برفرق فرقدان آمد
درون دائره آسمان ز آمدنش — به عرش و فرش بگویم که آسمان آمد
زهی بلندئی نامت که تاج و تارک نظم — چو ویحک وزهی و حبذا وهان آمد
بیابیا که ز اقبالت ای بهشت نهم — زمانه برتر از امید کامران آمد
اگر هوای چمن داشت نوبهار رسید — و گرامید ثمر داشت بوستان آمد

قلم بنان تو سنجید و نه فلک را گفت	خوشاهلال که هم شکل این بنان آمد
فلک عنان تو بوسید و شش جهت را گفت	خوشا زمانه که در تحت این عنان آمد
حریم روضه جاه ترا بود چمنی	که آفتاب دراو شکل اقحوان آمد
توئی که درازل اندیشه ات به فکر قضا	گذشت براثرش امرکن فکان آمد
مگر ثنای تو از طبع می کند شبگیر	که گوش بردر دروازه دهان آمد
مگر دعای تو جوشد زدل که حسن قبول	شگافت برقع و تا سرحد زبان آمد
فلک به لجه هستی به عکس فرمانت	دو غوطه زد بته عمر جاودان آمد
امید ابر اثر نقش پای احسانت	دو گام زد به سر گنج شایگان آمد
زعجز دم زدم اندیشه لب گزید و بگفت	که راز سینه اندیشه بر زبان آمد
فلک به مدح تو دو شینه کرد تحریم	چنانکه نطق به نزدیک داستان آمد
خدایگانا حال دلم تو می دانی	چه گویمت که دلم چون زغم گران آمد
چه احتیاج که گویم مراد عرفی را	چه برسر از هوس مرگ ناگهان آمد
دراین مصیبت عظمی که دهر سنگین دل	زگریه هر سر موچشم خون فشان آمد
چنان فریفت مرا گریه های روحانی	که چشم از هوس قطره ای به جان آمد
که رهبرش به عدم شد که مرگ در مرگش	سیاه پوش تر از عمر جاودان آمد
برفت و لطف تو برمن گذاشت و این بدیست	به نزد عقل که تاوان آن زیان آمد
ولی به نسبت اوصاف و وحدت ارواح	همان که رفت به نزدیک من همان آمد
تو آگهی که مرا از غروب آن خورشید	چه گنج های سعادت زیان جان آمد
من آگهم که گرآن شب چراغ گم کردم	چه گوهرم به تلافی آن زیان آمد

بهار باغ مرا گر قضا به جنت برد بهار باغ بهشتم به بوستان آمد
هر آن عروس که در نوحه شد ز حجله نطق زراه تهنیت اینک به آستان آمد
همیشه تارسد از آسمان به گوش این قول که عهد دولت بهمان شد و فلان آمد
ز دوره تو نکو باد آسمان تا حشر که دور حشمت این رفت و دور آن آمد(۵۱)

این قصیده را در مدح خانخانان به فرمایش میرابوالفتح گفته است:

بیا که بادلم آن می کند پریشانی که غمزه تو نکردست با مسلمانی
ز دیده رفتی و مردم همان نفس فریاد که بی تو مردم وانگه چنین به آسانی
کسی که تشنه لب نازتست می داند که موج آب حیات است چین پیشانی
نشست غمزه اسلام دشمنت که دو روز محبت تو کنم جمع با مسلمانی
ترحمی نکند حسن بردلم گوئی که در زمانه یوسف نبود زندانی
که گفت مطلع دیگر چنین نیاری گفت که تازه سازد ازاین مطلع آفرین خوانی
زهی وفای تو همسایه پشیمانی نگاه گرم تو تکلیف نا مسلمانی
متاع حسن تو سرمایه تهیدستی خیال زلف تو مجموعه پریشانی
لب تو جرعه ده باده دل آشوبی غم توشانه کش طره تن آسانی
گل کرشمه بخندد چو چشم باز کنی بهار عشوه بریزد چورخ بپوشانی
زدین خویش سؤالش کنند در محشر کسی که عشق تونگزید بر مسلمانی
چنین که لشکری از مرغ نامه بر دارم مرا سزد که کنم دعوی سلیمانی

بسی نوشت و نیامد جواب نامه دوست
قلم که دست زمن می برد به گریانی

چه دست در خم اندیشه می زند دیگر
مگر بجوش در آمد شراب روحانی

بلی چو سینه الهام و وحی می جوشد
ز شوق انجمن فهم میرزا خانی

زفر عدل وی امروز یک بها دارد
متاع نوشروانی و خانخانانی

به عون مکرمت او نیاز کاسه تهی
زفقر تابه غنا می برد به مهمانی

دمی که دست برآرد ز آستین چوبوش
به چشم آز کند موج بحر سوهانی

به عهد او شعرا در صفات زلف بتان
کنند نقل به جمعیت از پریشانی

زسهم او که نیارد فشاند گرد فتور
فلک به دامن احوال انسی و جانی

کند ز حیله برای گزیدن مردم
بگاه مستی از و التماس ترخانی

به وصف رایش اگر خامه زن شوم گردد
انا ملم همگی چون هلال نورانی

هوای وصف کمندش به خاطرم زد موج
گره شد افعی اندیشه ام ز پیچانی

دل حسود تو ویران ترست زان موضع
که در زمانه جود تو می کند کانی

تو زیب محفل ومن بیمنت که درمیدان
سر زمانه به فتراک بسته می رانی

نهال بخت تو در گلشنی بود سرسبز
که راه کاهکشانش کند خیابانی

چوسدره ریشه دوانیده در جهات آید
درخت عمر تو در چار باغ ارکانی

زحد گذشت حق خدمت فلک ترسم
که زیر مسند خویشش چو عرش بنشانی

زمانه جمع کند شش جهت بیک جانب
اگر تورخش حکومت بیک جهت رانی

سمند دولت جاویدیت که در هرگام
بساط کون و مکان بایدش به میدانی

برهنه پا وسر آید ابد به دنبالش
اگر عنانش به صوب ازل بگردانی

بخرق عادت اگر ملتفت شوی شاید که کنه خویش در ادراک عقل گنجانی
شجاعت تو ولی نعمتی بود که کند به مطبخش جگر شیر شرزه بریانی
چو عرض معجزه را تربیت دهی شاید که سایه در بغل آفتاب بالانی
چو رخش کینه بتازی بروزگار سزد که گرد تخت ثری بر سپهر بنشانی
قلم براه صلاح تو می رود ورنه کجا رسد بدو انگشت نی جهانبانی
همان عصای کلیم است خامه تو ولی صلاح در قلمی دیده نی به ثعبانی
رقم کشان یمین و یسار دشمن تو که می کنند سخن سنجی و قلمرانی
ز بس شدت خذلان او بدل کردند طبیعت ملکی را به نفس شیطانی
سه گانه گوهر والا نژاد دوده کون که جنس معدنی و نامیه است و حیوانی
از آن میان وجود و عدم فرود آیند که حرف رد و قبولت شود به آسانی
فلک به مردمک آفتاب گر دیدی بروز عدل تو حسن زمانه فانی
بمانی از حرکت آفتاب در مطلع مثال دیده عاشق به گاه حیرانی
گهر شناسا درپیش پای بین و سنج نثار من که به فرق تو باد ارزانی
غلط مسنج و مبین پایمال نسیان کن مباد چیده دگر بار برسر افشانی
سبک زجاش بگیری که بس گران گهرست متاع من که نصیبش مباد ارزانی
قماش دست زد شهر و ده زمن مطلب متاع من همه دریائی است و یاکانی
زبسکه لعل فشاندم به نزد اهل قیاس یکیست نسبت شیرازی و بدخشانی
به عهد جلوه حسن کلام من اندوخت قبول شاهد نظم کمال نقصانی

کنون که یافت چو من سرمه سای در شیراز
خرد ز دیده کشد سرمه صفاهانی

ببین که تافته ابریشمش چه خامی یافت
ز تاب اطلس من شعرباف شروانی

زمانه بین که مرا جلوه داد تا از رشک
بداغ های رشک پس از مرگ سوخت خاقانی

گرفت روی زمین جمله آفتاب صفت
بعون تیغ زبان شهرتم به آسانی

به خند ای در و دیوار روزگار خراب
که بر زمانه زدم تکیه سلیمانی

چو کرم پیله لعابی تنیده ام ببوت
که اصل خلعت دارائی است و خاقانی

زشوق بوقلمون حله عبارت من
مدام شاهد معنی نمود عریانی

زسحر خامه جادو اثر فرستادم
به جای شعر به کاغذ شراب روحانی

بنوش و باک مدار این شراب خامه رسا
که نیست خوردن این باده را پشیمانی

ازین شراب گر آلوده دامنی خیزد
بکش که بر تو حرام است پاکدامانی

زمانه خواند و فلک بر بیاض دیده نوشت
که این قصیده بیاضی بود نه دیوانی

بر آستان تو صد گنج شایگان ریزد
چو آستینت اگر نامه ام بر افشانی

مده براوی نا جنس نامه ام که مرا
درین قصیده به روز کمال نتشانی

مرا ز نسبت همدردی کمال غم است
وگرنه شعر چه غم دارد از غلط خوانی

ز همعنانی طبعم به شاعر شروان
به عهد کودکیم ذهن کرده شروانی

کنون که رتبه حکمت گرفت شعر ازمن
کند به نسبت این اعتبار یونانی

هنوز هست امیدش که یابد از فیضم
بعون خدمت صاحب خطاب گیلانی

مفرحی که من ازبهر روح سازدهم
نه انوری نه فلانی دهد نه به همانی

چه صاحب آنکه در اهمال خدمتش نشنید
قضا ز صورت دیوار عذر بیجانی

همان که هست ترا باروان افلاطون خطاب لفظی و بادی تکلم جانی
همان که گریه کلکت از آن رواداری که نوبهار طبیعت برو بخندانی
همان که فرق فلک را به تیغ بشکافد گرت ز حادثه چینی فتد به پیشانی
همان که ابر عتابش چو فتنه بار شود جهان ز حفظ تو جوید کلاه بارانی
همان که نشکند از هیچ دست طرف کلاه که تو نثار وفاقی برآن نیفشانی
سخن صریح بگویم حکیم ابوالفتح است که تو سپهر فضائل مآثرش خوانی
دلیر زانش پرستم که از لیاقت او گرفته برهمنی صورت مسلمانی
ذخیره نهد از من که مانی از صورت تمتعی برم از وی که سیرت ازمانی
از آن ندیده ثنا گویمت که می بینم ترا و او را یک تن به چشم روحانی
دلیل و حدتم این بس که مدح خود می خواست مرا به مدح تو فرمود گوهر افشانی
توچون گذر کنی آنجا به نظم رنگینم که مصرعش چمنی کرد و بیت بستانی
ضمیروی به من اینجا نشان دهد هرجا که ناخنی بزنی یا سری بجنبانی
درین زمین دوسه بیتی گزیده در مدحش ذخیره دارم از انعامهای ربانی
قصیده ناشده و نارسانده می خوانم که شوق من به ثنا خواندش تو می دانی
تبارک الله از آن گوهر محیط عطا که از افاضت او قطره کرد عمانی
نه نفس کلی و دریای گوهر دانش نه عقل اول و استاد جوهر ثانی
عداوتش به گهر سیمیای مصلحتی عنایتش به اثر کیمیای رحمانی
به جای دیو ملک را کند به شیشه اگر کسی به خلوت خلقش کند پریخوانی
نخست خویشتنت بخشد ازگران گهری چو دست همتش آید به گوهر افشانی

زمانه را و فلک را بوی خطایی بود
نه دوش و دی اشراق صبح امکانی

زمانه گفت تو پرویز و من ترنج زرم
به کام خود به طرازم چنانکه می دانی

سپهر گفت توآنی که توسن آنچه منم
براه عجز برانم چنان که می رانی

شگفته بخت وی و دل شکسته طالع خصم
ندیم میکده و کام جوی زندانی

چو رسم خدمت او عام گشت گردون گفت
که داغ صورت چین تازه شد زپیچانی

زمانه گفت فلک را گهی بباید ابر
مراتب کف جودش به گوهر افشانی

فرو گریست که آری گهی که نفس فلک
به علم جوهر اولی رسد زگردانی

سخن شناسا دیدی و دیده باشی هم
علو پایهٔ من در مقام سحبانی

فلان مربی ومن تربیت پذیر این بس
ز فضل خود چه زنم لافهای طولانی

دراز شد سخنم جای شرم و تن زدنست
گرفتم آنکه لالی است جمله عمانی

طریق ذیل چه پویم درین خجالت گاه
که لنگ شد خردم را سمند جولانی

ثنای صاحب و مدح تو همچو شیر و شکر
بهم سرشتم و بگرفت شکل وحدانی

نوای لاف و گزافی که سنت شعر است
زدم چنانکه دلم خون شد از پشیمانی

نمی وزد ز جهان باد بر دلم هرگز
که زلف شاهد نظمم کند پریشانی

حدیث آب و علف خود به نزد من باداست
که نظم و نثر مرا کرده آبی و نانی

تمام همت و سرتاقدم مراد دلم
اگر دهی نستانم دهم چوبستانی

دگرچه ماند دعائی کنون بگو چه کنم؟
طلب کنم که نه تحصیل حاملش خوانی

همیشه تا نبود ثانی اقدم از اول
همیشه تاکه بود سربه تاج ارزانی

زسایه تاج ده فرق بخت عرفی باد
همای دولت مخدوم اول و ثانی(۵۲)

این قصیدهٔ ذو مطلعین را نیز در مدح خان خانان گفته است:

ز خود گردیده برىندی بر آنم کام جان بىنی — همان کز اشتیاق دیدنش زاری همان بىنی
کسی کز ملک معنی در رسد خود را بوی بنمای — که گرمس وا نمائی کیمیا را ارمغان بىنی
زر ناقص عیارت پیش ازان بر کیمیائی زن — که هم زر هم محک را شرمسار از امتحان بىنی
تو سلطانی غیوری در کمند نفس بدگوهر — بکش زان پیشتر خود را که جور از آسمان بىنی
روان از خشم و شهوت در عذاب از بهرتن تاکی — دو گرگ میش پرور را جگر خای شبان بىنی
ز نصرت شاد شو هرگه غمی برگرد دل گردد — ز غفلت داغ شو هرگه که خود را شادمان بىنی
طرب را پای برسرزن که جنت را خجل یابی — هوس را دست بردل نه که دوزخ را تپان بىنی
به نزهتگاه معنی میهمان شو تا ز استغنا — مگس را بادزن در دست بر اطراف خوان بىنی
زبان از شکر منعم تابندی سوی عرفان شو — که قدر نعمتش پروانه عزل زبان بىنی
چنان مشتاق خذلانی که باصد بند و صد زندان — گریزی در شقاوت گر سعادت را ضمان بىنی
خرد در آدمی و انگه توشان قد و رخ سنجی — هما در آشیان و آنگه توفر آشیان بىنی
به خون آلوده دست و تیغ غازی مانده بی تحسین — تو اول زیب اسپ و زینت برگستوان بىنی
به آب و دانه خو کردی بلی هنگام صیادی — چو برصید افگنی شهباز دل را ماکیان بىنی
به طاعت آن زمان ارزنده ای کز لذت طاعت — چو سر در سجده مانی در جنان خود راستان بىنی
مزن لاف شجاعت ور زنی آنگه که در میدان — عدم شمشیر دل یابی فنا شبدیز جان بىنی
اگر خواهی که باشی عیسیٰ شاگرد همت شو — که نام هرچه بردی عیب آتش بر زبان بىنی
به جنت خوانمت نی بهر عشرت بهرآن کانجا — غذای آتش همت به از کون و مکان بىنی

سر روحانیان داری ولی خود را ندیدستی | به خواب خود درآ تا قبله روحانیان بینی
فساد عالمی می تابد از پیشانی نفست | ببین در آینه تا آتش صدخان ومان بینی
مخور غم گر زبال پشه ای کمتر نهد خود را | که چون دم از خرابیها زند پیل دمان بینی
ز بیرون پنبه نه درگوش و افغان از درون برکش | اگر از نفس واعظ انتعاشی از بیان بینی
غزل پردازم اینک از دوبیت خود دو مصرع را | کنم مطلع که حسن آفتاب از فرقدان بینی
به خوان خود درآ تاقبله روحانیان بینی | ببین در آینه تا آتش صدخانمان بینی
به دیدار تو دل شادند دایم دوستان تو | تراهم شادمان خواهم چوروی دوستان بینی
هلاکم می کند گردون و غمگین بینمت آری | توتوانی که بر احباب دشمن قهرمان بینی
تو محبوب جهان وانگه مدارا باورم ناید | تو شمع انجمن باشی و در پروانه جان بینی
به حفظ گریه مشغولم اگر بینی درونم را | زدل تا پردهٔ چشمم دو شاخ ارغوان بینی
دلت الماس حمت بود اگر وا بینی اکنونش | ترنج زر دست افشار پرویز جهان بینی
به وعظ اندر شو از راه غزل عرفی ترنم بس | در شیون زن آخر مردن خود چون عیان بینی
نبینی در مقام نفس و طبع آسودگی هرگز | به هفتم پایه مسند نه که راحت گاه جان بینی
نشان جان همی جوتا نشان ازبی نشان یابی | مکان دل طلب کن تامکان در لامکان بینی
ز حور و سدره هستم بهره ور بی دست وبی دیده | تو این دولت کجا یابی که جنت درمکان بینی
ز جنگ دی و فردا رسته ام بی منت امروز | تو این معنی کجا یابی که هستی در زمان بینی
من از گل باغ می جویم توگل از باغ می جوئی | من آتش از دخان بینم تو از آتش دخان بینی
ز ترتیب نظام آفرینش چون نه ای آگه | حوادث را ز تأثیر نجوم آسمان بینی
ز ابرو آفتاب اندیشه ات کوته بود زان رو | دراز گنجینه دریا و لعل از جیب کان بینی

به چشم مصلحت بنگر مصاف نظم هستی را
که هر خاری در آن وادی درفش کاویان بینی

شعار ملت اسلامیان بگذار اگر خواهی
که در دیر مغان آیی و اسرار نهان بینی

تو از ملک عراقی واژگون کن عادت پیشین
اگر خواهی که حسن رونق هندوستان بینی

ز ملک نورزان رو تاختی در کشور ظلمت
که حسن چینیان را در لباس زنگیان بینی

از آن تاراج بینی در بیابان کاندراین وادی
به آبادی چو آئی راهزن را دیده بانی بینی

گهر جویند غواصان فطرت در ته دریا
تو در فکر همین دائم که از دریا کران بینی

بدام اندر کشیدند اهل معنی طائر دولت
تو در زیر درختان همچو طفلان آشیان بینی

نگنجد نور خورشید ازل در ظرف هر دیده
به آب دیده مردان نگر تا عکس آن بینی

تو خفاشی زنور مه قیاس نور خور می کن
ترا سود این بود گر نور خوربینی زیان بینی

نظر از پیشگاه شرع درکاخ حقیقت کن
تو کژ اندیشی آن بهتر که صدر از آستان بینی

ز گرد رغبت خاطر فروشو دیده فطرت
اگر خواهی که حسن خار و گل یک یک عیان بینی

تو سرنادیده ای برشعله می تازی چو خاکستر
ببینی حسن خاکستر چو در روشنگران بینی

مرو در عرصه دانش کز آسیب تنک فهمان
یقین را در پناه پرده داران گمان بینی

در آ در پردهٔ بینش که مدهوشان حیرت را
فروغ دیده ستر عورت دوشیزگان بینی

چه نقصان بینی از حیرت که خارش گلستان یابی
چه لذت گیری از دانش که مغزش استخوان بینی

مخاطب گر نباشد مستمع خاموش مشو عرفی
که هست او هرچه هست اما تو در معنی زبان بینی

سخنور را خموشی نقص خود میدان خطا باشد
که خاموشی بلبل را زبان مهرگان بینی

نوارا تلخ تر می زن چو ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیز تر می خوان چو محمل را گران بینی

مشوش خواهمت گاهی که بینی رهروی خسته / در آتش خواهمت جائی که دستی برعنان بینی
برا از پردهٔ صورت قدم در راه معنی زن / که در هر منزلی سری ز اسرار نهان بینی
اگر شوقت امان ندهد به بزم خان خانان رو / که نقش لوح محفوظش ز پیشانی عیان بینی
دکانی چیده خلقش برسر بازار انسانی / که جنت را متاع روی دست آن دکان بینی
اگر آگه شوی از نیت او وقت گفتارش / زبانش عین دل یابی دلش عین زبان بینی
گر از باد خلافی آتش قهرش علم گردد / بر اندام فلک هرموبسان خیز ران بینی
سمند عزم او را سرعت گردون عیان یابی / حسام عقل او را جوهر اول فسان بینی
چوبا حلمش ببینی کاه عجز کهر با سنجی / چو با عدلش ببینی ماه نساج کتان بینی
چو مهرش در جهان جان و تن والی شود ز ان بس / ز جان امکان تن یابی زتن امکان جان بینی
چه خوانی ای ثنا خوان مدحت گفتار و کردارش / که قول و فعل او را قول و فعلش ترجمان بینی
جهان علوی و سفلیست از شخصش در آمیزش / اگر خواهی که حد ارتباط این و آن بینی
ببین در صورتش تا آن جهان در این جهان یابی / ببین در معنیش تا این جهان در آن جهان بینی
به فخر دودمان عالم سفلی نکن مدحش / درآ در عالم علوی که فخر دودمان بینی
به مجلس غم گداز و عشرت افزا، لیک در خلوت / به شادی دشمنش یابی به اندوه مهربان بینی
برون از تشنگی در آتش است اما درون بنگر / که نهر سلسبیلش درگلوی دل روان بینی
کنار بحر بی پایان عرفان در وسط یابی / اگر با زورق دل شوق اورا بادبان بینی
اگر عادت به ترتیب فصولت راهزن نبود / ازان راحت به باغ آرد که گل را در خزان بینی
دعای عقد اخوت با اجابت بست هان عرفی / دعا کن از ثنا بگذر که دیگر وقت آن بینی

به درویشی ثنای خانخانان می کنی آری خوشامد گونه ای تا روی حشمت درمیان بینی
دعای تو به رسم مدحت اندیشان نمی گویم که یارب تافلان باشد تو به همان وفلان بینی
تو خیر اندیش خلقی پس چنین باید دعای تو که یارب آنچه بهر خلق اندیشی همان بینی (۵۳)

این قصیده هم سروده است:

تا بازم از وصال جدا کرد روزگار با روزگار شوق چها کرد روزگار
آن دست را که برنگفندی حجاب وصل بند قبای هجر گشا کرد روزگار
آن جنس های فتنه که در شهر غم خرید قحط متاع بود عطا کرد روزگار
آن چشم های زهرکه درباغ فتنه بود درکار تیغ مهر گیا کرد روزگار
چون من ستم خری سربازار او نداشت زودم فروخت حیف خطا کرد روزگار
دردم به کشوری که عنان اثر گلند بیمار را به مرگ دوا کرد روزگار
ازبوی تلخ سوخت دماغ امید و یاس زهری که در پیاله ماکرد روزگار
دربزم ما ز شعبه و آوازهٔ ملال هر نغمه ای که داشت ادا کرد روزگار
ای دل کلاه کج نه و بر یاس تکیه زن کت جامه امید قبا کرد روزگار
ای دل پیاله درکش و مستی زیاده کن کت زهر هجر تشنه فزا کرد روزگار
آن دست راکه رونمودی به آستین دامان سعی گیر و دعا کرد روزگار
آن مست راکه بوسه ندادی به دست وصل در پای مژده میرصبا کرد روزگار
هر وعده جفا که به کونین کرده بود باما ز روی مهر وفا کرد روزگار
هر ناوکی که زد به شهیدان کربلا زخمش نثار سینهٔ ما کرد روزگار

درج امید و گنج دعا را گهر نماند — دست دلم به جیب رضا کرد روزگار
عرفی به حیرتیم که بی نسبت گناه — مارا اسیر تیغ جفا کرد روزگار
آخر نه در حمایت الطاف داوریم — ظلمی چنین صریح چرا کرد روزگار
مارا مگر ز جمله اعدای او شمرد — وین ظلم بر سبیل سزا کرد روزگار
فرزانه خانخانان کز فر دولتش — خجلت نصیب ظل هما کرد روزگار
در هر کجا مبارز عدلش کمر بست — تیغ ازمیان حادثه وا کرد روزگار
از آرزوی سایه ایوان رفعتش — تعمیر ارتفاع ثنا کرد روزگار
هم روزنامه دار نصیب حسود وی — فتوی نویس خوف و رجا کرد روزگار
هم چهره مسا و صباح حسود وی — اندودهٔ صباح و مسا کرد روزگار
ای عدل پروریکه به حکم عتاب تو — اجال را برید فنا کرد روزگار
در روزگار قهر تو مهوره که ساخت — درتحت ظل جغد بنا کرد روزگار
در آفتاب لطف تورنگ زریر را — بالا نشین رنگ حنا کرد روزگار
با التفات عام تو گرد کساد را — آرایش متاع دعا کرد روزگار
می خواست تحفه توکند باغ خلد را — از روی همت تو حیا کرد روزگار
گلزار وصل شاهد عمرت به دست کرد — بربخت خود چه پایه ثنا کرد روزگار
شکل محبت تو ز چشمش نمی رود — از بس نظر به آینه ها کرد روزگار
با ازدحام جاه تو زان سوی لامکان — تأکید برعموم ملا کرد روزگار
برهان دهر سوز عتاب تو می گذشت — تسلیم در ثبوت خلا کرد روزگار

صیت افاضت تو به شهری که ره نیافت	خاشاک دردهان صبا کرد روزگار
امرت به مصلحت قدمی گر به سنگ زد	دستار در گلوی قضا کرد روزگار
فرزانه داورا نفسی گوش کن ز لطف	تا بشمرد رهی که چها کرد روزگار
آورد روی بندگی ما به دلبری	مارا درم خرید بلا کرد روزگار
شوخی که باوجود وی از بیم فرقتش	از بهر جان خویش دعا کرد روزگار
در مصر حسن تونستانند رایگان	کنعان صدف دری که بها کرد روزگار
عمری کرشمه اش به شکست دلم گماشت	اما بدان کرشمه جفا کرد روزگار
آمیزشی چوشیر و شکر داد عاقبت	ما را زهم به حیله جدا کرد روزگار
هم روزگار داغ شود گر بیان کنم	آنها که درمیانه ما کرد روزگار
گفتم چنان مکن که شکایت برم به چرخ	خندید و خیل فتنه دوتا کرد روزگار
چون گفتمش که شکوه بداور همی برم	آغاز عجز کرد و ابا کرد روزگار (۵۴)

شکیبی اصفهانی

مولانا محمد رضا شکیبی، پسر ظهیرالدین عبدالله امامی اهل اصفهان و از جملهٔ تلامذهٔ علامه زمان امیر تقی الدین محمد نسابه شیرازی است.

شکیبی در اوایل عمر خود از اصفهان به خراسان رفت و مدتی در مشهد مقدس و هرات به تحصیل علوم اشتغال داشت. درمدت مختصرچنان علوم متداول آن زمان را به دقت نظر تحصیل و مطالعه نمود که شهره عصر گردید و بنا برنوشتهٔ عبدالباقی نهاوندی:

"فاضلی دانشمند و کاملی ارجمند بود. و درعلم موسیقی و ادوار نیز طبعی کافی داشت و موزونان آن بلاد مثل خواجه حسین ثنائی و میرزا قلی میلی و ولی دشت بیاضی باشعریت او قایل گشته، سخنان او را بر سایر موزونان آن زمان ترجیح نهادند. و چون صیت شاعری و قدرت دانشوری خود در آن ولایت ظاهر ساخت متوجه دارالافاضل شیراز گشت و به شرف شاگردی علامه مذکور مشرف شد و به اندک زمانی از جمله علمای قرار داده گشت."(۵۵)

هنوز اوایل جوانی بود که از ایران مهاجرت نموده وارد هندوستان شد، و به خدمت این مربی صاحبان دانش و ادب در آمده به مجالست و موانست او توفیق یافت.

خانخانان درصدد تربیت او بر آمد و از توجه او امیر شکیبی به آن مقام رسید که اکثر مستعدان هر صنف توسط او به مراتب عالی نایل می شدند و شکیبی در دستگاه خانخانان چنان اهمیت و مقام حاصل کرده بود که شاعران دیگر ازاو مدح می کردند. (۵٦)

چنانکه یولقلی بیگ انیسی در مدحش مثنوی سروده که ابیات زیر از آن است:

شکیبی کش رضا نام است و زیب است

بلی هرجا رضا آمد شکیب است

شود عرش سخن چون جلوه گاهش
کند عیسی نفس جاروب راهش
بهر گلشن که گردد مجلس افروز
نه باد صبح می باید نه نوروز
کلامش در روانی بی شکیب است
بلی سرچشمه را سر درنشیب است
بگو ای کلکت از گوهر فشانی
زمین را چون اساس آسمانی
جوان کردی زلیخای سخن را
مگر یوسف تویی این انجمن را(۵۷)

رسمی قلندر قصیده ای که درمدح خانخانان سروده و در آن ذکری از شاعران هم نموده که از تربیت یافتگان و مداحان خانخانان بوده اند در بیت زیر در بارهٔ این شاعر قادر سخن گفته است:

سواد شعر شکیبی چو کحل اصفاهان
به تحفه سوی خراسان برند اهل بصر

شکیبی درنزد خانخانان قرب و منزلت بسیار حاصل کرده بود تا آنجا که مهر خود را به او سپرده بود. چنانکه مؤلف مآثر رحیمی در این مورد می نویسد:

" خاتم دولت و مهر سلطنت خود راکه حلال مشکلات عالم و همچو خاتم سلیمانی عالم و آدم مسخر او بود، به ایشان سپرده بود." (۵۸)

"صدارت دهلی نیز به او تفویض گشته بود. و در وقتیکه ارادهٔ حج کرد خانخانان هشتاد هزار روپیه به عنوان مخارج سفر و آذوقه به وی ارزانی داشت."(۵۹)

دروقت برگشت همین سفرحج بود که دربندر عدن روزی گذرش به صحرا افتاد در آن صحرا دید که جمعی از اطفال در مدح خانخانان سرودی می خوانند و شکیبی چنان تحت تأثیر آن قرار گرفت که برجسته یک رباعی درمدح خان مذکور سرود. (۶۰) وما این رباعی و واقعه مزبور را قبلاً" در ذکر فضل و سخاوت خانخانان نقل کرده ایم.

شکیبی در مدح امیر شعرها سروده است. در برابر ساقی نامه ای که موقع جشن فتح سند سرود درهمان بزم دوازده هزار روپیه در طبق ها نهاده بااسب عراقی و خلعتی فاخر خاصه به او اعطاء کرد. (۶۱)

علاوه بر ساقی نامه یک مثنوی نیز در بحر خسرو شیرین به نام خانخانان سروده است.

شکیبی در دوران صدارت پایتخت دهلی به سال هزار و بیست وسه هجری به اجل طبیعی در گذشت و در همان شهر به خاک سپرده شد. مولانا جسمی همدانی از جمله "صدر دهلی رفت"(۱۰۲۳) مادهٔ تاریخ را استخراج کرده است. (۶۲)

از ساقی نامه شکیبی این ابیات منتخب نقل می گردد:

بیا ساقی آن آب حیوان بده   ز سرچشمهٔ خان خانان بده
بده صاف یا درد از آن جرعه ای   که برنام دولت زنم قرعه ای
سکندر طلب کرد، لیکن نیافت   که درهند بود، او به ظلمت شتافت

مغنی نوای طرب ساز کن ز فردوس بر دل دری باز کن
نوایی که جان را به جانان برد مرا بر در خان خانان برد
ز دوری دلم خانه کژدمست بهر ذره ام رستخیزی گم است
بیا ساقی آن آب آتش نژاد که پنداری از آتش طور زاد
بده تا برآتش نهم شرم را قلم بشکنم حرف آزرم را
به گستاخ گویی علم برکشم به مستی خرد را قلم در کشم
که شد کارم از بی زبانی خراب برون آرم از زیر ابر آفتاب
به گوهر کنی سر دهم تیشه را در گنج بگشایم اندیشه را
نهانخانه خاطرم پر ز حور که نه سایه شان دیده هرگز نه نور
عروسان خلوت سرای الست منزه ز آسیب شهوت پرست
ز مشکل پسندی و بی شوهری همه پیر گشتند در دختری
درحجله بستند بر روی خود نشستند هر یک به پهلوی خود
نه مشاطه یی را از ایشان خبر نه دلاله یی سویشان راهبر
سرافگنده هر یک چو ابروی خویش نشسته پراگنده چون موی خویش
گره کرده دامان به دامان صبر چو بر دامن کوه دامان ابر
نفس بر نیارد تمنایشان که بیند کسادست کالایشان
برآنم که اقبال یاری دهد فلک ترک ناسازگاری دهد
به دلالگی خانه را سرکنم به مشاطگی کار آزر کنم
نمایم بهر شمع پروانه یی به آشفته مویان دهم شانه یی

گشایم در حجرهٔ فکر را / بیک شو دهم این همه بکر را
به دامادی صاحب روزگار / نهم تاج بر تارک افتخار
محل خوش کنم شغل پیوند را / به دریا سپارم دری چندرا
عراقی نژادان جادو زبان / سپارم به دارای هندوستان
سکندر نژادی فریدون فری / به اقبال و شمشیر اسکندری
چوگل نغمه فرمای هر بلبل است / درین باغ هم بلبل و هم گلست
به بزمش رخ آرزو لاله گون / به رزمش دل آسمان پر ز خون
اگر می دهد، توبه پیمانه است / وگر کین کشد کعبه بت خانه است
به وقت غضب شعله در خار زار / گه لطف، گلزار در نو بهار
به مجلس چوباد خزان بر گریز / به میدان چو خورشید در رستخیز
به مردی سپهدار شاه اکبرست / سر تیغ او آسمان را درست
نهال ترش یافت نشوونما / چو اقبال در خدمت پادشاه
در اخلاص از صبح صادق تر است / به خورشید از ذره عاشق ترست
بلند اخترا، فتح کار تو باد / سر کام دل در کنار تو باد
به گیتی کست هم ترازوی نیست / جهان آب تیغ ترا جوی نیست
از آن دم که چون چرخ گیتی سوار / نیاسودی از پیچش کار زار
نخستین به رانا در آویختی / به خاک سیه آب او ریختی
درآن کوه، کهپایه برسان سنگ / شستی چو یاقوت درکان سنگ

چو عزمت میان ز آن جدل ست کرد	به گجرات رفتن کمر چست کرد
گرفتی به یک حمله گجرات را	فگندی زپا نخل آفات را
از آنجا به سند آمدی ملک جوی	چو سیل بهاری در و دشت شوی
ز خاشاک و خس روفتی راه را	تهی ساختی آن گذر گاه را
ز دریای سند آتش افروختی	به یک شعله خشک و ترش سوختی
همایی که بر چرخ کردی خرام	گرفتی و آزاد کردی ز دام
تفرج ز گردون، دلیری زتو	عنایت ز شه ملک گیری ز تو
کلید جهان تیغ خونخوار تست	جهان جنس بی قدر بازار تست
کسی را که خواند پسر بادشاه	نزیبد زمین کفش و گردون کلاه
درتست بازار فضل و هنر	نگاه تو معیار فضل و هنر
نظر کن به جنس گرانمایه ام	فزون کن به قدر هنر پایه ام
ز گوهر فروشان منم یادگار	درم را به نرخ خزف بر مدار
کم از هیچ کس نیستم در سخن	نگویم نهان این من، این انجمن
سرم در خور سایه افسرست	زبان طلب لال و گردون کراست
بسی سال در سفتن آموختم	نثار تو شد آنچه اندوختم
ز گوهر تهی کردم افلاک را	غنی ساختم دامن خاک را
قیامت پدید آمد از خامه ام	که گنج معانیست در نامه ام
پی بزم تو محفلی ساختم	درو گنج اندیشه پرداختم

چه محفل؟ یکی جام گوهر نگار		می لعل آن چهرهٔ شهریار
نهادم اساس طرب خانه یی		بهاری برآوردم از دانه یی
که تا حشر دوری نشست آوری		گهی جام و گه دل به دست آوری
درو آب و آتش در آغوش هم		زمین و صبا دست بردوش هم
خرد این عمارت چو بنیاد کرد		خطابش فلک عشرت آباد کرد(۶۳)

نوعی خبوشانی

اسم او محمد رضا و مولدش خبوشان نزدیک مشهد است که اکنون به قوچان شهرت دارد. نوعی درزمان اکبر شاه به هند رفت و مدتی به خدمت و ملازمت میرزا یوسف خان یکی از سادات مشهد و از امرای اکبر شاه که حکومت کشمیر را داشت، بسر کرد. (۶۴)

بعد به خدمت شاهزاده دانیال رسید و از او مدح کرد. شاهزاده دانیال چون درگذشت به خدمت میرزا عبدالرحیم خانخانان وارد شد و باقی عمر را درملازمت و به مدح این خان نامدار گذرانید. بالآخره درچهل و نه سالگی درسنۀ ۱۰۱۹ھ دربرهان پور، چشم از جهان فروبست. (۶۵)

دیوان اشعار نوعی شامل دو هزار بیت است و یک نسخۀ خطی ناقص آن درکتابخانه رضا رام پور هند وجود دارد که با این شعر شروع می شود:

سایۀ گل تا بود خال بستان مله

نقطۀ نام تو بادا خطبه دیوان مله(۶۶)

خان خانان بانوعی به دلگرمی و احترام پیش می آمد و او را به جوایز گران بها می نواخت. چنانکه این شاعر یک مرتبه در برابر ساقی نامه خود ده هزار روپیه و خلعت و فیل و اسپ جایزه یافت.(۶۷) و دفعه ای نیز به زر سنجیده شد.(۶۸)

نوعی در مدح خان خانان قصاید متعدد و ساقی نامه مفصلی سروده است که به این بیت آغاز می شود.

تویی اولین پیر میخانه ها

به یاد تو شب گیر پیمانه ها

از این ساقی نامه ابیاتی منتخب در این جا نقل می کنیم:

بیا ساقی از عمر چیزی نماند | وز آن گنج، درکف پشیزی نماند
بگردان زره عمر بگذشته را | چو شاه نجف روز شب گشته را
بیا ساقی از خود رهاییم ده | شکیبایی از خود ستاییم ده
خودی زنگ آئینه بخردی است | بده می که مرگ خودی بی خودیست
بیا ساقی آن ماه گلگون نقاب | درخشنده تر در شفق ز آفتاب
شرابی که چون دربدن گل کند | به تن مو چو منقار بلبل کند
به من ده که مست و سرافشان روم | ره مدحت خانخانان روم
به من ده که مستانه با صد زبان | شوم نغمه پرداز این بوستان
مغنی بیا ای جهان نو ز تو | غم آباد دل بزم خسرو ز تو
نکیسا صفت نغمه پرداز شو | به ناهید کلکم هم آواز شو
بر آمیز در پردهٔ زیر و بم | صریر قلم با صفیر کرم
که بلبل نوایی کنم تا ابد | به بزمی که خسرو سزد باربد
چه بزم؟ آن بهشت طراوت سرشت | که فرشش بود برگ گل جای خشت
متاع ختن عودی از مجمرش | نسیم چمن دودی از عنبرش
به فراشیش باد گلشن پرست | سراسیمه جاروب سنبل به دست
مصفی تر از بزم اشراقیان | درو دیده ها گوش و دلها زبان
لب و دیده بی گفت و بینش درو | دل آئینه آفرینش درو

به صدرش یکی تخت گوهر نگار | چو گلگونه بر عارض روزگار
ز خورشید با چرخ دمساز تر | زمحراب' درکعبه ممتاز تر
بر او سایه گستر بلند اختری | به سر ز آفتاب خرد افسری
فلاطون شکوهی به فرهنگ ورای | به شاگردیش صد سکندر به پای
تجلی فروغی بر اورنگ نور | چو عیسی به گردون چو موسی به طور
سرش سایه پرورد بال همای | دلش انجمن کرد نور خدای
دل او که درسینه پنهان شده | سپهری در آئینه پنهان شده
به مجلس بهاریست نزهت نهاد | بهاری که هرگز خزانش مباد
به میدان هژبریست آتش نفس | که تیغ و سنانش بود خار و خس
دهد جلوه گر تیغ مغفر شکاف | چو مسواک گردد سر کوه قاف
خدنگش گر از ابر سازد هدف | گهر سفته آید برون از صدف
ز پیکان تیرش بگاه ستیز | شود چرخ غربال سیاره بیز
گر از خنجر او سرایم سخن | زره پوش گردد زبان و دهن
چه خنجر؟ یکی قطره سیماب خشک | به صورت سراب تر و آب خشک
سرابی که جیحون شناور دروست | چه جیحون؟ که گردون شناور در اوست
چو خورشید اگر جام گیرد به دست | سزد کافرینش شود می پرست
خرد دستگاها' هنر پرورا | معانی پناها ' سخن داورا
تویی منتخب مطلع نه کتاب | که شد مقطعش مطلع آفتاب

ز نامت که تاج سرنامه هاست سرنامه ها افسر خامه هاست
تو دانی سواد خط سرنوشت تو خوانی عملنامه خوب و زشت
عیار سخن را تودانی که چیست سلیمان شناسد که بلقیس کیست
بخوانی شکوه سلیمانیت تو خاقان و نوعی است خاقانیت
سراید چو بلبل در ایام تو بهر شاخ گل خطبه نام تو
به نام تو این خامه نقشبند یکی نقش فرخنده زد برپرند
که مو از سرکلک شاپور رست ز لوح نظر نقش شیرین .شست
نگاری که یوسف خریدار اوست زلیخا کهن زال بازار اوست
تنش چون گل و پیرهن بوی اوست نسیم چمن مرحبا گوی اوست
زبس پیرهن صاف و نازک بدن نظر برتن افتد نه بر پیرهن
چو هندوی زلفش کند عزم خواب نهد پای در دامن آفتاب
نگنجد خیالش در آغوش کس که آتش **نگنجد** درآغوش خس
درین نزهت آباد مینونهاد دو بلقیس باهم ز مادر بزاد
به صورت یکی شد سلیمان فریب به معنی یکی خانخانان فریب
به حسن این تمامست و آن ناتمام که این نور صبح است و آن شمع شام
چو شمع شب، آن جلوه آرای بزم چو خورشید، این زینت بزم و رزم
ز تسخیر شام آن برافراشت نام گرفت این مسافت گه صبح و شام(۶۹)

محتشم کاشانی

از معروف ترین شاعران زمان و از لحاظ سبک شعر از دیگر معاصران خود ممتاز و مشخص بوده است. شهرتش محدود به ایران نبود بلکه درشبه قاره هند نیز او راشناخته اند و بعضی شعرا از او تقلید و تتبع کرده اند. محتشم کاشانی ابتداً به قصیده سرائی در مدح پادشاهان پرداخت اما پادشاهان صفوی چون مدح خود را نمی پسندیدند و شاعر هم به آرزوی خود نمی رسید، بدین سبب پادشاه شاه طهماسب محتشم را به مدح حضرت رسول اکرمؐ وائمۂ معصومین و سرودن مراثی و نوحه ها در احوال شهیدان کربلا وا داشت و او در اصناف سخن شهره گشت.

محتشم اگرچه "مستقیما" به مدح خانخانان نپرداخته است امایک مثنوی در عرض حال شخصی به نام خواجه محمد تاجر گیلانی و بنا براستدعای او سروده است.

خواجه محمد تاجر گیلانی که گذارش از ایران به هند افتاده بود به وسیله و آشنائی خانخانان به اکبر شاه معرفی شد و به منصب قافله باشی راه ایران منصوب گشت و از این راه بسیار ترقی کرد. یک هنگام خانخانان مبلغی نقد و جنس به او داد که به عراق و ایران رفته، مقداری از آن را درمزار پدرش محمد بیرم خان که در مشهد مقدس در جنب مرقد امام ثامن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام واقع گردیده است و خیرات و تصدق نماید و برخی از آن پول و مال را هم از تحف و اقمشۂ نفیس و اسپان عراقی خریداری نموده برای خانخانان بیاورد. مبلغی نیز به رسم تحفه و انعام به خادمان آن آستان تقدیم دارد.

چون از ازمنۂ قدیم بین پدر و اجداد خانخانان و پادشاهان صفویه آشنائی و روابطی برقرار بوده بدین مناسبت ارمغان و تحفه ای نیز به جهت سلطان حمزه میرزا همراه او ساخت و تأکید نمود که قبل از هر اقدام به این شاهزاده تقدیم نماید.

خواجه محمد از هند روانه ایران گردید و بعد از قطع منازل به خدمت شاهزاده مسعود رسید و هدایای خانخانان را تقدیم نمود که بسیار پسندیده خاطر گردید. شاهزاده مذکور فرستادۂ خان خانان را بنواخت و از تحف

نفیس ایران که لایق خانخانان بود ارمغانهائی برای خانخانان ارسال داشت. خواجه محمد به فرمان شاهزاده حمزه میرزا به کاشان آمد از آنجا به مشهد رفت و مطابق دستور های خانخانان فقرا' مساکین و خادمان آستان قدس رضوی را با آن همه احسان خانخانان توانگر ساخت و برای انجام کارهای دیگر دوباره به کاشان رفت اما به مقتضای آب و هوای آن شهر به عیش و عشرت پرداخت و تمام پول و نقود وغیره را چنان بذل ندما وغیره در آن شهر کرد که به خرج روزانه هم محتاج شد. وچیزی غیر از تحف سلطان حمزه میرزا نمانده بود. درهمان ایام شاهزاده مذکور اتفاقاً" مقتول شد آن وقت خواجه محمد اجناس نفیس و تحف آن شاهزاده را نیز در هوی و هوس صرف کرد و آن قدر حیران و پریشان بود وکارش به فقر و فاقه کشید که چاره ای برای دردش به نظر نمی رسید. از شرمندگی جسارتی که کرده بود جرأت نداشت پیش خانخانان هم برود. اما احسان و انعام خانخانان که همیشه از آن برخوردار بود برای او به منزلهٔ بهترین مرجع و نقطه روشن امید بود.

لذا به خدمت محتشم کاشانی که مؤلف مآثر رحیمی او را حسان العجم خطاب کرده است' رسید و التماس نمود که شرح حال او را نظم نماید و پریشانی و افلاس او رابیان دارد. محتشم کاشانی نیز بنا بر خواهش او این مثنوی را سرود که در آن از خانخانان و از پدر و اجدادش مدح کرده است. این مثنوی را بعد از کتابت امیر معزالدین محمد کاشی که یکی از معروف ترین خوشنویسان آن زمان بود' به وسیله شخصی به هندوستان پیش خانخانان فرستاد. خانخانان بعد از خواندن این اشعار باوجود تقصیرها و خطا های بزرگ که از خواجه محمد سرزده بود مبلغی به عنوان انعام برای او فرستاد و از گنا هانش ذکری نکرد. خواجه محمد با آن مبلغ ما بقی عمر خود را درکاشان و مشهد به فراغت گذ رانید.

مثنوی مذکور به خط میر معز در کتابخانه آن امیر بخشنده نگهداری شد . یک نسخه دیگر از آن با صرف مبلغ یک لک (صد هزار) روپیه نیز تهیه گردید. مثنوی را مؤلف مآثر رحیمی در کتاب خود نقل کرده است و ما نیز از آن کتاب نقل می نمائیم:

الا ای قاصد فرخنده مقدم — کز اقدامت مبادا میمنت کم
به رنگ بیدرنگان شوسبک خیز — سمند عزم را از جا برانگیز
بسان حاجیان ساز سفر کن — به راحت پشت پا زن راه سرکن
به سوی کعبه حاجت روان شو — برآن درگه زپا تا سر زبان شو
رسان زین عرضه پرداز ثنا خوان — به عرض خانخانان میرزا خان
که ای مهر سپهر کامرانی — چراغ دودهٔ بیرام خانی
خداوند خداوندان آفاق — طراز خلعت معبود خلاق
سواد آرای ملک اکبریه — نصیر ملت خیرالبریه
سلیمان سریر حشمت و جاه — ملائک پاسبان و عرش درگاه
نمایان آفتاب برج دولت — همایون شاهباز اوج رفعت
سر و سر خیل، خیل سر بلندان — سعادت بخش استعداد مندان
سهیل آسمان آفرینش — سواد افروز چشم اهل بینش
سزای تاج و تخت پادشاهی — به نامت نامزد عالم پناهی
سخن طی می کنم ای بحر ادراک — که پیشت بحر دارد روی برخاک
گیاه گلشن گیلان محمد — که رست از خاک با مهر موبد

سپهر از مهر او چون شد خبریاب
نداد از چشمه بد مهریش آب

برآوردش به عنوانی که ایام
نهادش قدوهٔ اهل وفا نام

مس دانش به اکسیر آشنا شد
به اندک فرصتی آن مس طلا شد

کدام اکسیر، اکسیر سعادت
که هست از آفرینش هم زیادت

غبار فرش درگاه تو یعنی
کزآن بیناست چشم اهل معنی

غرض کین آشنائی شد چو واقع
چنان خورشید بخشش گشت طالع

که مثل اعتمادی بند گانت
دلش شد محرم راز نهایت

به چندین خدمتش مأمور کردی
به آخر یک یکش مسرور کردی

نخست این بود فرمان مطاعت
که این فرمان بر راغب اطاعت

پی تنقیح اشغال خراسان
که بد در اصل عین مدعا آن

بارودی معلیٰ افگند راه
کشد خود را به آن فرخنده درگاه

به نواب جهان جان وجوان بخت
که برافلاک بودش پایهٔ تخت

کشد از تحفه های خسروانه
زهر جنس انتخاب صد خزانه

شود دربار چون دریای زخار
وزآن سازد به قدر سعی خود کار

من از بهر مهم سازی برآن هم
فزودم تحفه بیش از طرف عالم

وزان داور گرفتم چند فرمان
که اکثر دردها را بود درمان

چو پا در بلدهٔ کاشان نهادم
ز خود رخت سفر خوش خوش کشادم

که آن را برملا اظهار کردن
به حکم عقل نبود کار کردن

مگر از نظم غرای نظامی شود مضمون این ابیات نامی
"به ایمائی از آن اخبار مخبر قیامت را کند بیوقت ظاهر"
اگرداری تهور مستمع شو وزین غمدیده این ابیات بشنو
غباری بردمید از راه بیداد شبیخون کرد بر نسرین و شمشاد
برآمد ابری از دریای اندوه فرو بارید سیلی کوه تا کوه
رسید از عالم غیبی صدائی صدائی نه ندای آشنائی
که احسنت ای زمانه وی زمین زه بشاه کامجو کام این چنین ده
غرض کان آفتاب برج شاهی که تابید از سفیدی تا سیاهی
به ناکامی شه زیر زمین شد مهم عالم آخر این چنین شد
ولی فرمایش دیگر که کردی از آن خدمت ندارم روی زردی
فلک گر کرد نافرمانی من دو روزی داد سرگردانی من
ولی سلطان اقلیم امامت شفیع روز بازار قیامت
علی موسی جعفر که افلاک به درگاهش نهاده روی برخاک
طوافش را اولوالعزم اند قایل که با هفتاد حج آمد مقابل
دگر در باغ معجز خیزی وی زنقش پرده شیرانگیزی وی
زد از اعجاز نقشی چند برآب که تصدیق امامت راشد اسباب
دگر هنگام نزع والد خویش که بود او را ودیعت ها زحد بیش
سفر کردی به بغداد از خراسان بطی ارض کرد آن نوع آسان

که از معراج ذوالعزمی خبرداد | که مرکب را به عرش از فرش سرداد
حکایت مختصر آن زینت العرش | که شد بال ملک درمشهدش فرش
ز احسانی که شاهان با گدایان | کنند از مرحمت های نمایان
مرا امدادی از عین کرم کرد | که نامم باز در عالم علم کرد
برون آورد از ملک عراقم | رهاند از دام تزویر و نفاقم
چنان سوی خود از لطفم کشانید | به نوعی لذت وصلم چشانید
که گفتی در بهشتم جای دادند | به کف جام می مریم نهادند
دگر اقبالی اندر مشهدم داد | که ادبار عراقم رفت از یاد
نخست از سجدهٔ درگاه آن شاه | سر قدرم گذشت از غرفه ماه
دگر بر مرقد خان جهانبان | نهادم روی خود برخاک چندان
که اخلاق مجسم خلق دیدند | ملایک بوی صدق از من شنیدند
دگر دست امانتداری من | مرخص گشت در زر باری من
به خدمت های مأمور ایستادم | بهر کس هرچه می بایست دادم
به سادات رفیع الشان فاضل | به اشراف جلیل القدر کامل
ز حفاظ و ز قرا تا مؤذن | که مخبر بود شان ظاهر ز باطن
غرض کز جودت ای ابر درم ریز | که هستت بحر همت گوهر انگیز
طمع داران به مطلب ها رسیدند | از آن خرمن هزاران خوشه چیدند
کنون من خوشه چین آن گروهم | که نه جا هست بر جا نه شکوهم

درختی بودم از اثمار پربار کنون عریان ترم از بوتهٔ خار
ز تأثیر خزان حالت پیش خلل ها دیدم اندر حشمت خویش
مرای آفتاب سایه گستر مرا ای شهر یار بنده پرور
غرض اینست از اظهار افلاس که حال من کنی فی الجمله احساس
به همت از چه فقرم بر آری به سلک سر بلندانم در آری
درخت من که بی برگشته امروز گر از فیض تو گردد گلشن افروز
کند در دهر چندان میوه باری که ریزد آب باران بهاری
که از دریای احسانی سحابی برای کشت من بر دارد آبی
و ز آن شاداب گردد ریشهٔ من رحیق اندوز گردد شیشهٔ من
به خاطر نگذرانی ای جهانبان کزین افسانه بی حد و پایان
که هست از پای تا سر بر طمع دال غرض سیم و زر است و نعمت و مال
غرض الطاف و احسان نهان است که تأثیرش جهان اندر جهان است
تو اکسیری و مست این بحر مواج مس قلبم به این اکسیر محتاج
سراسر گرچه امیدم در این راه که در جنبش دگر راه است کوتاه
وز احسان تو دارم خواهشی چند که تحصیلش به اظهاریست در بند
چه حد من که گویم این نه آن کن توانی هر چه خواهی آن چنان کن
الا ای خسروانی گوهر فرد در اخلاصت رهی گر دعوی کرد
گواه او کلام محتشم بس که هرگز کذب نشنیدست از وی کس

ترا ایام باشد یک بیک عید   شوی مستغرق توفیق و تائید
فراز رایت بیرام خانی   نباشد شغلت الاشه نشانی
الهی تا بود جاری در ایام   که ترکان عید را خوانند بایرام
نشینی چون به جای والد خویش   که آری یک جهان کار جهان بیش

مبارک باشدت این جانشینی
وزین هم صد جهان بالانشینی(۱۷)

حیاتی گیلانی

اهل رشت گیلان و از جمله شاعرانی بود که به فصاحت و بلاغت شهرت داشته اند. جامع فنون و کمالات، خوش معاشرت و خلیق بود. از ایران چون به هندوستان وارد شد، حکیم ابوالفتح گیلانی به گرمی از او استقبال نمود و به وسیلهٔ همین امیرادب پرور و دانش دوست، حیاتی به اکبر شاه معرفی شد و درسلک ملازمان و صاحب منصبان پادشاه مذکور درآمد. (۷۲) از طرف اکبر شاه به اخذمدد معاش و املاک نائل گشت و مدتی درمصاحبت حکیم ابوالفتح و ملازمت پادشاه به سر کرد. تا این که چون فتح دکن بسرکردگی خانخانان صورت گرفت حیاتی به اصطلاح نظامی آن زمان از جمله کمکیان به آن استان (دکن) تعیین شده بود. حیاتی اگرچه قبل از این نیز با خانخانان آشنائی و روابطی داشت اما دراین موقع به طور کامل با امیر آشنائی و ارتباط صمیمانه پیدا کرد. (۷۳) و بعد از آن که صفات عالی وکمالات او را کاملا" درک نمود، درزمرهٔ مداحانش درآمد و قصائد غرای متعدد و مثنوی و غزل درمدح او سرود.

خانخانان چون اخلاص و صداقت و استعداد و لیاقت حیاتی را دریافت، به ترقی و پرورش طبع و ذوق او کوشید. و بیت زیر رسمی قلندر شاهد براین امراست که در قصیده ای در مدح خانخانان گفته است :

زنعمت تو حیاتی حیات دیگر یافت

بلی مربی طبع عرض بود جوهر

حیاتی در تمام مهمات و فتوحات دکن با خانخانان همراهی کرد و همیشه رفیق بزم و محرم رزم او بود و چون خانخانان شهربرهان پور را مقردائمی خود اختیار نمود حیاتی نیز به خاطرخانخانان در آن شهرتوطن اختیار کرد سرای وسیعی و پهلوی آن یک مسجد بزرگ بناکردو تقریباً ده سال در آن شهربا راحت و فراغت زندگانی کرد. (۷۴)

جهانگیر شاه حیاتی را در زمرۀ ستایندگان خود در آورد و حیاتی مثنوی به وزن خسرو شیرین به نام "تغلق نامه" سرود که داستانی است شامل مطالب عجیب. نصف آن را امیر خسرو دهلوی سروده بود. نیمه دیگر یا تتمۀ آن داستان را به حکم جهانگیر شاه به پایان رسانید. چون این مثنوی بعد از تکمیل به پادشاه مذکور تقدیم شد در صلۀ بیت زیر پادشاه حیاتی را با زر سنجید: (۷۵)

جهانگیر و جهان بخش و جهاندار
جهان را با سر و کارش سر و کار

حیاتی باکمال عرفه حالی و باراحت تمام زندگانی می کرد وعدۀ زیادی از مریدان و مستمندان در هندوستان، به وسیله او به آرزو و مراد خود رسیدند بالآخره در ماه صفر سنۀ ۱۰۲۸ هجری در پایتخت "آگره" بدرود حیات گفت و درهمان شهر مدفون گردید. عبدالباقی نهاوندی جمله "حیات باقی یافته" را مادۀ تاریخ مرگ او یافته است. (۱۰۲۸) (۷۶)

حیاتی دیوانی هم مدون کرده و به کتابخانه معروف خانخانان سپرده بود. ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی در کتاب خود تذکرۀ میخانه تعداد اشعار دیوان حیاتی را قریب به هفت هزار نوشته است.

از جمله اشعار حیاتی گیلانی که در مدح خانخانان گفته و عبدالباقی نهاوندی از دیوانش در مآثر رحیمی نقل نموده، قصیده ایست شامل ۵۵ بیت که در زیر نوشته می شود. (۷۷)

به این عمامه که من دارم از مسلمانی — بحل کنم اگر از دیر و کعبه ام رانی
چه کس که از اثر مدحتش همی نگرم — که من کیم تو چه ای آخر ای فلک دانی
مرا زمانه همی پروریده در دیده — مرا سپهر همی خوانده خانخانانی
سر بزرگی عبدالرحیم خان که به خلق — ز آسمان به زمین رحمتی است یزدانی

کف کفایت او را که ابر مزدور است　　ستاره بارد گردون همی به بارانی
ورق چوکار فروبسته باز نگشاید　　بهر کتاب که مدحش نکرده عنوانی
منم که مدح تو می خوانم و سپهر همی　　برد سجود فزون از هزار پیشانی
تو یی که دست تو در باز کرده از نعمش　　من و زمانه برستیم از پریشانی
زبان به بند حیاتی به مدحتی که از او　　نگفته ماند چندانکه گوئی و خوانی
زخاک پای تو کان توتیای بنیش ماست　　مدام دیدهٔ ایام باد نورانی(۷۸)

این هم ابیات منتخب است از قصیدهٔ دیگری که شامل بیست بیت است.

خان خانان ای جاه و بزرگی ز تو شاد　　بس غمینم بگشاتا بتوان طومارم
قسمی یاد کنم گرشنود سمع شریف　　بچه بروصل کسی گوش کند ناهارم
به نخستین قدحی ساقی لطف و کرمش　　به در میکده آب رخ خمارم
بسر راه نیازی که دل و دین برود　　که به آمد شد خود نیرو برد اغیارم
هم به جود تو که نقش کرم از او برخاست　　هم به دست تو که باشد سبب ادرارم
هم به فضل تو که زویم چو هنر پا برجای　　هم به قدر تو کزو یافت شرف مقدارم
هم به پای تو که بر تارک من فخر بود　　هم به کفش تو که باشد شرف دستارم
به همه بی سروسامانی شام و سحرم　　به همه کار گره در گره دشوارم
هم به اندوه حیاتی که زلب می جوشد　　هم به خونین نقط او که بود اشعارم
من از این عمر که دارم به چنین روز سیاه　　هم به وصل تو که گر خضر شوم بیزارم(۷۹)

این مطلع قصیده ای است در مدح خانخانان که شامل ۳۳ بیت است :

کاوش غمزه خار خار من است   نشاء بیغمی خمار من است

حیاتی در غزل زیر نیز از خانخانان مدح کرده است . این غزل شامل ۱۵ بیت است که چند بیت از آن نقل می گردد :

حیاتیا بتو مهر تو کینه خواهت بس   چراغ پردهٔ رسوائیت نگاهت بس
به این روش که تو داری و این قدم که تراست   نخست پایه پست تو پیشگاهت بس
کمند تاب مده زلف را به پیچ میار   دل رمیدهٔ ما را همان نگاهت بس
اگر که می نشوی عشق خانخانان را   بدانکه پیش دل و دیده این گناهت بس
خدایگانا از گوهر و شرف شخصا   نتیجه خردی گویدت گواهت بس
هما کدام و چه بال هما ومنت او   ترا و قدر ترا سایه اوج جاهت بس
به این شکسته دلی کان تراست فتح اندوز   که رایت ظفرت آه صبحگاهت بس
به کار خلق و به شغل خدا بکوش و بزی   که این دوکار ز هرگونه بد پناهت بس(۸۰)

این هم ابیاتی منتخب از مثنوی هائی است که در مدح خانخانان سروده است :

به نام آنکه هم این است و آن است   ز آب خود بجوی خود روان است
ز انوارش تجلی بر تجلی است   ز انعامش تمنی برتمنی است
ز نورش شمع را پروانه جویان   به جان سوزان بلبب الحمد گویان
بهر در جلوه ای را تازه دارد   خدائی را بلند آوازه دارد (۸۱)

منتخب از غزلی:

چرا بویی به مای ناری ای باد | مگر از شهر ما بیزاری ای باد
ز یوسف دور و محرومیم از چشم | ندانی حال ما پنداری ای باد
غبار ره گذار خان خانان | به چشمانم همی بسپاری ای باد
تو دانی و وفا و پیشهٔ تو | حیاتی را به غم نگذاری ای باد(۸۲)

این نیز قطعه است در شکر الطاف سپه سالار (خان خانان).

ای بزرگ ای پناه اهل هنر | نیک وقتم عطا فرستادی
خلعت خاص خانخانانی | از بزرگی مرا فرستادی
هرچه من از ثنا فرستادم | عوض از جود وا فرستادی
بود چون قدرت از مدیح فزون | صله پیش از ثنا فرستادی
همه عمرم کرم فزون کردی | می نگویم چها فرستادی
آن نگویم که در ادای مدیح | شاعری را عطا فرستادی
شاعر و شعر خود عیال تواند | قدر خود را سزا فرستادی
باحیاتی در سحر گویم | ز آنچه این بنده را فرستادی
اخترت باد با فروغ که باز | ظلمتی را ضیاءٔ فرستادی(۸۳)

منتخب از قصیده دیگر است در مدح خان خانان:

خوشا هجر کورفت و حاجت روا شد | وفا مهربان خوشدلی آشنا شد
عجب فیض عامی و خوش بحر جودی | که حاجت بلب نارسیده روا شد
به مدح کسی کز بلندی قدرش | به هر بیت مداح را دل زجا شد
هزبر ژیان کامران خانخانان | که از خنجرش مرگ را رو قفا شد
سوار دلیری که از عکس تیغش | شفق گون رخ آسمان کهربا شد
بهر جا درخشید برق سنانش | در آن بوم کشت حیات از نما شد
به عهد تو گیتی سر از خواب گیرد | بروی تو ایام را چشم وا شد(۸۴)

علاوه بر این مدایح، قصیدهٔ دیگری دارد که مشتمل است بر ۵۴ شعر و یک ترجیع بند هفت بندی دارد که شامل ۷۶ بیت است. حیاتی غیر از قصیده و مثنوی و غزل رباعی هم سروده است که از آن جمله است. رباعی زیر که شاید در سرودن آن از خانخانان تتبع کرده باشد:

هر شب من و این دل و بلائی غم تو | با ماه و ستاره ماجرائی غم تو
نی صبر و نه دل گذاشت بامن که کسی | هرگز نشواد آشنای غم تو(۸۵)

و این است رباعی خان خانان:

سرمایه عمر و زندگانی غم تو | بهتر ز هزار شادمانی غم تو
گفتی که چنین واله و شیدات که کرد | دانی غم تو، و گرندانی غم تو(۸۶)

مولانا کامی سبزواری

کامی فرزند خواجه یحییٰ واهل سبزوار خراسان است . پدرش در آن شهر بقالی می کرد . چون اوزبک ها بر خراسان تاخت و تاز و تسلط پیدا کردند ' پدر کامی به هندوستان عزیمت کرد . کامی که هنوز زیاده از دوازده سال نداشت که پدرش او را نزدیکی از اقوام خود گذاشته بود ' کامی چون به سن رشد رسید " سر به کسب بقالی فرو نیاورد " بلکه با شاعران رفت و آمد و معاشرت داشت و در صحبت این طبقه برای به دست آوردن مقام شامخی می کوشید . به زودی نه فقط آغاز سخن سرائی کرد' بلکه به تازه گوئی و خوش طبعی خود در آن شهر و دیگر شهر های خراسان شهرتی هم به دست آورد . بالاخره در جستجوی پدر' به هند رفت پدرش در هندوستان به تجارت و بازرگانی اشتغال داشت . کامی او را یافت اما درکار پدر سهیم نگشت و به تجارت نپرداخت بلکه به خدمت خانخانان رسیده در سلک مداحانش در آمد و در کتابخانه معروف خانخانان خدمتی به او سپرده شد.(۸۷)

در آن زمان شعرای معروف مانند مولانا شکیبی اصفهانی' نظیری نیشا پوری' عرفی شیرزای و انیسی وغیره رونق افزای بزم خانخانان بودند . کامی نیز باشعرای نامبرده مجالست و معاشرت داشت و شعرهای خود را برایشان می خواند و مورد تحسین و آفرین قرار می گرفت و در اندک مدت شعرش در متانت و نازکی امتیازی حاصل کرد و شهرت شاعری او به خراسان و عراق رسید . بعد از گذراندن مدتی به خدمت خانخانان ' ارادۂ مراجعت به وطن اصلی خود خراسان کرد .

در سنۂ ۱۰۱۴ هجری به هرات رسید و بعد از توقف کوتاهی در آن شهر روانه سبزوار گشت . اما درمیان راه با راهزنان برخورد کرد ' آنها شاعر بیچاره را کشتند و اموال و جمله متاع و اندوخته چندین ساله او را به غارت بردند . این واقعه در همان سال ۱۰۱۴ هجری اتفاق افتاد . (۸۸)

کامی در مدح خانخانان قصاید و اشعار زیاد سروده است که از آن جمله ابیات منتخب از یک قصیده و

مطلع های بعضی قصاید را این جا نقل می نمائیم.

این قصیده شامل ۵۶ بیت است:

پرده از رخ اگر براندازد عالمی را به هم در اندازد
مرغ کاندر هوای عشق پرد آفتابی زهر پر اندازد
گفتم این عشق بی محابارا طاقتم پرده بر سر اندازد
بیخبر زین که بیقراری دل زادم از خانه بر در اندازد
به خیال لبت چو گریم اشک شور در دیدهٔ تر اندازد
خان خانان که رشک خاک درش آب در چشم کوثر اندازد
پای بوسند شهر یارانش هر کرا سایه بر سر اندازد
آفتابی کند در آن هر خشت رایش ار طرح کشور اندازد
چون کمان هلال نسبت را زه به نیروی بر سر اندازد
شود از فرآن خدنگ عقاب که به سوی کبوتر اندازد
تا ز قهرش عدو امان یابد خویشتن را در آذر اندازد

قصیده ای که به مطلع زیر شروع می شود شامل ۴۸ بیت است:

طرب به طرف دل بیقرار می آید گمان برم که سفر کرده یار می آید

این هم مطلع قصیده ای است که بر ۴۳ بیت مشتمل است:

هر که محروم ز دیدار عزیزان گردد روشنی در بصرش آتش سوزان گردد

از قصیده ایست که شامل ۳۴ بیت است:

از آن سبب رخ خورشید گشته نورانی | که سوده است به خاک در تو پیشانی
جهان همت و دریای علم و کوه وقار | که روزگار به او داده خانخانانی
چو رخش فتح به میدان رزگه رانی | بنای چرخ زبیم نهیب لرزانی

قصیدهٔ دیگری که شامل ۷۶ بیت است به مطلع زیر شروع می شود:

از لطف دهر بس که لطیف است گلستان | بر شاخ گل تصور شبنم بود گران(۸۹)

رسمی قلندر یزدی

رسمی از اهالی یزد بود، و بعد از تحصیل علم در طرز و روش تصوف و تجرید کوشید و همیشه خرقه پوش و جرعه نوش و سیار بود، و به صحبت درویشان از طبقات و طوایف مختلف رسیده از صحبت آنان بهره می گرفت. مدت درازی به تجرد و تنهاگردی گذارد. دارای جذبه و حال بود و کمال از خود گذشتگی داشت.

بالاخره وارد هند گردید و به کشمیر رفت و در آن ولایت بود که لباس درویشی را در آورده به لباس سپاهی گری در آمد. از کشمیر به لاهور رفت و به ملازمت خانخانان و در زمرهٔ مداحانش در آمد و به کسب مدد معاش و املاک نیز نایل گردید. به مواقع مختلف ازجوایز و صلات این امیر نامدار نیز بهره ور می شد، شاعری سخن سنج و بافهم بود و شعرهای عرفانی می سرود. (۹۰) ابیاتی منتخب از یک قصیده او نقل می گردد که دربارهٔ آن مؤلف تذکرهٔ میخانه، ملا عبدالنبی فخرالزمانی قزوینی چنین می نویسد:

> "رسمی قلندر که یکی از آزادگان این جزو زمانست، و در فن سخنوری فرید دوران، در قصیده یی که در مدح خان فلک قدر خورشید اشتهار "میرزا عبدالرحیم خانخانان" سپسالار گفته، اظهار این معنی نموده، و آتش رشک در جان امثال و اقران مادح و ممدوح انداخته". (۹۱)

زیمن مدح تو آن نغمه سنج شیرازی(۹۲)   رسید صیت کلامش به روم از خاور

به طرز تازه ز مدح تو آشنا گردید   چو روی خوب که یابد زماشطه زیور

ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو — به تیغ هندی اقالیم سبعه را یکسر
ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر — رسیده است بجائی که شاعران دگر
کنند بهر مدیحش قصیده ها انشا — که خون رشک چکد از دل سخن پرور
ز نوک خامه او مضطرب دل افسون — زر شک پایه او تشنه لب' لب کوثر
لباس لفظ شود تنگ در بر معنی — گهی که بکر معانیش بفگند چادر
سواد شعر شکیبی چو کحل اصفاهان — به تحفه سوی خراسان برند اهل بصر
ز مدحت تو حیاتی حیات دیگر یافت — بلی مقوی طبع عرض بود جوهر
حدیث نوعی و کفری چسان بیان سازم — چو زنده اند به مدح تو تادم محشر
ز نعمت تو به نوعی رسید آن مایه — که یافت میر معزی ز نعمت سنجر
ز گلبن املش صد چمن گل امید — شگفت تاکه به مدح توشد زبان آور
زلال مدح تو تا رهنمای رسمی گشت — سراب از قدمش شد چو چشمهٔ کوثر
ز چشمه سار عطای تو تابش تر شد — نهال حسرت او گشت نخل بار آور
سخن به مدح تو بیرون تراود از کلکش — چنانکه دمبدم از ابر قطره های مطر
مرا چه زهره که عرض هنر کنم جایی — که دل در آتش اندیشه سوخت چون مجمر
به عرض و طول سخن سر مپیچ وقت آمد — که طول عمر خداوند خواهی از داور
همیشه تا که بود اهل فضل منکر جهل — مدام تا که بود اهل خیر دشمن شر
بقای عمر تو چندانکه روزگار دراز — کشد زگوی گریبان مهرشته زر
بقای عمر عدوی تو باد چندانی — که ناامید بود از تولدش مادر(۹۳)

میر عهدی

از مردم ری ایران و از جملهٔ شعرائی است که به مدح خانخانان شهرت داشته اند. از لحاظ حسب و نسب ممتاز و نیکو خصال بوده است.

بعد از گذراندن مقدمات علمی به شاعری پرداخت. میر عهدی از رمل و نجوم و عروض و قافیه بهره ای کافی داشت و به فنون شعر هم کاملاً آشنا و شعرش از حیث متانت و پختگی به درجهٔ کمال رسیده و با دانش و حکمت بود.

در آن زمان که خانخانان متوجه فتح گجرات بود میر عهدی به خدمتش باریاب شد و به جوایز و صلات و املاک مناسب نایل گشت ملازمت و مصاحبت این امیر نامدار اختیار نمود و مدتی زیاد از عمر را به مدح خانخانان سر کرد. (۹۴)

از جملهٔ اشعار و قصائدی که در مدح خانخانان سروده است ابیاتی چند از یک قصیده نقل می گردد:

باز وقت ست که گل پرده زرخ برگیرد مجلس آرای چمن خرمی از سر گیرد
شاخ بی خود شده مستانه زند گل بر سر لاله سر خوش شده زانو زده ساغر گیرد
غنچه بسته جگر بادهٔ گل گون نوشد لاله سوخته دل ساغر احمر گیرد
بلبل مست غزل خوان شده در غنچهٔ شاخ چنگ بر چنگ زند نغمه به ساغر گیرد
گل چو بر مطلع شاخ تو چو بلبل شاید در غزل طبعم اگر مطلع دیگر گیرد

ساقی گلرخ اگر جام برابر گیرد	هر که یک جرعه از آن باده خورد در گیرد
عکس گردد خضر و باده شود آب حیات	جام اگر پر تو آن روح مصور گیرد
دیده حیران جمالی است که هرکس نگرد	نتواند که دگر چشم ازو بر گیرد
نکنم وصف شکرباری آن لب ترسم	که دل نازکت از قند مکدر گیرد
خانخانان زمان فخر جهان میرزا خان	که فلک هر نفسش مرتبه برتر گیرد
شهسواری که چو بر عرصهٔ گردون تازد	تاج و تخت و علم از خسرو خاور گیرد(۹۵)

میرعهدی این قصیده هم در مدح خان مذکور سروده که در آن قوافی مشکل بکار برده است:

زهی آستانت ملاذ خلایق	ضمیر منیرت کنوز دقایق
کف در فشان تو باد بهاری	دل حق شناس تو بحر حقایق
کلاه ایالت به فرقت مبارک	قبای ایالت به قد تو لایق
تو آن شهر یاری کز انعام عامت	چه انعام سابق چه احسان لایق
فلک راست بار زمین بر کواهل	ملک راست رخت منابر عوایق
به گلزار حشمت رخت ورد دولت	به بستان عزت قدت نخل باسق
سخایت منا را کفیلی است کافی	عطایت رجا را وکیلی است واثق
ضمیر منیر تو از فرط حکمت	زمین و زمان راست راتق دقایق
ثنائی تو گوید جمیع برایا	رضای تو جوید عموم خلایق
به بر جوهرت را به جوهر شناسی	که جوهر همین جوهری راست لایق
سپهر جهان کرم خان خانان	که مهر مروت از او گشته شارق(۹۶)

مولانا مشرقی

فرزند شیخ کبیر الدین و از اهالی احمد آباد گجرات است. در سال ۱۰۱۵ هجری مولانا مشرقی به درک خدمت و ملازمت این امیرادب پرور نایل آمد و قصایدی در مدح او سرود.(۹۷)

شخصی متدین و صاحب زهد و ورع بود. از جمله قصایدی که در مدح خان خانان سروده یکی هم این است که مؤلف مآثر رحیمی در کتاب خود نقل نموده است:

آنکه امروز ماه تابان است — خان خانان خان خانان است
دست او جود را به گلشن برد — بخل در ملک او به زندانست
زنده کردست خلق عالم را — خاک کویش که آب حیوانست
زنده از جسم اوست عالم جان — جسم چونان که زنده از جانست
هر کجا حکم او گران سنگ است — کوه پیشش چوکاه لرزان است
خصم او جز کفن نپوشیدست — تیغ او آن دمی که عریانست
ابر تیغش همیشه خونبار است — که ز سیلش مدام طوفانست
زیر پتک گران هفت فلک — سر بد خواه او چو سندان است
هر کجا شیر رایتش باشد — شیر گردون از او هراسانست
مرپری چهرگان عالم را — کاخ و ایوان او پری خانست
مدح خوانش چو بلبل ارم است — کو گل گلستان رضوانست(۹۸)

میر محمد هاشم قصه

یکی از مداحان وابسته به دستگاه خانخانان میر محمد هاشم قصه متخلص به محترم بود که چکامهٔ زیر را در مدح او به طریق موشح سروده است:

منت خدای را که مرا بختیار کرد — مهر مرا در وی نهان آشکار کرد
یوسف رخی به مسند عزت گرفت جا — یعقوب جان به نور بصر افتخار کرد
راحت ز آستانه دل پا درون نهاد — رهبان درد قصه غم اختصار کرد
زنگ الم ز آینه دل زدود بخت — زهر ستم ز ذائقه دل کنار کرد
از کلفتی که داشت دلم یافت خرمی — از شهر بند جان سپه غم فرار کرد
خورشید دولت از افق بخت رونمود — خیل دعا مدد ز یمین و یسار کرد
از پردهٔ حجاب عیان شد رخ مراد — از شوق همچو ذره مرا بی قرار کرد
نور حضور دست به میزان مهر زد — نقد مرا به وزن محبت عیار کرد
خواهش به کام خویش ره خوشدلی سپرد — خوش وقتم از مشقت صد انتظار کرد
آئینه ام ز زنگ الم یافت روشنی — احرام بسته بخت سوی من گذار کرد
نقش محن ز صفحهٔ دل حک نمود شوق — نام ترا به کلک محبت نگار کرد
خواری کشان بادیه اشتیاق را — خلقت به صد ملاطفه امیدوار کرد
ای قبله امید نسیم عنایتت — از خواب ناصواب مرا هوشیار کرد
نومید گشته دل بسی امیدوار شد — ناشاد مانده شوق به شادی قرار کرد
آسودگی به جان و دل بی قرار من — امروز باز عهد قدیم استوار کرد
نام ترا چو ورد زبان ساخت محترم — نام تواش به ملک سخن نامدار کرد(۹۹)

مولانا نادمی

دیگر از مداحان خانخانان که مورد نوازش و سرپرستی او قرار گرفته مولانا نادمی است. او وقتی در خدمت خانخانان وارد شد که خانخانان متوجه فتح گجرات بود. از آن زمان که در ردیف ستایندگان خان خانان در آمد قصایدی در مدح او سروده که از آن جمله یکی این است:

شکرلله کافتاب اوج عرفان می رسد — نایب خاقان اعظم خانخانان می رسد
نیک خواه شاه دوران خسرو کشورستان — ماه گردون قدر و خورشید درخشان می رسد
تیغ نور افشان به کف چون آفتاب خاوری — بهر تسخیر دکن برحکم خاقان می رسد
از کمال نیک خواهی می برد فرمان به جان — از سلیمان جهان هر نوع فرمان می رسد
بخت گر این است و اقبال این و دولت نیزاین — رایت جاهش همین تا چرخ و کیوان می رسد
سرفراز کامران لشکرکش صاحب قران — یوسف مصر ملاحت ماه کنعان می رسد
هر گه از دست کرم گوهر فشانی می کند — باکفش کی در سخاوت ابر نیسان می رسد
گر چنین از فرط همت برفشاند نقدکان — کی به او در فیض بخشی بحر عمان می رسد
داد خواهان برسر راه تظلم جا کنند — کز ره انصاف خاقان جهانبان می رسد
مشکلات خلق گر آسان شود نبود عجب — آفتاب ذره پرور خان بن خان می رسد
مرز و بوم دهر خواهد رو به آبادی نهاد — کان همایون هدهد از نزد سلیمان می رسد
از کمال بی نیازیها که دارد همتش — از متاع هر دو عالم دامن افشان می رسد
گرچه در همت گذشت از چرخ هفتم رفعتش — حلم بین کش دست مظلومان به دامان می رسد
گربه جوئی ملک آب رفته باز آید رواست — خضر عیسی دم ز سوی آب حیوان می رسد
نادمی تا عندلیب گلشن مدح تو شد — باوجود بی نیازیها غزل خوان می رسد(۱۰۰)

این قطعه نیز در تبریک فتح دکن و خیر مقدم به شهر آگره سروده شده است:

فتح دکن مبارک بر خسرو معظم نواب خان خانان فرمانروای عالم
تا شهر آگره شد از مقدمش مشرف برخاست از خلایق فریاد خیر مقدم(۱۰۱)

ملک قمی

ملک محمد در شهر قم دیده به جهان گشود و در همان شهر نشوونما یافت.

"در تحصیل علوم بسیار کوشید و در طریق تصوف و تحقیق و تذکیر حج و براهین کمال نموده. و در نشر علوم یقینیه و تنقیح مسائل حقیقیه به غایت کوشیده و علاوه بردانش و فضل در زهد و ورع هم امتیازی داشت."(۱۰۲)

ملک چون به شاعری پرداخت در آن فن هم در اندک مدتی شهرت یافت و در سخن سرائی چنان مقام والائی به دست آورد که بنا بر نوشته عبدالباقی نهاوندی:

"اکابر شعرای ایران به تخصیص مولانا محتشم کاشی و مولانا ضمیری او را سر آمد تازه گویان آن زمان و نادر سخنان می دانسته اند و اشعار او را بر سخنان امثال و اقران او که میر حضوری و میرا شکی ووالهی قمی و دیگر موزونان بوده باشند، ترجیح می نهاده اند". (۱۰۳)

بین ملک قمی و مولانا شانی تکلو که در آن زمان از گویندگان مشهور ایران بود و شاه عباس صفوی به خاطر قدردانی از شعرش او را به زر کشیده بود چندین بار کار به مباحثه و مناظره کشید.

بعضی از مستعدان چون برای آزمایش طبع این دو بزرگوار غزلی چند مطرح کردند ملک قمی به حد مساوات رسید بلکه برتری حاصل کردو شهرت بیشتری یافت تا آن جاکه بعضی از بزرگان ایران و اعیان قزلباش مشتاق صحبت و ملاقات او شدند. ملک نزد همه آنان، همیشه مورد احترام و لایق تکریم بود.

بالاخره این شاعر شهیر نیز مانند بسیاری دیگر از شاعران ایرانی که در آن زمان رهسپار شبه قاره هند می شدند، عازم آن سرزمین شد و در احمد نگر دکن که در آن روزها میرزا عبدالرحیم خانخانان فتح نموده بود به خدمتش رسید، مدتی نزد او ماند و در خلال صحبتی که در آن جا باشعرای دستگاه خانخانانی داشت علم و فضل خود را بر همه آنان عیان کرد.

ملک بیشتر اوقات را در مجالست و خدمت خانخانان می گذرانید . او در مدح خانخانان اشعار زیادی سرود و به جوایز و صلات نایل گردید .

بالآخره از خانخانان اجازه خواست که از راه بندر وایل برای حج به مکه عزیمت نماید. در راه سفر گذر ملک قمی به بیجا پور افتاد و در آن شهر با ظهوری ترشیزی آشنائی و دوستی یافت و بنیان این دوستی و آشنائی به سبب ازدواج دختر ملک قمی با ظهوری ترشیزی استوار تر شد و این امر مقدمه ای برای توطن ملک قمی در شهر بیجا پور بود . از آن به بعد ملک قمی و ظهوری ترشیزی به اتفاق هم یک مثنوی شامل نه هزار بیت در مدح ابراهیم عادلشاه به نام "گلزار ابراهیم" سرودند و چون آن مثنوی را به پادشاه مذکور تقدیم نمودند ' به جایزه نود هزار دلاری (چهل هزار روپیه) نائل گردیدند ' چنانکه به این مطلب در شرح حال ظهوری نیز اشاره شده است .

ملک قمی در احمد نگر از مرتضیٰ نظام شاه و در بیجا پور دکن از ابراهیم عادل شاه صلات و جوایز فراوان به پاداش مدح آنان دریافت نمود ' و پیوسته مورد تقرب و احترام بود . (۱۰۴)

در آن موقع که شیخ فیضی به سفارت از طرف اکبر شاه به احمد نگر رفته بود بسیار تحت تأثیر فضل و دانش و شاعری ملک مذکور و ظهوری ترشیزی قرار گرفت و در نامه ای که از دکن به اکبرشاه نوشت این مطلب را چنین اظهار داشت :

"در احمد نگر دو شاعر خاکی نهاد ' صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند ' یکی ملک قمی و دیگر ملا ظهوری" . (۱۰۵)

ملک قمی در جواب مخزن الاسرار نظامی یک مثنوی سرود و آن را چون به عادل شاه حکمران بیجا پور تقدیم نمود ' پادشاه مذکور یک شتر زر به ملک اعطا کرد .

میر حیدر ذهنی یکی از شاعران معاصر ملک هم مداح پادشاه بیجا پور بود ' پادشاه مذکور به او گفت که "تو چرا در برابر مخزن شعر نمیگوئی؟" میر ذهنی جواب داد "اگر امر بفرمائید خواهم گفت ." اما در روز بعد به جای

اینکه به سرودن اشعار در برابر مخزن الاسرار اقدام کند این رباعی را سرودو به ممدوح خود تقدیم کرد.

در مدح و ثنایت ای شهنشاه دکن معذورم دار، اگر نگفتم مخزن
حیف است که بهریک شتر زر، گیرم خون دو هزار بیت بد بر گردن

پادشاه بیجاپور در صله این رباعی به همین شاعر نیز یک شتر زر داد. (۱۰۶)

دیوان ملک بنا بر نوشتهٔ مؤلف تذکرهٔ میخانه، با مثنویها شامل بیست و پنج هزار بیت است. (۱۰۷)

ملک قمی نود سال زندگانی کرد و در بیجاپور بیمار شد و در سنهٔ ۱۰۲۴ هجری از دار فنا به عالم بقا خرامید. (۱۰۸)

اما در حاشیه تذکرهٔ میخانه مصرعی در مادهٔ تاریخ وفات ملک از کلیم نقل شده است که از آن معلوم می شود ملک در سنهٔ ۱۰۲۵ هجری فوت کرده است: بگفتا "او سراهل سخن بود". (۱۰۲۵)(۱۰۹)

ملک قمی بنا برنوشتهٔ مؤلف مآثر رحیمی دراواخر روزهای زندگانی خود انزوا و درویشی اختیار کرده بود واز اختلاط و صحبت بامردم اجتناب می ورزید. اما به سخن سرائی می پرداخت و "قصاید مداحانه عارفانه و غزلیات عاشقانه در توحید و نعت می گفت. باوجود انزوا و گوشه گیری، از خان خانان و دستگاه وی غافل نبود. قصائد و غزلیاتی در مدح خانخانان می سرود و به دست دیگران به خدمت خانخانان می فرستاد. (۱۱۰)

شعرهائیکه ملک قمی در مدح خان خانان سروده بسیار تملق آمیز است. عبدالباقی نهاوندی در مآثر رحیمی برخی از آنهارا نقل کرده است. در این قصاید، دو ترجیع بند است که مطلع یکی از آن دو و بیت آخر هر بند این جانقل می گردد:

ای نفس سوخته خود را به هوائی برسان لب تفسان به زلال کف پایی برسان
خانخانان رصد طالع بیرم خانی اوست خاقان خوانین و ملک خاقانی

این ترجیع بند شامل ۱۲ بند و ۱۲۳ بیت است. ترجیع بند دوم که هفت بند و شامل ۵۶ بیت است بر این مطلع است:

عجب مسیح نفس باد مهر جان آمد   که ذره ذره در اجزای خاک جان آمد

و بیت ترجیع این ابیات این است:

که از نسیم عدالت جهان گلستان است   به عیش کوش که دوران خانخانان است(۱۱۱)

صاحب مآثر رحیمی در آخر این قصاید یک غزل نیز در مدح خانخانان نقل نموده است که مطلع و مقطع آن نقل می گردد:

گرم خونی چیست گلخن در گریبان زیستن   همچو اخگر مردن و از باد دامان زیستن
فطرتی مافوق این فطرت نمی دانم ملک   تاج برسر خاکپای خانخانان زیستن(۱۱۲)

ظهوری ترشیزی

مولانا نورالدین محمد ظهوری مولد و منشای وی قریه جمند از توابع ترشیز خراسان است. درزادگاه خویش بزرگ شد. چون شهرت فضل و کمال و شاعری او به اطراف و اکناف رسید ' به ارادۂ سیروگردش و اظهار قدرت و حالت خود بر مستعدان عراق ' به یزد رفت و بعد از مدتی توقف به شیراز سفرنمود و مدت هفت سال در آن شهربا مولا نا درویش حسین به سربرد و این مرد با فضل و کمال علاوه برآنکه از علم تاریخ و معمای شعر بهرۂ کافی داشت ' در نقاشی و تذهیب نیز آنقدر ماهربود که اکثر نقاشان و مذهبان شیراز از شاگردان اوبودند.

صحبت مولانا درویش حسین ظهوری را آنقدر مطبوع افتاده بود که اکثر اوقات ظهوری کتابت می کرد و حق الزحمه کتابت رادر خدمت مولانا مصروف می داشت.

صداقت و محبت و دوستی بین این دو بزرگوار به طوری استوار بود و به مقامی رسیده بود که تمامی مستعدان شیراز برآن رشک می ورزیدند.(۱۱۳)

بالآخره ظهوری از ایران رهسپار هندوستان گردید و در زمان ابراهیم عادلشاه بیجا پور وارد دکن شد. این پادشاه دانش دوست و ادب پرور به گرمی از او استقبال کرد.

ظهوری در دکن شهرت زیاد پیدا کرد و در آن سامان با ملک قمی و میرحیدر ذهنی کاشی معاصرو هم صحبت بود.(۱۱۴) به ویژه بین ملک قمی و ظهوری محبت و اخلاص فوق العاده پدید آمد تا اینکه چنانکه ذکر شد ملک قمی دختر خود را به همسری ظهوری داد (۱۱۵) و به امرابراهیم عادلشاه ملک قمی چون در برابر مخزن الاسرار نظامی مثنوی به نام "نورس نامه" در دو هزار بیت سرود و صله ای خوب یافت ' ظهوری نیز به امرپادشاه مذکور دو هزار بیت در جواب مخزن گفته به جوایز و صلات بهره ور گردید. علاوه بر این نه هزار بیت به کمک هم در مدح ابراهیم عادل شاه سرودند و به "گلزار ابراهیم" مرسوم ساختند ونود هزار لاری (چهل هزار روپیه) از پادشاه جایزه یافتند(۱۱۶)

ظهوری در نثر و نظم قدرت تمام داشت. در اصناف مختلف سخن شعر سروده و روشی اختیار کرده که می توان گفت ویژهٔ خود اوست. (۱۱۷) موقعی ساقی نامه سرود و نزد برهان نظام شاه پادشاه احمد نگر فرستاد. آن پادشاه کریم و دانش پرور در صله آن چند زنجیر فیل پر از نقد و جنس برای ظهوری فرستاد. ظهوری آن وقت در قهوه خانه ای نشسته بود و تنباکو می کشید. فرستادگان برهان نظام شاه از ظهوری رسید خواستند. وی پاره ای کاغذ برداشت و بر آن نوشت "تسلیم کردند، تسلیم کردم". (۱۱۸) از معروفترین آثار ظهوری ساقی نامه، پنج رقعه، مینا بازار، نورس، گلزار ابراهیم و سه نثر را ذکر کرده اند. (۱۱۹)

ظهوری از هند برای حج به مکه هم رفت و مدتی در مکه و کشور های عربی ماند. تا اینکه اشتیاق صحبت و کشش ادب نوازی و دانش پروری خانخانان ظهوری را دوباره به هندوستان کشانید، و به مدح و ستایش این امیر نامی پرداخت از خوان احسان او بهرهٔ وافر اندوخت. (۱۲۰)

ظهوری در هشتاد و یک سالگی در سنهٔ ۱۰۲۵ هجری در بیجا پور دکن بدرود حیات گفت و در همان شهر به خاک سپرده شد. (۱۲۱)

اشعار ظهوری شامل قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع بند، ترکیب و قطعات است. مؤلف تذکرهٔ میخانه تعداد ادبیات آن را قریب به بیست هزار بر آورد کرده است. (۱۲۲)

ظهوری در مدح خانخانان اشعار زیادی سروده است. مؤلف مآثر رحیمی شش قصیده و یک ترکیب بند ظهوری را در مدح خانخانان نقل کرده است که مجموعاً" پانصد و نه بیت است.

نظیری نیشاپوری

محمد حسین متخلص به نیشاپوری و متولد نیشاپور احتیاج به معرفی ندارد. او همانقدر معروف است که سبک هنری هندی شهرت دارد. چون یکی از بزرگان این سبک به شمار می رود.

به ویژه در غزل سرائی قدرت شاعری خود رانشان داده است و دیگر شاعران معاصر نیشاپوری و پیرو سبک هندی، معترف قدرت و بزرگی اویند. چنانکه صائب تبریزی که از بزرگان این سبک بلکه بزرگ ترین شاعر سبک هندی به شمار می رود. دربارۂ نظیری گفته است:

صائب چه خیالست شوی همچو نظیری عرفی به نظیری نرسانید غزل را(۱۲۳)

نظیری از خردسالی به شاعری علاقه داشت و در همان آغاز شاعری شهرتش اطراف و اکناف زادگاهش را فراگرفته بود.

پس از آن به کاشان آمد و در بزم شاعران آن شهر که مشاهیر آنان خاتم فهمی، مقصود، خرده، شجاع و رضائی بودند، حضور یافت. در آن انجمن اشعاری و مطالبی مطرح می شد که در آن مورد طبع آزمایی شود. نظیری هم در اجرای آن طرح ها شرکت می جست و طبع آزمایی می نمود. (۱۲۴)

شهرت بذل و بخشش خانخانان که از هندوستان گذشته و به دیگر کشورها به ویژه ایران رسیده بود، توجه نظیری را جلب کرد، لا جرم به هند سفر نمود و در شهر آگره به دیدار این امیر نامدار نائل آمد. (۱۲۵) به وسیلۂ همین امیر به دربار اکبر شاه نیز معرفی شد، و قصائدی در مدح اکبر شاه و شاهزاده مراد و جهانگیر شاه سروده است اما این شاعر ویژۂ دستگاه عبدالرحیم خان خانان بوده و به این امیر وابستگی داشته است.

در مدح خانخانان قصاید زیاد سروده و حتی در غزلها نیز از او مدح کرده و همیشه به جوایز و صلات ارزنده بهره مند گردیده است. چنانکه قبلاً" در وصف بذل و بخشش خان خانان گفته شد روزی به مناسبتی پیش

خان خانان گفت که لک روپیه (صد هزار روپیه) چه قدر توده (کپه) می شود، من ندیده ام. خانخانان امر کرد و به آن مقدار روپیه در جلوی نظیری توده کردند. نظیری آن وقت گفت که خدارا شکر که به وسیله شما من این قدر پول دیدم. خانخانان همه آن پول را به نظیری بخشید و گفت که حالا شکر خدا به جای آر. (۱۲۶)

بعد از مدتی که در ملازمت خان خانان بسر برد، ارادهٔ سفر حج نمود و برای کسب اجازهٔ این سفر قصیده ای در مدح این امیر سرود که در آن برای تهیه مخارج سفر نیز اشاره ای نموده است. خانخانان علاوه بر اجازهٔ سفر جمله وسایل مسافرت را هم فراهم کرد. از آن قصیده چند بیت این جا نقل می گردد:

زهنر به خود نگنجم چو به خم می مغانی — به درد لباس برتن چو بجوشدم معانی
دل زاهد و برهمن زغرور قرب من خون — نه به کعبه ام نیازی نه به دیرم ارمغانی
من اگر زشوخ طبعی سر لنگری ندارم — علم است همت من به هوای بادبانی
سگ آستانم اما همه شب قلاده خایم — که سر شکار دارم، نه هوای پاسبانی
عجب ار نبوده باشد خضری به جست وجویم — که فتاده ام به ظلمت چو زلال زندگانی
زطلب عنان نپیچم به همین که ره درازست — نرسم اگر به منزل برسم به کاروانی
شده ام به اعتمادی به سوال وصل پویان — که نمی کنم توجه به جواب "لن ترانی"
قدمی اگر خرامی به وداع همره من — ره باز گشتنت را قدمی دگر ندانی
به توجهم مدد کن برهی روم که خواهی — به قبولم آشنا کن به دری دوم که دانی
در خلد کعبته الله مخ کون و بیت اول — بن بار و برگ عالم کف آب عرش ثانی
زپی قبول طوفش بجز این طلب ندارم — که به فرش خاره افتم ز فراش پرنیانی
به درش چنان بنالم که زغایت ترحم — زدرون ندا برآید که درآ، درآ، فلانی

نکشم ملال کیسه که ز فربهی بدرد	اگر از فضول طبعی نکند مهین دهانی
همه در به موج ریزم زعطای خان خانان	که محیط کشتیم را نکشد ز بس گرانی
اثر ستاره دارد هنر سحاب نیسان	که محیط و کان نیفتد ز عطاش در زیانی
پیٔ پاس عدل نوعی ز خیال خود هراسان	که نشسته بر در دل همه شب به پاسبانی
زهی از علو فطرت به مراتبی رسیده	که ثنای دور گردت نرسد بهم عنانی
به غنا ز فقر رهبر تویی و تو و همین بس	شده سال هاکزین ره نگذشته کاروانی
ز تو زاده همت اما چو تو منفعت نبخشد	بود ار قراضه از کان نکند قراضه کانی
به ولایتی که تازد پیٔ فتح باب عزمت	دم تیغ خون فروشد به خواص زعفرانی
همه خسروان عالم به تو مفخرت نموده	زجم و ز کی چه گویم تو به این و آن نمانی
همه قبله های باطل تو چو کعبته المعظم	همه وحی های ناسخ تو چو سبعته المثانی
بگذار تا بسوزم ورق فلک که دیگر	قلمش به حرف کفران نکند سیه زبانی
به تو کوه چون تواند به مصاف دست بردن	که هزار جا ببندد کمر از تهی میانی
قندار به خوان دشمن زسر غضب نگاهت	کند از نهیب مغزش به نواله استخوانی
به ثبات و شهرت از تو مثل آن چنان نمایند	که برند نام عنقا به نشان بی نشانی
به مراتب کمالت نرسد ضمیر اختر	بسرهم ار ببندد درجات آسمانی
به هزار پایه مدحت به کجا رسیده ام من	که به هفت پایهٔ گردون رسدت به نرد بانی
ملکا به فضل و همت من و تو چرا نتازیم	نه مرا عوض نه قیمت نه ترا بدل نه ثانی
همه عیش این جهانی به عنایت تو دیدم	چه عجب اگر بیابم ز تو زاد آن جهانی

تو اگر دهی و گرنه غم و خوش دلی ندارم — که نظر به دوست دارم نه به گنج شایگانی
چورسد به بحر شبنم ز فنا چه بیم دارد — که بقا ز دوست یابد چو شود ز خویش فانی
به خدای کعبه دارم ز در خدایگان رو — نه فریب تازه دارم' نه دروغ باستانی
بجز این دعا ندانم که جز این ریاست دیگر — که به مقصدت رساند چو به مقصدم رسانی(۱۲۷)

نظیری علاوه براینکه به پاداش مدایح و ستایش ها' به جوایز و صلات بهره ور می شد در فن زرگری نیز ماهر بود و علاوه برآن تجارت می کرد' در نتیجه زندگانی مرفهی بسر می کرد. منزل شخصی داشت و نزدیک آن مسجدی نیز بود. (۱۲۸)

نظیری در اواخر عمر به تحصیل علوم دینی علاقه پیدا کرد و در نزد شیخ غوثی مندوی تحصیل تربیت کرد و بعدا" پیش مولانا حسین جوهری تفسیر و حدیث فرا گرفت. (۱۲۹)

نظیری در سنۀ ۱۰۲۰ هجری از گجرات (که در آنجا سکونت داشت) به آگره آمده دیوان شعر خود را به خانخانان سپرد و باز به گجرات برگشت و در احمد آباد گجرات در سنۀ ۱۰۲۳ هجری داعی اجل را لبیک گفت. در مسجد ساخته خود به خاک سپرده شد. پس برروی قبرش گنبدی نیز ساختند. (۱۳۰)

اینک ابیاتی از اشعاری که نظیری در مدح خانخانان سروده است نقل می شود:
در تهنیت جشنی به مناسبت روز تولد یکی از فرزندان خان خانان برگزار شده است.

بر زمین آورده رحمت را دعای مستجاب   زاده مه بر دامن صبح سعادت آفتاب
ثانی بلقیس پیمان بسته با جمشید عهد   عیسیٰ مریم برون آورده رخسار از حجاب
کوکبی آورده جای گوهر از دریا صدف   اختری افگنده جای قطره از گردون سحاب
آفتاب صبح فیروزی که تیغ صبح را   چرخ بهر روز مولودش بر آرد از قراب
در نقابش چهره و زنگ از دل عالم زدود   باش تا آید به تخت این آفتاب از مهد خواب
شادباش ای چرخ سرگردان که جستی از فتور   خوش بمان ای دهربی پایان که رستی ز انقلاب
گوهر گوی گریبان زلیخای زمان   دانه یاقوت تاج دولت افراسیاب
محرم آن خلد عصمت کز هراس بندگیش   شاهدان نغمه را در پرده می زاید رباب
هر نسیمی کز حریم او وزد بیرون برد   مستی از چشم بتان و نشه از طبع شراب
پرده دار خادمان این حریم قدس را   هیچ کس هرگز ندید از غایت عصمت بخواب
خان خانان گوهر درج شرف عبدالرحیم   کآسمان با طالع او بسته عقد آفتاب
یافته چون ابر از یمن سفر در ثمین   دیده همچون آفتاب از فیض گشتن لعل ناب
شیر رایت برهوای عزم عشرت سرکشید   برعنان رخش نصرت داد باب عیش یاب
در بیان حال این مجلس ز شعر انوری   بهر تضمین می کنم بیتی مناسب انتخاب
"این منم در خدمتت یا رب به کف جزو مدیح   وین تویی بر مسند ناز و به کف جام شراب"
چون توئی آن گه منش مداح شکر ای کام بخش   چون منی آنگه تواش ممدوح رحم ای کامیاب
مهر را تاهست اصلی زاده لعل قیمتی   بحر را تا هست فرزند خلف در خوش آب
سر برافرازد پدر از فخر این کوکب چو مهر   به شکفد مادر ز قدر این گهر همچون سحاب(۱۳۱)

قصیده ای که به شکرانهٔ اعادهٔ صحت عبدالرحیم خان سروده است.

مگر که صبح ز بالین آسمان برخاست | که او چو خاست غبار از دل جهان برخاست
محبت است که با درد شادکام نشست | اجابت است که باضعف کامران برخاست
در این دو هفته به حق عطای صحت تو | گر آفتاب به کام دل از جهان برخاست
پیٔ علاج تو عطار صبح را هر روز | در این ملالت و غم قفل از دکان برخاست
ز دیر یافتن صحت تنت خورشید | بروی عیسیٰ هر روز سر گران برخاست
صبا ز عارضه ات شمه ای به بستان گفت | چو کرد نامیه گوش از چمن فغان برخاست
به دیده نرگست از تن کشید بیماری | به جست وجوی رخت رنگ از ارغوان برخاست
نسیم یافت سحر رتبت مسیحایی | از آن که چون تو سبک روح و ناتوان برخاست
قضا تصدق بیماری تومی طلبید | پیٔ نثار زهر تن هزار جان برخاست
دعای صحت تو ذره ذره ام می کرد | زجمله سوخته تر مغز استخوان برخاست
حکیم دهر پیٔ صحت تو از انجم | نهاده بر طبق شام ناردان برخاست
زتب چوحسن تو افزود شدعیان که چسان | به شعله رفت خلیل و زگلستان برخاست
سری به خرقه جهان برده بود در غم تو | که صبح دامن پر زر ز آستان برخاست
فغان زخلق برآمد که خان خانان ست | پیٔ تصدق صحت درم فشان برخاست
عیار ناطقه عبدالرحیم خان که سخن | به نام او چو زر از سکه با نشان برخاست
ز فتح اوست چنان پر خروش خاطر ها | که طفل را برحم بند از زبان برخاست
سپهر جاه ترا طول و عرض می ننمود | ز هر طرف که زجا خاست درمیان برخاست

نسیم خشم تو بر هر که بی حجاب وزید	نقاب عصمتش از روی خاندان برخاست
ایا سپهر جنابی که اهل طاعت را	به درگه تو اجابت ز آستان برخاست
منم که پرورش روح می توانم داد	به شیر سینه که از مریم بیان برخاست(۱۳۲)

در مدح عبدالرحیم خان خانان و بیان علاقه ای که به پرورش شعرا داشت.

از سخن چون چاشنی بخشی به خوان تربیت	پر شود از مغز معنی استخوان تربیت
چشمهٔ حیوان شود از طبع خاکستر پدید	گر برانی نام آتش بر زبان تربیت
صفحهٔ طبع تو حاجت گاه معراج سخن	نقطه کلک تو مهر آسمان تربیت
بهر منع خواب هر شب با خیال مدح تو	بگذرد صد بار برمن پاسبان تربیت
بس که امشب لفظ و معنی در ضمیرم رتبه داشت	برهم از شادی نمی آید دهان تربیت
عقل گفت این مرتبت ازچیست وین قدر از کجا	گفتم از خورشید دانش آسمان تربیت
خان خانان ساقیٔ بزم طرب عبدالرحیم	کز شراب نطق بخشد قوت جان تربیت
تا رساند شهپر اقبال و دولت گشته است	عرش باز همتش را آشیان تربیت
روز و شب بر آسمان دارد زمین روی دعا	کین سحاب فیض بادا مهربان تربیت
تربیت بر خویش می بالد ز فیض جود تو	ای دل و دستت ز همت بحر و کان تربیت
دود نومیدی برآید از متاع علم و فضل	گرعنابت تخته چیند در دکان تربیت
سر نوشت تنگ عیشان را توانی حک کنی	گزلک رحمت چو آری در بنان تربیت
پرشود از صید معنی جلوه گاه خاطرم	دست طبعت چون کند زه برکمان تربیت

داورا رخصت که چون صیت تو زین دری برم   بر جبین و چهرهٔ و خاطر نشان تربیت
می برم از خوان دانش زله صد ساله را   گرچه بودم یک دو روزی میهمان تربیت
مایه از جنس کسی دیگر ندارد نظم من   بر متاع خویش دارم کاروان تربیت
بس که پر گردیده از انعام فضلت خاطرم   جز دعا چیزی نگنجد در زبان تربیت
نطق جان بخش تو دایم باد با فیض آنچنان   کز تو آموزد مسیحا داستان تربیت(۱۳۳)

این هم منتخب از قصیده ایست در مدح خان خانان:

چنان ز دقتم اندیشه تنگ میدان شد   که لفظ و معنیم از طبع روی گردان شد
به نردبان سخن پای فکرتم درماند   که بر شوم به سوی پایه ای که نتوان شد
سمند عرصه اندیشه ام گمان نبری   کز این سبب که حرون گشت ست جولان شد
بود چکیدهٔ مغز خرد جواهر من   نه قطره ای که حرج در گلوئ نیسان شد
گل است خاطر معنی پذیر من گویی   که تا وزید نسیمی برو پریشان شد
کند نزول ز معراج خاطرم سخنی   که ناسخ همه گفتارها چو قرآن شد
هزار شکر که هرگز نبود بر خوانم   نواله ای که خجل بایدم زمهمان شد
به وقت دعوت افطار مریم نطقم   هزار معجز عیسیٰ طفیلی خوان شد
در خزینهٔ خاطر بغیر نگشایم   که وقف همت صاحب ذخیرهٔ کان شد
کند صدف بغل گوش تا گریبان پر   که در نثار لب از نام خان خانان شد
زهی سحاب بنانی که دفتر و فرمان   ز رشحهٔ قلمت چشمه سار حیوان شد

ترا جهان به نشان وکالت ارزانی ستاره ای است نگینت که قطب دوران شد
ز شوق نام تو از صفحه بگذرد تحریر زخاتم تو نشان تا قفای فرمان شد
به مثال به نام تو تامزین گشت زفخر نام تو عنوان نامه پایان شد
تو آسمانی و هر رتبه فرع رتبه تست به خود بناز که کیوان هم از تو کیوان شد
چه شد که خامه بدست گرفت جای سنان عصا به دست شبان چوب بود ثعبان شد
صلاح کار نکو شد سپهر ذات ترا که از ملمع کوتاه ملک عریان شد
که زیب مملکت خویش در تو می پوشد سری که دایرهٔ عالمش گریبان شد
تواضعی ست ترا ملک خواستن ورنه به حکمت این فلک پایدار گردان شد
زسهم خنجر گوهر نثار هندی تست که غرق خون جگر کوه در بدخشان شد
زبیم نعل شرر بار رخش سرکش تست که شعله در جگر سنگ خاره پنهان شد
کجا که مرکب عزم تو رو به فتح آرد هزار سد سکندر غبار میدان شد
تبارک الله از آن باد پای عالم گرد که زین او به مثل مسند سلیمان شد
فلک زحمله او چون زمین به پشت افتاد زمین ز شیههٔ او چون سپهر گردان شد
گهی که تیز شد ازباد حمله آتش او برون ز چار جدار چهار ارکان شد
ز چابکی سوی مقصد بدان شتاب رسید که منزلی پس از او سایه اش نمایان شد
خیال شب به سخای تو ماجرائی داشت که کار من زتو خواهد چگونه سامان شد
ز شرح جود تو رفتم بیان کنم سخنی اناملم به سر صفحه گوهر افشان شد
خجل زبخشش و الطاف گشته ام اما چه سازم از تو تسلی به هیچ نتوان شد
همیشه فیض رسان باش همچو ابر بهار که بر گل تو نظیری هزار دستان شد(۱۳۴)

منتخب از قصیده دیگر:

به عمر مژده که عیش ابد نثار آمد — شگفته رویی جاوید را مدار آمد
بتاخت در رگ جان ها نشاط دیداری — که زود نشه تر از باده در خمار آمد
نوید قاصد از آن زودتر به وصل کشید — که اشک شادیم از دیده در کنار آمد
خموش ای دل خون گشته چند بخروشی — نتیجه اثر ناله های زار آمد
دعا به عربده ره بر غم فراق گرفت — وصال دست و گریبان انتظار آمد
چو گل شگفته رخ و همچو غنچه خندان لب — به روزگار بشارت که نوبهار آمد
چو چاره سازی طاعت به جلوه گاه قبول — به صد مراد بهر گام کامگار آمد
بخوی زچهره همی شست گرد غربت را — چو سیل تند رو آلودهٔ غبار آمد
همان نشاط سفر کرده ای که می جستم — به پرسش دلم از گرد ره گذار آمد
بمانی ای دل پر درد کز تو آسودم — کمت مباد محبت که از تو کار آمد
دمید عشق به تخم سرشکم افسونی — که تا به خاک ره افگندمش به بار آمد
غبار راه کسی بست سیل اشکم را — که عیب پوش تر از قدر و اعتبار آمد
کلیم مرتبهٔ عبدالرحیم خان که کفش — مجسم از کرم آفریدگار آمد
زبان شکر شکن از نام خان خانان است — که باتصور او زهر خوش گوار آمد
جهان بگیرد و بخشد که نازشی نکند — زکبریا کرمش را زفخر عار آمد
به زنگ آینه خوبان کنند عرض جمال — بهر دیار که از مرکبش غبار آمد
زشوق بخشش او بی دریغ لعل و گهر — زبحر و کان به سر راه انتظار آمد

ایا سپهر رکابی که از عزیمت تو زمین چو قطرهٔ سیماب بی قرار آمد
زمین به شهپر روح القدس پناه برد بفرق تیغ تو هر جا چو ذوالفقار آمد
چو نقش سکه زسیمای زر نمودارست که کیمیای رواج تواش عیار آمد
چو کف به جود برآری کنار جوید مال درم به دست تو چون موج در بحار آمد
به شاعران زعطای توبی وسیلت شعر هزار گونه کرامت هزار بار آمد
به من ز نقد عطای تو آن نوال رسید که دست رغبت من قاصر از شمار آمد
سخن دراز نظیری و طبع آتش خو دعا بگو که دگر وقت اختصار آمد
همیشه تا به ضیا فربهی دهد خورشید به پهلوی مه نو کز سفر نزار آمد
تو ملک گیر و عدو سوز کز عزیمت تو جهان امن در آغوش روزگار آمد(۱۳۵)

از قصیده ای دیگر:

صبح عیداست که بر میکده بگشاید در سجدهٔ شکر کند نزد صبوحش ساغر
این چه عطر است که افشانده گریبان صبوح وین چه فیض است که برکرده سراز جیب سحر
کی بود عید مرا بهره ز شادی و نشاط قفل زد بخت من امروز به دکان هنر
خوشی خاطرم آن است که خورشیدی هست که شود ذرهٔ بی نور ز فیضش اختر
آفتابی که اگر مایه به دریا بخشد می تواند که لبالب کندش از گوهر
نسخهٔ فتح جهان دفتر فهرست کمال خان خانان که به پیمانش قسم خورده ظفر
ای چو توفیق خدا باهمه کس گشته رفیق وی چو خشنودی حق در همه دل کرده اثر

سوز در حوصله افتادهٔ اخلاق ترا — هست در مجمر دل هم نفس عود جگر
در شبستان مکافات تو هنگام جزا — زده پروانه سر شمع به مقراض دو پر
تا به عنوان ستم پیشگیش شناسند — اخگر از بیم تو مالیده برخ خاکستر
باهمه کار تو دانایی و بینایی هست — عقل و رای تو دهد فعل ترا سمع و بصر
به کف پای تو و فرق تو سوگند خورد — مسند شاهی کیخسرو و تاج قیصر
هر گه از خانهٔ خصم تو برآید دودی — برخس و خار کند دامن خود را صرصر
همچو خورشید همه عمر درم افشاند — هر که یک ره کند از شارع جود تو گذر
مرکز دایرهٔ فتحی و هر نقش که هست — عاقبت در خط فرمان تومی آردسر
نه به درگاه تو از نزد کسی آمده ام — که ز نزد تو روم باز به درگاه دگر
گر نظیری ز فلک می گذرد بندهٔ تست — ای سر از عرش بر آورده بحالش بنگر
تا درون حرم میکدهٔ صبح بود — فیض یزدان می و آئینه دل ها ساغر
بخت خصمان تو ناشسته رخ از خواب صبوح — نزد فرمان تو دولت به میان بسته کمر(۱۳۶)

چند بیت از این قصیده ملاحظه شود:

زسال و ماه نوم بیش رنجه شد دل تنگ — که تنگ دست به نو روز و عید دارد جنگ
ندانمت به کدامین طریق پیش آیم — که پای شوق نیاید هزار جا برسنگ
شب فراق تو چندان جگر خراشیدم — که همچو لاله سیه گشت ناخنم برچنگ
کدام وصل همه بیم فرقت است وعتاب — زقرب خدمت تو بر جبین ندارم رنگ

ز زخمهای وصال و جدایی تو مرا   هزار نغمه دردست زیر پرده چوچنگ
کدام صوت اثر بیش در دلت دارد   به من بگو که کنم ناله در همان آهنگ
دمی بپرس زحالم که فکر مدح کسی   کند چو عشق تو بازی به دانش و فرهنگ
سپهر مرتبه عبدالرحیم خان کز قدر   فروکشد مه نو را ز گوشهٔ اورنگ
چو تیغ و آینه یک رو به نزد دشمن و دوست   به مهر کینش نگنجیده حیله و نیرنگ
زبس درستی عهدش عجب نباشد اگر   برون رود دگر آشفتگی زهفت اورنگ
زهی محل و ثباتی جهان ذات ترا   که چون سپهر و زمین اندروست دانش و هنگ
به عهد پاس تو تعویذ گوسفند و شبان   زدست و پنجه گرگ است و ناخنان پلنگ
به هر دیار که لطف تو صیقلی باشد   در آن دیار به جوهر شود فروخته زنگ
صریر کلک تو در ساز مملکت داری   چو مطربان تو خارج نمی کنند آهنگ
زبحر تیغ تو دشمن نمی رهد به شنا   اگر تمام شود دست و پای چون خرچنگ
سر سپاه عدو را چو ذره خرد کند   ز صدمه سم او چون جهد ز میدان سنگ
ز بس که از سرکین بر صف عدو تازی   .سپر بروی نگیری و تیغ برسر چنگ
چنان شکوه تو بر خصم عرصه تنگ کند   که ناوک مژه در دیده .بشکند چو خدنگ
سپهر منزلتا بر درت نظیری را   هزار رنگ گنه می نهد سپهر دورنگ(۱۳۷)

از قصیدهٔ دیگر این چند بیت نقل می شود:

بردار ای زمین کف حاجت بر آسمان   کامد پی نظام جهان داور جهان
ای چرخ در کمینگه قهرش نگاه کن   .بشکن خدنگ عربده در خانه کمان

مسجد ازین نوید بدین است سر فراز   بتخانه زین حدیث به کفرست سرگران
برباد عدل اوست بهر زخمه کوس را   صد نغمه نشاط گره در دل فغان
بالای رایتش به مه و مهر سرفراز   پهنای لشکرش ز شب و روز برکران
عیسیٰ شده است باصره از دیدن شکوه   قارون شده است سامعه از نعرهٔ گران
هر سو جهان نثار کند گوهر نشاط   از ذکر خان خانان عبدالرحیم خان
در بزم تو چورزم تو بخت است کامیاب   در رزم تو چو بزم تو طبع است شادمان
روزی که بزم معرکه از بی خودان جنگ   رنگین شود چو صحن خرابات از مغان
از سر خمار هول برد نشهٔ غرور   شمشیر جرعه بخش شود بهر امتحان
چون نیش غمزه کاوش دلها کند خدنگ   چون ذوق نشهٔ در رگ جان ها دودسنان
از بس ز گیرودار تو قالب شود تهی   پیمانهٔ سپهر لبالب شود زجان
نازان به بحر خاطر تو ابر طبع من   من قطره آورم تو کنی گوهر از بیان
معیار نظم گشت نظیری ز خدمتت   تأثیر کیمیاست درین خاک آستان(۱۳۸)

ابیات منتخب از یک قصیده:

زنند باغ و بهارم صلای ویرانی   گلم زشاخ فروریزد از پریشانی
نه رنگ و بوی به جا مانده نه بروبرگم   چو نخل بادیه افتاده ام به عریانی
سموم وادی غم دیده پای تا فرقم   زهم بریزم اگر ناگهم به جنبانی
زهم شناخته ام چاک جیب و دامان را   گذشت آنکه گریبان کند گریبانی
زشوق آنکه زمین بوس خدمت تو کنم   زفرق تا قدمم همچو سایه پیشانی

حذر کن ای غم ایام رهزنی تا کی　به خدمت که روانم مگر نمی دانی
روم که حلقه فتراک دلبری بوسم　که دل چوگوی رباید به زلف چوگانی
عزیمت در عبدالرحیم خان دارم　فلک نگردد اگر زین رهم بگردانی
قبای شاهی از آن دیر می کند در بر　که چست یافته تشریف خان خانانی
به همت تو فنا در فناست ره نبرد　که در بقای تو افزود هر چه شد فانی
کجایی ای غم هجر تو مونس جانم　خیال وصل تو از شاهدان پنهانی
ملال بحر و بر از خاطرم گهی برود　که جام شیشه بچینی و گل برافشانی
به جام جم نکند میل هر که نوشیده　شراب معرفت بزم خان خانانی
نگاه کن که به سویش چگونه می بینند　به صد امید شهنشاهی و جهانبانی
به قصد دشمن او تیغ کوه را هر سال　زمین دوبار کند صیقلی و سوهانی
هنوز کوه نجنبیده چرخ ساخته کار　به تیغ برق نهادش ز فرط برانی
کلید عیش به دست تو باد تا باشد　سحر به غنچه گشایی صبا به رضوانی
ظفر به نام تو دایم هزار دستان باد　به یاد خصم تو پروانه شبستانی(۱۳۹)

این ابیات منتخب هم از یک قصیده مفصل نقل می شود:

به کوه و دشت ندارم ز شوق گنجایی　چو سیل تیز روم سر به سر ز شیدایی
خبر دهید به ترکان شوخ چشم از من　که رخت صبر و سکون می دهم به یغمایی
ز من دو دیدهٔ اهل دیار روشن باد　که گرد بادیه آرم به چهره آرایی
گریزم و نتوانم که برده صاحب من　بگرد نامه لطفم ز پا توانایی

فروغ چهرهٔ آفاق خان خانان است   کزو دو دیدهٔ امید راست بینایی
زبان به گفتن عبدالرحیم خان نازد   که همچو روح به طبعش بود پذیرایی
ز آدم آمده تا نسل خود بزرگ منش   به او کریم نسب شد بزرگ والایی
اگر ستاره خلافی کند همی رسدش   که گویدش تو به خدمت مرا نمی شایی
عجب کریم نوالی که مطبخ او را   بود هزار شبان همچو حاتم طایی
غریب راه نمایی که وادی او را   رود هزار خضر در لباس سقایی
رضا و بخشش او بر جبین و چهرهٔ خلق   دهد به دولت و نکبت زبان گویایی
نیاز گرد غریبی برخ ز فرقت اوست   زهی ز خاک درت دور زرد سیمایی
بدت مباد ز امروز تا به روز جزا   که شادمانی امروز و عیش فردایی(۱۴۰)

این ابیات از قصیده ای است که در سفرحج دروقتی سروده که رهزنان تمام مال و متاع او را گرفته بودند:

برنیامد یک عزیز از مصرم مردم پروری   پیر شد در چاه صد یوسف ز قحط مشتری
طبع ها مشغول خست پروری گردیده اند   بر نمی تابد تمنا را کرم از لاغری
موسم حج است و زاد ره به غارت داده ام   بر سره کرده بی زنجیر بندم مضطری
مهدی پر ضبط حیدر. صولتی بیرون فرست   کعبه را ره می زنند این کافران خیبری
حدت الماس طبع نقد بیرم خان کجا است   کعبه را مفتاح باید ذوالفقار حیدری
خان خانان چاررکن آرای دین عبدالرحیم   آن که کرده جدوبابش مصطفیٰ را بوذری
آن که گر بر کلبه درویش در شب بگذرد   از شکوه او شود روشن چراغ مهتری(۱۴۱)

چند بیت در مدح خانخانان:

مطرب مستم ز خلوت گاه سلطان آمده   سرخوش از احسان شده باخود به الحان آمده
شعله گردم ولی از خار وادی خاسته   آتشین ابرم ولی بر کعبه گریان آمده
وادی از دنبال من که برکف' بگریسته   کعبه استقبال من زمزم به دامان آمده
مابه جانان بسته ایم احرام از میقات عشق   کعبۀ ما قبله گبر و مسلمان آمده
نی هوای کعبه دارم بعد ازین نی فکر دیر   مقصد من بارگاه خان خانان آمده
آن که در ظلمات تنهایی خیال مدح او   تشنۀ طبعان سخن را آب حیوان آمده
هر که را طومار عهد نیک بختی واکنند   ساعت مولود او بینند عنوان آمده
طبع من سنگی ست از تحمید او گویا شده   نظم من خاکی ست از مدحش در و جان آمده
گنج از هر نکته ام پیدا توان کردن که او   پای تا سر در مدیح خویش پنهان آمده
سنگ ازمن لعل گردد خاک از من زر شود   آب و رنگ آفتابم جانب کان آمده
شکرست این نوع لفظ از شکرستان خاسته   بلبل است این جنس خاطر از گلستان آمده
در نمکزار حقوقش خاطرم افتاده بود   خود نمک گردیده و سوی نمکدان آمده
برکف اسکندر امروز آب حیوان دیده اند   مژدۀ الیاس را خضر از بیابان آمده (۱۴۲)

از یک ترجیع بند نیز یک بند در مدح خان خانان نقل می کنیم:

آنجا که حدیث عشق و سود است   رنجش غلط است و شکوه بی جاست
گر شربت تلخ می کنم نوش   غم نیست که کار با مسیحاست
از لذت مدح خان خانان   طوطی زبان من شکر خاست

از شادی کار این جوان بخت	دولت به هزار سود و سود است
با خارهٔ بخت قدر سنجش	اندیشهٔ بد به سینهٔ میناست
آنجا که عنایتش مربی است	نازک تر از آبگینهٔ خار است
عهدش به خوشی و شادمانی	رخسارهٔ حور را تماشاست
پیراهن عدل خوش تر ازش	از جوهر راستی مطر است
هر جا که ظفر صفی بدرد	بر قامت بخشش آورد راست
عهدش دم یوسف است کزوی	عالم به جوان شدن زلیخاست
دولت به مقام کار سازیش	یک وامق و صد هزار عذراست
از بهر تراز عمر و جاهش	دایم به دعا و عجز و درخواست
بنشینم و پاکشم به دامان	تا کار وفا شود به سامان(۱۴۳)

چنانکه اشاره شد، نظیری در غزل هم از خان خانان مدح کرده است. برای مثال سه بیت زیر نقل می شود:

سخن دوست گران بود فراوان کردم	جان به بیعانه بیارید که ارزان کردم
خان خانان که بیاد نظر تربیتش	طبع گرخاک نگارید منش جان کردم
نکته آرای و سخن سنج نظیری می باش	به مدیحی که ترا صاحب دیوان کردم(۱۴۴)

زیرنویس های بخش چهارم

(۱) مجلهٔ کالج آسیائی ، لاهور ، ماه نوامبر ۱۹۶۸ م ، شمارهٔ مسلسل ۱۷۵ ، مقالهٔ محمد شجاع الدین : ۱۸.

(۲) مآثر رحیمی، ج ۲: ۵۳۹.

(۳) این قرآن کریم اکنون در کتابخانهٔ انجمن آسیائی کلکته موجود است.

(۴) شش رسالهٔ سعدی ـ در کتابخانهٔ پتنه هند است.

(۵) کلیات سعدی ـ در کتابخانهٔ سلطنتی رام پور هند موجود است.

(۶) دیوان میرزا کامران ، در کتابخانهٔ آسیائی پتنه هند موجود است.

(۷) رسالهٔ تعبیر الروا ـ اکنون در کتابخانهٔ آصفیه حیدر آباد دکن وجود دارد.

(۸) مثنوئ یوسف و زلیخای جامی ـ در کتابخانهٔ آسیائی پتنه هند موجود است.

(۹) رسالهٔ خواجه عبدالله انصاری ـ در کتابخانهٔ سلطنتی رام پور هند موجود است.

(۱۰) مجالس العشاق در کتابخانهٔ سلطنتی رام پور هند موجود است.

ر ش : ۱ ـ مجلهٔ معارف جلد ۱۴، شماره ۶، ماه دسامبر ۱۹۲۴ م، مقالهٔ مولوی نذیر احمد .

۲ ـ مقالهٔ آقای حمید الظفر.

(۱۱) مؤلف ریحانة الادب ، اسم انیسی را علی قلی بیگ نوشته، در حالیکه علی قلی خان شاملو آن وقت استاندار هرات بود ، چنانکه در فهرست کتابخانهٔ دیوان هند ذکر شده است. ریحانة الادب، ج ۱: ۱۲۰ و ۲۸۷ و ج ۳: ۱۰۳۲.

(۱۲) رش : ۱ ـ آئین اکبری (بلاخمن) ، ج ۱: ۵۷۸ .

ب ـ آتشکدهٔ آذر، ج ۱: ۱۰ .

ج ـ اسپرانگر (فهرست کتابخانهٔ سلاطین اوده) : ۳۳۳ .

د ـ فهرست کتابخانهٔ دیوان هند ، ج ۳: ۱۱۳۹.

(۱۳) مآثر رحیمی ، ج ۳: ۵۶۹ ـ ۷۰۳ .

(۱۴) مآثر رحیمی، ج ۳: ۵۷۰ ـ ۵۷۱ .

(۱۵) مدرس تبریزی ، میرزا محمد علی، ریحانة الادب ، ج ۱: ۱۲۰ .

(۱۶) نیرنجات جمع نیرنج که معرّب نیرنگ است و نیرنگ یعنی حیلت و مجازاً در علوم غریبه چون سحر سیمیا و امثال آنها هم استعمال می شود . فرهنگ نظام، ج ۵: ۴۰۵ .

(۱۷) مآثر رحیمی، ج ۳: ۱۰.

(۱۸) مآثر رحیمی، ج ۳: ۶۲.

(۱۹) مآثر رحیمی، ج ۳: ۶۲.

(۲۰) ایضاً.

(۲۱) "مفاحص"، سبک شناسی بهار، ج ۳: ۲۳۵، در مآثر رحیمی اسم این کتاب مشکوک و به صورت حاتش ؟ نوشته شده.
و مؤلف کتاب "کشمیر مین فارسی ادب کی تاریخ" پروفسور عبدالقادر سروری اسم این کتاب را اشتباهاً
علامۃ العلامہ نوشته که در مآثر رحیمی آن در ضمن القاب مؤلف حقیقی درج شده است.
رش: مآثر رحیمی، ج ۳: ۵۸ - کشمیر مین فارسی ادب کی تاریخ: ۹۶.

(۲۲) مآثر رحیمی، ج ۴: ۱۴۶۶.

(۲۳) مآثر رحیمی، ج ۴: ۱۴۶۶-۱۴۶۹.

(۲۴) تذکرۂ میخانہ: ۶۶۱.

(۲۵) تذکرۂ میخانہ: ۶۶۲- مآثر رحیمی، ج ۳: ۶۳.

(۲۶) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۸۹-۴۹۰، راشد برهانپوری، سید محمد مطیع الله،
تذکرۂ اولیای سند (برهان پور کے سندھی اولیا): ۲۲۹-۲۳۰.

(۲۷) تذکرۂ اولیای سند (برهان پور کے سندھی اولیا): ۲۳۰.

(۲۸) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۹۰.

(۲۹) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۹۰.

(۳۰) تذکرۂ اولیای سند (برهان پور کے سندھی اولیا): ۲۳۱.

(۳۱) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۹۰.

(۳۲) تذکرۂ اولیای سند (برهان پور کے سندھی اولیا): ۲۳۲.

(۳۳) ایضاً: ۲۴۱.

(۳۴) تذکرۂ میخانہ: ۳۸۷.

(۳۵) تذکرۂ میخانہ: ۳۹۷ (در حاشیه نقل شده از مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۸۹-۴۹۴).

(۳۶) مآثر رحیمی، ج ۳: ۵۰۱.

(۳۷) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۹۲.

(۳۸) تذکرۂ میخانہ: ۲۴۶ ۔

(۳۹) تذکرۂ اولیای سند (برھان پور کے سندھی اولیا): ۲۵۴ ۔

(۴۰) مآثر رحیمی، ج ۳: ۵۴ ـ ۵۶ ۔

(۴۵) مآثر رحیمی، ج ۳: ۵۶ ۔

(۴۶) نقوی، دکتر سید علی رضا، تذکرہ نویسی فارسی در ھندو پاکستان: ۵۹ ۔

(۴۷) مآثر رحیمی، ج ۲: ۴۸۹ ۔

(۴۸) تذکرۂ صحف ابراھیم، تألیف علی ابراھیم خان خلیل (عکسی) کتابخانہ دانشگاہ،

شمارہ ۴۷ ۲۹ ـ ۲۹۷۷ و صحیفہ الراء مھملہ، ۱۰۴۶ ۔

(۴۹) مآثر رحیمی، ج ۳ ۔

(۵۰) قصائد عرفی، مطبع رزاقی کانپور، ۱۳۲۲: ۸ ـ ۱۰ ۔

(۵۱) قصائد عرفی: ۶۲ ـ ۶۴ ۔

(۵۲) قصائد عرفی: ۶۸ ـ ۷۳ ۔

(۵۳) قصائد عرفی: ۷۴ ـ ۸۸ ۔

(۵۴) قصاید عرفی: ۱۳۰ ـ ۱۳۲ ۔

(۵۵) مآثر رحیمی، ج ۳: ۶۶ ـ ۶۷ ۔

(۵۶) تذکرۂ میخانہ: ۳۰۳ ـ مآثر رحیمی، ج ۳: ۶۷ ۔

(۵۷) مآثر رحیمی، ج ۳: ۶۷ ـ تذکرۂ میخانہ: ۳۰۱ ۔

(۵۸) ایضاً ۔

(۵۹) مآثر رحیمی، ج ۳: ۶۹ ۔

(۶۰) ایضاً ۔

(۶۱) ایضاً ۔

(۶۲) ایضاً: ۶۹ ـ تذکرۂ میخانہ: ۳۰۳ مقدار جایزہ را صیحدہ ھزار روپیہ نوشتہ اند ۔

(۶۳) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷۰ ۔

(۶۴) تذکرۂ میخانہ: ۳۱۱ ـ ۳۱۳ ـ مآثر رحیمی، ج ۳: ۹۰ ـ ۹۳ ۔

(۶۵) تذکرۂ میخانہ: ۲۵۸ ـ ۲۵۹ ـ مآثر رحیمی، ج ۳: ۳۱۴ ـ طبقات اکبری، ج ۲: ۴۲۵ ۔

(٦٦) تذکرۂ میخانہ : ۲۶۱ (در حاشیۂ نقل از عرفات العاشقین) ماخود مؤلف میخانہ تاریخ وفات نوعی را ۱۰۱۸ نوشتہ است.
تذکرۂ میخانہ : ۲۶۲.

(٦۷) سوز و گداز نوعی، بہ تصحیح دکتر سید امیر حسن عابدی، بنیاد فرہنگ ایران : ۱۲ (مقدمہ).

(٦۸) مآثر رحیمی، ج ۳: ٦۳۵ ـ ٦۳۷.

(٦۹) ذخیرۃ الخوانین، ج ۱: ٦۱.

(۷۰) مآثر رحیمی، ج ۳: ٦٦۸ ـ ٦٦۹. ـ تذکرۂ میخانہ : ۲۷۰ ـ ۲۷۵.

(۷۱) مآثر رحیمی، ج ۳: ۳۸۱ ـ ۳۹۳، ایضاً مجلّہ معارف، اعظم گرہ، مجلد ۱۴ عدد پنجم، ماہ نوامبر ۱۹۲۴ میلادی،
مقالۂ مولوی نذیر احمد : ۳۳۹ ـ ۳۵۰.

(۷۲) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷۳۹ ـ ۷۴۰.

(۷۳) ایضاً : ۷۴۰.

(۷۴) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷۴۱.

(۷۵) تذکرۂ میخانہ : ۸۱۰.

(۷٦) ایضاً و مآثر رحیمی، ج ۳: ۷۴۲ ـ ۷۴۳ (درحاشیہ).

(۷۷) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷۴۳.

(۷۸) ایضاً : ۷۴۸.

(۷۹) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷۴۹ ـ ۷۵۱.

(۸۰) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷۵۱ ـ ۷۵۲.

(۸۱) ایضاً : ۷۵۳.

(۸۲) ایضاً : ۷۵۳.

(۸۳) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷٦۳ ـ ۷٦۷.

(۸۴) مآثر رحیمی، ج ۳: ۷٦۹ ـ ۷۷۰.

(۸۵) ایضاً : ۷۵۵.

(۸٦) تذکرۂ ہفت اقلیم، ج ۱: ۴٦۴.

(۸۷) مآثر رحیمی، ج ۳: ۸٦۲ ـ ۸٦۴.

(۸۸) مآثر رحیمی، ج ۳: ۸٦۵ ـ ۸٦۸.

(۸۹) مآثر رحیمی، ج ۳: ۸۸۰.

(۹۰) مآثر رحیمی، ج ۳، (قسمت دوم): ۱۳۰۴.

(۹۱) تذکرۂ میخانہ: ۷۸۸.

(۹۲) عرفی شیرازی.

(۹۳) مآثر رحیمی، ج ۳ (قسمت دوم): ۵-۱۳۰۴.

(۹۴) مآثر رحیمی، ج ۳ (قسمت دوم): ۱۳۰۵-۱۳۰۶.

(۹۵) مآثر رحیمی، ج ۳ (قسمت دوم): ۱۳۰۶-۱۳۰۸.

(۹۶) مآثر رحیمی، ج ۳ (قسمت دوم): ۱۳۱۲-۱۳۱۴.

(۹۷) ایضاً: ۱۳۶۸.

(۹۸) مآثر رحیمی، ج ۳ (قسمت دوم): ۱۳۷۰-۱۳۷۱.

(۹۹) مآثر رحیمی، ج ۳ (قسمت دوم): ۱۰۱۱-۱۰۱۳.

(۱۰۰) مآثر رحیمی، ج ۳ (قسمت دوم): ۲-۱۲۷۳.

(۱۰۱) ایضاً: ۱۲۸۳.

(۱۰۲) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۴۶.

(۱۰۳) ایضاً: ۴۴۷.

(۱۰۴) تذکرۂ ہفت آسمان: ۱۳۳- تذکرۂ میخانہ: ۳۵۲ - تذکرۂ غنی: ۱۲۸.

(۱۰۵) تذکرۂ ہفت آسمان: ۱۳۴.

(۱۰۶) تذکرۂ میخانہ: ۳۵۲-۳۵۳.

(۱۰۷) تذکرۂ میخانہ: ۳۵۷.

(۱۰۸) تذکرۂ میخانہ: ۳۵۲ - تذکرۂ ہفت آسمان: ۱۳۴.

(۱۰۹) تذکرۂ میخانہ: ۳۵۴.

(۱۱۰) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۴۸.

(۱۱۱) مآثر رحیمی، ج ۳: ۴۶۹-۴۷۱.

(۱۱۲) ایضاً: ۴۸۸-۴۸۹.

(۱۱۳) مآثر رحیمی، ج ۳: ۳۹۳-۳۹۸.

(۱۱۴) تذکرهٔ میخانه: ۳٦۳.

(۱۱۵) تذکرهٔ میخانه: ۳٦٦ (در حاشیه به نقل از مآثر رحیمی' ج ۳: ۳۹۳ـ۳۹۸).

(۱۱٦) مآثر رحیمی' ج ۳: ۳۹۳ـ۳۹۸.

(۱۱۷) تذکرهٔ غنی: ۸۵.

(۱۱۸) تذکرهٔ غنی: ۸۵.

(۱۱۹) تذکرهٔ غنی: ۸۵.

(۱۲۰) مآثر رحیمی' ج ۳: ۳۹۳ـ۳۹۸.

(۱۲۱) ایضاً و تذکرهٔ غنی: ۸۵.

(۱۲۲) تذکرهٔ میخانه: ۳٦۴.

(۱۲۳) مآثر رحیمی' ج ۳: ۱۱۵ـ تذکرهٔ غنی: ۱۳۸.

(۱۲۴) مآثر رحیمی' ج ۳: ۱۱۵ـ شبلی نعمانی' شعرالعجم' ترجمهٔ فخر داعی گیلانی' ج ۳: ۱۱۲.

(۱۲۵) شعرالعجم: ۱۱۲ـ تذکرهٔ میخانه: ۳۸٦۷ ـ آتشکده آذر' بخش دوم: ۱۴۷.

(۱۲٦) مآثر الامرا' ج ۲: ۲۰۹۷ ـ بزم تیموریه: ۸۴ ـ آتشکدهٔ آذر' ج ۱: ۱۵۱۷ (حاشیه) ـ شعرالعجم' ج ۳: ۱۱۹.

(۱۲۷) دیوان نظیری نیشاپوری' به تصحیح مظاهر مصفا' تهران' ۱۳۴۰: ۵۰۲ـ۵۰۵.

(۱۲۸) شعرالعجم' ج ۳: ۱۱۹.

(۱۲۹) شعرالعجم' ج ۳: ۱۱۷.

(۱۳۰) شعرالعجم' ج ۳: ۱۱۷ـ مآثر رحیمی' ج ۲: ۱۱۸ اما سال وفاتش در بیشتر تذکره ها ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ نوشته شده و در تذکره میخانه: ۲۹۷ سنهٔ ۱۰۲۲ هجری نوشته شده است.

در تاریخ وفات نظیری مصرع های زیر نقل کرده اند:

۱) علم به کوی ابد زد پیمبر شعرا = ۱۰۲۲.

۲) زد نیارفت حسان العجم آه = ۱۰۲۱.

۳) مرکز دائره بزم کجا است = ۱۰۲۱.

(۱۳۱) دیوان نظیری نیشاپوری: ۳۹۲ـ۳۹۵.

(۱۳۲) دیوان نظیری: ۳۹٦ـ۳۹۸.

(۱۳۳) دیوان نظیری: ۴۰۸ـ۴۱۰.

(۱۳۴) دیوان نظیری: ۴۲۳-۴۲۵.

(۱۳۵) دیوان نظیری: ۴۲۵-۴۲۶.

(۱۳۶) دیوان نظیری: ۴۲۹-۴۳۲.

(۱۳۷) دیوان نظیری: ۴۳۶-۴۳۸.

(۱۳۸) دیوان نظیری: ۴۵۸-۴۵۹.

(۱۳۹) دیوان نظیری: ۵۰۵-۵۱۱.

(۱۴۰) دیوان نظیری: ۵۱۴-۵۱۷.

(۱۴۱) دیوان نظیری: ۴۹۴-۵۰۰.

(۱۴۲) دیوان نظیری: ۵۴۶-۵۴۷.

(۱۴۳) دیوان نظیری: ۵۹۱-۵۹۲.

(۱۴۴) دیوان نظیری: ۲۸۶، شمارہ غزل ۴۲۲.

فہرست منابع و مراجع

۱۔ آذر بیگدلی، لطف علی بیگ۔ آتشکدۂ آذر، بہ تصحیح دکتر سید حسن سادات ناصری، مؤسسہ مطبوعاتی امیر کبیر، چاپخانۂ حیدری، تہران، ۱۳۳۶.

۲۔ آرزو، سراج الدین علی خان۔ تذکرۂ مجمع النفائس، (خطی) کتابخانہ دانشگاہ پنجاب، لاہور.

۳۔ آزاد بلگرامی، غلام علی، مآثر الکرام، حیدر آباد دکن، ۱۹۱۰م.

۴۔ ابراہیم خان خلیل، علی۔ تذکرۂ صحف ابراہیم، (عکسی) کتابخانۂ مرکزی دانشگاہ تہران، شمارہ ۲۹۷۷۔ ۲۹۷۴م.

۵۔ احمد علی احمد، مولوی۔ تذکرۂ ہفت آسمان، ناشر انجمن آسیائی بنگال، کلکتہ ۱۸۷۳م، چاپ آفست، تہران، ۱۹۶۵م.

۶۔ اردوبادی، معینا۔ تاریخ مختصر ایران، (خطی) کتابخانۂ مرکزی دانشگاہ تہران، شمارہ (۷)۱۸۰/۲۵۹۱.

۷۔ اسکندر بن محمد عرف منجو بن اکبر۔ مرآت سکندری، مطبع بمبئی، ۱۸۳۱م.

۸۔ امیری، فیروز کوہی۔ کلیات صائب تبریزی با مقدمہ و تصحیح، انتشارات کتابخانۂ خیام، ۱۳۳۳ش.

۹۔ امین، محمد۔ مجمع الانشاء، نو لکشور پریس، لکھنؤ، ۱۸۸۶م.

۱۰۔ اوحدی، تقی الدین۔ عرفات العاشقین، (نسخۂ خطی کتابخانۂ ملک)، تہران.

۱۱۔ ایتہ، ہرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمۂ دکتر رضا زادہ شفق، تہران، ۱۳۳۷ش.

۱۲۔ بدایونی، عبدالقادر۔ منتخب التواریخ، کلکتہ، ۱۸۶۵م.

۱۳۔ بدرہ ای، فریدون۔ سلسلہ ھای اسلامی، (ترجمۂ فارسی)، تألیف کلیفورد ادموند بوسورث، انتشارات بنیاد فرہنگ ایران، چاپخانۂ اتحاد، تہران، ۱۳۴۹ش.

۱۴- برهان تبریزی، محمد حسین بن خلف. برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۰ش.
۱۵- بنیانی دهلوی، عبدالرحمان مخاطب به شاهنواز خان هاشمی، (خطی) کتابخانۂ مرکزی دانشگاه تهران.
۱۶- بهکری، شیخ فرید. ذخیرة الخوانین، جلد اول، کراچی، ۱۹۶۱م.
۱۷- بهکری، میرسید معصوم. تاریخ معصومی (تاریخ سند)، به تصحیح دکتر محمد بن محمداؤد پوته، بمبئی، ۱۹۳۸م.
۱۸- بهمن، میرزا قاجار. تذکرۂ محمد شاهی، (خطی) کتابخانۂ مجلس شورای اسلامی، تهران، شماره ۹۰۳.
۱۹- بیات، بایزید. تذکرۂ همایون و اکبر، به تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، ۱۹۴۹م.
۲۰- بیانی، دکتر شیرین. تاریخ آل جلایر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ش.
۲۱- پیرنل. تاریخ هند، دانشگاه پاریس، مترجم حسین عریضی، تهران، ۱۳۳۶ش.
۲۲- تاج بخش، دکتر احمد. ایران در زمان صفویه، چاپ تبریز، ۱۳۴۰ش.
۲۳- تبریزی، ابوطالب. خلاصة الافکار، (خطی) کتابخانۂ ملک، تهران.
۲۴- تربیت، محمد. دانشمندان آذربایجان، چاپخانۂ مجلس، تهران، ۱۳۱۴خ.
۲۵- ترکان، اسکندر بیگ. تاریخ عالم آرای عباسی، چاپخانۂ موسوی، تهران، اسفند ماه ۱۳۳۴.
۲۶- تقی الدین، مولانا. تذکرۂ کعبہ عرفان (تلخیص تذکرۂ عرفات العاشقین) (خطی) کتابخانۂ ملک، تهران شماره ۳۸۸۷.
۲۷- تهرانی، ملا ابوبکر. کتاب دریا بکریہ، جزوۂ اول، چاپخانۂ انجمن تاریخ ترک، انقره ۱۹۶۲م.
۲۸- تیموری، مرتضی. غزلیات جاویدات پارسی، بامقدمۂ استاد جلال الدین همایی، کتاب فروشی شهریار اصفهان، ۱۳۴۴ش.
۲۹- جامی، مولانا عبدالرحمن. بهارستان جامی، انتشارات کتابخانۂ مرکزی، تهران مهرماه ۱۳۰۸.
۳۰- جامی، مولانا عبدالرحمان. نفحات الانس فی حضرات القدس، به تصحیح مهدی توحیدی پور، کتابفروشیٔ

محمودی، تهران، ۱۳۴۷ھ ش.
۳۱۔ جرفادقانی، ابوشرف ناصح بن ظفر. ترجمۂ تاریخ یمینی، بہ اهتمام دکتر جعفرشعار، بہ نگاه ترجمہ و نشرکتاب، تهران، ۱۳۴۵ش.
۳۲۔ جمالزاده. کشکول جلالی، ناشر کانون معرفت، لالہ زار، تهران، ۱۳۵۲ش.
۳۳۔ جواهری، غلا محسین. کلیات عرفی شیرازی، کتابفروشی و چاپخانہ محمد علی علمی، تهران.
۳۴۔ جہانگیر شاہ. تزک جہانگیری، بہ اهتمام محمد هادی. مطبوعہ نو لکشور، لکھنؤ.
۳۵۔ حالت، ابوالقاسم. شاهان شاعر، شرکت سهامی، چاپ و انتشارات کتب ایران. تهران.
۳۶۔ حجازی، محمد. خلاصہ تاریخ ایران (تا انقراض قاجاریہ) ناشر کتابفروشی ابن سینا، دیماه ۱۳۴۵ش.
۳۷۔ حزین لاهیجی، علی. سفینۂ شیخ علی حزین، دارالطب جامع عثمانیہ، حیدر آباد دکن، ۱۹۳۰م.
۳۸۔ حسن، میرزا محمد. مرآت احمدی (تاریخ گجرات)، کلکتہ، ۱۹۲۸م.
۳۹۔ حسین بن ملک غیاث الدین محمود، شاہ. تذکرۂ خیرالبیان، (عکسی) کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران.
۴۰۔ حکمت، علی اصغر. سرزمین هند، چاپخانۂ دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.
۴۱۔ حمیدیان، سعید. دیوان امیر شاهی سبزواری، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۸ش.
۴۲۔ خافی خان، محمد هاشم. منتخب اللباب، انجمن آسیای کلکتہ، ۱۹۲۵م.
۴۳۔ خان بہادر، محمد حسن. شمع انجمن، چاپ مطبع صدیقی، بھوپال، ۱۲۹۳ھ. ق.
۴۴۔ خان خانان، عبدالرحیم، تزک بابری (بابر نامہ). ترجمۂ فارسی، چاپ بمبئی، ۱۳۰۸ھ.
۴۵۔ خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی. تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، انتشارات خیام، تهران.
۴۶۔ خوشگو، بندرابن. سفینۂ خوشگو، (نسخہ خطی)، کتابخانۂ مرکزی دانشگاه تهران.
۴۷۔ داعی الاسلام، محمد علی. فرهنگ نظام، (۵ جلد)، حیدر آباد دکن، ۱۳۵۱ھ. ق.

۴۸- دبیر سیاقی، محمد. دیوان عنصری بلخی، کتابخانۂ سنائی، تہران، ۱۳۴۲ش.
۴۹- دولا فوز. ث. ف. تاریخ ھند، ترجمۂ سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، چاپخانۂ مجلس، تہران، ۱۳۱۶ش.
۵۰- دھخدا، علی اکبر. لغتنامۂ دھخدا، شمارۂ مسلسل ۶۷، دیماہ ۱۳۴۰، تہران.
۵۱- دھگان، ابراھیم. تاریخ صفویان. تیرماہ ۱۳۳۴.
۵۲- دیباج، اسماعیل. راھنمای آثار تاریخی آذربایجان شرقی (تبریز).
۵۳- ذوالنور، دستور پارسی، از انتشارات ارغون، تہران، آذرماہ ۱۳۴۸ش.
۵۴- رادویانی، محمد بن عمر. ترجمان البلاغہ، بامقدمہ علی قویم، تہران، ۱۳۳۹ش.
۵۵- رازانی، دکتر ابوتراب. فن بیان، تہران، تیرماہ، ۱۳۴۷.
۵۶- رازی، امین احمد. ھفت اقلیم، ناشر انجمن آسیائی بنگال، کلکتہ، ۱۹۶۳م.
۵۷- رحمان علی. تذکرۂ علمای ھند، مطبع نامی نو لکشور، لکھنؤ، ۱۹۱۴م.
۵۸- رشید یاسمی، غلامرضا. تاریخ ادبیات ایران، ترجمہ ادوارد براون، تہران، ۱۳۱۶ش.
۵۹- روملو، حسن. احسن التواریخ، بہ اھتمام دکتر عبدالحسین نوائی، بہ نگاہ ترجمہ ونشر کتاب، تہران، ۱۳۴۹.
۶۰- زنوری، محمد حسن عبدالرسول. تذکرۂ ریاض الجنتہ یا ریاض الجنان، فیلم شمارہ ۱۶۲۱، کتابخانۂ مرکزی دانشگاہ تہران.
۶۱- سام میرزا صفوی. تحفۂ سامی، بہ تصحیح وحید دستگردی، کتابفروشی ابن سینا، تہران ۱۳۱۴ش.
۶۲- سپھرم، امیر مسعود. اشعار جاویدان فارسی، کتابفروشی زوار، تہران، ۱۳۳۹ش.
۶۳- سرخوش لاھوری، محمد افضل. کلمات الشعرا، لاھور، ۱۹۴۲م.
۶۴- سرکشن، مہاراجہ پسرشاد بہادر. شعر فارسی سلاطین و امرا، مطبوعہ اعظم اسٹیم پریس، حیدر آباد دکن، ۱۳۴۶ھ.ق.

۶۵۔ سرور، دکتر غلام، تاریخ زبان فارسی، کراچی، ۱۹۶۰م.

۶۶۔ سرهندی (مجدد الف ثانی) مکتوبات ربانی (امام). انتشارات نور کمپنی، لاهور.

۶۷۔ سنبهلی، میر حسین. تذکرۂ حسینی، لکهنؤ، ۱۲۹۲ھ.ق.

۶۸۔ سهیلی، مهدی. گنجینۂ سهیلی، انتشارات جاویدان، (چاپ دوم)، ۱۳۴۵ش.

۶۹۔ شاکر، عبدالرحمان. گلستان مسرت، ملقب به حدایق المعانی، مطبع مصطفایی، ۱۲۶۷ھ.ق.

۷۰۔ شاملوئی، حبیب الله. تاریخ ایران (از ماد تا پهلوی)، تهران، ۱۳۴۷.

۷۱۔ شبلی، مقالات شبلی (تنقیدی)، جلد چهارم، مطبع معارف اعظم گره، مقاله به عنوان: مآثر رحیمی و عبدالرحیم خان خانان، ۱۳۵۳ھ - ۱۹۳۴م.

۷۲۔ شمیم، مظفر حسین. شعر فارسی در هند و پاکستان، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، چاپخانۂ تابش، تهران، ۱۳۴۹ش.

۷۳۔ شوشتری، قاضی نور الله. مجالس المؤمنین، چاپ تهران، ۱۲۶۸ھ.ق.

۷۴۔ شهاب خراسانی، علی اکبر. روابط ادبی ایران و هند، تهران، ۱۳۱۶ش.

۷۵۔ صدر هاشمی، محمد. شعر و شاعری در عصر صفوی، اصفهان، چاپ سوم، آبانماه ۱۳۴۱ش.

۷۶۔ صدیق، دکتر عیسی. تاریخ فرهنگ ایران. انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۱، مهرماه ۱۳۳۶ش.

۷۷۔ صمصام الدوله، شاهنواز خان. مآثر الامراء، چاپ کلکته، ۱۸۸۰-۱۸۹۰م.

۷۸۔ صنیع الدوله، محمد حسن خان، منتظم ناصری، تهران، ۱۲۹۸ش.

۷۹۔ طباطبائی، غلام حسین. سیر المتأخرین، مطبع نو لکشور، ۱۸۹۷م.

۸۰۔ عال حسینی، سید محمد. تاریخ راحت افزا، حیدر آباد دکن، ۱۹۴۷م.

۸۱۔ عباس اقبال. طبقات سلاطین اسلام، (ترجمۂ فارسی). تألیف استانلی لین پول، تهران، ۱۳۱۲ ش.

۸۲ـ عبدالقادر خان، میرزا محمد. اویماق مغول، مطبع روز بازار، امرتسر، ۱۹۰۲م.
۸۳ـ علامی، ابوالفضل. آئین اکبری، بہ تصحیح بلاخمن، ناشر انجمن آسیائی بنگال، کلکتہ، ۱۸۷۲م.
۸۴ـ علامی، ابوالفضل. اکبر نامہ (۳ جلد).
۸۵ـ علامی، ابوالفضل. دفتر ابوالفضل علامی، مطبع مصطفائی ھند.
۸۶ـ علامی، بوالفضل. رقعات ابوالفضل، مطبع نو لکشور، کانپور، ۱۹۱۳م.
۸۷ـ علامی، ابوالفضل. منشآت ابوالفضل.
۸۸ـ علی رضا نقوی، دکتر سید. تذکرہ نویسی درھند و پاکستان، چاپ علی اکبر علمی، تہران، ۱۳۴۳ھ ـ ۱۹۶۴م.
۸۹ـ علی شیر نوائی، امیر نظام الدین. مجالس النفائس، ترجمۂ فارسی قسمت اول سلطان محمد فخری ھراتی و قسمت دوم حکیم شاہ محمد قزوینی، بہ سعی و اہتمام علی اصغر حکمت، تہران، ۱۳۲۳ش.
۹۰ـ عماد السلطنہ، محمد حسن خان. تذکرۂ خیرات حسان.
۹۱ـ عیوضی، رکتر رشید. دیوان ھمان تبریزی، بامقدمہ و تصحیح، دانشکدۂ ادبیات و علوم انسانی، تبریز، ۱۳۵۱ش.
۹۲ـ فخر الزمانی قزوینی، ملا عبدالنبی، تذکرۂ میخانہ، بہ تصحیح و اہتمام احمد گلچین معانی، تہران، ۱۳۴۰ش.
۹۳ـ فدائی، نصراللہ خان. داستان ترکتازان ھند، بامقدمہ و حواشی قویم، تہران، ۱۳۴۱ش.
۹۴ـ فرخ آبادی، مولانا عبدالغنی خان. تذکرۂ غنی (تذکرۃ الشعراء)، علیگرہ، ۱۹۱۶م.
۹۵ـ فروزانفر، بدیع الزمان. کلیات شمس، جلد ہفتم (رباعیات)، بامقدمہ و تصحیح، چاپ دانشگاہ تہران، ۱۳۳۶ش.
۹۶ـ قائم مقامی، جہانگیر، منشآت قائم مقام، انتشارات کتابفروشی ابن سینا، تہران، ۱۳۳۷.
۹۷ـ قانع تتوی، میر علی شیر، تحفۃ الکرام، جلد سوم.

۹۸۔ قانع تتوی، میر علی شیر. مقالات الشعرا، چاپ کراچی، ۱۹۵۷م.
۹۹۔ قزوینی، قاضی احمد غفاری. تاریخ جهان آراء. انتشارات کتابفروشی حافظ، تهران،
فرور دین ۱۳۴۳ش.
۱۰۰۔ قزوینی، یحیی بن عبداللطیف الحسینی. لب التواریخ، مطبع یمنی، بهمن ماه ۱۳۱۴ش.
۱۰۱۔ قویم، علی. نل و دمن، فیضی، تهران، شهریور ماه ۱۳۵۵ش.
۱۰۲۔ کشاورز صدر، از رابعه تاپروین، چاپ کاویان، تهران، آذر ماه ۱۳۳۴ش.
۱۰۳۔ کنبو، محمد صالح. شاجهان نامه، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۵۸م.
۱۰۴۔ کهویهامی، پیر غلام حسن. تاریخ حسن (تاریخ کشمیر)، چاپ سرینگر.
۱۰۵۔ گلبدن بیگم دختر بابر شاه. ترجمۂ همایون نامه، انتشارات سنگ میل، چاپ پنجاب
پریس لاهور، ۱۹۶۶م.
۱۰۶۔ گلچین معانی، احمد. شهر آشوب فارسی، تهران، ۱۳۴۸ش.
۱۰۷۔ گلچین معانی، احمد. مکتب وقوع، ناشر بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۳۴۸ش.
۱۰۸۔ گنابادی، میرزا بیگ بن حسن حسینی. روضة الصفویه، (خطی) کتابخانۂ مرکزی، شماره ۲۴۲۳.
۱۰۹۔ گوپاموی، قدرت الله. نتایج الافکار، چاپ ۱۳۳۹ش.
۱۱۰۔ لاهوری، ملا عبدالحمید. پادشاه نامه، چاپ کلکته، ۱۸۶۷م.
۱۱۱۔ لاهوری، دکتر یمین خان، تاریخ شعر فارسی در لاهور، ناشر غلام علی، لاهور، ۱۹۷۱م.
۱۱۲۔ لودی، امیر شیر علی خان. تذکرۂ مرآت الخیال، به اهتمام میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی،
بمبئی، ۱۳۲۴ھ.ق.
۱۱۳۔ مازندرانی، وحید. هندیا سرزمین اشراق.
۱۱۴۔ محدث دهلوی، عبدالحق. مجموع کتاب المکاتیب، به اهتمام محمد عبدالاحد، دهلی، ۱۳۳۲ھ.ق.

۱۱۵۔ مدرس، میرزا محمد علی، ریحانۃ الادب، چاپخانہء شفق تبریز، ۱۳۴۶ھ.ق.

۱۱۶۔ مشیر سلیمی، علی اکبر. تذکرۂ زنان سخنور (۲ جلد)، چاپ اول، تہران، دیماہ ۱۳۳۵.

۱۱۷۔ مصاحب، غلام حسین. دایرۃ المعارف فارسی، مؤسسہ انتشارات فرانکلین، تہران، نیویورک، ۱۳۴۵ش.

۱۱۸۔ مصفا، دکتر مظاہر. دیوان نظیری، تصحیح انتشارات امیر کبیر، تہران، خرداد ماہ. ۱۳۴۰ش.

۱۱۹۔ مظفر علی. تذکرۂ شعراء متقدمین، (خطی) کتابخانہ انجمن ترقی اردو، کراچی.

۱۲۰۔ معین، محمد. فرہنگ فارسی، ۵ مجلّہ، مؤسسہ انتشارات امیر کبیر، تہران، ۱۳۴۲ش.

۱۲۱۔ مکی، حسین. گلزار ادب، مؤسسہ مطبوعاتی علمی، چاپ سوم، ۱۳۴۱ش.

۱۲۲۔ ملک الکتاب شیرازی، محمد بن محمد رفیع. تذکرۃ الخوانین، بمبئی، ۱۳۰۶ھ.

۱۲۳۔ ملک الکتاب شیرازی، میرزا محمد. زینت الزمان فی تاریخ ہندوستان (تاج التواریخ وسلالتہ سیر)، بمبئی، ۱۳۱۰ھ.

۱۲۴۔ منیر لاہوری، ابوالبرکات. انشائے منیر، مطبع نو لکشور، کانپور، ۱۸۸۳م.

۱۲۵۔ موحد، دکتر محمد علی. گیتا (بھگوت گیتا)، (ترجمہ) بہ نگاہ ترجمہ و نشر کتاب، تہران، ۱۳۴۴ش.

۱۲۶۔ نخشی، میرزا معتمد خان. اقبالنامۂ جہانگیری، ناشر انجمن آسیائی بنگال، کلکتہ، ۱۸۶۵م.

۱۲۷۔ نساخ، عبدالغفور خان. قندپارسی، مطبوعہ نو لکشور، ۱۸۷۲م.

۱۲۸۔ نشاط، دکتر سید محمود. زیب سخن یا علم بدیع فارسی، مجلد اول، چاپخانہء رنگین، تہران، ۱۳۴۲ش.

۱۲۹۔ نصر آبادی اصفہانی، محمد طاہر. تذکرۂ نصر آبادی، تہران، ۱۳۱۷ش.

۱۳۰۔ نظام الدین، خواجہ احمد. طبقات اکبری، چاپ کلکتہ، ۳۱-۱۹۲۷م.

۱۳۱۔ نظیری. غزلیات نظیری، ناشر مبارک علی، لاہور، ۱۹۴۵م.

۱۳۲۔ نعمانی، شبلی. شعر العجم. ترجمہء سید محمد تقی فخرداعی گیلانی. تہران، ۱۳۳۴ش.

۱۳۳۔ نفیسی، سعید. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، کتابفروشی فروغی، مہرماہ ۱۳۴۴ ا.
۱۳۴۔ نفیسی، دکتر علی اکبر، ناظم الاطباء. فرہنگ نفیسی، بامقدمۂ محمد علی فروغی، کتابفروشی خیام، ۱۳۴۳ش.
۱۳۵۔ نوائی، عبدالحسین. رجال حبیب السیر (از حملۂ مغول تامرگ شاہ اسماعیل صفوی)، تہران، تیرماہ ۱۳۲۴ش.
۱۳۶۔ نہاوندی، عبدالباقی. مآثر رحیمی، چاپ کلکتہ، ۳۱-۱۹۲۴م.
۱۳۷۔ نیر کاکوری، مولوی نور الحسن. نوراللغات (چہار جلد)، کراچی، ۱۹۵۹.
۱۳۸۔ ولی، ابو تراب. تاریخ گجرات. چاپ کلکتہ، ۱۹۰۹م.
۱۳۹۔ ولیم میل طامس. مفتاح التواریخ، مطبع نو لکشور، کانپور، ۱۸۶۷م.
۱۴۰۔ ھارن، پاول. تاریخ مختصر ایران. ترجمۂ دکتر صادق رضازادہ شفق. تہران ۱۳۱۴ش.
۱۴۱۔ ھدایت، رضا قلیخان. روضۃ الصفا (جلد ہشتم)، تہران، چاپ حکمت، تیرماہ ۱۳۳۹.
۱۴۲۔ ھدایت، رضا قلیخان. ریاض الجنان، چاپ تہران، ۱۳۰۵ق.
۱۴۳۔ ھدایت، رضا قلیخان. مجمع الفصحا، بہ کوشش دکتر مظاہر مصفا، مؤسسہ مطبوعاتی امیر کبیر، تہران، ۱۳۳۶ش.
۱۴۴۔ ھروی، فخری. تذکرۂ روضۃ السلاطین، بہ تصحیح دکتر ع. خیامپور، چاپ تبریز، شہریور، ۱۳۴۵ش.
۱۴۵۔ ھفت قلمی دھلوی، مولانا غلام محمد. تذکرۂ خوشنویسان، کلکتہ، ۱۳۲۸ھ - ۱۹۱۰م.
۱۴۶۔ ھمایی، جلال الدین. صناعات ادبی، فن بدیع و اقسام شعر فارسی، مؤسسہ مطبوعاتی علمی، تہران، ۱۳۳۹ش.
۱۴۷۔ ھندوشاہ استر آبادی، ملا محمد قاسم. تاریخ فرشتہ (گلشن ابراہیمی)، چاپخانۂ منشی نو لکشور، لکھنؤ. ۱۳۲۳ھ.ق.

۱۴۸۔ یارشاطر، دکتر احسان. شعر فارسی در عهد شاهرخ، انتشارات دانشگاه تهران، شهریور، ۱۳۳۴ ش.
۱۴۹۔ یزدی، حاجی سید رضا طباطبا. بزم ایران، چاپ بمبئی.
۱۵۰۔ دایرة المعارف الاسلامیه، انتشارات جهان، جلد ۸، تهران، ۱۳۵۲.

کتابهای اردو

۱۵۱۔ آزاد، محمد حسین. دربار اکبری، دارالاشاعت پنجاب، لاہور، ۱۸۹۸م.
۱۵۲۔ آزاد، مولانا ابوالکلام. غبار خاطر، مرتبۂ مالک رام، نئی دھلی.
۱۵۳۔ آفتابچی، جوھر. تذکرة الواقعات (ھمایون نامہ)، ترجمۂ اردو، احمد الدین، ناشر کاروان ادب، کراچی، ۱951م.
۱۵۴۔ احمد، دکتر ظھور الدین. پاکستان میں فارسی ادب، لاہور، انتشارات مجلس ترقی ادب، لاہور، ۱۹۷۴ م.
۱۵۵۔ اکرام، دکتر محمد. آب کوثر، فیروز سنز، پاکستان، چاپ ھفتم، ۱۹۶۸م.
۱۵۶۔ اکرام، شیخ محمد. رود کوثر، فیروز سنز، پاکستان، چاپ چہارم، ۱۹۶۸م.
۱۵۷۔ انصاری، قاضی محمد علی. خلاصہ دربار اکبری، ناشر شیخ مبارک علی تاجر کتب، لاہور، ۱۹۴۷م.
۱۵۸۔ بتالوی، سبحان رای. خلاصة التواریخ، ترجمۂ اردو از دکتر ناصر حسین زیدی، لاہور، ۱۹۶۶م.
۱۵۹۔ بدخشانی، میرزا مقبول بیگ. ادب نامہ ایران، استقلال پریس، لاہور، بدون تاریخ چاپ.
۱۶۰۔ برھانپوری، سید محمد مطیع اللہ راشد. برھان پور کے سندھی اولیاء المعروبہ "تذکرہ الولیای سندھ"، کراچی، ۱۹۵۷م.
۱۶۱۔ تنہا، مولوی محمد یحیی. مرآت الشعرا، عالمگیر الیکتریک پریس، لاہور، ۱۹۴۹م.
۱۶۲۔ جاوید، حسن عزیز. عبدالرحیم خان خانان اور ان کی دوھی، ناشر شایستہ ادب، کراچی، ۱۹۶۸م.

۱۶۳۔ چاند پوری، حکیم کوثر۔ محمد بیرم خان ترکمان، آگرہ، ۱۹۳۱م۔

۱۶۴۔ حسن، دکتر محمد۔ ھندی ادب کی تاریخ، تنویر برقی پریس، لکھنؤ، ۱۹۵۵م۔

۱۶۵۔ خلیق احمد نظامی۔ حیات شیخ عبدالحق محدث دھلوی، دھلی، ۱۹۵۳م۔

۱۶۶۔ رامپوری، سید احمد علی۔ تزک جہانگیری (ترجمۂ اردو)، پنجاب پریس لاہور، ۱۹۶۷م۔

۱۶۷۔ رحمان علی۔ تذکرۂ علمای ھند، ترجمۂ اردو از محمد ایوب قادری، کراچی، ۱۹۶۱م۔

۱۶۸۔ سروری، عبدالقادر۔ کشمیر مین فارسی ادب کی تاریخ، سری نگر، ۱۹۶۸م۔

۱۶۹۔ سندیلوی، چوھدری نبی احمد۔ تذکرۂ مؤرخین، ناشر اقبال، پبلشرز، جاوید پریس، کراچی، ۱۹۶۸م۔

۱۷۰۔ صدیقی، عبدالحمید۔ تاریخ گولکندہ، ادارۂ ادبیات اردو، حیدر آباد دکن، ۱۹۶۴م۔

۱۷۱۔ صمدانی، مقبول احمد۔ راجپوت اور مغل زن و شوھر کی معاشرت، برقی پریس، الہ آباد، ۱۹۴۷م۔

۱۷۲۔ عبدالرحمان، سید صباح الدین۔ بزم تیموریہ، مطبع معارف، اعظم گرہ، ۱۹۴۸م۔

۱۷۳۔ عبدالرحمان، سید صباح االدین۔ ھندوستان کے سلاطین، علماء اور مشایخ کے تعلقات پر ایک نظر، معارف پریس، اعظم گرہ، ۱۹۶۴م۔

۱۷۴۔ غلام محمد، شیخ۔ مرآت محمدی (یعنی مکمل اسلامی تاریخ گجرات)، بمبئی، ۱۳۴۲ھ.ق۔

۱۷۵۔ فتحپوری، علامہ نیاز۔ جذبات بہاشا، مطبوعہ نگار پریس، نظیر آباد، لکھنئو، ۱۹۱۳م۔

۱۷۶۔ فرید آبادی، مولوی سید ھاشمی۔ تاریخ ھند، حیدر آباد دکن، ۱۹۳۹م۔

۱۷۷۔ قادری، سید احمد۔ سوانح چاند بی بی ملکہ احمد نگر، حیدر آباد، ۱۹۴۰م۔

۱۷۸۔ گستاولی بان، دکتر۔ تمدن ھند، ترجمہ اردو از شمس العلما، سید علی بلگرامی، ۱۹۱۳م۔

۱۷۹۔ ندوی، مولانا ابوظفر۔ گجرات کی تمدنی تاریخ، مطبع معارف، اعظم گرہ، ۱۹۶۲م۔

۱۸۰۔ ندوی، رشید اختر، ھمایون نامہ (ترجمہ اردو)، پنجاب پریس، لاہور، ۱۹۶۹م۔

کتابهای عربی

۱۸۱ - آقا بزرگ تهرانی. الذریعه الی تصانیف الشیعه، القسم الاول، من الجزء التاسع، تهران، ۴۷-۱۳۷۳ه.ق.

۱۸۲ - عبدالحی. نزهته الخواطرفی بهجته المسامع النواظر، حیدر آباد دکن، ۱۹۵۵م.

۱۸۳ - مکی آصفی، عبدالله بن محمد بن عمر. ظفرالدوله به مظفرو آله (تاریخ گجرات)، لندن، ۱۹۱۰م.

۱۸۴ - دائرةالمعارف الاسلامیه، انتشارات جهان، تهران، جلد ۸.

کتابهایی ترکی

۱۸۵ - آفندی، ضیاء بیگ. خرابات، تذکره، (سه جلد)، استانبول، ۱۲۹۱ه.ق.

۱۸۶ - سامی، شمس الدین. قاموس الاعلام، استانبول ۱۳۰۶-۱۳۱۷ه.ق.

مجله ها

۱۸۷ - بررسیهای تاریخی، تهران، سال پنجم، شماره ۲، شماره مسلسل ۳۰، بهمن واسفند ماه ۱۳۴۹ش. مقاله به عنوان، "معرفی چند آثار تاریخی تبریز" از سروان مجید وهرام.

۱۸۸ - بزم شوق (ماهیانه)، کراچی، پاکستان، شماره چهارم و پنجم، ماه فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۳ش. مقاله به عنوان. "کشف المحجوب" از دکتر سید مطیع الامام.

۱۸۹ - دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه مشهد، شماره پائیز، ۱۳۵۲ش. مقالهٔ دکتر محمد ریاض.

۱۹۰ - معارف اسلامی، تهران، ماه فروردین ۱۳۵۰ش. مقاله به عنوان. "برخی از مساجد معمور تبریز" از دکتر محمد جواد مشکور.

۱۹۱ - وحید (ماهیانه)، خرداد ماه ۱۳۵۰ش.

۱۹۲ـ هلال (ماهیانه)، کراچی، جلد سیزدهم، شماره ۴، فروردین ماه ۱۳۴۵ میلادی، مقاله به عنوان. "تحقیق اسم و سال تولد عرفی" از دکتر عابد علی خان.

۱۹۳ـ هنر و مردم، شماره هشتاد و چهارم، مهرماه ۱۳۴۸ ش. مقاله به عنوان. "ربع رسیدی" از دکتر محمد جواد مشکور.

۱۹۴ـ هنر و مردم، تهران، شماره ۸۹.

مجلّه ها: (اردو).

۱۹۵ـ آجکل، دهلی، هندوستان (ماهیانه) ماه نوامبر ۱۹۷۲ م، جلد ۳۱، شماره ۴، مقاله به عنوان. "فارسی میں هندوستانی" از دکتر سید امیر حسن عابدی.

۱۹۶ـ دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور، شماره ۱۸: ۲ـ ۱، مقاله به عنوان "سلسله تلامزهٔ شیخ عبدالحق محدث دهلوی" از دکتر محمد سلیم اختر.

۱۹۷ـ دانشکدهٔ خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور، شماره مسلسل ۱۷۵، جلد ۴۴، شماره ۴، ماه نوامبر ۱۹۶۸ م. مقاله به عنوان. "عبدالرحیم خان خانان کا کتابخانه" از آقای محمد شجاع الدین.

۱۹۸ـ ماه نو (ماهیانه)، کراچی (پاکستان)، ماه مه ۱۹۵۳ م.

۱۹۹ـ معارف، اعظم گره، هند، مجلّه ۱۴، عدد ۵، ماه ربیع الثانی ۱۳۴۳ ھ ـ نوامبر ۱۹۲۴. مقاله به عنوان. "خان خانان اور اس کا کتابخانه" از مولوی نذیر احمد.

۲۰۰ـ معارف، اعظم گره، هند، مجلّه ۱۴، عدد ۶، ماه جمادی الاول ۱۳۴۳ ھ ـ دسامبر ۱۹۲۴ م. مقاله به عنوان. "عبدالرحیم خان خانان" از مولوی نذیر احمد.

۲۰۱ـ هندوستان، مجلّه سه ماهی، آکادمی هندوستان، (سلسله جدید)، جلد ۱، قسمت ۱، ژانویه ۱۹۴۴ م، الٰه آباد هند، مقاله به عنوان. "عبدالرحیم خان خانان کی هندی شاعری" از سید رشید الحسن.

فهرست اعلام

۱ - نام اشخاص
۲ - نام جای ها

١ - نام اشخاص

ب

پ

ت

ث

ج

چ

ح

خ

د

غ

ف

ق

ك

۲ - نام جای ها

پ

ت

ج

چ

ح

خ

د

ر

س

ش

ض

ط

ع

غ

ف

ق

ل

م

ن

هـ

ی

20. The Qaragoyunau and Qtub Shah (Turkamanica 10), Cambridge, 1855.

21. Riazul- Islam. Indo-Persian Relations, Lahore, 1970.

22. Richard Burn, Sir. The Cambridge History of India, Cambridge University, 1973 A.D.

23. R.P. Masani. Court Poets of IRAN and India, Madras, 1938.

24. Rypka, Jan. History of Iranian Literature, Edited by Karl- Jahn, University Leyden, Holland, 1968.

25. Sarwar, Dr Ghulam. History of Shah Ismail Safawi, Aligarh, 1939.

26. Smith, V,A. Akbar the Great Mughal, Oxford, 1917.

27. Dr Srivastava- Ashirbadi- Lal. Akbar the Great, (Political History 1542-1605 A.D), pub, Shiva Lal Agar wala Company, Agra, July, 1962.

28. Stanley Lane Poole. Mediaval India Under Mohammedan Rule, India.

29. American Corporation, New York. The Encyclopaedia Americana, Completed in Thirty volumes, Chicago, 1828-1950.

30. Encyclopaedia Britanica, (In 24 Volumes), Chicago - London - Toronto, 1960.

31. Encyclopaedia De L'Islam, Tome 11 E-K, Paris, 1927.

32. The Encyclopaedia of Islam, Lucas Co, London, 1927.

33. Islamic Culture, An English Quarterly, Hyderabad, Deccan, Vol. XIVI No.2, April 1972.

34. Journal of Pakistan Historical Soceity Karachi, Volume, 111, Part 11, April, 1955. Article By M. Hamid-uz-Zafar, "Abd-Al Rahim Khan-Khanan and His Library.

35. Larousse Du XXe Siecle, In Six Volumes, Tome Quatrième, Paris, 1931.

36. Larousse, Trols Volumes,En Coulours, Librairie Larouss, Paris.

37. Nouveau Petit Larousse Illusté, Dictionnaire Encyclopédique, Paris, 1943.

38. Ram Awadh Dwivedi. A Critical Survey of Hindi Literature, Varanasi-2, 1966.

39. Steingass, F. Persian English Dictionary, London, 1957.

REFERENCES

1. Aftabchi, Jawhar Tazkereh- Al-Vakiat, Translated by Charles Stewart, London, 1832.

2. Allami, Abul-Fazl. The Ain-i-Akbari, Translated in to English by H. Blockmann, Calcutta, 1927.

3. Annette Susannah Beveridge. Memoirs of Babur, (Babur- Nama), Translation, Oriental Books Reprint Corporation, New Delhi, 1970.

4. Balfour, Edward, Surgeen General. The Encyclopaedia of India and of Eastern and Southern Asia, Austria, 1967.

5. Dowson, John Edward. Memoris of Jhangir.

6. Dughlat, Mirza Mohammad Haider. A History of Moghuls of Central Asia, (Tarikh-i-Rashidi), Translated by Denison Ross, N.Elias, Editor, London, 1972 A.D.

7. Elliot and Dowson. History of India, London, 1872.

8. Freddrick Augustus. The Emperor Akbar, Translated by Annette Beveridge, London.

9. Ghani, A. The History of Persian Language and Literature At the Mughal Court, Allahabad, 1930.

10. G.M.D. Sufi Dr. Kashmir, Punjab University, Lahore, 1949.

11. Hadi Hasan. Mughal Poetry, Hyderabad (Deccan) 1951.

12. Hadi Hasan. Researches in Persian Literature, Hyderabad Deccan, 1958.

13. Hanifi, Manzoor Ahmad. A Short History of Muslim Rule in Indo-Pakistan, Ideal Library, Dacca-2, 1969.

14. Ikram, S.M. Muslim Rule in India and Pakistan, Lahore, 1966.

15. Lawrance Benyon. Akbar the Great.

16. Majundar, R.C. Raychaudhuri, Kali Kinkar Ditta. An Advanced History of India (Medieval India), macmillon & Co - London, 1951.

17. M.F. Lokhandwala. Mirat-I-Ahmadi, Translation From the Persian original of Ali Mohd Khan, Baroda, 1965.

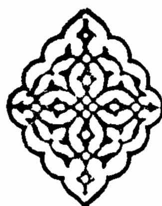
18. Mujeeb, M. The Indian Muslims, London, 1967.

19. Norman Hillister, John The Shia of India, London, Lucas & Co, 1953.

SHARH - E AHWAL VA ATHAR - E ABD AL - RAHIM KHANKHANAN

BY

Dr .S. H. J. HALIM



IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES
ISLAMABAD
1992